قواعد منهج سلفی

در

تفکر اسلامی

تالیف

دکتر مصطفی حلمی

استاد در دانشکده دارالعلوم-دانشگاه قاهره

برنده جایزه جهانی ملک فیصل

ترجمه: ابواسامه

بسم الله الرحمن الرحیم

«**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّـهَ وَأَطِيعُوا الرَّ‌سُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ‌ مِنكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُ‌دُّوهُ إِلَى اللَّـهِ وَالرَّ‌سُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّـهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ‌ ذَلِكَ خَيْرٌ‌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا**»: «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید الله را و اطاعت کنید پیامبر و صاحبان امرتان را و اگر در چیزی اختلاف کردید، آن­را به الله و پیامبر باز گردانید؛ اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید، این بهتر و خوش فرجام‌تر است.» (نساء: 59)

مقدمه چاپ چهارم:

الحمدلله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا أن هدانا الله، والصلاة والسلام علی رسوله الذی ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله بشیراً و نذیراً.

و بعد؛

به توفیق، فضل و کرم خداوند متعال چاپ چهارم این کتاب را به انجام رساندیم؛ این کتاب، حرکتی در راستای توسعه­ی بیداری اسلامی و در برابر حرکت­ها و جنبش­های غربی، مسیحی و مارکسیستی است.

پژوهش­ها، مقالات و کتاب­ها پیوسته به طور هولناک می­کوشند تا جلوی حرکت بیداری اسلامی را بگیرند[[1]](#footnote-1) و آن­را از فرهنگ، رسانه و سیاست دور می­کنند؛ اینها در این راه چندین گام برمی­دارند که مهم­ترین آنها عبارت است از:

1. آمیختن مفاهیم و جلب افکار عمومی و متنفر و دور نمودن آن از گرایش اسلامی با به وجود آوردن الفاظی که دارای معانی تنفرزایی می­باشد مانند جمود، قهقرایی، تعصب و ... و این جنگ اصطلاحاتی است که از نزدیک شدن به آن بدون آمادگی نسبت به مفاهیم، مدلولات و مقصود آنها بر حذر می­داریم خصوصاً اینکه ما در پی علاج عقیدۀ سلفیت هستیم و بر پیروی از عقیدۀ سلف در دریافت اسلام و تطبیق دستورات و ارزش­های آن دعوت می­دهیم.
2. کوشش در راستای حرکت بیداری برای شناخت مفاهیم دینی غربی که میان دین و قوانین فاصله انداخته است و در این اواخر فیلسوفان و قانون­گذاران مطابق با امیال و خواسته­های خود آن­را تغییر داده و تعدیل نموده­اند تا در غیاب عقیده­ی دینی چنین جای آن­را پر کنند.
3. دعوت به پیروی از تمدن جدید و ذوب شدن در آن با این پندار که این تمدن، جدید و مطابق با نیازهای این زمان است.

در برابر این تلاش­های هدف­دار و در راستای برشمردن عقیده­ی اسلامی و گنجاندن آن در قلب­ها، در مقدمه­ی این کتاب به صورت مختصر و در متن کتاب به صورت مفصل به پاسخ آن پرداخته­ایم؛ مقصود از اصطلاح سلف – همچنان که در صفحات کتاب بیان نموده­ایم- کسانی است که در اولین قرن­های ظهور اسلام بودند که شامل زمان پیامبر، صحابه، تابعین و کسانی می­باشد که بر طبق روش­های ثابت که در کتب عقاید، فقه، اصول، تفسیر، سنت، سیره­ی پیامبر، شناخت رجال و تاریخ و ... آمده از آنها پیروی نموده­اند.

برای اینکه تنها مدلول و مفهوم تاریخی آن به ذهن نفوذ نکند، معنای آن­را برای خواننده بازگو نموده و می­گوییم: گذشت سال­ها و قرن­ها در بلندی کوه­های محکم و سر به فلک کشیده تأثیری نمی­گذارد بلکه همچنان سر به فلک کشیده­اند و چشم­ها را به شگفت وا می­دارند. به همین صورت، اولین مسلمانان بر بلند بودن تمدن­ها تأکید می­کردند (چرا که اسلام برای بشریت نمونه­ی کامل جامعه­ی ربانی و روحانی و معنوی را ارائه داد که رسول خدا با آن الگویی علمی محقق نمود که هیچ خلل و نقصی در آن راه ندارد مگر زمانی که قاعده­ی اساسی در قلب­ها مختل شود.)[[2]](#footnote-2)

باز نیز تأکید می­کنیم که تأکیدها به اقتدا و پیروی از - عقیده، ارزش و رفتار - سلف، به معنای بازگشت به گذشته و کنار زدن تولیدات عصر حاضر نیست بلکه ما این تولیدات را به کار برده و برای آینده مطالعه و پژوهش نموده و برای آیندگان نیز تولیدات جدید آماده می­کنیم.

امت اسلام در سایه­ی تمدن خویش، به عقیده­ی خود مستمسک بوده و مدت چهارده قرن است که در زیر سایه­ی شریعت اسلام قرار دارد، سپس استعمار خارجی و عوامل انحراف داخلی در آن رخنه کرد. و این تمدن و شریعت، اکنون نیاز به زنده کردن عقیده و بازگشت به سوی شریعت برای درست کردن و اصلاح اوضاع منحرف و بازگشت امت به مسیر خود دارد بدون نیاز به ایجاد نظریات و وضع قانون گذاری­ها، وگرنه آن­را در معرض دگرگونی­های ویرانگری قرار داده­ایم که اسلام بعد از قرار گرفتن در سایه­ی دستوراتی که در آن فرض شده، از آنها بی­نیاز است. نمی­خواهیم در امکانات بشریت و توانایی علمای آن و ثروت­های آنها و نقش سیاسی که ممکن است اجرا شود، تردید کنیم؛ آنهم زمانی که مطابق گام­های علمی تدریس شده باشد و میان گام­های عمومی و ترسیم اهداف و گام­های اجرایی، جمع کند.[[3]](#footnote-3)

و با وجود اهمیت همه­ی اینها، شروع نمودن از انسان و تصحیح عقیده­ی او، قدم اول در راستای گام نهادن به مسیر صحیح است تا اینکه عقیده در نفوس و قلب­ها شکل گیرد همچنان که در مراحل مختلف و در مواضع حساس از تاریخ امت استمرار داشته و دارد و مشهورترین آنها میادین­ جهاد در اولین قرن­ها و رویارویی با دشمنان در طول تاریخ، سپس جنگ­های مغولان و جنگ­های صلیبی تا جهاد افغانستان و جنگ دهم رمضان در تاریخ معاصر می­باشد.

شیوه­ی رسول الله در دعوت، تربیت و توجیهاتش نسبت به صحابه، توجه به عقاید، ارزش­ها و تحقق الگوی شخصیتی یعنی توجه به انسان به عنوان نقطه­ی شروع بود.

وحیِ پروردگار انسان و عوامل تشکیل دهنده­ی او که متشکل از جسم و روح و همچنین نقش و بازگشت آن است، معرفی نمود و تمدن اسلام در تمامی ادوار خود از این توازن و هماهنگی دقیق حکایت می­کند. شاید مطالعه اثر عبادت­ها در نفس، برخی حقایق در این زمینه را روشن کند و منجر بدان شود که قدر و ارزش این مزیت را بدانیم و به پیروی از سنت­های پروردگار در خلقت انسان حریص باشیم همچنان که توازن میان تصور اسلامی برای انسان و تصورات فلسفی بشر، به ما نشان خواهد داد که تنها راه درمان، پیروی از منهج پروردگار است و خداوند متعال خالق بزرگ و شارع حکیم است که خلق و امر از آن اوست.

بدین سبب ما از آشوب­هایی که برای تمدن غرب آنهم به سبب دوری از وحی معصوم پروردگار حاصل شده است، بی نیاز هستیم وگرنه با نظریات زودگذری مواجه می­شویم که به سبب تصورات بشری و نظزیات سیاسی و اجتماعی[[4]](#footnote-4) قابل تبدیل و تعویض است که هرگاه از یک نظام ناامید شوند، آن­را تغییر می­دهند همچنان که یک شخص وقتی لباسش کهنه می­شود و از آن خسته می­شود، آن­را تغییر می­دهد.

کافی است تنها به برخی از نظریه­های سیاسی و اجتماعی اکتفا کنیم تا به رابطه­ی میان آن و میان تصور پیروان آن از انسان و تعریف نظری فلسفی آنها بر حسب اعتقادشان پی ببریم، تعریفی که تنها فرض­هایی که به حد یقین و جزم نمی­رسد، ارائه می­دهد اما با این همه در تمدن معاصر بسیار رونق و جایگاه دارد.

نظریات مربوط به طبیعت انسان، پایه و اساس هر فلسفه، نظام سیاسی و نظریه­ی اجتماعی را تشکیل می­دهد؛ اعتقاد به فسوق انسان، عنصری اساسی در تفکر قرون وسطایی است. حرکت تنویری، انسان را موجودی عقلانی در ذات خود قرار داده و اعتقادات او را مورد آزمون انتقادی قرار می­دهد.

در عصر دعوت به عدم مداخله­ی حکومت­ها در امور اقتصادی، داروینی­های اجتماعی بر این باورند که انسان برای بقا می­جنگد و این دیدگاهی است که دانشمندان رفتارشناسی حیوانات اکنون زنده کرده­اند و اینکه فلسفه­ی اجتماع ما اکتسابی و شدیداً رقابتی است و از 50 سالی که هیتلر از بقیه سبقت گرفت عده­ای از فیلسوفان اجتماعی در آلمان، نظریه­های (خون و خاک، بازگشت به سوی غریزه و کنار زدن عقل، نگاه به جوهر و ذات انسان به عنوان جانوری درنده و جنگ از بهترین اشکال زندگی انسان) را مطرح نمودند.

جون لویس در تعلیق بر این نظریات می­گوید: (این افکار، تنها پیشگویی­های متفکرین بر بخشی از اصالت نیست، بلکه در تشکیل تمدن نقش مهمی بازی می­کند.)[[5]](#footnote-5)

یکی از خصلت­های امت­ها و کشورها - همچون تمامی افراد - محافظت از ذات و اصالت خود است مثلاً در فرانسه رئیس یکی از احزاب محافظه کار، ندای خلاصی و رهایی از مسلمانان را سر می­داد چرا که از آنها می­ترسید که بر خوی و سرشت مسیحیان فرانسه، تأثیر گذارند؛ و دولت­های اروپایی برای حفاظت از فرهنگ خود به طور خاص و حمایت­های اهالی اروپا از فرهنگ امریکایی، گردهم جمع شدند تا در این زمینه تصمیم بگیرند و اسرائیل نیز با استفاده از تورات و تلمود و پروتوکول­ها، اهدافی را در پیش روی خود قرار داد و زبان مرده­ی عبری خود را دوباره زنده کرد تا آن­را وسیله­ای برای حفظ هستی و کیان خود قرار دهد. پس از اوجب واجبات بر امت ما که امت رسالت است، این است که هیبت خود را پس گرفته و حق الله متعال را بدهد تا دوباره نقش خود در اداره­ی جهان را به عنوان برترین امت، باز یابد.

وآخر دعوانا أن الحمدلله رب العالمین

مکه مکرمة

29رجب 1412هـ، 2فبریه 1992م.

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه چاپ سوم

الحمدلله نحمده و نستعینه و نستغفره و نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا، من یهده الله فلا مضل له ومن یضلل فلا هادی له و اشهد ان لا اله الا الله وحده لاشریک له و اشهد أن محمداً عبده و رسوله؛

اما بعد؛

شکر خداوند متعال اقتضا می­کند نعمت­های پروردگار را یاد کنیم و یکی از این نعمت­های بی­شمار، توفیق چاپ دوم این کتاب در مدتی کوتاه است. از خداوند عزوجل می­خواهم که خوانندگان این کتاب را بهره­مند گرداند و از او یاری در اخلاص نیت و عمل را تقاضا دارم. دوباره شکر پروردگار را می­کنم که چاپ جدید این کتاب را میسر ساخت.

در این چاپ، مباحث اصلی کتاب در چاپ اول و دوم، حفظ شده است همچنین برخی تعدیلات به طور مختصر و حذف و اضافه در بخش­هایی از چاپ­های قبلی همراه با برخی تقدم و تأخرهایی که مقتضای تسلسل تاریخی است، لحاظ شده است.

مطالب این کتاب، با محوریت قضایای عقیدتی با تعدد و تکرار مباحث آن، اما از زوایای مختلف و با منهج­هایی که شامل منبع موضوعی، نقدی و تاریخی است، می­باشد. با آرزوی تثبیت افکار و رسوخ آنها خصوصاً اینکه موضوع اصلی ما، عقیده­ی اسلامی است. ما بسیار حریصیم تا در هنگام سخن از عقیده، تأکید کنیم که نیازمند مطالعه­ی عقیده­ی اسلامی هستیم تا ساختار درست فرد مسلمان و جامعه­ی اسلامی را بسازیم تا اندیشه­های دیگر، در ما نقص به وجود نیاورند همچنان که مالک بن نبی رحمه­الله می­گوید. ما نیاز به گردآوری و جمع کردن آن مطابق با گام­های علمی هستیم.[[6]](#footnote-6)

ما چنین حکمی را از روی آسایش و فراغ خاطر ندادیم بلکه بعد از تجربه­های تلخی که از شکست­های پی در پی به ارث برده­ایم و اعتماد به نفس خود را از دست داده و فاقد احساس نسبت به کیان خود در وسط عالم گشته­ایم، چنین حکمی کردیم؛ عالمی که جز به قدرت و زور احترام نمی­گذارد و صدایی جز صدای رگبار و تانک نمی­شنود و منظور ما از قوت و قدرت، دو مدلول مادی و معنوی آن است. برتری با عقیده و اعتماد به نفس و تلاش در جهت محافظت و نگهداری از عزت و کرامت، قوت و نیرو است و تولیدات صنعتی، زراعی و نظامی نیز قوت و نیرو است و این دو در کنار هم می­باشند و اخلال در یکی از آنها، به خلل در دیگری می­انجامد.

شاید یکی از مشکلات اساسی ما بحث از (هویت) میان ایدئولوژی­های قومی، مارکسیستی، میهنی و مذاهب فلسفی و اقتصادی باشد. اگر بخواهیم به صورت صحیح آن­را ببینیم، باید از نقش تمدنی امت­ ما زمانی که در رأس امت­ها بود پیروی کنیم؛

تمدن اسلام بر دو رکن استوار است:

یک) نیروی ایمان و صداقت یقین و رسوخ عقیده­ی دینی همراه با فهم صحیح از اسلام به عنوان یک منبع برای یک زندگی مثبت و بارور.

دوم) توجه ویژه به علوم و معارف و اهتمام به آن به اندازه­ی توان، چه علوم دینی باشد و چه علوم هستی، طبیعت، ورزشی و ... که در واقع گردن نهادن بر دینی است که اولین فرامین آن این بود؛ (اقرأ) «بخوان».

سخن از آرای کلامی و فرقه­ها، یکی از خوانندگان را بر انگیخت؛ نزد من آمده و با تعجب پرسید: آیا توجه نکردن به آن و اهتمام و کوشش به چیزی که از آن بهتر و برتر است، بهتر نیست؟

سؤال بجا پرسیده شد و کنش­هایی را که درون من خاموش بود، روشن نمود تا در برابر خداوند متعال سپس در برابر مسلمانان مسئولیت من بری شود؛ اعتراف می­کنم که رای و نظر خواننده، بجا و درست مطرح گشت و بدان اقرار می­کنم اما در برابر تصمیمات دانشگاهی که ما را به این قضایا مشغول نموده، چاره چیست؟

انجام وظیفه اقتضا می­کند که با صراحت صحبت کنم. هنگامی که عقاید فرقه­ها را بیان نمودم این اضطرار بود که سبب شد چنین کنم و مطالعه و تدریس علم کلام آن هم مطابق با منهج دانشگاهی مرا به چنین مبحثی واداشت و چه بسا از زاویه­ای دیگر، گشوده باشد. چه بسا چیزی را ناپسند بدارید درحالی­که برای شما خیر است به این شکل که از زاویه­ی دیدگاه علمای اهل سنت[[7]](#footnote-7) با منهجی نقد آمیز به علاج و درمان پرداختم و اگر به اسامی این فرقه­ها مقید ماندم تنها به سبب امانت علمی است.

اما جوانب نیک و فوایدی که از مطالعه­ی عقیده­ با این منهج حاصل می­شود، اطمینان کامل نسبت به سلامت موضع علمای اهل سنت همراه با توصیه به التزام به این دیدگاه در برابر انحراف و خروج از عقیده­ی اولین مسلمانان می­باشد؛ و اگر خواننده ملاحظه نماید که این فرقه­ها با انقضای مراحل تاریخی که در آن ظهور نمود، منقضی می­شود، این نگاه او نگاهی درست است ولی این را ندانسته که برخی از عقاید آنها در عقل برخی، به ارث می­رسد و از این جهت، فایده­ی دوم به دست می­آید یعنی: تحذیر از لغزش در برخی یا تمام بدعت­های فرقه­های منحرف از جاده­ی مستقیم.

و از باب انجام وظیفه و رفع مسئولیت نیاز داریم تا بیشتر به این نکته توجّه نموده و آن­را روشن کنیم یعنی: شدت بر حذر داشتن از پذیرفتن برخی عقاید این فرقه­ها بدون اینکه بدانیم؛ حقیقت این است که سبب انحراف آنها انحراف از عقیده­ی سلف می­باشد که اکنون به صورت گذرا و قبل از ورود به مضمون کتاب، به آنها اشاره می­کنیم:

خوارج، مرتکبین گناهان کبیره را تکفیر نموده و چنین حکم می­کنند که آنها در آتش جاویدان می­مانند.

و مذهب (مرجئه) به سبک شمردن اوامر و نواهی دینی اشاره می­کند و میان قول و عمل فاصله می­نهند و در صفوف ما نیز بسیارند کسانی که در ادای نمازها، روزه و زکات اهمال و سستی می­کنند به این پندار که (پروردگار، پروردگار قلب­ها است).

(و مذهب اشعری) با وجود اینکه در بسیاری از مواضع، نزدیک به عقیده­ی سلف است مگر (تأویل) که به طور کامل مطابق با عقیده­ی سلف و منهج علمای آن نیست و شاید بتوانیم پیروان مذهب اشعری را قانع کنیم که خود امام اشعری در نهایت، سلفی بود و تمام خیر، در التزام به منهج آگاه و محکمی است که سلف صالح ما به آن بودند.

برترین چیزی که در باب (خلافت) یا (امامت) در بحث میان سنی و شیعه مطرح می­شود، (نظام سیاسی اسلامی است) یا یکی از ارکان اساسی آن می­باشد؛ پس آیا اختیار تعیین خلیفه یا حاکم مسلمان از طریق بیعت و شوری همچنان که در سقیفه بنی­ساعده رخ داد و ابوبکر را انتخاب کردند، صورت می­گیرد یا بر اساس وصیت رسول خدا به امیرالمومنین و سپس به صورت ارثی همچنانکه شیعه می­پندارد، صورت می­گیرد؟

همچنین مشهور شده که آنها پیرو رأی و گرایش عقلی هستند و در برابر آنها، اهل نص و یا سمع قرار دارند، آیا این درست است؟ و آیا پیامبران با روش­هایی آمدند که عاقلانه نیست و نقش آنها تنها ابلاغ است چنانکه پیروان طریقه­ی آنها اهل نص و سمع شدند؟

در این کتاب با تحلیل و مناقشه برای­ ما روشن می­شود که این نظر، صحت و درستی را کنار گذاشته است چراکه پیامبر (با براهین و استدلال­های عقلی آنچه را که شنیدن بر آن متوقف است، بیان نموده است و پیامبران برای مردم عقلیاتی را که به آن نیاز دارند، بیان نموده­اند همچنان که خداوند متعال در قرآن از هر مثالی زده است.)[[8]](#footnote-8)

هرکس با بی طرفی و نیت درست، بیندیشد، بعد از اطلاع و مطالعه تأکید می­کند که قرآن کریم بر تفکر و نظر و استدلال عقلی در آیات زیادی تشویق می­کند.

ما بعد از این روشن­گری، تعجب می­کنیم که برخی گمان می­برند که علمای اهل سنت خود را در نصوص محصور نموده و به افق­های عقل توجهی نمی­کنند.

همچنین آنچه در تاریخ ما روی داده است، ما را بر آن می­دارد تا از لغزش به سوی بدعت بترسیم و از آن برحذر باشیم؛ یعنی به وجود آوردن اصطلاحات و اسامی و سپس به وجود آوردن بدعت در قالب آنها همچنان که معتزله در قدیم چنین کردند و برخی از نویسندگان معاصر دست به چنین عملی زده و مسلمانان را به گروه­هایی تقسیم نموده­اند: (اعتدال) و (جمود) و (افراطی) و (قهقرایی و خشک مغز و اصول­گرا) و ... درحالی­که منهج صحیح علمی و میزان و معیار اعتدال حق اقتضا دارد که به کتاب الله و سنت پیامبرش حکم کنند اسامی همچون (اسلام) و (ایمان) و احسان یا (ظالم لنفسه)، (مقتصد) و (سابق بالخیرات).

به عبارت دیگر معتزله کسانی هستند که این قضیه را ایجاد نمودند یعنی: به وجود آوردن اصطلاحات و اسامی و سپس ارزش­گذاری مسلمانان بر طبق تصوراتش؛ با کمال تأسف تأثیرات منهجی معکوس آنان همچنان در آرای برخی نویسندگان و پژوهشگران معاصر موجود است!!

و بعد: از تمامی کسانی که در امر چاپ و نشر این کتاب یاری رساندند، تشکر می­کنم و از خداوند می­خواهم که به آنان پاداش نیکو دهد.

وآخر دعوانا أن الحمدلله رب العالمین

مصطفی بن محمد حلمی

اسکندریه، 21 ذی القعدة 1405 هـ

7 آگوست 1985م.

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه­ی چاپ دوم

ان الحمد لله نحمده و نستعینه و نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا، من یهده الله فلا مضل له و من یضلل فلا هادی له و اشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله؛

اما بعد؛

الله را به خاطر نعمت­های بی­شمارش که فراتر از وصف است، شکر می­کنم که او تعالی خود می­گوید: «**وَإِن تَعُدُّواْ نِعْمَتَ اللهِ لاَ تُحْصُوهَا**»: «و اگر (بخواهید) نعمت(های) الله را بشمارید، نمی‌توانید آن­را بشمارید.»

زبان من همیشه مشغول ستایش او تعالی است که نعمتی به من داد و مرا توفیق داد تا این کتاب را به زیور چاپ بیارایم و برخی قواعد بسیار مهم منهج سلفی را توضیح دهم و سالهاست که مشغول آن هستم و رنج بسیار کشیدم تا مناهج و گرایش­های موجود در کتب مربوط به علم کلام و اصول دین را از دید دشمنان سلف بررسی کنم.

یکی از دشمنان اسلام، مستشرقان و دانش آموختگان آنها هستند که سعی دارند در زمین فساد به راه انداخته و سنگرها و دژهای عقیده­ی اسلامی را درنوردیده و بر آن حکمرانی و قضاوت کنند و نسل­هایی را که استعمار در برابر آنها قرار داده است دچار شک و تردید کنند. ولی هیهات؛ اسلام و قرآن و عقیده­ی اسلامی و امت اسلام، پروردگاری دارد که از آن حمایت می­کند و علمای بسیاری را برای دفاع از آن برانگیخته تا از آن دفاع کنند و یکی از بخشش­ها و الطاف خداوند متعال بر من این است که به من توفیق شاگردی برخی از این علما را داد و آن قدر از چشمه­ی علوم آنها نوشیدم تا به فهم کامل عقاید درست دست یافتم و قلبم اطمینان یافته و دلم آرام گرفت. و خداوند متعال با فضل و کرم خویش، مرا به راه محکم و راه درست راهنمایی کرد و همیشه از پروردگار خود می­خواهم که من و تمامی مسلمانان را به راه مستقیم استوار بدارد تا زمانی که او تعالی را ملاقات کنیم.

از دیگر مسائلی که مرا به حمد و سپاس پروردگار وامی­دارد، تمام شدن چاپ اول این کتاب در زمانی کوتاه است و من می­خواستم که این کتاب برای نوبت دوم نیز چاپ شود ولی مشغولیت­ها، بارها و مسئولیت­های زندگی و کار و سفرهای زیاد و آماده نمودن تألیفات دیگر که برای تدریس لازم است میان من و این انگیزه­ مانع شد. تا اینکه خداوند متعال بر چاپ دوم این کتاب، مرا یاری نمود و در چاپ دوم چهارچوب اساسی کتاب در نوبت اول را حفظ نمودم اما برخی اضافات را از کتاب­هایی که بعد از چاپ اول این کتاب، منتشر نمودم در این کتاب لحاظ نمودم که متناسب با مباحث چاپ جدید آن بود.

به این خاطر، علاوه بر قواعد منهج سلفی، برخی چیزها را بدان اضافه کردم و همچنین موضع شیخ سلفی (ابن تیمیه) را در رابطه با فرقه­ها حفظ کرده و از نسق و ترتیب اسلامی در باب الوهیت، انسان و عالم که در موسوعه­ای به نام (معجم اعلام الفکر الانسانی) منتشر شده، دوری نمودم و به ترتیب اسلامی در باب انسان نزد شیخ الاسلام که از کتاب و سنت خلاصه نموده، اکتفا کردم و با تشریح روش­های سلوک عملی همچنان که شایسته­ی انسان مسلمان است، آن­را کامل کردم.

همچنین در این چاپ، بحث کوتاهی از امام احمد حنبل اضافه نمودم که از دو قسم علمی و عملی منهج سلف، حکایت می­کند و برای تطبیق بین آن دو و نقش بارز آنها در شناخت عقیده­ی صحیح، آن­را با دلایلی که در برابر منحرفین قرار می­گیرد، محکم نمودم.

محور بحث­های ما در این کتاب، پیرامون اجتهادهای ابن تیمیه و شروح وی در مورد عقیده­ی اسلامی و اصول وی در منهج­ شرعی برای دفاع از آن می­باشد تا افکار و فلسفه­هایی که در زمان او بوده و علمای سلف قبل از او آنان را نمی­شناختند، مهار کند.

به همین خاطر به بیان دیدگاه شیخ الاسلام ابن تیمیه در مورد مهم­ترین فرقه­های اسلامی پرداختم. و هدف و غرض از آن، شرح عقیده­ی اسلامی مطابق با منهج ابن تیمیه و مقایسه آن با عقاید فرقه­های مخالف است؛ پس از این منهج مقارن، فهم صحیح عقیده روشن می­شود و بانگ می­دهد و از وقوع در انحرافاتی که فرقه­های منشعب از سلف در آن گرفتار شدند بر حذر می­دارد تا باری دیگر در دام آن گرفتار نشویم چراکه علمای سلف از این اختلافات دست شسته و بریدند.

و ای مسلمانان معاصر، این هشدار برای ما نیز می­باشد تا اینکه باری دیگر مجذوب نیرنگ و زرنگی و فریب آنها نشویم و اگر چنین شد، در واقع بدون اینکه خواسته باشیم و قصد داشته باشیم، امیال دشمنان اسلام را محقق ساخته­ایم، دشمنانی که سعی دارند تا تفرقه و دشمنی را میان مسلمانان ایجاد کنند. اما بحث خاصی را که به مناسبت ترجمه­ی کتاب لاووست به نام (نظرات شیخ الاسلام فی السیاسة و الاسلام) نوشته­ بودم، حذف کردم چرا که هدف از بیان آن دیگر مطرح نبود و بیان آن در گذشته به عنوان نمونه­ای از نقدی بود که به طور کلی متوجه مباحث مستشرقان بود و اکنون ضروری می­دانم که مسلمانان غیور را تشویق کنم تا تلاش خود را متوجه شناخت عقیده­ی اسلام و شریعت و عبادات و نظام آن از مصادر آن کنند. میراث اسلامی ما، گنج­هایی هستند که قابل قیمت گذاری نیست. و ما را در برابر بزرگداشت تمام آنچه غرب دارد، کافی است؛ بعد از تجربه­های بسیار گرانبها – مطالعه، مناقشه و اطلاع کامل – می­توانیم جلوی نفوذ فرهنگ غرب را بگیریم و نظریه­های استشراقی را به صورت بسیار عالی و برتر نقد کنیم و به دوری از آن افکار دعوت دهیم و به سوی الله متعال و تربیت و بر پایی شریعت خداوند متعال در محیط اسلامی دعوت دهیم به جای تلف کردن توانایی و استعداد تنها در محیط قانون فعل و انفعال در مجال فرهنگی که به سرعت برخی را به خود مشغول می­کند که در این صورت و مشغول شدن به این مساله گویا که حمله غربی در هدایت ما به مراد خود پیروز شده است!!

این شروع مقاومت حقیقی در برابر سیطره­ی تمدن اروپا و برپایی تمدن جدید اسلامی ما و توجیه تمام توان ما در راستای این هدف می­باشد.

مالک بن نبی رحمه­الله­تعالی می­گوید: «توجیه این است: دوری از اسراف در تلاش و در وقت؛ در اینجا میلیون­ها نیروی کار و عقل­های متفکر مناسب در سرزمین­های اسلامی وجود دارد تا در هر زمان به کار گرفته شوند؛ اما مهم این است که بیم دهنده­ای باشد تا از این تجهیزات هولناک بیم دهد؛ تجهیزاتی که از میلیون­ها عامل و عقل در بهترین ظروف زمانی و تولیدی و مناسب هر عضو از اعضای آن تشکیل شده است و این تجهیزات هنگامی که به حرکت درآید مجرای تاریخ را به سوی هدف مقصود تجدید می­کند و در اینجا اندیشه­ی توجیهی انسانی که انگیزه­ی دینی او را به حرکت وا داشته، مخفی می­ماند و به زبان جامعه: کسی که از اندیشه­ی دینی وی معنی (جماعت) و (دفاع) کسب می­شود، پنهان می­ماند.[[9]](#footnote-9)

تنها می­توانم از کسانی که در چاپ این کتاب و رسیدن آن به دست خواننده مرا یاری نمودند، بابت تمامی تلاش­ها، سختی­ها و کمک­های آنان بسیار تشکر کنم.

پروردگارا از جانب من به آنان خیر و پاداش عطا کن. و از خداوند می­خواهم که محتویات این کتاب را علمی نافع برای مسلمانان بگرداند و گناهان مرا بیامرزد و مرا به اخلاص نیت، موفق دارد تا که عمل خالص تنها برای رضای خداوند و کسب رضایت او گردد؛ که فضل و بخشش از سوی خداوند عزوجل است.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

20 محرم سال 1405هـ، 15 اکتبر 1984م

مقدمه­ی چاپ اول

إن الحمد لله نحمده و نستعینه و نستغفره و نعوذ بالله شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا، من یهده الله فلا مضل له، و من یضلل فلا هادی له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله؛

«**یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّـهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ**»: «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! از الله آنگونه که شایسته ترسیدن از او است، بترسید. و نمیرید مگر اینکه مسلمان باشید.» (آل عمران: 102)

«**يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَ‌بَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِ‌جَالًا كَثِيرً‌ا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّـهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْ‌حَامَ إِنَّ اللَّـهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَ‌قِيبًا**»: «ای مردم از پروردگارتان بترسید، آن ذاتی که شما را از یک تن آفرید و همسرش را (نیز) از او آفرید و از آن دو، مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد و از پروردگاری که به (نام) او از همدیگر درخواست می‌کنید و (همچنین) از (گسستن) پیوند خویشاوندی بپرهیزید. بی‌گمان الله همواره بر شما مراقب (و نگهبان) است.» (نساء: 1)

«**یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّـهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا \* يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ‌ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَن يُطِعِ اللَّـهَ وَرَ‌سُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا**»: «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! از الله بترسید و سخن درست (و حق) بگویید. تا (الله) کارهای‌تا‌ن را برای­تان اصلاح کند و گناهان‌تان را بیامرزد، و هرکس از الله و پیامبرش اطاعت کند، یقیناً به کامیابی عظیمی نائل شده است.» (احزاب: 70،71)

اما بعد؛

این کتاب مضمون کتاب مستشرق فرانسوی: هنری لاووست به نام «نظریات شیخ الاسلام ابن تیمیه فی السیاسة والاجتماع» می­باشد. قضایایی که در اثنای این مقدمه مطرح می­شود، یک موضوع دارد و به خواست خدا بیان آن­را در این کتاب کوچک مشاهده خواهیم کرد و دلیل کوچک بودن این کتاب، این است که کتاب کوچک، خوانندگان بیشتری داشته و وسعت انتشار آن بیشتر است و بدین صورت هدفی که ما به دنبال آن بودیم، محقق گشته و فایده­ای که امید داشتیم، بدست می­آید درحالی­که کتاب­های پر حجم و قطور را جز متخصصان و افرادی با فرهنگ فراخ، مطالعه نمی­کنند و اینگونه افراد در جامعه­ی ما اندک هستند.

مسائل مورد بحث، مسائلی است که همیشه و در عصر معاصر، سوالاتی را در ذهن افراد شکل داده است از جمله: تفاوت و تمییز میان سلف و دیگران یا رأی و نظر صحیح و درست میان فرقه­هایی که به طور اجمالی در دو گروه: عقل و نقل قرار می­گیرند. در این میان، نباید از تصوف غافل شد، تصوفی که پیروان آن ادعا می­کنند اهل ذوق و اراده­اند و ارباب حالات و مقالات. همچنین نباید و نمی­توانیم مذاهب فلسفی معاصر را کنار زده و از آنان غافل شویم؛ مذاهبی که می­کوشند از این آب گل­آلود ماهی بگیرند و اختلافات مسلمانان در دایره­ی مسائل کلامی و فقهی را افزایش داده و از این طریق مفاهیم بیگانه­ای را وارد قاموس اسلام کنند. چه بسا خطرناک­ترین آن­را بتوانیم در یکی از تلاش­های مارکسیستی اخیر[[10]](#footnote-10) با دمیدن روح جدید در کتاب (الاسلام و اصول الحکم)[[11]](#footnote-11) یا دعوت به سوی لائیسم[[12]](#footnote-12) مشاهده کنیم. همچنین می­توان نمود آن­را در مقدم داشتن عقل بر شرع یا جدایی میان عقیده، شریعت و اخلاق و ... و دیگر برنامه و روش­هایی که تلاش می­کند تجزیه­ای را که غرب در تعالیم، تشریع، تفکرات و سلوک، سیاست و اقتصاد ما، بر ما واجب کرده است و نیز جدایی انداختن میان اسلام و حکم حکومت و اسلام را از ورود در دایره­ی زندگی عمومی دور کردن و تنها آن­را مختص به مسجد معرفی کردن و جلوه دادن آن به عنوان اعتقادی در قلوب مردم که بسیار اندک به تطبیق آن بپردازند، مثال زد.[[13]](#footnote-13)

ما در این کتاب و در چهار بخش به درمان این مسائل پرداخته­ایم.

بخش اول: مستشرق فرانسوی (لاووست) به بی­طرفی و اخلاص علمی در مطالعات اسلامی، نزد مستشرقین منتسب به بی­فکری و کژاندیشی است چرا که تمامی مستشرقین بر زشت جلوه دادن حقایق اسلام، عقاید، ارزش­ها و تمدن آن، اجماع و اتفاق دارند و اهداف مستشرقین علی رغم تنوع آن بر ایجاد احساسات کاذب در مسلمانان و از این طریق تسلیم نمودن آنان در برابر تمدن مادی غرب، تمرکز دارد. لاووست، تسلیم این شیوه و نگرش نشد اما در برخی ادراکاتش نسبت به ویژگی­های شخصیتی شیخ الاسلام به بی­راهه رفته است. امری که سبب شد بنده در این بخش به درک و فهم او در این موارد اعتراض کرده و آن­را به بوته­ی تحلیل و تفسیر علمی بکشانم.

بخش دوم: اگر مسلمانان به دنبال راهی برای بلند شدن باشند تنها راه آن اسلام صحیح است، اسلامی که مصدر آن قرآن و سنت است و این خلاصه­ی گرایش سلفی می­باشد. بازگشت به اسلام ناب از طریق چنگ زدن به کتاب الله و سنت رسول الله. به همین سبب موضوع ما – به توفیق الله متعال در این بخش، شرح برخی از قواعد گرایش سلفی می­باشد که از دیگر گرایش­ها چه در گذشته و چه عصر حاضر متمایز می­باشد.

بخش سوم: چنانچه دانستیم شیخ الاسلام، امام مسلمانی است که قصد او بازگرداندن بنای جامعه­ی اسلامی[[14]](#footnote-14) بر پایه­های اسلامی و بدون اضافات بیگانه است و چنانچه خواستیم که یک مسلمان، مسلمان باشد نه پیرو بدعت و یا مذهبی خاص در اسلام، ناچار باید موضع شیخ الاسلام را در مورد مهم­ترین فرقه­های اسلامی همچون معتزله، اشاعره و شیعه و متصوفه آشکار و روشن گردانیم. به همین سبب این هدف را برای این بخش در نظر گرفتیم تا حقایق بر خواننده روشن گشته و سپس، شناخت اشتباهات لاووست و دیگر مستشرقان و غربی­ها که به زعم خویش در پی درمان موضوعات بر می­آیند، آسان گردد. به نظر ما، ما باید حدودی را برای قبول افکار و دیدگاه­های غربی­ها، معین کنیم و این بخشی از هستی و کیان عقیدتی، تاریخی و تمدنی ما است و اگر نتوانستیم جلوی این موج خروشان در میدان فرهنگ اسلامی را بگیریم حداقل باید حقایق را بشناسیم تا از گرفتار شدن در افکار مستشرقین و پیروان آنها، دوری کنیم.

بخش چهارم: این بخش، گفتگویی سریع و گذرا برای وضع شکل اسلامی در مسائلی همچون الوهیت، عالَم و انسان نزد شیخ الاسلام است؛ با مطالعه­ی اجتهادات امام ما، یک نظم و ترتیب و یگانگی خاصی بر خلاف گمان لاووست و دیگر مستشرقین در آن دیده می­شود ...

و این بدان سبب است که شیخ الاسلام بر تحقق معنای «انسانیت انسان» و جدایی میان خالق و مخلوق یا عابد و معبود حریص بود؛ همچنین بر جدایی میان تعالیم اسلام که حول این مبادی دور می­زند و میان عناصر دینی و فرهنگی که با تعالیم اسلام آمیخته است، حریص بود. و دلیل دیگر را این می­دانست که به قرآن کریم و سنت صحیح نبوی همانند مسلمانان عصر اول، پایبند نبودند؛ و با بینش عمیق خویش درک کرد که علت ضعف و سستی مسلمانان عصر وی، دوری از اسلوب و شیوه­ی سلف در فهم اسلام و عمل برای آن و به آن است و همچنین دوری از آن با پیروی از مذاهب و گرایشات و التزام به نظریات آنها بدون اینکه این نظریات را در میزان قرآن و فهم سلف قرار دهند؛ و این دلیل مصیبتی است که امروزه مسلمانان بدان مبتلا هستند. اندیشه­های حزبی، دشمنی قومی و مذهبی و تقلید و پیروی از غرب صلیبی یا شرق مارکسی سبب شده تا جنگ و بحران میان آنان شدت بگیرد چرا که آنها الله و منهج او را فراموش کرده­اند و خداوند متعال خودشان را از یاد خودشان برد و این شکست سخت در تمامی بخش­های زندگی می­باشد. و من این راه درمان را بر گروه مؤمنان و کسانی که به دنبال راه انسان­های مخلص رفته و برای خود و امت خود عزت می­خواهند و عزت تنها در اسلام است، ارائه می­دهم. امیدوارم که خداوند بخشنده و بلند مرتبه به ما توفیق دهد و ما را از زمره­ی راضیین و مرضیین قرار دهد.

و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب. مصطفی حلمی.

تمهید:

در اینجا به سخنی کوتاه از علت مجذوب شدن به شیخ الاسلام ابن تیمیه می­پردازیم.

منظور ما در اینجا، شخص ابن تیمیه نیست چرا که همه­ی افراد بشر محکوم به فنا هستند بلکه شعاع فکری و عقلی می­باشد که با امکانات و تلاش مستمر تغذیه شده است و شعاع فکری، دید روشن اسلامی را به وجود می­آورد که راه هر مسلمانی را روشن می­کند که در زمان ضعف و یورش دشمن زندگی می­کند - همچنان که ما اکنون در آن زمان هستیم.- و در میان گرایش­های متفاوت و اختلافات مذهبی، ما را به سوی دیدگاه صحیح راهنمایی می­کند از جمله: شناخت عقیده مطابق با منهج سلف و بیان اساس توحید اسلامی و مسائل فقهی با وجود اختلاف در فروع آن.

همچنین ما می­بینیم که ابن تیمیه از عنایت و توجه و بحث و بررسی خود چنانکه باید در زمان خود بهره نبرد با وجود نیاز شدید ما به اجتهادات و نظرات ایشان، چرا که اندیشه­های او با عصری که در آن می­زیست به اندازه­ی شرایط مشابهی که به طور یکنواخت تکرار می­شود، مرتبط نبود و منظور ما از این غربت اسلام است.

افکار ابن تیمیه در عصر کنونی که عصر انشقاقات و فرقه­ها است شکل گرفته و گرایش غالب دیدگاه سلفی در میان تراکم فکر فلسفی و تأویلات کلامی و شطحیات صوفی­ها قرار گرفته است به طوری که اکثر مسلمانان گمان کرده­اند، اسلام یعنی این امور؛ همچنین مشکلات دیگری نیز از گذشته تا به امروز با وجود اختلاف مظاهر، شکل گرفته است و با وجود این تنوع و تعدد، تمام تلاش شیخ تنها بیان این منهج است. پس دیدگاه و منهج شیخ الاسلام قبل از هر چیز دیگر منهجی است امین در دعوت به راه سلف از نظر علمی و عملی که تفصیل آن بعداً خواهد آمد و ما به طور خلاصه در ذیل ذکر کرده­ایم:

الف) اتفاق دلایل شرعی با دلایل عقلی؛ و حق آن چیزی است که در کتاب الله و سنت پیامبرش آمده است و اشتباه پیروان منهج عقلی از جمله فلاسفه و متکلمان را بیان نموده است زمانی که نظر عقلی را بر دلیل شرعی مقدم می­دانستند؛ و هرکس با نقل صحیح مخالفت کند در واقع با امر صریع المعقول، مخالفت کرده است و مصداق این قول خداوند متعال است که می­فرماید: «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ»: «و گویند: اگر ما می‌شنیدیم یا تعقل می‌کردیم، در (زمرۀ) دوزخیان نبودیم.» ‌(ملک:10)

رسول خدا، اصول و فروع دین را به صورت شافی و کافی بیان نمود اما بدعت­ها ظاهر شد تا مردم را از آموزه­هایی که ایشان آورده، منحرف کند و هر گروه و فرقه­ای، اصولی را برای دین در نظر گرفت که توصیف امام احمد بن حنبل نسبت به آنان صدق می­کند که می­فرماید: «در کتاب اختلاف دارند، مخالف کتاب­ هستند، بر جدایی از کتاب اجماع دارند و بر الله و در کتاب الله، بدون علم چیزهایی می­گویند.»[[15]](#footnote-15)

ب) در قرآن و احادیث نبوی، کلیت اصول دین آمده و مسائل و دلایلی که استحقاق دارد اصول دین باشد، وارد شده است (مانند مسائل توحید، صفات، تقدیر، نبوت، معاد و یا دلایل این مسائل) و آیات سمعی، عقلی و آشکار پروردگار همگی با هم توافق دارند.

تامل در قاعده­ی صحیح منهجی در فهم اسلام و دریافت آن، بر معنای حدیثی که سابقین را برتر و افضل دانسته است، تأکید می­کند چرا که آنها از همه بیشتر حق و باطل را می­شناختند و نسبت به حقی که به سوی محمد فرستاده شده بود، محبت بیشتری داشتند و بر پیروی از حق و تحمل اذیت و آزارها، صبر بیشتری داشتند و نیز اتحاد و الفت بیشتری نسبت به کسانی که بعد از آنها می­آیند، داشتند. اما در قرون بعدی، اختلاف و تفرقه به وجود آمد که تفضیل آن در متن کتاب خواهد آمد اما قبل از ورود به مبحث اصلی می­خواهیم تا خواننده را با اساس اجتهادات امام خود آشنا کنیم و هر چه موارد بحث ایشان زیاد باشد، خواننده برای خلاصه نمودن محور اساسی آن، باید تلاش بیشتری به خرج دهد.

از ویژگی­های موضع­گیری او، منهج واحد و هماهنگی میان تفسیرات متافیزیکی طبیعی، اخلاقی، سیاسی و منطقی او می­باشد.

- خداوند متعال خالق، پروردگار و مالک هر چیزی است و او تنها محبوب است و ذاتا بی­نیاز از مخلوقاتِ فقیرِ خود است که بدو نیازمند هستند.

- هر چیزی جز خداوند، باطل است و حرکت عالم، خضوع و سجود در برابر خالق است.

- در میدان اخلاق، تعریف وی از انسان این است که انسان موجودی دارای احساس و متحرک با اراده است یعنی انسان عبارت است از علم و عمل یا عقیده و عبادت یا شناخت و سلوک؛ و نفس دارای نیروی اراده همراه با احساس است و این دو ملازم یکدیگرند و انسان به نسبت مراد و خواسته­ی خود ارزش می­یابد و این مراد، خداوند معبود است نه فقط احساس آن؛ و برای اینکه انسان به سعادت برسد، ناچار باید از پروردگار خویش بخواهد و بهترین چیز در دنیا، شناخت خداوند عزوجل و بهترین آن در آخرت، دیدن خداوند در بهشت است.

- و در سیاست و جامعه باید هدف چوپان (فرمانروا) و رعیت، اصلاح امور دین باشد وگرنه هر دو فاسد می­شوند.

- در استدلالات منطقی خویش قاعده­ای به نام طریق فطری عقلی سمعی شرعی ایمانی وضع نموده و بدان تکیه می­کند که او را از گرایش به روش و طریق قیاس کلامی، بی­نیاز می­کند.

و همه­ی اینها را در قول خداوند متعال می­آورد که می­فرماید: «فَاتَّقُوا اللَّـهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ»: «پس تا (جایی که) می‌توانید از الله بترسید.» (تغابن: 16)

مبحث اول: عقیده­ی اسلامی در عصر رسول الله و صحابه

اکنون در باب عقیده­ی اسلامی در زمان رسول الله و صحابه ایشان بحث خواهیم کرد و شروع بحث ما در این مورد به این سبب است که یقین داریم باید نقطه­ی شروع بیدرای اسلامی حقیقی، تأسی و پیروی از رسول خدا و خلفای راشدین پس از ایشان باشد.

تردیدی نیست انسان­هایی که در اولین قرن (ظهور اسلام) زندگی می­کردند، افرادی نمونه بودند؛ چنان­که محب الدین خطیب می­گوید: «الله متعال صاحب این رسالت با ارزش را فرستاد تا اسوه و الگویی نیکو برای ما باشد و راه و روشی را برای ما مقرر نمود که ما را از راه­ و روش­های دیگر بی­نیاز نموده است از روش مسکو، واشنگتون و پاریس؛ اینچنین الله متعال کفایت و حفاظت نصوص اسلام را برعهده گرفت به این صورت که ما را از زمره یاران رسول خدا قرار می­دهد «اگر بر فهم سالم آن حریص باشیم چنان­که اگر در زمان او و ملازم و همراهش بوده و در رکاب او می­بودیم چنین می­بودیم.»

اصحاب رسول الله به بهترین شکل و استوارترین شیوه در راستای تنفیذ و اجرای توصیه­های رسول الله در شریعت و عقیده به پا خواستند؛ در زمان آنها جغرافیای سرزمین­های اسلامی به اطراف و اکناف جهان در راستای تبلیغ دین اسلام امتداد یافت چنان­که ابوبکر چندین سپاه برای ابلاغ این رسالت به فارس و حکومت بیزانس در روم فرستاد و در زمان عمر ابزار دولت کامل گشت، دولتی منظم با تقسیم وظایف و دیگر امور اداری مانند وظایف کارگران و کارگزاران و امور مالی و قواعد توزیع خراج که همگی به صورت مرتب و منظم درآمد. عمر رضی­الله­عنه مردی عادل و قانونمند بود و با حکومت خود مسلمانان را از عدالت مطلق و امنیت همه جانبه بهره­مند ساخت.

در زمان عمر شام و ایران فتح شد و این فتوحات تا آذربایجان و ماوراء­النهر امتداد یافت؛ از سمت غرب نیز عالم اسلامی امتداد یافته و مصر فتح شد و در عهد عثمان آفریقا نیز فتح شد.

فتوحات به پایان رسید آن­چنان که در زیباترین و شگفت­آورترین صفحات تاریخ آمده است چرا که با عقیده­ای که در نهان­، در قلوب­شان بود به حرکت درآمدند، رسالت خود را دانستند و آن­گونه که شایسته است نقش خود را فهمیدند و شناختند.

مسلمانان با عقاید آسان و اخلاق نیکوی خود بهترین تعبیر از اسلام را ارائه می­دادند، آنها تنها هدف­شان جنگیدن و تحمیل اسلام با زور و شدت نبود آن­گونه که مستشرقین و پیروان آنها شایع کرده­اند.

دکتر حسین مونس در بحث و بررسی و درس­های عمیق خود در تاریخ مسلمانان بهترین شاهد را آورده است و می­گوید: «چه در مصر و چه در شام، چه ایران یا مغرب، عرب شهرها و کشورها را فتح می­کرد و مردم را به داخل شدن در اسلام فرامی­خواندند و زیبایی­های اسلام را برای آنها بیان می­کردند و بعد از آن ترک­شان می­کردند تا خود به آرامی درباره اسلام تصمیم بگیرند. به همین سبب دیدیم که اسلام وارد سرزمینی نشد که سپس متلاشی و متواری شود جز در اندلس و صقلیه که آن هم عوامل و اسباب خاصی داشت.

اولین قرن­ها برای مسلمانان بهترین قرون در دین و دنیای آنها بود، اسلام را در قلب­های خود جای دادند و در مقابل دنیا نزدشان بی­ارزش گشت. بهترین تمدن را برپا کردند زیرا که بر حق و عدل استوار است و استوار به امر به معروف و نهی از منکر می­باشد. پس اگر ندای اقتدا و پیروی از آنها را سر می­دهیم، هدف ما رسیدن به جایگاه بلندی است که آن­را به آرامی محقق کردند و اسلام را چون یک دین و تمدن دانستند.

از زاویه­ی دید ما، خواهیم دید که آنها در فهم عقیده­ی اسلام و عمل به آن، به نوک و بلندای قله رسیدند و اقتدا و پیروی از آنها، رسیدن به آنها را و به جایی که آنها رسیدند، می­طلبد نه بازگشت به عصر و زمانه­ی آنها با همان اسباب و ادواتی که داشتند؛ بنابراین پیروی، پیروی از ارزش­هایی است که محقق نمودند و به خاطر آن زندگی کردند نه پیروی از اسباب و وسایل زندگی که به کار می­بردند.

شیوه­ی بحث

اغلب مباحث اسلامی پیرامون عقیده، متکی به کتاب­های متکلمین و غالباً معتزله و اشاعره است و در استدلال به اصول دین توجهی به اولین مسلمانان و منهج شرعی و عقلی آنان نمی­شود.

مشاهده می­شود که اغلب بحث­های امروزی اعتماد خود را به آرای مستشرقانی معطوف دارد که معمولا در بررسی اعتقاد و باور صحیح اسلامی به فرقه­های می­پردازند که از اهل سنت و جماعت جدا شده­اند. مستشرقانی که توجه­شان به ایجاد روابط میان معتقدات فرقه­ها و مصادر خارجی و عقاید و دیانت­ها و فلسفه­های یونان و فارس و ... می­باشد.

بسیاری از مباحث برجسته­ی این گروه مربوط به مسائل اختلافی و توجه به فرقه­های افراط­گرا و غالی است؛ همچنین نمایاندن تاریخ اسلام از خلال اختلافات و انشقاق و جدایی­ها است چنانکه در این بین حقیقت زیر چکمه­های جدل و خلاف پنهان مانده است به طوری که جدا کردن حق و باطل و تشخیص هریک از آنها برای خواننده مشکل و دشوار می­گردد.

این منهج سوای از نتایج مغرضانه­ای که به دنبال آن است، نوعی گول زدن خود و نوعی سرپوش نهادن برحقیقت آشکاری است که پنهان نمودن آن ممکن نیست.

آرا و نظرات این فرقه­ها و گروه­های جداشده، از همان زمان ظهور خود توسط علمای حدیث و سنت محاصره شدند و این آرا غالباً از اهل سنت و جماعت به دور است؛ اهل سنت و جماعتی که از زمان پیامبر و صحابه با فهمیدن و قبول کردن عقیده­ی صحیح، بدان چنگ زده­اند.

به یاری خداوند شاهد بلندی و درخشش منهج اهل سنت و جماعت به واسطه­ی تلاش­های فقیهان و محدثان بوده­ایم؛ و اولین گام­های ما پرداختن به عصر صحابه می­باشد تا اینکه به این روش به برداشت­های گوناگون عقلی قبل از ظهور اهل کلام و پیش از آنکه صف یکپارچه اسلامی به فرقه­ها و مذاهب مختلف پراکنده گردد، پرداخته باشیم تا تلاشی باشد در جهت دستیابی به تفسیرات اولین مسلمانان از آیات قرانی و احادیث نبوی وارد شده در موضوعی که متکلمان آن­را اصول دین می­نامند. همچنین پرداختن به آنچه در کلام اهل کلام و فلسفه نمی­گنجد اما در خلال زمان­های مختلف از آن صحبت شده است چنانکه هرگاه مساله­ای باز می­شود و یا یک جدایی و انشقاق نو پدید می آید، افرادی برای تفسیر و توضیح آن و یا نهی و دست کشیدن از آن، اگر از امور بدعی نهی شده باشد، به پا می­خیزند.

پس از این متکلمان و مذاهب مختلف آنها ظهور کردند و همگی این کلام را در ابواب و فصولی که از مصادر آنها برای ما نقل شده است، شرح و بسط داده­اند و پژوهشگرانی آمدند که به­گونه­ای تقلیدی به تفحص و بررسی در آن پرداختند و برای آن در زمان صحابه اثری نیافتند به همین سبب گمان کردند که صحابه آن­را نشناخته و گامی به سوی آن برنداشتند؛ و این در حالی است که صحابه نه تنها آن­را شناختند بلکه نکات دقیق و باریک آن­را چنانکه شایسته­ی شناخت و فهم است، فهمیدند.

بدون شک دلایل، گرایش­ و توجه ما را نسبت به عصر صحابه به عنوان نقطه­ی شروع تقویت و محکم می­کند زیرا بحث تاریخ اسلام ما را به شناخت کسانی که در علم و عمل و عقیده و سلوک سبقت گرفته و پیشی جستند، رهنمون می­کند.

همین منهج و روش را در بحث نتایج به هم آمیخته­ای که امثال جولد تسهیر بدان رسیده­اند اتخاذ خواهیم نمود، مستشرقانی که فکر و اندیشه­ی نوگرایی را در اسلام - عقائد و عبادات - تطبیق می­دهند و بر این باورند که فکر اسلام بسیار ساده شروع شد و در ادامه به دست مسلمانان نو و جدید گشت و این از بزرگترین اشتباهات آنها است. و از آنجا که غیر مسلمانان با دلیل قطعی و ثابت همراه ما هستند چنانکه خداوند متعال می­فرماید: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا»: «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را (بعنوان) دین برای شما برگزیدم.» (مائدة: 3) پس بررسی و بازبینی آنچه رخ می­دهد نیاز به صبر و درنگ و تلاشِ همراه صدق و نیت و باطنی نیکو دارد تا اینکه ثابت کند، اسلام در عقاید، عبادات، اخلاق، نصوص و احکامش، در زمان رسول الله کامل گشت و رسول الله به رفیق اعلی پیوست و اسلام را به همین شکل ترک نمود و مسلمانان از همان قرن اول تاکنون هرگونه افزوده­ای در دین را بدعتی برشمرده­اند که باید با آن جنگید و از هر شخص و یا جماعت و گروهی که چیز جدیدی به این دین بیفزاید، برائت جسته و دوری کردند.[[16]](#footnote-16)

به اندازه­ی توان و به قدری که این بحث به ما اجازه می­دهد در مورد عصر صحابه و تابعین گفتگو خواهیم کرد تا به فهم آنها از عقیده پی ببریم و رسالت آنها را محقق سازیم.

**اصول دین در عصر پیامبر و صحابه:**

موارد متعددی وجود دارد که بیانگر جهت­گیری و رای و نظر صحابه در مورد آیات قرآن است. اگر بحث را به شیوه­ای استقرائی و کوتاه با بیان این موارد شروع کنیم می­توانیم به استنباط­های آنها در باب نصوص شرعی یعنی کتاب و سنت دست یابیم و چگونگی شروع اختلاف و کشمکش و اسباب به وجود آمدن تفاوت­ها و جدایی­ها از قواعد اسلامی پس از آنها، برایمان روشن می­گردد و چگونگی موضع­گیری فرقه­هایی که از صف جماعت جدا شده­اند مانند خوارج، شیعه، مرجئه، قدریه و ... مشخص می­گردد. علمای سلف از اهل حدیث و سنت، این مهم را بر دوش گرفتند و پندارهای باطل اینها را برملا و نابود کردند، اسباب انحراف ایشان را توضیح داده و قواعد صحیح اسلامی را که برگرفته از عصر صحابه است تبیین نمودند.

عناصر و اصول بحث ما مشتمل بر قواعد عمومی است که برگرفته از مواضع صحابه می­باشد از جمله: همگی آنها در باب اصول دین صحبت می­کردند همان­گونه نیز منهج یکسان و برابری داشتند به این صورت که قرآن را با قرآن تفسیر می­کردند و این شیوه­ی تفسیر، مستند و مبتنی بر استدلالات عقلی­ای بود که بدان اشاره شد و بسیار از آن بهره می­بردند.

رسول الله اخبار گذشته و آینده را برای یارانش بیان کرد:

استدلال به احادیث رسول الله و احادیث تاریخی از آن جایی آسان است که رسول الله برای یارانش تمام اصول اسلامی یا همان اصول نزد متکلمان را تشریح نمود. از ابوزید عمرو بن أخطب انصاری روایت است که می­گوید: **«**صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْفَجْرَ، وَصَعِدَ الْمِنْبَرَ فَخَطَبَنَا حَتَّى حَضَرَتِ الظُّهْرُ، فَنَزَلَ فَصَلَّى، ثُمَّ صَعِدَ الْمِنْبَرَ، فَخَطَبَنَا حَتَّى حَضَرَتِ الْعَصْرُ، ثُمَّ نَزَلَ فَصَلَّى، ثُمَّ صَعِدَ الْمِنْبَرَ، فَخَطَبَنَا حَتَّى غَرَبَتِ الشَّمْسُ، فَأَخْبَرَنَا بِمَا كَانَ وَبِمَا هُوَ كَائِنٌ» فَأَعْلَمُنَا أَحْفَظُنَا» (به روایت مسلم2892) «پیامبر برای ما نماز صبح خواند و بر منبر رفت و تا وقت ظهر برای ما سخنرانی فرمود، سپس از منبر پایین آمد و نماز ظهر را به جای آورد و دوباره بر منبر رفت و به سخنرانی ادامه داد تا نماز عصر فرا رسید. باز پایین آمد و نماز خواند و بالای منبر رفت و تا غروب آفتاب موعظه کرد. و طی آن خطبه­ها، مار را از گذشته و حال آگاه نمود. و عالم­ترین ما به فرمایش او کسی است که حافظه­اش بیشتر باشد.» بیایید این جمع هوشیار و آگاه صحابه را تصور کنیم، همگی آنها با اهتمام و کوشش و توجه فراوان به تمامی کلماتی که از گذشته و آینده می­گفت، گوش فرا می­دادند.

رسول الله معلومات و معارف عادی و پیش پا افتاده­ای به آنها نمی­گفت، او وحی الهی را برای آنها ابلاغ می­کرد و از رویدادهای عالمِ غیب می­گفت؛ رویدادهایی که عقل­های باهوش و با زکاوت از درک آنها عاجزند.

اسباب تعلیم همگی مهیا و آماده بود. از یک طرف رسولی مبلغ و از طرف دیگر جان­هایی که تشنه­ی دریافت ابلاغ رسول بودند. این آخرین فرصت برای آنها و برای تمامی انسان­ها بود. فرصت رویارویی و بهره­مندی از توصیه­های پیامبر خاتم.

انس رضی­الله­عنه روایت کرده است: «پس از وفات رسول الله، ابوبکر خطاب به عمر گفت: بیا با هم نزد ام أیمن رفته و چنانکه رسول الله به ملاقاتش می­رفت، به ملاقات او برویم؛ وقتی نزد او رسیدیم گریه کرد. به او گفتم چه چیز تو را به گریه آورد، آیا نمی­دانی آنچه نزد الله است برای رسول الله بهتر می­باشد. ام ایمن گفت: من نمی­گریم؛ من می­دانم آنچه نزد الله است برای رسول الله بهتر می­باشد، گریه­ من به این خاطر است که وحی از آسمان قطع شده است. این سخن ابوبکر و عمر را نیز به گریه آورد و هر دو گریستند.» (به روایت مسلم.)

وحی معصوم و پاک همان مصدری است که صحابه به واسطه­ی پیامبر این اصول دین را از آن فرا گرفتند. رسول الله یارانش را بر محافظت این منهج دستور دادند و از مخالفت با آن نهی می­کرد و تنها دلیل جدایی این گروه­ها از صف اسلام، مخالفت با نواهی رسول الله بود. این نواهی را ابن وزیر یمانی در نصوص و موارد زیر خلاصه نموده است:

1. نهی از بدعت.
2. نهی از مراء (کشمکش) به جز مجادله به روش نیکو که استثنا شده است.
3. نهی از کشمکش و بگو مگو در قرآن.
4. نهی از بگو مگو و کشمکش خصوصا در باب تقدیر.
5. نهی از تفکر در ذات الله متعال.[[17]](#footnote-17)

در صفحات پیش رو برای ما روشن خواهد شد که اختلاف و فرقه­ها، بلکه حتی شکست­های مسلمانان در برابر کفار و دشمنان­شان به سبب مخالفت­ جزئی یا کلی آنان با این نواهی است.

حال می­خواهیم نشانه­های عصر نوبت را عرضه کنیم، می­خواهیم در مورد مهم­ترین مسائل اصول دین که متصل به اشرف و بالاترین علوم است بحث کنیم و آن علم به الله متعال است؛ و بدانیم که چگونه رسول الله به طور خاص صحابه و به صورت عام تمام مسلمانان را به محکم­ترین و برترین راه­ها برای سد نفوذ شیطان و وسوسه­ی او ارشاد و راهنمایی می­کرد.

**توضیح و ارشاد رسول الله در مورد بهترین منهج در مورد علم الهی:**

امام مسلم در صحیح خود در باب ایمان از ابوهریره روایت کرده است که رسول الله فرمود: «لَا يَزَالُ النَّاسُ يَسْأَلُونَكُمْ عَنِ الْعِلْمِ حَتَّى يَقُولُوا: هَذَا اللهُ خَلَقَنَا، فَمَنْ خَلَقَ اللهَ؟»: «مردم پیوسته در باب علم و مسائل علمی از تو سوال می­کنند و این سوال­ها بدان جا می­رسد که می­گویند: این الله است که ما را خلق کرده است پس چه کسی الله را خلق کرد؟» ابوهریره می­گوید: عده­ای از اعراب نزد من آمده و گفتند: ای ابوهریره، خداوند ما را خلق نموده، پس چه کسی خداوند را خلق کرده است؟ ابوهریره ریگ­هایی برداشت و به سوی آنان پرت کرد، سپس گفت: برخیزید، دوست من راست گفت.»

امام مسلم در این مورد و به این معنی چندین روایت ذکر کرده است که در یکی از آنها رسول الله فرمودند: «فَمَنْ وَجَدَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا، فَلْيَقُلْ: آمَنْتُ بِاللهِ**»:** «هرکس چنین سخنانی دریافت، بگوید: به الله ایمان آوردم» و همچنین در روایتی آمده است: «فَإِذَا بَلَغَ ذَلِكَ، فَلْيَسْتَعِذْ بِاللهِ**»:**«پس چون (وسوسه شیطان) به این حد رسید، باید به الله پناه ببرد.» این را رسول الله به خاطر وسوسه­ی شیطان فرمودند. می­بینید که رسول الله فرمان نداد که برای اثبات الله عزوجل دست به دامان ادله و براهین شویم.

برخی متکلمین از جمله امام رازی (606 هـ) به جواب این سوال که چرا رسول الله هنگام این وسواس به برهانِ فساد دور و تسلسل استدلال نکرد بلکه به استعاذه امر نمود، پرداخته و می­گوید: مثال این مانند سگی است که سد راه شخصی می­شود تا او را از اذیت کند. حال دو کار می­توان انجام داد: یا سگ را با عصا زد و یا اینکه از صاحب سگ بخواهیم تا او را دور کند. امام رازی بیان نمود که برهان[[18]](#footnote-18) همان روش اول است که دارای سختی و مشکلات است اما پناه بردن به الله روش دوم است که آسان­تر می­باشد.

اما برخی بر این جواب اعتراض کردند زیرا راه برهان و دلیل را از استعاذه بهتر و برتر دانسته است درحالی­که استعاذه کامل­تر و قوی­تر است و اینکه الله متعال وسواس را از قلب بیرون کند، کامل­تر است تا اینکه انسان خود این کار را بکند.[[19]](#footnote-19)

دیدگاه ابن تیمیه این است که هر دو پاسخ از چندین جهت و به چند سبب اشتباه است.[[20]](#footnote-20)

اول: انسان حادث است یعنی زمانی نبوده و بعد به وجود آمده است و الله متعال علوم بدیهی و ابتدایی را در قلب وی جا داده است و هدف برهان و دلیل نیز رسیدن به آن است.

این حالت انسانی است که از نظر جسمی و ذهنی سالم است و راه­های برهان، استدلال و رای و نظر را به کار می­گیرد اما انسانی که دچار مریضی­های جسمی و روانی شده است و از فهم و دانش علوم بدیهی ابتدایی عاجز و ناتوان است، باید با دارو: دعا و مانند آن درمان شود.

بنا بر نظر ابن تیمیه، وسوسه و شبهه در علوم ضروری، با دلیل و برهان برطرف نمی­شود بلکه بالعکس هرقدر انسان فکر کند، شبهات بیشتر در قلب او نقش می­بندد و گاه چنان بر وی غلبه می­کند که دفع آن ناتوان می­شود. و این با پناه بردن به الله متعال برطرف می­شود. زیرا الله متعال کسی است که بنده خود را از شبهات گمراه­کننده و شهوات تحریک کننده پناه داده و نجات می­دهد.

به همین سبب بنده­اش را امر کرده تا در هر نماز از پروردگار خود هدایت بخواهد و بگوید: «**اهدِنَا الصِّرَاطَ المُستَقِيمَ** \* **صِرَاطَ الَّذِينَ أَنعَمتَ عَلَيهِمْ غَيرِ المَغضُوبِ عَلَيهِمْ وَلاَ الضَّالِّينَ»: «** ما را به راه راست هدایت کن. راه کسانی‌که بر آنان نعمت دادی؛ نه خشم گرفتگان بر آن‌ها و نه گمراهان**.» (فاتحه: 7و6)**

در حدیثی قدسی از پیامبر اسلام آمده است که از پروردگار خویش روایت کرده­اند که می­فرماید: «**يَا عِبَادِي كُلُّكُمْ ضَالٌّ إِلَّا مَنْ هَدَيْتُهُ، فَاسْتَهْدُونِي أَهْدِكُمْ**»: «ای بندگان من، همگی شما گمراهید جز آن کس که من هدایتش کنم. پس از من هدایت بخواهید تا هدایت­تان کنم» و الله متعال می­فرماید: «**فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ**»: «پس هنگامی‌که قرآن می‌خوانی، از (شر) شیطان رانده شده، به الله پناه ببر.» (نحل: 98)

در جایی دیگر می­فرماید: «**وَإِمَّا يَنزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ**»: «و اگر از سوی شیطان وسوسه‌ای به تو رسد، به الله پناه ببر، بی‌گمان او شنوای داناست.» (اعراف: 200)

و یکی از قسم­های پیامبر به این صورت بود: «لا و مقلب القلوب» (نه قسم به ذاتی که قلب­ها را دگرگون می­کند.» و بسیار می­گفت: «**وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ»:** «قسم به ذاتی که جان محمد در دست اوست.»

ابن تیمیه بعد از این شواهد وارد نفس بشری می­شود و تمام ابعاد آن­را بررسی می­کند به­گونه­ای که بر افکاری که بر خاطر انسان می­گذرد و از جنس اعتقاد یا اراده است و برخی پسندیده و برخی ناپسند است، گذر می­کند و اینکه الله متعال تنها قادر بر دفع این امور از انسان است پس پناه بردن به الله متعال راه رسیدن به مقصود است راهی که با نظر و استدلال حاصل نمی­شود.[[21]](#footnote-21)

دوم: پیامبر تنها به استعاذه اکتفا نمی­کرد بلکه همراه با استعاذه به دوری از آنها نیز امر کرد. به این صورت که بنده با خود بگوید این سوال نهایت وسواس است پس دوری از آن واجب است و این از آن چیزهایی نیست که شروع می­شود و پایانی دارد و از بین می­رود. نفس بشر به دنبال سبب هر موجودی است و این که اول و آخر همه چیز چیست. و الله متعال می­فرماید: «**وَأَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنتَهَى**»: «و یقیناً بازگشت (همۀ امور) به سوی پروردگار توست.» (نجم: 42)

بعد از این شیخ الاسلام به بیان شرح معنای علم ضروری فطری برای هرکس که فطرت سالمی دارد، بازگشت چرا که ناگزیر تمامی مخلوقات دارای خالقی هستند و وجود مخلوقات بدون خالق، امری ممتنع است.[[22]](#footnote-22)

سوم: پیامبر بندگان را دستور داد تا بگویند: «آمنت بالله» و در روایتی: «آمنت بالله ورسوله» این از باب دفع ضد مضر با ضد نافع است و قول «آمنت بالله» وسواس فاسد را از قلب او دفع می­کند، به همین سبب شیطان هنگام ذکر و یاد الله متعال به پشت می­رود و هنگام غفلت از ذکر او تعالی، شروع به وسوسه می­کند. به همین دلیل «وَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ»: «وسوسه­گري كه واپس مي­رود» نامیده شد زیرا که بر قلب فرزند آدم چنبره می­زند اما هنگام ذکر و یاد الله متعال به پشت می­رود و پنهان می­شود.

ابن تیمیه به وسواسی که برای بیشتر مردم در عبادات اتفاق می­افتد نیز اشاره می­کند به این صورت که فرد شک می­کند آیا تکبیر را گفته یا نگفته است؟ و آیا فاتحه را خونده است یا نه؟ آیا نیت عبادت کرده یا نه؟ وضو دارد یا ندارد؟ و سبب تشکیک وی در علوم حسی می­شود و علوم حسی، اموری حسی و مادی است که علم انسان بدان، علم ضروری یقینی است و منوط به نظر و استدلال نیست. شیخ الاسلام ما را متوجه علاج و درمان این حالت با ثبات و پایداری بر حق و دفع وسواس می­کند. وقتی شیطان نیروی بنده و ثبات او به حق را ببیند از او دوری می­کند اما اگر او را پذیرای شک­ها و شبهات و اجابت کننده­ی وسواس ببیند، اینها را به او القا می­کند طوری که از دفع آن و دور کردن آن، عاجز می­شود و قلب او تبدیل به محلی برای القاهای شیاطین انسی و جنی می­گردد. القا و وسوسه­هایی که ظاهری زیبا دارد اما بی­اساس است و به همین شکل ادامه می­دهد تا اینکه او را به هلاکت و نابودی بکشاند.[[23]](#footnote-23)

الله متعال می­فرماید: «**اللّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُواْ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ**»: «الله یاور و (سرپرست) کسانی است که ایمان آورده‌اند، آن‌ها را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون می‌برد.» (بقره: 257)

ابن تیمیه در جایی دیگر از کتابش «درء تعارض العقل و النقل» وسواسی که صحابه در مورد آن پرسیدند و از این نوع وسوسه است بیان کرده است آنجا که صحابه گفتند: ای رسول خدا، یکی از ما حالت و چیزی در نفسش می­یابد که اگر آتش گرفته و تبدیل به اخگر شود یا از آسمان به زمین بیفتد برایش بهتر از آن است که از آن سخن گوید. رسول الله فرمود: این ایمان صریح است.

ابن تیمیه تحلیل و شرح خود در مورد این رهنمود رسول الله را خلاصه نموده و حمل بر اطمینان نموده است زیرا که نظر او این­گونه است که کراهت فرد از این وسواس و نفی آن، ایمان خالص و پاک و صریح و روشن است.[[24]](#footnote-24)

بخاری در صحیح خود و در کتاب «بدء الخلق» از عمران بن حصین روایت کرده که می­گوید: نزد پیامبر آمدم و شترم را به درب بستم. گروهی از بنی­تمیم نزد پیامبر آمدند. پیامبر به ایشان گفت: بشارت بده شما را ای بنی­تمیم. گفتند: به ما بشارت دادی، حال به ما چیزی عطا کن. سپس مردمی از اهل یمن نزد ایشان آمدند. رسول الله فرمود: ای اهل یمن بشارت را بپذیرید زیرا که بنی­تمیم آن­را نپذیرفتند. آنها گفتند: پذیرفتیم ای رسول خدا؛ گفتند: نزدت آمدیم تا این مساله را از تو بپرسیم. رسول الله فرمود: خداوند وجود داشت و چیزی جز او وجود نداشت و عرش او روی آب قرار داشت. او تقدیر همه چیز را در لوح محفوظ نوشت و آسمان و زمین را آفرید.»

در حدیث دیگری آمده است که از رسول الله سوال شد: آیا پروردگار ما نزدیک است تا با او مناجات کنیم یا دور است که با صدای بلند او را بخوانیم؟ الله متعال این آیه را نازل کرد: «**وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ**»: «به راستی که من نزدیکم، دعای دعاکننده را هنگامی‌که مرا بخواند، اجابت می‌کنم.» (بقره: 168)[[25]](#footnote-25)

پاسخ پیامبر به هیئت نجران:

کتاب­های تاریخی قصه­ی مشهور مباهله میان پیامبر و هیئت نجرانی را برای ما بازگو نموده­اند و ما مناقشه­ی بین پیامبر و این هئیت را که براساس جدل به شیوه احسن بود برگزیده و آورده­ایم. طبری در تاریخ خود آورده است که نصاری نزد پیامبر آمده و درباره­ی عیسی علیه­السلام با ایشان نزاع نموده و گفتند: پدر عیسی که بود؟ و نسبت به الله یگانه معبود بر حق که نه شریکی دارد و نه فرزندی، بهتان و افترا بستند. پیامبر به ایشان گفت: آیا نمی­دانید که هیچ فرزندی نیست مگر اینکه به پدرش شباهت­هایی دارد؟ گفتند: بله این­گونه است. پیامبر فرمود: آیا نمی­دانید که الله ما زنده است و هرگز نمی­میرد. اما عیسی دچار فنا و نابودی می­شود؟ گفتند: بله. گفت: آیا نمی­دانید پروردگار ما مسئول رزق، روزی و حفاظت بندگان است؟ گفتند: بلی، گفت: آیا عیسی از چنین صفت­هایی برخوردار است؟

گفتند: خیر؛ گفت: آیا نمی­دانید که چیزی در آسمان­ها و زمین بر او پوشیده و مخفی نیست؟ گفتند: بلی؛ گفت: آیا عیسی چیزی از آسمان­ها و زمین جز آن علمی کعه به او داده شده می­داند؟ گفتند: خیر؛ گفت: پس پروردگار ما، عیسی را در رحم چگونه تصویر کرده است؟ همچنین گفت: آیا نمی­دانید که پروردگار ما نمی­خورد و نمی­نوشد و بول و غائط ندارد؟ گفتند: بلی. گفت: آیا نمی­دانید که مادر عیسی وی را آن­گونه وضع حمل نمود که سایر مادران وضع حمل می­کنند. سپس به همانند دیگر کودکان به او شیر داد سپس آب و غذا خورده و بول و غائط نیز می­کرد؟

گفتند: بلی. گفت: پس چگونه چنین افکار و پنداری درباره­ی او دارید؛ سپس فرمود: دانسته انکار می­کنید، شما جحود هستید، پس الله متعال این آیه را نازل فرمود: «**الم** \* **اللّهُ لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ**»: «الم (الف. لام. میم) الله (معبود بر حق است) هیچ معبودی بحق جز او نیست، زنده (و جهان هستی را) نگه‌دار و مدّبر است.» (آل عمران: 1)[[26]](#footnote-26)

**قرآن کلام الله متعال است:**

قبل از به وجود آمدن محنت خلق قران، در مصادر تاریخی به موضع اصحاب رسول الله در باب روایاتی که خلق قرآن را تشریح نموده، توجهی نشده است آن­گونه که در کتاب­های فرق مختلف در هنگام مناقشه آمده است مانند معتزله و اشاعره یا معتزله و سلف؛ با وجود این بهتر است به آرا و نظریه­هایی که بعدها در شناخت موضع صحابه کمک می­کند با بیان آراء ائمه و پیشوایان صحابه امثال علی، ابن مسعود و ابن عباس اشاره­ای کنیم که اقوالشان حجت است و در تاریخ مشهور است. اولین کسی که ادعای خلقت قرآن کرد، جعد ابن درهم در سال 120 هجری و سپس جهم بن صفوان بود. اما از صحابه ثابت است که در این زمینه می­گفتند: قرآن کلام الله متعال است و لفظ غیر مخلوقی در آن نیامده است. چراکه اشکال در این زمینه پس از آنها ظهور کرد و متکلمان این لفظ جدید را به کار بردند اما استنباط از نصوص وارد شده از آنها مفید این مطلب است. چنانکه معروف است خوارج بر علی اعتراض کردند که چرا دو انسان را به عنوان حَکَم انتخاب کردی؛ گفت: من مخلوقی را حکم قرار ندادم بلکه قرآن را حکم و داور قرار دادم. و در این جواب علی، نفی صفت خلقت از قرآن می­باشد.

روزی ابن عباس بر جنازه­ای گذر می­کرد، چون میت در لحد نهاده شد، مردی بلند شده و گفت: پروردگارا، ای رب قرآن او را بیامرز. ابن عباس از جای جهید و به سوی آن فرد رفته و گفت: قرآن از الله است؛ و در روایت دیگری آمده است: «قرآن کلام الله متعال است و مخلوق و مربوب نیست از او خارج شده و به او باز می­گردد.»[[27]](#footnote-27)

**ایمان به تقدیر و فهم صحیح و درست آن:**

در ایمان به تقدیر مسلمانان بسیار دچار اختلاف شدند و در این میان موضع ابوبکر در این مورد را مشاهده کردیم هنگامی که می­گفت: «من سخن و نظر خویش را می­گویم اگر درست بود، از جانب الله متعال است اما اگر خطا و اشتباه بود، از جانب خود من و شیطان است.»

این سخن او دلالت بر تأیید مسئولیت اخلاقی و نفی جبر دارد. همچنین زمان عمر بن خطاب، فردی ادعا کرد که سرقت وی به قضای الله است و عمر او را به این سبب تعزیر کرد پس چون در این مورد از وی سوال کرد در جواب گفت: قضا و قدر الهی در مورد من چنین بوده است. پس عمر فرمان قطع دست و شلاق را داد که چون از سبب این تعزیر جویا شدند، گفت: قطع دست به خاطر سرقت و شلاق به سبب دروغی بود که بر الله متعال بست.

کسانی که عثمان را محاصره نمودند و سنگ می­زدند به او می­گفتند: خداوند تو را سنگ می­زند. عثمان در جواب گفت: دروغ گفتید، اگر او مرا سنگ می­زد، سنگش به خطا نمی­رفت.

حال به توضیح و شرح تفاوت میان قضاء و امر الله از قول علی بن ابی­طالب می­پردازیم.

پیرمردی هنگام بازگشت علی از صفین از او پرسید: آیا بازگشت براساس قضا و قدر الهی است؟ علی در جواب فرمود: سوگند به خداوندی که دانه را خلق نمود و انسان را آفرید به هیچ وادی­ای فرود نیامده و بالا نمی­رویم مگر براساس قضاء و قدر الله یگانه. پیرمرد از سخنان علی معنای حقیقی ایمان به قدر را برای او بیان نمود که آزادی و اراده­ی انسان و مسئولیت او در مورد افعالش با ایمان به قضاء و قدر منافی نیست. پس به او گفت: شاید گمان نمودی که قضاء واجب و قدر حتمی است، اگر این چنین باشد پاداش و مجازات باطل و وعده و عید ساقط است و دیگر ملامت و سرزنشی برای گناهکار و ستایشی برای نیکوکار نیست و دیگر فرد نیکوکار بر پاداش و ثواب نیک، بهتر و برتر از فرد بدکار نیست همچنین فرد بدکار در مجازات گناه شایسته­تر از فرد نیکوکار نیست. سپس فرمود: الله متعال برای تخییر و تحذیر امر و نهی نموده است و هیچ­کس را مجبور نکرده و پیامبران را نیز بیهوده و عبث نفرستاده است.[[28]](#footnote-28)

تاریخ همچنین فهم و تمیز دقیق عمر بن خطاب و فرزندش را در مورد علم محیط و سابق الله بر همه چیز و میان افعال انسان که با آزادی و اراده انجام می­دهد، بیان نموده است.

برای خواننده­ی گرامی مثالی که عمر در شرح رابطه­ی میان علم الهی و فعل انسان زده است بیان می­کنم. ایشان می­فرماید: «مثال علم الله در مورد شما، مانند آسمانی است که بالای سر شماست و زمین زیر پای شما، پس همچنان که نمی­توانید از زمین و آسمان خارج شوید، نمی­توانید از احاطه­ی علم الهی خارج شوید و همچنان که آسمان و زمین شما را بر گناه وا نمی­دارد علم الله نیز شما را بر آن وا نمی­دارد.

عبدالله بن عمر از حالت برخی از مردم که زنا می­کنند، شراب می­خوردند، دزدی کرده و آدم کشی می­کنند و سپس می­پندارند این در علم الله است، خشمگین شده سپس فرمود: «پاک است الله بزرگ، مسلما این در علم الله است که آنها چنین کارهایی را انجام می­دهند اما خداوند که آنها را بر چنین کارهایی وانداشته است.»[[29]](#footnote-29)

و این پاسخ خود کافی است و نیازی به توضیح بیشتر ندارد. علم الله متعال همه چیز را در بر گرفته است، زیرا او تعالی بر هر چیزی دانا است و این صفت کمال است و علم الله به آنچه شده و می­شود و خواهد شد، احاطه دارد و بندگان را به انجام کاری وا نمی­دارد.

**فرشتگان:**

عده­ای از مفسران آورده­اند: عمر در بالای مدینه زمینی داشت و چون می­خواست به آنجا رود باید از مدارس یهود می­گذشت و هر زمان از آنجا گذر می­کرد سخنان­شان را می­شنید، روزی درحالی­که وارد آنجا شد، به او گفتند: ای عمر، از اصحاب محمد هیچیک نزد ما از تو محبوب­تر نیست. آنها که نزد ما می­آیند، ما را اذیت می­کنند و تو که نزد ما می­آیی آزارمان نمی­دهی و ما بر تو طمع داریم، عمر به ایشان گفت: چه سوگندی نزد شما بزرگتر و برتر است؟ گفتند: الرحمن؛ گفت: شما را به رحمانی که تورات را به موسی در طور سینا نازل کرد، سوگند می­دهم آیا محمد نزد شما پیامبر است؟ ساکت شدند؛ گفت: سخن بگویید، چرا ساکت شدید. به خدا سوگند درحالی­ از شما سوال کردم که در چیزی از دین خود در شک هستم. آنها به همدیگر می­نگریستند تا اینکه مردی از میان­شان برخاست و گفت: به این مرد خبر دهید یا اینکه من وی را آگاه می­کنم. گفتند: بله، او نزد ما مکتوب نوشته است اما دوست فرشته­ی او که جبریل است و برای او وحی می­آورد، دشمن ما است و او یار و همراه هر عذاب، قتل و خسفی است و اگر یار و همراه او میکائیل بود، به او ایمان می­آوردیم زیرا که میکائیل فرشته­ی باران و رحمت است. عمر به آنها گفت: شما را به رحمانی که به موسی در طور سینا، تورات را نازل کرد قسم می­دهم، جبرئیل و میکائیل کجا هستند؟ گفتند: جبرئیل در راست و میکائیل در چپ الله قرار گرفته است. عمر گفت: شهادت می­دهم کسی که دشمن کسی است که در راست الله قرار گرفته است دشمن همان کسی است که در چپ الله قرار گرفته است و کسی که دشمن کسی باشد که در چپ الله قرار دادرد درحقیقت دشمن کسی می باشد که در راست الله قرار گرفته است. و هرکس دشمن این دو باشد، دشمن الله است. سپس عمر بازگشت تا خبر این ماجرا را به رسول الله بدهد اما زمانی که رسید، جبرئیل خبر را زودتر آورده بود، پیامبر برای عمر دعا کرد سپس این آیه را بر او تلاوت کرد: «**قُلْ مَن كَانَ عَدُوّاً لِّجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللهِ مُصَدِّقاً لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ** \* **مَن كَانَ عَدُوًّا لِّلّهِ وَمَلآئِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللّهَ عَدُوٌّ لِّلْكَافِرِينَ**»: «بگو: «کسی‌که دشمن جبرئیل باشد، (در حقیقت دشمن الله است) زیرا که او به فرمان الله قرآن را بر قلب تو نازل کرده است، درحالی‌که تصدیق‌کننده آنچه پیش از آن است و برای مؤمنان راهنما و مژده است». کسی‌که دشمن الله و فرشتگان و پیامبران او و جبرئیل و میکائیل باشد، پس بدرستی که الله دشمن کافران است.» (بقرة: 97-98).

عمر گفت: قسم به ذاتی که تو را به حق فرستاد آمدم تا تو را از این مساله آگاه کنم.[[30]](#footnote-30)

**جایگاه صحابه در میان امت:**

کتاب­ها و صفحات تاریخ بر فهم و شناخت کامل صحابه از تمامی اصول دین خبر می­دهد و این به سبب توجه و اطاعت آنها از آیاتی است که به غور و تدبر تشویق می­کند، مانند این کلام الله متعال که می­فرماید: «**كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِّيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ**»: «كتاب پر خير و بركتي است و آن­را براي تو فرو فرستاده­ايم تا درباره آيه­هايش بينديشند.» (ص: 29)

و بالعکس وصف کافران و منافقان این­گونه است که از تدبر در آیات الله اعراض می­کنند؛ به طور مثال الله متعال می­فرماید: «**أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»: «** آیا در قرآن تدبّر نمی‌کنند یا بر دل‌های­شان قفل‌هاست؟!» **(محمد: 24)**

الله متعال می­فرماید: «**أَفَلاَ يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِندِ غَيْرِ اللهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ اخْتِلاَفاً كَثِيراً**»: «آیا در قرآن نمی‌اندیشند؟ که اگر از سوی غیر الله بود، قطعاً اختلاف بسیار در آن می‌یافتند.» (نساء: 82)

این آیات بر این دلالت دارد که ممکن است فهم و شناخت معانی قرآن نزد کفار و منافقان همان­گونه باشد که نزد مومنان است و بر این نیز دلالت دارد که معانی آن نزد آنها واضح و روشن است. همچنین الله متعال بیان نموده که قرآن را با زبان عربی نازل کرده است تا در آن غور و اندیشه کنند: «**إِنَّا أَنزَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِيّاً لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»: «**همانا ما آن را قرآن عربی نازل کردیم، شاید شما دریابید.» **(یوسف: 2)**

**و تا زمانی که به معانی آن علم نداشته باشیم، عقل کارایی ندارد. و الله متعال کسی را که در قرآن اندیشه و تفقه نمی­کند، نکوهش کرده است: «فَمَا لِهَؤُلاء الْقَوْمِ لاَ يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثاً»: «**پس چرا این قوم حاضر نیستند سخنی را درک کنند؟!» **(نساء: 78)**

**و اگر مومنان نیز در آن تفقه و اندیشه نمی­کردند، با کفار و منافقین در صفی واحد قرار می­گرفتند. کفاری که الله متعال اینگونه درباره آنها مثال می­زند: «وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُواْ كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لاَ يَسْمَعُ إِلاَّ دُعَاء وَنِدَاء صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لاَ يَعْقِلُونَ»: «**مثل (دعوت‌کننده‌ی) کسانی‌که کافر شدند، همچون مثل کسی است که چیزی را که جز صدا و ندایی نمی‌شنود، بانگ می‌زند، (این کافران) کر، گنگ و نابینا هستند و از این­رو نمی‌اندیشند.» **(بقرة: 171)**

**پس چگونه ممکن است و می­توان سابقین اولین، مهاجرین و انصار را به منزله و در جایگاه کافرانی دانست که الله متعال در موارد متعددی نکوهش نموده است؟! آنها را نکوهش کرده است چون از تدبر در قرآن اعراض نموده و پیرو هوای نفس شده­اند. الله متعال در وصف آنها می­فرماید: «وَمِنْهُم مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِندِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنِفاً أُوْلَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءهُمْ»: «**(ای پیامبر) گروهی از آن‌ها(= منافقان) به تو گوش فرا می‌دهند، تا وقتی که از نزدت بیرون رفتند، به کسانی‌که به آنان علم عطا کرده شده، (از روی استهزاء) می‌گویند: «الآن (محمد--) چه گفت؟!» آن‌ها کسانی هستند که الله بر دل‌های­شان مهر نهاده و از هواهای (نفسانی) خود پیروی کرده‌اند.» **(محمد: 16)**

**شیخ الاسلام ابن تیمیه علاوه بر این دلایل تفاسیری را از اصحاب ابن مسعود و ابن عباس ثابت شده است که از آنها نقل کرده­اند و مقدار آنها را جز الله متعال نمی­داند، ذکر می­کند. ابن مسعود می­گوید: «اگر بدانم کسی نسبت به کتاب الله از من آگاه­تر است نزد او می­روم.»**

**پس از صحابه تابعین آمده و تفسیر را از صحابه آموختند. مجاهد می­گوید: «قرآن را از ابتدا تا انتها به ابن عباس عرضه کردم و در هر آیه می­ایستادم و از او سوال می­کردم.» به همین سبب سفیان ثوری می­گوید: «هرگاه تفسیری از مجاهد به تو رسید، تو را کافی است.»[[31]](#footnote-31)**

اصل این است که رسول الله رسالت را چنانکه به او امر شده بود، ابلاغ نمود و در راستای اجرای رهنمود الهی چیزی از آن­را کتمان نکرد، آنجا که خداوند متعال می­فرماید: «**وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»: «**و (ما این) قرآن را بر تو نازل کردیم تا برای مردم روشن سازی، آنچه را که به سوی آن‌ها نازل شده است.» **(نحل: 44)**

و اینکه می­فرماید: «**يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ**»: «ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت برتو نازل شده است، (به مردم) برسان و اگر (این کار) نکنی، رسالت او را نرسانده‌ا و الله تو را از (شر) مردم حفظ می‌کند.» (مائده: 67)

و الله متعال خبر داده که رسول او دین را کامل کرد. و رسول الله می­فرماید: «ما ترکت من شیء یقربکم الی الجنة الا و قد حدثکم به، و ما من شیء یبعدکم عن النار الا وقد حدثکم به»: «چیزی که سبب نزدیکی شما به بهشت شود رها نکردم مگر اینکه شما را از آن آگاه نمودم و چیزی که سبب دوری شما از آتش شود باقی نگذاشتم مگر اینکه شما را از آن آگاه نمودم.»

بنا بر این اصل، رسول خدا تمام اصول اسلامی را که الله متعال از آن خبر داده است از اسماء و صفات او تعالی که در قرآن آمده است برای صحابه و یارانش به بهترین شکل شرح و تبیین نمود.

ابوذر می­گوید: «رسول الله درحالی وفات نمودند که هیچ پرنده­ای در آسمان نبود که بال زند مگر اینکه چون از وی یادی می­شد در مورد وی علم و اگاهی داشتیم.»

صحابه بر درک و فهم دقیق و کامل هرچه از قرآن و حدیث فرامی­گرفتند، بسیار حریص بودند به­گونه­ای که اشخاصی چون عثمان بن عفان، عبدالله بن مسعود و ... هرگاه از پیامبر 10 آیه فرامی­گرفتند، از این مقدار فراتر نمی­رفتند تا اینکه علم و عمل نهفته در این آیات را فراگیرند. «می­گفتند: ما قرآن، علم و عمل را با هم فرا گرفتیم.»

شخصیتی مانند عبدالله بن عمر آنچنان در شناخت، معرفت و فهم غرق بود که سوره­ی بقره را در 8 سال حفظ کرد.[[32]](#footnote-32)

ام دردا همسرش را اینگونه وصف می­کند که بهترین عمل ابودرداء، تفکر بود.[[33]](#footnote-33) اما عکس این حقیقت یعنی این ادعا که صحابه مشغول به جهاد بودند، چنانکه برخی متکلمان ذکر کرده­اند، ذم و نکوهش یاران رسول است حتی مذهب سلف امت را اینگونه می­دانند که رسول الله در حالی که معنی قرآن را نمی­فهمید، آن­را ابلاغ کرد و در­حالی­که معنای احادیث صفات را نمی­دانست از آن سخن گفت و جبرئیل نیز همین طور و به دنبال آنها صحابه و تابعین نیز به همین صورت عمل نمودند و این دیدگاه به قول علامه ابن تیمیه، گمراهی بزرگی است.[[34]](#footnote-34)

شرح این مطلب نیاز به توضیح بیشتری دارد که در ذیل بدان پرداخته­ام.

**منهج صحابه در اندیشیدن و تدبر:**

چنانکه مشاهده کردیم، اسلام قلب را مورد خطاب قرار داده است و انسان را به اندیشیدن و تدبر در آیات و آثار مخلوقات فراخوانده است. عصر صحابه براساس همین منهج قرآنی روشن، گذشت و در روش و منهجش، تنها قدوه و اسوه و الگوی آنها رسول الله بود به­گونه­ای که با او زندگی کرده و شاهد نزول وحی بودند و در مورد قضایا و مواردی که نیاز به شرح و توضیح داشت از ایشان سوال کرده و توضیح و تفسیر می­خواستند.

برای شناخت یگانگی الله متعال و اثبات صفات او تعالی از قرآن استمداد می­جستند. پیامبران الهی و قصه­ی ایشان با قوم­شان را با قرآن شناختند، اصل خلقت آدم علیه­السلام و داستان دشمنی ابلیس را با او و فرزندانش، از قرآن فراگرفتند. جایگاه فرشتگان و نقش آنها در میان سایر مخلوقات الهی را شناختند. همچنین معلومات­شان در باب آخرت و حسابرسی، بهشت، آتش، تقدیر، خیر و شر و سایر مسائل را که شامل ارکان اصلی و اصول ایمان به شمار می­روند، از کتاب الله متعال فراگرفتند. و همه­ی این موارد را قرآن کریم بیان کرده است. چنانکه علامه زرکشی در قالب اقسام سه­گانه می­گوید: توحید، تذکیر و احکام؛ که توحید شامل شناخت مخلوقات و شناخت خالق با اسماء و صفات و افعالش می­باشد و تذکیر شامل وعد و وعید و بهشت و دوزخ و تصفیه ظاهر و باطن می­باشد و احکام تمامی تکالیف، امر، نهی و استحباب و بیان منافع و مضرات را در بردارد. اما مثال بخش اول: «**وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ» که** شامل توحید در ذات، صفات و افعال باری تعالی است.

اما مثال بخش دوم: «**وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنفَعُ الْمُؤْمِنِينَ»: «**و (پیوسته) پند (و تذکر) بده، زیرا که بی‌گمان (پند و) تذکر مؤمنان را سود می‌بخشد.» **(ذاریات: 55)**

و مثال بخش سوم: «**وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللهُ وَلاَ تَتَّبِعْ أَهْوَاءهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَن يَفْتِنُوكَ عَن بَعْضِ مَا أَنزَلَ اللهُ إِلَيْكَ**»: «و در میان آنها (= یهود) بر اساس آنچه الله (در قرآن) نازل کرده حکم کن و از هوس‌های آنان پیروی مکن و از آنان بر حذر باش، مبادا تو را از بعضی از چیزهایی که الله بر تو نازل کرده منحرف کنند.» (مائده: 49) که مربوط به احکام است.[[35]](#footnote-35)

قرآن کریم به آنها آموخت که برای وحدانیت، پاکی، علم و حکمت الله متعال، بر مخلوقات او تعالی استدلال کنند زیرا تمامی مخلوقات گواه بر آنند که خالقی حکیم و آگاه و دارای قدرت کامل و حکمت والا، این موجودات را آفریده است. الله متعال انسان­ها را به غور و تفکر آثار خلقت باری تعالی در خودشان فرا می­خواند: «**وَفِي أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ**»: «و (نیز) در وجود خودتان، آیا نمی‌بینید؟» (ذاریات: 21) این آیه اشاره به این دارد که صانعی حکیم با حکمت دقیق و ظریف آثار صنع خود را در وجود انسان پدیدار کرده است.[[36]](#footnote-36)

رسول الله صحابه را از تفکر در ذات الله متعال نهی کرد، در حدیثی آمده است: «در مخلوقات الله تفکر کنید اما در ذات خالق تفکر نکنید.» علت نهی این است که هیچ چیزی همانند خالق نیست (پس تفکری که بر مبنای قیاس باشد در حق الله متعال ممتنع است و الله بالفطره معلوم است و بنده او را یاد می­کند)[[37]](#footnote-37).

سنت رسول الله نیز مصدر دوم در اسلام است به همین سبب، منهج صحیح نیازمند شناخت سنت و اجرای آن است و هرکس نسبت به سنت او آگاه باشد و از آن پیروی کند، به راه حق و صواب است. و این صفات منطبق با حالات صحابه و پس از آنها بزرگان اهل حدیث و سنت می­باشد (و آنها همان کسانی هستند که جز قول و سخن رسول الله را یاری و نصرت نمی­کنند و جز به او نسبت داده نمی­شوند و او داناترین مردم نسبت به سنتش و پیرو آن است، اما تفرقه و اختلافات بسیاری در میان متأخرین به وجود آمد.»[[38]](#footnote-38)

به همین طریق و به همین شکل، مبانی سالم و درست منهج صحیح در شناخت اصول و فروع دین را پایه­ریزی کردند پس هرکس می­خواهد در مورد چیزی از قرآن و سنت شناخت پیدا کند، بر آنچه الله و رسول گفته­اند، بنگرد. از او یاد گیرد، با آن سخن گوید، به آن بنگرد و تفکر کند و به آن استدلال کند؛ و این اصل منهج اهل سنت است.

اما مخالفین این منهج، از قاعده­ی آن مواظبت نکرده و بر گام­های آن ملتزم نیستند زیرا آنها به جای اینکه از نگریستن در آنچه الله و رسولش گفته­اند، آغاز کنند، از آنچه عقل­های­شان می­فهمد شروع کردند چنانکه متکلمان چنین روشی داشتند و یا آن­را با روح و وجدان خویش چشیدند - مانند کاری که صوفیه می­کنند - که اگر سنت موافق با آن بود بدان بها می­دهند و در غیر این صورت برایش ارزشی قائل نمی­شوند و اگر سنت مخالف با آن بود، با تفویض یا تحریف و تاویل از آن روی می­گردانند.»[[39]](#footnote-39)

امروزه نیز بسیار زیاد شاهد این شکل از مخالفت با منهج اسلامی هستیم.

امروزه به سبب نفوذ فرهنگ و تمدن غرب و موفقیت­های آن در عرصه­ی نظامی، سیاسی و برتری علمی و نفوذ فرهنگی و تأثیر چشم­گیر آن بر عقول و نفوس، در برابر شناخت نادرست از اسلام و اصول و فروع آن، بسیاری فکر و فلسفه­ی غرب را دریافت کرده و بدان شکل اسلامی بخشیده­اند به این گمان که از آن دفاع می­کنند و اسلام را به شکلی نو به جوانان عرضه می­کنند.»[[40]](#footnote-40)

**دلایل شرعی بر فضیلت صحابه:**

الله متعال در فضل و برتری صحابه می­فرماید: «**وَالسَّابِقُونَ الأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالأَنصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ**»: «پيشگامان نخستين مهاجران و انصار و كساني كه به نيكي روش آنان را در پيش گرفتند و راه ايشان را به خوبي پيمودند.» (توبه: 100)

پس آنها برترین­ها معرفی شدند و پس از آنها این وصف شامل کسانی می­شود که تا قیامت از آنها تبعیت و پیروی می­کنند. همچنین در صحیحین با چند طریق از پیامبر ثابت شده که فرمودند: «بهترین زمان، زمانی است که من در آن مبعوث شدم سپس کسانی که بعد آنها بیایند و کسانی که بعد از آنها بیابند.»

همچنین جایگاه ویژه صحابه پس از رسول الله خصوصا خلفای راشدین و عشره­ی مبشره در آموزه­های نبوی بارز و آشکار است. رسول الله می­فرمایند: «**عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي، وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ، عَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ، وَإِيَّاكُمْ وَالْأُمُورَ الْمُحْدَثَاتِ، فَإِنَّ كُلَّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ»:** «بر شما (پیروی از) سنت من و سنت خلفای هدایت شده هدایتگر (لازم است.) با دندان­های پیشین خود آن­را محکم بگیرید و از امور جدید (در دین: بدعت) دوری کنید زیرا هر بدعتی گمراهی است.»[[41]](#footnote-41)

در وصف فضایل و جایگاه ممتاز آنها آیات و احادیث زیادی وارد شده است مانند اینکه الله متعال می­فرماید: «**كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُم مِّنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ**»: «شما بهترين امّتي هستيد كه به سود انسان­ها آفريده شده­ايد (مادام كه) امر به معروف و نهي از منكر مي­نمائيد و به خدا ايمان داريد. و اگر اهل كتاب ايمان بياورند، براي ايشان بهتر است (ولي تنها عدّه كمي) از آنان با ايمانند و بيشتر ايشان فاسق (و خارج از حدود ايمان و وظائف آن) هستند.» (آل عمران: 110)

و اینکه می­فرماید: «**لَا يَسْتَوِي مِنكُم مَّنْ أَنفَقَ مِن قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُوْلَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِينَ أَنفَقُوا مِن بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى**»: «کسانی از شما که قبل از فتح (مکه) انفاق کردند و (با مشرکان) جنگیدند (با کسانی‌که پس از فتح انفاق کردند و جنگیدند) یکسان نیستند. آن‌ها مقام (و منزلت) شان و الاتر (و برتر) است از کسانی‌که بعد از فتح (مکه) انفاق کردند و جنگیدند و الله به هریک وعدة نیک (= بهشت) داده است.» (حدید: 10)

و در حدیثی آمده است: «**أُوصِيكُمْ بِأَصْحَابِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ يَفْشُو الكَذِبُ حَتَّى يَحْلِفَ الرَّجُلُ وَلَا يُسْتَحْلَفُ، وَيَشْهَدَ الشَّاهِدُ وَلَا يُسْتَشْهَدُ»: «**شما را به پیروی از اصحابم توصیه می­کنم سپس کسانی که بعد از آنها می­آیند و سپس کسانی که بعد از آنها می­آیند؛ سپس کذب و دروغ منتشر می­شود به­گونه­ای که فرد به دروغ قسم می­خورد و به چیزی که شاهد آن نبوده، شهادت می­دهد.»[[42]](#footnote-42)

در حدیث دیگری رسول خدا آنها را به این صورت وصف می­کند که بهترین انسان­ها هستند و جز آنها اگر به اندازه­ی کوه احد طلا صدقه بدهند با یک مُد و یا نصف مد که صحابه صدقه بدهند، برابری نمی­کند. بعد از اسلام آوردن، از سوی خانواده، عشیره، قبیله و نزدیکترین افرادشان درد و رنج و مصیبت­های بسیاری دیدند اما به آن اهمیت ندادند بلکه صبر کردند و ثابت قدم ماندند زیرا آنان شیرینی ایمان را در قلب­ خود چشیده بودند و بر صداقت رسول الله یقین داشتند، به عقیده­ی خویش قانع شدند و هیچ اذیت و آزار و مشقتی که به سبب عقیده دچار آن می­شدند جان­ و قلب­شان را متأثر نمی­کرد. سپس به راه افتادند، این عقیده را انتشار داده و از آن دفاع کردند و در این راه زن و مرد مسلمان از جان خویش گذشتند.

ابن وزیر یمانی می­گوید: «اگر سنگینی میزان آنها در شرف و دین نمی­بود، از رسول الله و دین جدید او پیروی نمی­کردند و در برابر دلایل واضح و روشنی که در عقل آنها رسوخ می­کرد تسلیم نمی­شدند و از بین پدران، اجداد و خویشاوندان خود به سوی امری که پذیرش آن بر قلب­ها دشوار و بر جان­ها سنگین است، متمایل نمی­شدند خصوصاً اینکه آنها در آن زمان، صاحب عزت و بزرگی بودند.[[43]](#footnote-43)

صحابه رسول الله، واسطه ای میان رسول و امت هستند. به همین سبب رسول خدا آنها را مدح و ستایش کرده و آنان را برترین انسان­ها معرفی کرده است.

در حدیث صحیحی آمده که رسول الله فرمود: **«لاَ تَسُبُّوا أَصْحَابِي، فَلَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ، ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدَّ أَحَدِهِمْ، وَلاَ نَصِيفَهُ»:** «اصحاب مرا دشنام ندهید زیرا اگر هریک از شما به اندازه­ی کوه احد طلا صدقه دهد با یک مد و یا نصف مد صدقه­ا­ی که یکی از آنها دهد برابری نمی­کند.)[[44]](#footnote-44)

ابن عبدالبر می­گوید: «هیچ دینی از ادیان را نمی­شناسم مگر اینکه علمای آن به شناخت اصحاب پیامبران­شان توجه می­کنند زیرا آنها واسطه­ی میان پیامبر و امت هستند.»[[45]](#footnote-45)

دلایل بسیاری بر هوش و زیرکی آنها دلالت می­کند و اینکه آنها صاحب­نظر، فکر و اندیشه بودند و خوش قلبی آنها سبب فریب­شان و یا اکتفا به ایمانی مانند ایمان عامه نمی­شد. ابن کثیر در تفسیر خود روایتی را از یکی از بزرگان مهاجر (جندب بن کعب الازدی) آورده است که او نزد ولید بن عقبه ساحری را دید که با دستانش جادو می­کرد. او سر مردی را زد سپس فریاد کشید و آن سر بر جای اصلی خود بازگشت. مردم با این صحنه گفتند: سبحان الله، مرده­ای را زنده کرد. روز بعد جندب درحالی­که شمشیرش را همراه داشت به همان محل رفت درحالی­که ساحر مشغول جادو بود، جندب شمشیر را از نیام کشیده و گردن ساحر را زد و گفت: اگر راست می­گوید، خودش را زنده کند و این کلام الله متعال را تلاوت کرد: «أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ وَأَنتُمْ تُبْصِرُونَ»: «آیا به جادو روی می‌آورید، درحالی‌که (حقیقت را) می‌بینید؟!» (انبیاء: 3)

و بدون تردید او این حدیث رسول الله را به یاد داشت که فرمودند: **«حَدُّ السَّاحِرِ ضَرْبَةٌ بِالسَّيْفِ»** (به روایت ترمذی). «حد ساحر ضربه­ای با شمشیر است.»

گمان نمی­کنم اگر بگوییم آنها در آستانه عالم غیب و با مشاهده­ی آن زندگی می­کردند غلو کرده باشیم گویا عالم غیب را در برابر خود حاضر دیده و با آن زندگی می­کنند. آنها در طلب شهادت و رفتن از دنیای فانی به عالم باقی، از یکدیگر سبقت می­گرفتند تا به سعادت جاودانه نزد پروردگار خود نایل شوند. این حارثه است که رسول الله از او می­پرسد: «**كيف أصبحت ياحارثة؟»:** «ای حارثه چگونه صبح کردی؟» گفت: در حالی صبح کردم که مومن حقیقی به الله هستم. پیامبر فرمود: «**انظر ما تقول**»: «بنگر چه می­گویی؟» برای هر سخن حقیقتی است. گفت: ای رسول خدا، نفس خود را از دنیا بازداشتم، شب را بیدار ماندم و در طول روز چیزی ننوشیدم گویا نزد عرش پروردگار خود هستم و به اهل بهشت می­نگرم که چگونه در آن گشت و گذار می­کنند و به اهل آتش می­نگرم که برای رهایی از یکدیگر کمک می­خواهند. رسول الله فرمود: «الزم، عبد نور الله الایمان فی قلبه»: «این عمل را بر خود لازم بگیر، بنده­ای که الله ایمان را در قلبش تابانده است.» حارثه گفت: ای رسول خدا، از الله بخواه مرا به فیض شهادت برساند. رسول الله برای او دعا کرد.[[46]](#footnote-46) پس روزی در لشکر اسلام ندا داده شد که اولین سوارکاری که سوار شد و اولین سواری که شهید شد، حارثه بود. اما با این همه کسی به درجه­ی سابقین همچون ابوبکر و عمر نمی­رسد. در صحیحین از پیامبر ثابت شده است که فرمود: «**قَدْ كَانَ فِي الْأُمَمِ مُحَدَّثُونَ، فَإِنْ يَكُنْ فِي أُمَّتِي مِنْهُمْ فَهُوَ عُمَرُ»: در امت­های پیش از شما افرادی بودند که به آنها الهام می­شد و اگر در امت من کسی از آنها باشد، آن شخص عمر است.» و در حدیث دیگری می­فرماید: «إِنَّ اللهَ ضَرَبَ الحَقِّ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ وَقَلْبِهِ»: «خداوند حق را بر زبان و قلب عمر قرار داده است.» علی رضی­الله­عنه می­فرماید: «ما با یکدیگر می­گفتیم که سکینه (حکمت) از زبان عمر صحبت می­کند.»**

**و در ترمذی و سایر کتب آمده است: «لَوْ لَمْ أُبْعَثْ فِيكُمْ لَبُعِثَ عُمَرُ، ولو کان بعدی نبی ینتظر لکان عمر»: «اگر من در میان شما مبعوث نمی­شدم، عمر مبعوث می­شد و اگر بعد از من پیامبری می­بود، او عمر بود.»**

با این همه، ابوبکر صدیق از او کامل­تر بود. صدیق با تصدیق رسول الله کامل گشت. او همه چیز را از رسول الله می­گرفت و پیامبر معصوم بود اما از فردی مانند عمر گاهی چیزهایی را دریافت می­کنیم که به قلب او الهام شده و از آن سخن می­گوید. اما قلب او معصوم نیست، باید آنچه را بر قلب او القا می­شود با سخنان رسول الله تطبیق دهد، اگر با آن موافق بود که پذیرفتنی است وگرنه باید آن­را از خود دور کند. به همین سبب عمر از بسیاری از نظرات خود در مناظره با صحابه و مشاهده­ی دلایل آنان، رجوع کرد و هرگاه دلیلی از کتاب الله و سنت علیه نظر او بود، از نظر خود باز می­گشت و به کتاب الله و سنت رسول الله رجوع می­کرد و صدیق همه چیز را از رسول الله می­گرفت نه از قلب خود، پس او از کسی که بر وی الهام می­شود، کامل­تر است.

و بعد از ابوبکر صدیق، کسی برتر از او نیست همچنین پس از عمر نیز کسی برتر از او نیست.[[47]](#footnote-47)

پس از این توضیح دیگر نیازی برای توضیح بیشتر منهج صحابه در شناخت اصول و فروع دین لازم و ضروری نمی­بینیم.[[48]](#footnote-48)

**دوم: دلیل عقلی**

پس از ذکر نصوصی در باب تفسیر از صحابه و آنچه دلالت بر فهم و تدبر آنها در قرآن کریم می­کرد و بیان احاطه­ی آنها با دلایلی که بیان کردیم از آیات و مثال­ها و مقیاس­های عقلی، حال به بیان دلیل عقلی می­پردازیم.

استفاده از دلیل عقلی آشکار می­کند که حواریون و اصحاب پیامبران نسبت به دیگران، رسالت رسولان و اصول و فروع دقیق آن­را بیشتر می­شناختند و می­فهمیدند. و متأخرین بیش از دیگران از رسالت رسولان و فهم رسالت آنها بدورند. مگر آن عده­ی اندکی که بر پیروی از سابقین حریص­اند و پیرو منهج نقل دقیق می­باشند چنانکه اهل حدیث و سنت این­گونه­اند.

این همان تفسیر منطقی معقولی است که تاریخ دعوت­های دینی به آن شهادت داده­اند (ابتدای نشو و نمای آن با کسانی بود که آن جهت و سمت و سو را با قلب­های خود فراگرفتند و روح و جان خود را در راه آن ایثار کردند. تاریخ بارها اخبار رسول الله را برای ما روایت کرده است و بارها روایت کرده که اشاره و فرمان رسول الله با اجرای یکسان از سوی همه همراه بود پس چون دعوت الی الله دچار فترت شد و عقیده ضعیف شد و حرارت ایمان خاموش شد، مردم شروع به بحث در اعتقادات­شان و پرداختن به علت و معلول کرده و به مناقشه و اعراض روی آوردند[[49]](#footnote-49).

از تعلیل و تفسیر دور نمی­شویم درحالی­که عبدالله بن عباس در گذشته به بیان علت اختلاف میان مسلمانان پرداخت و از حوادثی که بعد از عصر صحابه اتفاق خواهد افتاد، خبر داد و آن­را به این صورت تفسیر می­کند که علت آن حوادث تنها عدم درایت کافی نسبت به قرآن و عدم وجود فهم صحیح از آن است.

روزی عمر با خود می­گفت: چگونه این امت با یکدیگر اختلاف می­کنند درحالی­که پیامبر آنها یکی است؟ کسی را به سوی ابن عباس فرستاده و گفت: چگونه این امت دچار اختلاف می­شوند در­حالی­که پیامبر، قبله و کتاب آنها یکی است؟ ابن عباس گفت: ای امیر مومنان، قرآن بر ما نازل شد، ما آن­را خواندیم و دانستیم در چه مورد نازل شده است اما بعد از ما اقوامی خواهند آمد که قرآن را می­خوانند اما نمی­دانند در چه مورد نازل شده است و هریم رای و نظری می­دهند، وقتی که این چنین شد، هر قومی را رأی و نظری است... پس چون اختلاف کردند قتل و کشتار می­کنند.[[50]](#footnote-50)

روش استدلال صحابه برگرفته از تدبر در مخلوقات و اندیشه در عجایب خلقت الله متعال بود و همچنین تغیراتی که در طول زمان در آنها به وجود می­آید، پس یقین کردند که آنها مخلوق پروردگاری حکیم­اند که به بهترین شکل آنها را خلق کرد و در آفرینش هرچیزی نهایت دقت را به کار برده است.

از حسن بصری روایت است که می­گوید: «صحابه بسیار می­گفتند: ستایش مخصوص پروردگار مهربانی است که اگر آنچه را خلق کرده ثابت و لا یتغیر قرار می­داد کسی که در وجود الله متعال شک می­داشت، می­گفت: اگر این خلق پروردگاری می­داشت، حتما آن­را تغییر می­داد درحالی­که الله متعال با نشانه­هایی آن­را دچار تغییر کرده است: خداوند در میان شرق و غرب نور را قرار داده است و معاش مردم را در آن قرار داده است و چراغی روشن؛ سپس چون اراده کند، مردمان شرق و غرب را در تاریکی فرو می­برد؛ و در این تاریکی سکون، آرامش، ستارگان و ماه نورانی را قرار داد و چون اراده کند بنایی را بنا می­کند و در آن باران، رعد و برق قرار می­دهد و اگر بخواهد آن­را فرو می­ریزد و اگر بخواهد چنان سرمایی می­آورد که مردم از آن به خود بلرزند و هرزمان بخواهد سرما را برده و چنان گرمایی می­آورد که مردم بی­طاقت شوند تا مردم بدانند که این خلق، پروردگاری دارد که چنانکه مشاهده می­کنند آن­را دچار تغییر و تحول می­کند و همین طور نیز هر زمان بخواهد دنیا را از بین می­برد و آخرت را می­آورد.»

مطابق با این استدلال، صحابه راه فطرت که مطابق با طریق برهان عقلی در اثبات وجود الله است، در پیش گرفتند و اینکه او تعالی خالق هرچیزی است و او تعالی با قدرت و اراده خود هر چیزی را به وجود می­آورد. اما عملکرد صحابه مانند برخی فلاسفه­ی یونان نبود که به وجود آمدن هستی را چنین تفسیر کنند که آن معلول همچون خود است که در این صورت تغییر در آن یا ایجاد امور جدید در آن غیر ممکن است.

از این معلوم گشت که دلایل شرع، دلایلی است عقلی و الله متعال بندگانش را بر شناخت حق آفریده است و پیامبران را چنانکه ابن تیمیه توصیف می­کند برای تکمیل این فطرت خداشناس فرستاد. الله متعال می­فرماید: «**سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ**»: «به زودی نشانه‌‌های خود را در آفاق و در نفس خود‌‌شان به آن‌ها نشان خواهیم داد، تا برای آن‌ها روشن گردد که او حق است.» (فصلت: 53) و تفسیر این آیه به این صورت است که الله متعال آیات آفاقی و انفسی را به صورت واضح و آشکار بر آنها نمایانده است. زیرا قرآنی که الله از آن به بندگانش خبر داده­ است، حق است. از این­رو دلالت برهانی قرآنی با دلالت عینی مطابق بوده و موجب شریعت منقول و رأی و نظر معقول، یکدیگر را تصدیق می­کنند.[[51]](#footnote-51)

همچنین تفسیر عقلی با عقیده­ای که در اعماق نفوس آنها می­جوشید، تطبیق و تناسب کامل داشت. هرکس در احوال، سلوک و منش آنها در خلال سال­ها تحقیق و بررسی کند که چگونه با نفس و هوای نفس مبارزه می­کردند و در مواجهه با عادات ناپسند و اهل آن و عقاید باطل بت­پرستی چگونه رفتاری داشتند - عادات و بت­پرستی که برخی از آنها با آن بزرگ شده بودند - و چون به تصرفات و عقاید آنها قبل و بعد از اسلام و اعمال و رفتار آنها همراه با رسول الله و ترس از الله و فهم دقیق عقیده بعد از کسب نمودن آن از رسول الله بنگرد، با در نظر داشتن همه این موارد می­تواند آنها را عالم­تر و حکیم­تر از تمام کسانی بداند که بعد از آنها آمده و می­آیند. برای فهم دقیق­تر تنها به ذکر یک واقعه اکتفا می­کنم: واقعه­ی تبوک؛ واقعه­ای که سختی و دشواری در آن به اوج خود رسید. ابن کثیر می­گوید: «به این ترتیب فضیلت و برتری اصحاب محمد بر اصحاب سایر پیامبران در صبر و عدم ناله و شکایت آشکار می­شود چنانکه در سفرها و غزوات بودند خصوصا در غزوه­ی تبوک که در آن گرمای طاقت فرسا و سخت از پیامبر تقاضای معجزه نکردند با اینکه این امر برای رسول الله آسان بود، وقتی گرسنگی داشت آنها را از پای درمی­آورد، از رسول الله خواستند تا غذای آنها زیاد شود، پیامبر نیز آنها را جمع کرد و گوسفندی را آوردند. رسول الله بر آن دعا کرد که الله در آن برکت نهد، الله متعال نیز در آن برکت گذاشت و کاسه­ی همگی پر از گوشت شد. همچنین چون نیاز به آب پیدا کردند، رسول الله آن­را از الله متعال خواست، پس ابرها بالای سر آنها آمده و باران شروع به باریدن گرفت، که خود نوشیدند و شترانشان را نیز نوشاندند و ظرف­های­شان را نیز پر کردند سپس نگاه کردند و دیدند که ابرها از حدود لشکر تجاوز نکرده و به سوی دیگری نرفته است. این کامل­ترین نوع تبعیت از الله و رسول است.

آیا می­توان تصور کرد کسانی که بعد از صحابه آمدند، دین و اصول آن­را بهتر از صحابه فهمیدند؟ یا از آنها فقیه­تر و باتقواتر بودند؟ این دگرگونی اوضاع و تغییر مبانی و مقیاس صحیح است؛ چراکه تاریخ برتری اعمال اولین نسل اسلام و فهم و تطبیق اعمال آنها را برای ما به ثبت رسانده است. جهاد آنها را از تدبر و فهم عمیق در اسلام، عقاید، عبادات و احکام باز نداشت. و کثرت روایاتی که در باب جهاد و اعمال نیک آمده است، نشانگر عمق درک و فهم آنها نسبت به رسالت و حرکت در چارچوب آن است؛ آنها به جدال و بحث­های بیهوده نپرداختند بلکه تمام تلاش خود را متوجه اعمال کردند اما پس از آنها اوضاع دگرگون شد چنانکه به جای عمل، جدل در دین به وجود آمد. نقطه­ی آغاز تفرقه­ میان مسلمانان و پراکندگی جماعت آنها و ظهور علامات سستی میان صفوف آنان بود.

به همین سبب علمای اهل سنت ظهور جدل کلامی را نوعی ارتداد دانسته و علت آن­را قلت فقه در دین و از میان رفتن علما می­دانستند. دارمی می­گوید: «اهل جدل و کلام در ایام صحابه و تابعین مغلوب و در برابر حاکم، دولت و دلایل علما مقهور و شکست خورده بودند اما بعد از آنها فرصتی برای نشر مذهب­شان پیدا کردند آنگاه که جهل را در مردم مشاهده کردند و تعداد علما را اندک دیدند.[[52]](#footnote-52)

متکلمان بحث خود را شروع کردند و در تاریخ و زندگی صحابه گشت و گذار نمودند اما هیچ اثری مبنی بر اینکه صحابه در روش و منش آنها فرو رفته باشند، نیافتند و اینگونه استدلال کردند که صحابه چیزی که متکلمان فهمیدند، نفهمیدند. این منهج منهجی اشتباه در بحث و نظر است. سفارینی می­گوید: «عصر صحابه و تابعینی که به نحوی از آنها تبعیت کردند، از بدعت­های اهل کلام و افکار خیالی و دعوای معتزلی­ها، خالی بود اما دلایل علم اصول دین به این صورت مدون نبود.[[53]](#footnote-53)

متکلمان همچنان بر خورده­گیری در مورد صحابه ادامه می­دادند و بر این پندار بودند که مشغولیت جهاد، صحابه را از شناخت و فهم اصول دین بازداشت و این اشتباهی بزرگ و تفسیری دگرگون و مقلوب است زیرا پیروز­های چشم­گیر و فراگیر صحابه را جز در پرتو پذیرش و اجابت عقیده­ی اسلام از سوی آنها و فهم و تطبیق عملی آن، نمی­توان تفسیر کرد. کشورهایی با تمدن­های دیرینه جذب خود کردند و صحابه در طلایه­داری و پیش­قراولی و خلوص، ممتاز و نمونه بودند.

جنگ­هایی با مرتدان به ظهور پیوست تا مردان بزرگ کشف شوند که این نشانگر قوت و نیروی ایمان ابوبکر و صحابه بود، آنها سدی محکم در مواجهه با هر هجومی به عقیده به وجود آوردند و این در اثر ایمان نهفته در جان­ها و فهم صحیح آنها از عقاید اسلام بود. ارتداد حقیقت تصور الهی در اذهان و سلوک و روش مسلمانان را کشف نمود آنگاه که آنها را به سوی اعمال و به سوی جنگ کشانید تا مرتدان نتوانند عقیده را دگرگون کنند، منهج و روش را از بین ببرند یا چیزی از جاهلیت را وارد آن کنند؟[[54]](#footnote-54)

این فهم ممزوج با ایمان، محرک حقیقی صحابه برای جهاد در رکاب رسول الله و ابوبکر صدیق و سایر خلفای راشدین و پیشی گرفتن از یکدیگر در شهادت بود. حال آیا علمای اهل سنت و جماعت حق ندارند طریق و روش آنها را برگزینند و آنها را به عنوان الگو و اسوه در عقیده و رفتار برگزینند؟

جای تعجب نیست وقتی از یکی از علمای اهل سنت یعنی دارمی می­شنویم که می­گوید: «جهم[[55]](#footnote-55) و پیروان او – که اولین کسانی بودند که قائل به جبر و نفی صفات خداوند متعال شدند - در زمان اصحاب رسول الله و بزرگان تابعین ظهور نکردند و چیزی از آنها در آن زمان روایت نشده است و اگر دیدگاه خود را بیان و آشکار می­کردند، کشته می­شدند چنانکه علی رضی­الله­عنه زندیق­های پیروان عبدالله بن سبأ یهودی را که بر اله بودن علی معتقد بودند به قتل رساند. و آنان را چنان کشت که مرتدان کشته شدند.»[[56]](#footnote-56)

اما دارمی با این سخن هشدار داده و بیان می­کند که چگونه تاریخ، قانون­ خود مبنی بر بلند کردن و بر زمین زدن امت­ها را رقم می­زند، به­گونه­ای که همین تمدن­های شکست خورده با نشر فلسفه و نظرات خود در باب الوهیت، وجود و انسان یا با ترویج مشکلات عقیدتی، از کیان خود تعبیر می­کنند و در بحران از آنها یاری می­طلبد.

از جمله مواردی که عقل­های مورخین و فیلسوفان را سرگردان و حیرت زده نموده، این است که مسلمانان به جنگ سرزمین­های با فرهنگ و تمدنی دیرینه رفتند. آنچه از این نبرد در مقایسه با نبردهای پیش از آن همچون نبردهای اسکندر بزرگ، انتظار می­رفت این بود که نبرد آنها از نابودی و ویرانی ساختمان­ها و مظاهر مادی تجاوز نکند و افکار فلسفی و دینی ساکنان اصلی این سرزمین­ها دچار تغییر و تحول نشود. پیروزی مسلمانان نتیجه­ی غیر قابل انتظاری را رقم زد زیرا مانند سیل همه چیز را در بر گرفت (همه چیز بین روز و شب تغییر کرد) تنها به جهت­گیری­های سیاسی و اقتصادی آن هم تنها در شهرهای بزرگ اکتفا نشد بلکه اعماق وجود همه آنان به جنب و جوش آمد چنانکه در زبان، افکار، قانون، اندیشه­ها، عادات و تصور آنها در باب عالم و عقیده­ی خداپرستی تغییری اساسی و سریع پدید آمد.[[57]](#footnote-57)

شواهد بسیار بیشتر از آن است که بخواهیم در این مجال به آنها استدلال کنیم وگرنه می­توان زندگی ده­ها و بلکه صدها تن از صحابه را به عنوان مثال ذکر کرد. تعدادی از صحابه به تفسیر قران کریم، بخشی به تفقه و تعدادی از آنها بر فتوا و اجتهاد مشغول بودند و مثال­های بسیاری مانند این تخصص­ها می­باشد. اگر گذری بر جایگاه و نظرات علمی آنها بیندازیم، کاملا با حقیقت عقاید آنها روبرو می­شویم، از عقیده­ی توحید تا صفات الهی و مساله­ی قضا و قدر، انسان و حقیقت، سرانجام و اخلاق او و همچنین جامعه، تشکیل دهنده­های آن و زندگی انسانی با تمام جوانب آن؛ تا جایی که امام احمد می­گوید: «جنس اعمال در عصر صحابه شکل گرفت.» و مقصود امام احمد این است که آنها قواعد زندگی را پایه­ریزی کردند. و امام احمد می­گوید: «هیچ مساله­ای نبوده که صحابه در مورد آن و یا مانند آن سخن نگفته باشند. هنگامی­که سرزمین­ها فتح شد و اسلام گسترش پیدا کرد، اعمال ن. و جدیدی پدید آمد و صحابه براساس کتاب و سنت در مورد آن حکم کرده و سخن می­گفتند و تنها برخی از آنها به صورت نادر در اندک مسائلی بر مبنای رای و نظر سخن می­گفتند.»[[58]](#footnote-58)

این زندگی کامل است که عقیده، عبادات و اخلاق را در خود جمع نموده است. صحابه در زندگی روزمره و عادی، در میدان جنگ و نبرد، در معاملات، روابط اجتماعی، اخوت و برادری، ازدواج، آزادی برده، خوشی و ناخوشی پیرو همین عقاید، افکار، اخلاق و عبادات بودند. صحابه این مزیت و برتری را به خود اختصاص داده بودند و این مزیت آنان را از کسانی که بعد از آنها آمدند، متمایز می­کرد. زیرا با پایان یافتن عصر صحابه اندک اندک تحول و دگرگونی و دوری از این الگوها رشد کرد و زندگی با سطحی پایین­تر از زندگی آنها شروع به نمود و بالیدن کرد. فتنه­ها ظهور کرد و به تدریج از بلندای سروری و نوک قله، حرکت نزولی و سقوط شروع شد.

به همین سبب، ادوار تاریخی ­ما براساس نزدیکی و یا دوری از جامعه­ی اسلامی در عصر خلافت راشده، تقسیم­بندی می­شود. خلافت راشده­ای که در یک دوره­ی تاریخی تمدن اسلام را محقق ساخت، پس هرگاه از شوری، بیعت و عدالت صحبت می­کنیم، هرگاه از برابری در حقوق مردم سخن می­گوییم و چون از فتوحات و پرچم­های اسلام که در اقصی نقاط زمین به احتزاز درآمده، صحبت کنیم هیچ مصدر و منبع غنی و کاملی برای تمامی اینها جز در زمان خلافت راشده و اولین و برترین قرن­ها نمی­یابیم. به همین سبب تاریخ رابطه­ی معکوسی بین ظهور و بالندگی تمدن اسلام، وسعت نفوذ و فتوحات آن و بین ظهور فرقه­ها و تقسیم صفوف مسلمانان به نحله­ها و مذاهب که بر جان یکدیگر افتاده و خون هم را می­ریزند، قایل شده است.

اگر گذری به تاریخ فلسفه تاریخ بیندازیم تا تاریخ مسلمانان را بفهمیم، به رابطه­ی محکم بین اجرای قواعد شریعت و فهم اسلام از مصادر اصلی آن یعنی قرآن و سنت و بین پیروزی و ظهور مسلمانان و رسیدن تمدن آنها به اوج خود شاهد خواهیم بود.

در اولین قرن­ها یعنی زمان صحابه و تابعین که با فهم و درک در مسیر شریعت گام بر می­داشتند، در جنگ­ها پیروز شده و دشمنان­شان را شکست دادند و جامعه­ی انسانی نمونه­ای تاسیس نمودند که بشریت تا آن زمان مانندش را ندیده بود.

اما پس از آن سستی در جوامع اسلامی نفوذ کرد و بر اثر ضعف عقیدتی و ظهور بدعت­ها، ضعف و سستی در بافت جامعه ظهور کرد.

چشمان پژوهشگر کتب تاریخی از دیدن آنچه مسلمانان با فرماندهی پیامبر، سپس صحابه و تابعین، به حقیقت رساندند، به خطا نرفته است.

اگر بخواهیم به صورت کوتاه بیان کنیم، می­بینیم که عصر بنی­امیه، عصر فتح و پیروزی­ها بود اما تأخیر در نماز بر فرماندهان آن چیره شده بود و ابتدای خلافت بنی­عباس برپایی نمازها در اوقات آن، بهتر از زمان بنی­امیه بود. در عصر مامون (215هـ) کتاب­های یونانی که بر مبنای عقیده استوار بود، به عربی ترجمه شد. و زمانی که مفاهیم فلسفی یونانی وارد جامعه­ی مسلمانان شد، انحراف در عقیده به وجود آمد و بعد از آن غلو شیعه و سپس تصوف با مذاهب افراطی خود مانند حلولی­ها و وحدت وجودی­ها به این انحراف افزود و علم کلام نزد معتزله با اصطلاحات فلسفه­ی یونان آمیخته شد. آهسته آهسته اسلام اصیل شامل عقیده و اعمال، نزد بسیاری به ضعف و سستی گرایید و افکار بیگانه­ی فلسفی یا مذاهب کلامی دارای افراط و تفریط، جای آن­را گرفت و در نتیجه اثر عقیده در جان­ها ضعیف شد. هدف مسلمان­ها چیزی غیر از اهداف اولین مسلمانان شد. ترس، امید و محبت نسبت به الله متعال و اسماء و صفات نیک او که اولین مسلمانان در میادین زندگی، جهاد و عمران و آبادی سرزمین­ها، از آن دفاع می­کردند، از دل­ها بیرون رفت و تبدیل به مناقشه و جدال شد. شعله­های فروزان، خاموش و شبیه خاکستر شد. ضعف و سستی ظاهر شد و دشمنان غلبه یافتند.

حال می­خواهیم جواب سوال زیر را بدهیم: چگونه این حالت به وجود آمد؟

**به وجود آمدن کلام در اصول دین و نشأت گرفتن فرقه­ها:**

با هم در مورد عصر رسول الله و صحابه صحبت کردیم و گفتیم که با نص صریح آیه­ی قرآن، دایره­ی دین کامل گشت و اصحاب فهم و درایت عمیقی نسبت به عقیده­ی اسلامی و اصول آن داشتند. فهم و تطبیق آن در قلوب آنان درست مانند قلب یک شخص بود. و همگی فهم یکسانی داشتند. در پرده­ی ظهور حوادث و پس از گذشت چند سال از دوران صحابه، فرقه­ها و مذاهب کلامی ظهور کردند، هریک از آنها عقاید و افکاری به وجود آوردند که هیچ­یک از اصحاب رسول الله به آن قایل نبودند. و بر افکار و نظرات خود اعتماد کردند حتی که مقصود دلایل شرعی را همین افکار و آرای خود قرار می­دادند به همین سبب اهل بدعت، به اهل هوی و هوس مشهورند زیرا از هوی و هوس پیروی می­کنند.[[59]](#footnote-59)

امام شاطبی آنها را اهل تحسین و تقبیح و کسانی که به فلاسفه و ... مایل بودند بودند، توصیف نمود و به این افراد عده­ای ملحق می­شوند که از پادشاهان می­ترسیدند و در این صدد بودند که مال و یا مقامی از آنها به ایشان برسد (پس ناچار با هوی و هوس به مردم متمایل شده و آنگونه که می­خواستند، نصوص را برای مردم تاویل و تفسیر می­کردند.[[60]](#footnote-60)

یکی دیگر از دلایل به وجود آمدن بدعت­ها، جهل به لغت عرب بود و اهل بدعت مانند متکلمان کتاب الله متعال را به­گونه­ای دیگر فهمیدند.[[61]](#footnote-61)

امام شاطبی به آثار و اخبار بسیاری استناد کرده و در کتاب خود «الاعتصام» از حذیفه از ابن وضاح روایت کرده که ابن وهب آورده می­گوید: «هیچ سالی نیست مگر اینکه سال­های پس از آن بدتر از آن است. من نمی­گویم سالی پر باران­تر از سال قبل و سالی سرسبزتر از سال قبل و امیری بهتر از امیر قبل است بلکه با فوت علما و برگزیدگان شما مردمی می­آیند که مسائل دینی را با رأی و نظرات خود قیاس می­کنند و اینگونه اسلام را نابود کرده و پرده­ای بر آن می­کشند.[[62]](#footnote-62)

سخن در باب مشیئت و خواست پروردگار در مبحث دوم این کتاب در باب آرا و نظرات فرقه­ها و مناقشه­ی آنها به تفصیل خواهد آمد. اما حال می­خواهیم در یک مجال و میدان تاریخی، ثابت کنیم که چگونه بدعت­ها به وجود آمد و سپس شعبه شعبه و گروه گروه شدند و به اشکال مختلف درآمدند به­گونه­ای که برخی از علمای ما ریشه این فرقه­ها را در چهار فرقه اصلی دانسته­اند و گفته­اند: «اصل و ریشه بدعت­ها چهار گروه­اند و هفتاد و دو فرقه از آنها منشعب و جدا شده­اند که عبارتند از: خوارج، روافض (یعنی شیعه)، قدریه و مرجئه.» دلیل اینکه اینها اصل و پایه­ی بدعت­ها هستند، این است که آغاز انحراف از مکتب صحابه به اینها بازمی­گردد و ما می­دانیم که خوارج چه جدایی­های در صف اسلام پدید آوردند علاوه بر اینکه مرتکبین گناهان کبیره را تکفیر می­کردند. تشیع نیز در ابتدا با مشخصه سب و دشمنام صحابه به جز علی، وارد میدان شد و پس از این با وارد کردن طعن و اتهام به شخصیت­های اسلام، به اسلام طعنه زدند. قدریه با پرچم انکار نصی از نصوص دین یعنی ایمان به خیر و شر تقدیر وارد میدان شدند. مرجئه دروازه­ای شد که عمل صالح را سبک می­شمرد و مردم را به جدی نگرتفن تعالیم اسلام سوق می­داد. به هر صورت شکل­گیری و تبویت کلام، منتسب به معتزله است چرا که آنها نختسین کسانی بودند که چنین کردند. در زمان عمرو بن لبید در مورد وعید و انکار تقدیر سخن گفتند و پس از او ابوهذیل علاف و نَظّام و امثال آنها آمدند و صفات پروردگار را نفی کردند.[[63]](#footnote-63) دلیل آنها این بود که می­خواهند از اسلام در برابر دشمنانش دفاع کنند آنهم به این روش که از ادله­ی شرعی استفاده نکردند و بلکه به قول خودشان دلایل عقلی را به کار بردند اما به جای اینکه سودی برسانند، ضرر رساندند و (مثال کسی شدند که بدون راه و روش شرعی می­خواهد با دشمن بجنگد، نه سرزمین ایشان را فتح می­کند و نه می­تواند سرزمین خود را حفظ کند بلکه دشمن بر او چیره شده و پس از اینکه در جنگ با او ناتوان بود به جنگ با او برمی­خیزد.)[[64]](#footnote-64)

به همین سبب علمای سلف آنها و آرای اهل بدعت و راه و روش آنها را بدعت دانسته­اند و اهل سنت در برابر معتزله و برای مقابله با افکار آنها برخواستند.

**نکوهش اهل کلام از سوی سلف به سبب مخالفت آنها با قرآن و سنت:**

ابن تیمیه می­گوید: «از این­رو سلف صالح و امامان، اهل کلام را به سبب مخالفت با قرآن و سنت نکوهش کرده­اند چراکه در ادله و احکامی که مطرح می­کنند باطلی راه یافته است که موجب تکذیب برخی سخنان رسول خدا و مسلط نمودن دشمن بر اهل اسلام می­شود.»[[65]](#footnote-65) دیدگاه مقایسه­ای به ما تصویری دقیق از تغییر حوادث پس از عصر صحابه و تابعین می­دهد، تغییر از حیث منهج و از حیث قضایا و مواردی که صحابه و تابعین در مقایسه با قرون بعدی، به آنها توجه داشتند. ابن قتیبه می­گوید: «در گذشته مناظره کنندگان در مورد مقایسه صبر با شکر و برتری یکی بر دیگری و همچنین در باب وسواس و خطرهای آن و جهاد با نفس و سرکوب هوای نفس با هم مناظره می­کردند اما حال در باب توانایی و تولد و طفره و جزء و عرض و جوهر مناظره می­کنند.»[[66]](#footnote-66) مقصود این است که معتزله این اصطلاحات را از فلسفه­ی یونان گرفته و در کلام خود به کار بردند.

ابن خلدون تاریخ آن­را به صورت خلاصه آورده و عقایدی را که دین بیان داشته، آورده است. زمانی­که از رسول الله در مورد ایمان سوال شد، فرمود: «**أَنْ تُؤْمِنَ بِاللهِ، وَمَلَائِكَتِهِ، وَكُتُبِهِ، وَرُسُلِهِ، وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، وَتُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ»: «**اینکه به الله، فرشتگان، کتاب­ها، پیامبران، روز آخرت و به خیر و شر قدر ایمان بیاوری.» این همان عقیده­ی ثابت در علم کلام است. و بعد از شرح و تحلیل اصل و ریشه­های عقاید ایمانی، توضیح داده که این عقاید با دلیل عقلی و نقلی از کتاب و سنت ثابت می­باشند.

و با این توضیح آشکار شد که دلایل کتاب و سنت، مستند به دلایل عقلی است و همین دلایل را سلف صالح اتخاذ کرده و علما و امامان دین به آن راهنمایی کرده­اند.

و این عبارت اشاره دارد که صحابه بر همین روش بودند تا اینکه در تفصیل و تفسیر این عقاید اختلاف به وجود آمد (بیشترین انگیزه و محرک این اختلافات، آیات متشابهات بود و این مردم را به خصومت، مناظره، استدلال با عقل و علاوه بر نقل و نص کشاند.) و نتیجه­ی این مباحث، به وجود آمدن علم کلام بود یعنی وجود علم کلام، معلول اختلافات در آیات متشابهات بود. و پس از این، بدعت مجسمه، مشبهه و معتزله را ذکر می­کند. سپس سبب تسمیه­ی مسائل آن به علم کلام را بیان کرده و می­گوید: «مجموع این مسائل را علم کلام می­نامند یا بدین سبب علم کلام می­نامند که در برابر بدعت­ها مناظره می­کنند که این مناظره تنها از حیث گفتاری است و به عمل باز نمی­گردد و یا به این سبب است که سبب وضع و بررسی آن، تنازع در باب کلام نفسی است.[[67]](#footnote-67) و با فقه متفاوت است زیرا فقه، عمل است. فقه مجموعه­ای از عبادات است که از طهارت شروع شده و انتها و پایان آن مرگ است و اقتضای ایمان عمل است.»[[68]](#footnote-68)

از زیباترین سخنان ابن خلدون در ناتوانی عقل از احاطه­ی به مخلوقات این است که می­گوید: ادراکات ما مخلوق و حادث است و خلق الله متعال بزرگتر از خلق مردم است و حصر مجهول و وجود، وسیع­تر از آن است و الله متعال از ورای همه­ی آنها احاطه دارد. و این توجیه خواننده را به منهج و روش سالم و سودمند سوق می­دهد که برای فرد مفید است و منهج و روش بیمار و غیر مفید را باطل می­کند، می­گوید: «ادرکات و مدرکات خود را متهم به حصر و کمبود کن و در عمل و اعتقاد، از دستورات شارع پیروی کن، زیرا او بر سعادت تو از همه حریص­­تر است و به منفعت تو از همه عالم­تر و آگاه­تر است زیرا او بالاتر و برتر از عقل تو و وسیع­تر از عقل تو می­باشد.»[[69]](#footnote-69)

اکنون لازم است به تعریف علم کلام و موضع علمای مسلمان چه طرفداران و چه منتقدان آن بپردازیم.

**تعریف علم کلام و مهم­ترین موضوعات آن:**

ابن خلدون علم کلام را این­گونه معرفی می­کند: «علمی است متضمن دفاع از عقاید ایمانی با دلایل عقلی و پاسخ دادن به اهل بدعت در زمینه اعتقادات بر مبنای مذاهب سلف و اهل سنت.»

با اینکه علم کلام دفاع از عقاید ایمانی را به واسطه­ی دلایل عقلی اجازه می­دهد اما توضیح می­دهد که مسائل مربوط به عالم غیب در شمار مواردی که عقل به تنهایی بتواند به سوی آن هدایت کند، به شمار نمی­آید زیرا این مسائل بالاتر از عقل هستند. همچنین از ایمان راسخی که در قلب در اثر عبادات ایجاد می­شود می­گوید: «از آنچه گفتیم، برایت روشن شد که مطلوب و مقصود در تمام تکالیف، بدست آوردن ملکه­ای نفسانی است که علم اضطراری که همان توحید است همان عقیده­ی ایمانی و همان کلید سعادت، از آن حاصل می­شود.» سپس مرزهای فکر و ظرفیت­های آن­را روشن کرده و حدود ظرفیت آن­را که نمی­توان از آن تجاوز کرد، توصیف می­کند و بیان می­کند که فکر از احاطه­ی تفصیلی بر تمام وجود عاجز و ناتوان است (یعنی وجود نزد هر مدرکی در ابتدای امر، منحصر در ادراکات اوست و از آن تجاوز نمی­کند اما آنچه نفس او، وی را بدان وامی­دارد خلاف ادراکات منحصر و محدود است.) مثال­هایی که مورخ بزرگ ما می­زند، این نظر را تقویت می­کند؛ نزد شخص ناشنوا وجود منحصر در محسوسات چهارگانه است و فاقد بخش شنیداری­ها می­باشد، همچنین نزد فرد کور، آنچه دیده می­شود در وجود جایگاهی ندارد.

این مثال عجز و ناتوانی ادراک انسان از احاطه­ی بر تمام وجود را ثابت می­کند. پس توان ما در مقایسه با خالق این هستی چگونه است؟ این به معنای نقصان در عقل نیست بلکه عقل میزان و معیاری صحیح است زیرا که احکام آن یقینی است اما چنانکه بیان نمودیم از احاطه و درک کامل وجود، ناتوان است زیرا که ظرفیت وجود بسیار وسیع­تر از توان ادراک انسان نسبت به آن است یعنی عقل نمی­تواند امور مربوط به وحی، آخرت، حقیقت نبوت و صفات پروردگار را با آن بسنجد.[[70]](#footnote-70)

شاید مثالی که ابن خلدون برای ما ذکر می­کند، در این­باره قویترین دلیل در اثبات عجز عقل از ادراک مسائل غیبی به شمار آید. او می­گوید: «این نقصی در عقل و مدرکات آن نیست، بلکه عقل میزان و معیاری درست و صحیح است و احکام آن یقینی می­باشد که در آن کذب و دروغی نیست و تو نباید در پی آن باشی که با آن امور توحید، آخرت و حقیقت نبوت و حقایق صفات پروردگار و هرچه بالاتر از آن است، بسنجی زیرا این کار، طمع در امر محال است. مثال آن مانند فردی است که ترازویی دارد که با آن طلا را وزن می­کنند و او بخواهد با آن کوه­ها را وزن کند و این کار ممکن نیست. چنین شخصی درک نمی­کند که تعیین میزانی برای احکام الهی امکان­پذیر نیست اما عقل به آن اصرار می­کند تا پروردگار و صفات او را درک کرده و بدان احاطه یابد. انسان ذره­ای از ذرات وجود است کسی که در امثال این قضایا، عقل را بر شنیدن مقدم کند، به اشتباه می­افتد و فهم اندک و کج نظری، او را به حق نمی­رساند. از آنچه بیان شد حق برایت واضح و آشکار گشت.»[[71]](#footnote-71)

ابن خلدون در تعریف خود به مهم­ترین مواردی که سبب اختلاف میان علمای کلام - که مدار آنها معتزله و اشاعره است - و بین علمای حدیث و سنت اشاره کرده است که ما را بر آن داشت ترجیح دهیم که در ورای این سطور، برداشت­های پراکنده و متفاوت و اختلاف نظرهای متضادی در مورد مسائل اصول دین است و بیان می­کند که خود توجه را به جانب نقد و انتقاد آن معطوف داشته است.

بدین سبب نباید موضع­گیری سلف از جمله علمای حدیث را در زمان­های مختلف فراموش کنیم. این علما بر این نظر و عقیده بودند که علم کلام بدعتی است که در فکر و اندیشه­ی اسلامی رسوخ کرده است و منجر به وجود اضطراب و فتنه­ می­شود. تلاش­های مسلمانان را از هم می­پاشد، عقل­های­شان را در مسیر به کوشش وامی­دارند که قرآن و سنت در آن راه کافی است حتی به جایی می­رسند که از متکلمان دفاع کرده و می­گویند: آنها از اسلام دفاع کرده­اند اما رای معارض و مخالف آن که امثال ابن تیمیه در پیروی از راه و روش سلف گفته­اند، چنین نیست و امثال ابن تیمیه و سلف، بر این باورند که متکلمان در این مهم کوتاهی کرده­اند زیرا در اصول خود به مبادی استدلال قرآنی تکیه نکردند. متکلمانی که بدعت آورده و بر این عقیده­اند که با این بدعت خود به نجات اسلام آمده و بر دشمنان اسلام امثال فلاسفه چیره شده­اند. بدانید که نه اسلام را یاری کردند و نه پشت دشمن را شکستند بلکه با بدعاتی که آوردند، افراد زیادی از آنان پیروی کردند و چنین دچار فساد در عقیده شدند.[[72]](#footnote-72) ذکر اسباب و علل آن گذشت و بیان آن در بحث ما نمی­گنجد. و هنگام بحث از آرا و اندیشه­های کلامی از آن به تفضیل صحبت خواهیم کرد. اما اکنون به بیان منهج اشتباه متکلمان اکتفا می­کنیم – که این مساله درحقیقت دیدگاه فراگیر سلفی را برای ما بیان می­کند - که به ضرورت علم به آنچه الله متعال به رسولش نازل کرده، یعنی کتاب و سنت متکی است چنانکه صحابه و تابعین و کسانی که راه آنها را پیمودند، به ویژه در اصول توحید و ایمان چنین کردند و پس از شناخت آنچه رسول الله بیان کرده است، به اقوال متفکرین و مقصود آنها توجه کرده و اقوال آنها را به کتاب و سنت عرضه کردند با علم به اینکه عقل صریح، همیشه موافق با رسول الله بوده و با آن مخالفت نمی­کند.

میزان کتاب الله است. «**اللَّهُ الَّذِي أَنزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ»** اما عقل از شناخت تفصیلی آنچه الله متعال در کتابش ذکر نموده قاصر است پس رسول آمد تا آنچه را که توان شناخت آن­را از این کتاب ندارند، به آنان بیان کند تا اینکه با اندیشه­ها و ندانسته­های باطل خود به شناخت آن نپردازند. پیامبران صلوات­الله­و­سلامه­علیهم به اموری که موجب حیرت عقول است خبر داده­اند نه به اموری که از محالات است؛ و چون این همان منهج و روش صحیح باشد، منهج و روش­های مخالف، عکس این منهج است زیرا از ایجاد بدعت با رای و تأویلات برخی افراد به وجود آمده­اند. سپس آنچه را رسول الله آورده است تابع تاویلات خود قرار داده­اند. پس الفاظ آن­را تحریف نموده و مطابق اصول خود آن­را تفسیر می­کنند.[[73]](#footnote-73)

**مهم­ترین موضوعات علم کلام:**[[74]](#footnote-74)

مناقشات در اصول دین که متکلمان درباره­ی آن صحبت کرده و مناظره می­کنند، پیرامون مسائل زیر می­باشد:

اولا:

«رد بر دهری­ها که معتقد به قدمت عالم هستنند. متکلمان بر حادث بودن اجسام دلیل و برهان آورده و آن­را دال بر وجود پروردگاری می­دانند که عالم حادث را به وجود آورده است و او الله متعال می­باشد.

دوما:

منزه دانستن الله متعال از افتراها و رد بر اهل کتاب یعنی یهود و نصاری و ابطال پندارهای کسانی که اعتقاد به چند خالق دارند مانند مجوس؛ یهود، صفات مخلوقات را به الله تعالی نسبت دادند و نصاری ادعای تثلیث یعنی سه خدایی کردند و مجوس نیز قائل به وجود دو خدا بودند، خدای نور و خدای تاریکی.

سوم:

اثبات اینکه الله متعال عالم، قادر، حی و قیوم و یگانه است و رد کسانی که صفات خداوند متعال را نفی می­کردند.

چهارم:

سخن در باب دیدن الله متعال در بهشت، اثبات و نفی آن و اینکه کلام الله متعال در قرآن کریم مخلوق است یا غیر مخلوق.

پنجم:

بحث در باب افعال بندگان و اینکه آیا افعال بندگان را خداوند متعال ایجاد می­کند یا بندگان خود عامل و به وجود آورنده­ی افعال خود هستند و آیا توانایی قبل از انجام عمل است یا همراه با آن.

ششم:

حکم کسی که با ارتکاب گناهان کبیره می­میرد و اینکه آیا چنین فردی جاودانه در آتش می­ماند یا جایز است الله متعال وی را مورد رحمت قرار داده و از او درگذرد و وارد بهشت گرداند؟

هفتم:

دلایل اثبات نبوت پیامبران و رد بر براهمه و دیگر کسانی که منکر نبوت هستند خصوصا دلایل اثبات نبوت محمد (صلی­الله­علیه­و­سلم).

هشتم:

سخن در باب امامت یا خلافت و کسی که شایستگی این مقام را دارد و این مقام درخور اوست و آیا مساله­ای مصلحتی است که با تشکیل اهل حق و عقد در مورد آن تصمیم گرفته می­شود یا که در این مورد نص قضاوت می­کند؟[[75]](#footnote-75)

اما در عصر حاضر، یعنی پس از الغای خلافت اسلامی در آخرین دوران آن (خلافت عثمانی)، این مساله نزد علمای اسلام چنان مورد بحث و موشکافی قرار گرفت که پیش­تر چنین نزد علمای سلف مطرح نبود بلکه چه بسا به ذهن آنها هم چنین اتفاقی خطور نمی­کرد. چراکه در طول تاریخ اسلام، از زمان وفات رسول الله و خلافت ابوبکر صدیق و تا اواخر خلافت عثمانی، خلافت اسلامی یار و همراه اسلام و امت اسلام بوده است و به ذهن کسی خطور نمی­کرد زمانی بیاید که خلافت اسلامی ملغی شود و امت یکپارچه به دست استعمار غرب به دولت­ها و حکومت­های متعدد و پراکنده­ای تقسیم شود. از این­رو و پس از الغای خلافت، این مساله در فقه سیاسی اسلام، تحت عنوان (عدم جدایی بین سیاست و دین مطرح شده است) شاید اولین کسی که به این مساله پرداخته است، شیخ مصطفی صبری، از آخرین شیوخ اسلام در خلافت عثمانی باشد، چنانکه بیان می­دارد مساله­ی جدایی میان دین و سیاست به مساله­ی (وجوب نصب امام) که از جمله مسائل کلامی به شمار می­رود، باز می­گردد. و وجوب امامت در اصطلاح علمای اسلام یعنی مباشرت و لزوم تحکیم و داور قراردادن شریعت الله متعال، به همین سبب نصب امام و یا خلیفه را برای انجام این کار و انجام این مسئولیت، واجب دانسته­اند.[[76]](#footnote-76)

اینها مسائل مورد گفتگو مدارس اهل کلام می­باشد و چنانکه از اصطلاحات آن برمی­آید، مربوط به مراحل تاریخی مسلمانان می­باشند و از مهم­ترین علامات آن این است که آنها در زمان خود صاحب تمدن شکوفا و برتری بودند.

**مشکلات جدیدی که فرهنگ اسلامی با آن روبرو است:**

اکنون مشکلات جدیدی به وجود آمده است و لازم و ضروری است که تفکر اسلامی با شیوه­های متناسب با فرهنگ و تمدن حاضر، با آن روبرو شود. چون عالم اسلامی را در دوران پیکار عقل­ها در برابر دشمنان اسلام تصور کنیم، آنچه واضح و روشن است این است که اسلام بر آنها هجوم می­برد و عناصر والای تمدن در اختیار آن است؛ سپس تمدن جدید شکوفا شد و عالم اسلامی بعد از آن که زمام امور را در دست داشت و از هیبتی برخوردار بود و فرمان آن اجرا می­شد، منقلب گشت و در حالت دفاعی قرار گرفت.[[77]](#footnote-77)

نگاهی گذرا به تاریخ معاصر، صحت گفته­ها را تایید می­کند، غرب از زمان ناپلئون موضعی هجومی در برابر شرق گرفت، شرقی که در جنگ جهانی اول در بالاترین سطح فروپاشی و نابودی قرار گرفت و خلافت عثمانی از بین رفت. مشکلات جدیدی در برابر تفکر اسلامی که با شیوه­های جدید با آن روبرو شد قرار گرفت، شیوه­هایی که از یک طرف نتیجه­ی مقاومت در برابر استعمار و مقاومت مذاهب و بحث­های فکری بود که استعمار برای تمکین سلطه و قدرت خود در سرزمین­های اسلامی رواج می­داد.[[78]](#footnote-78) از طرف دیگر بر علما واجب گشت که اسلام را به صورت کامل و شامل و چون دین و تمدن بشناسانند و در ارزش­های والای آن، نشاط را برمی­انگیزند چه در حقایق متافیزیکی باشد چه در نظم تشریعی، اجتماعی و سیاسی یا در ارزش­های والای اخلاقی و انسانی این عصر و زمانه که بر پیشرفت­های مادی و علمی استوار است، پیشرفت­های علمی که انسان را از غذای روحی و معنویات دور کرده است اما هر قدر علوم در نهایت شکوفایی و پیشرفت باشد، نباید سد راه دین شود.

این استدلال بسیار محکم و قوی است، به­گونه­ای که علمای این قرن اعتراف کردند که علوم مادی، علمی جزئی و بسیار اندک از حقایق را ارائه می­دهد و از طرف دیگر علما ناچار در برابر نعمت­های الله تعالی کرنش کرده و سر فرود آوردند و اقرار کردند که مغرور شدن به علم و اکتشافات علمی، قصور ادراک انسان در برابر سنت کونی الله متعال را می­رساند. اکتشافات علمی بیانگر این است که انسان نمی­تواند خود قوانین زندگی خود را کشف کند و اشیائی که ما در مورد آن اطلاع و آگاهی نداریم بسیار بیشتر از آنهایی هستند که می­شناسیم. برای اقرار به این واقعیت حدود 150 تن از بزرگترین دانشمندان دنیا جمع شدند و دایره المعارفی با عنوان (دایره المعارف الجهل) منتشر کردند.[[79]](#footnote-79) و در آن به توضیح بسیاری از حقایق و ظواهر انسانی و جهان هستی پرداخته­اند که همچنان کشف نشده­اند.

همچنین از مواردی که عالم غیب را به اذهان نزدیک می­کند و بیشتر قضایای آن مربوط به اصول دین است، گفته­های علمای علوم نجوم در مورد اطراف ما است. هرچند منظور آن مادی است اما مسافت­ها، حرکات، سرعت­ها و اعداد آن همگی عقل انسان را به حیرت واداشتند و عقل را از تصور حقیقی آن درمانده و عاجز می­کند زیر این جهان بسیار بزرگتر از قدرت تخیل انسانی می­باشد. فردی که هستی شناسی می­خواند، از تغییر قواعد حاکم بر آن و مقیاس­هایی با چنان حجم و بزرگی ترسناکی - که برای آنها مشابه و مانند معقول و قابل درکی که به فهم و تصور او کمک کند، نمی­یابد – عاجز و ناتوان می­ماند.

**دلایل و استدلال متکلمان در دفاع از منهج خود:**

علمای علم کلام در دفاع از منهج خود به دلایل زیر اتکا می­کنند.:

اول: ظهور علم کلام در زمان تبع تابعین بوده است و استحسان اقتضای پیروی از آن­را می­کرد و کتاب­های مختلفی این علم را تدوین نموده است پس بدعت حسنه به شمار می­آید و سبب دور شدن شبهه از قلب اهل باطل و ثبات یقین موحدان می­باشد.

دوم: دلایل عقلی برای بیان صحت و درستی اصول دین و بیان حقایق آن لازم و ضروری است زیرا منهج صحیح در شناخت حقیقت کتاب و درستی و راستی رسول، مستند به استدلال­­ و براهین عقلی است.

سوم: اگر اصل دین را اتباع و پیروی قرار دهیم - نه عقل را - این روش مخالف قرآن است زیرا الله متعال در قرآن تقلید را مذموم و ناپسند دانسته است و مردم را به برهان و استدلال دعوت می­کند و به آنها امر کرده است که با دلایل عقلی با مشرکین مجادله کنند؛ با تدبر در قرآن و معانی آن، درستی این اصل را می­یابی.[[80]](#footnote-80)

چهارم: قاضی عبدالجبار (415 هـ) روایت می­کند هنگامی که رشید از جدال در دین منع کرد و اهل کلام را زندانی کرد، پادشاه سند نامه­ای به وی نوشت و از او خواست تا با فردی از آنان مناظره کند هارون الرشید قاضی را که جدل نمی­دانست به سوی او فرستاد اما نتوانست از دین دفاع کند به همین سبب اهل کلام را از زندان آزاد نمود و فردی از آنها را برای مناظره فرستاد.

قصه با وقایع دیگری نیز روایت شده است. که خلاصه آن چنین است که در مجلس هارون الرشید دو نفر از اهل کلام با یکدیگر در مساله­ای جدل می­کردند، برخی از فقیهان گفتند: بین ما قضاوت کن، او گفت: این مساله به من ربطی ندارد. پس امر کرد تا او را ببندند و بیان داشت که این است جزای کسی که به امور بیهوده می پردازد.

اما روایت سوم اشاره دارد که به قتل آن دو نفر دستور داد، زیرا از مساله­ی غامض و پوشیده­ صحبت می­کردند و حکم به زندیق بودن آنان داد.

کسانی که علم کلام را تایید می­کنند از همه­ی اینها چنین نتیجه می­گیرند که اهل حدیث در دفاع از دین عاجز و ناتون­اند زیرا روش آنها با روش متکلمین که متکی به عقل است مغایر می­باشد.

**دیدگاه علمای سلف درباره­ی این دلایل و پاسخ آنها:**

مخالفین بر این نظرند که باید میان نظر شرعی و کلام بدعی تفاوت قائل شویم و اختلاف میان آنها قبل از هر چیز، اختلافی منهجی است چراکه اهل حدیث بر این باورند که عقل چیزی را واجب نمی­کند و تا زمانیکه وحی نیامده باشد، نقشی در تحلیل و تحریم و حسن و قبح ندارد. و در این دیدگاه به آیات قرآن استدلال می­کنند، الله متعال می­فرماید: «**وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا**»: «و ما هرگز عذاب نخواهیم کرد؛ مگر آنکه پیامبری بفرستیم.» (اسراء: 15)

در جایی دیگر می­فرماید: «**رُّسُلاً مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلاَّ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ»: «**پیامبرانی که بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده بودند، تا بعد از (آمدن) این پیامبران برای مردم بر الله حجتی نباشد**.»** (نساء: 165)

الله متعال سخنان فرشتگان به دوزخیان را به این صورت بیان می­کند: «**أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاء يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَى**»: «آیا پیامبرانی از میان خود‌تان به سوی شما نیامدند که آیات پروردگارتان را برای شما بخوانن و شما را از دیدار امروز‌تان هشدار دهند؟! گویند: آری» (زمر: 71)

از این آیات روشن شد که الله متعال با فرستادن پیامبران، حجت را بر آنها اقامه کرده است و اگر با وجود عقل حجت لازم شود، دیگر بعثت پیامبران شرط وجوب عقوبت و مجازات نبود و اگر ایمان از فعل و براساس فعل به وجود آید، این مساله به انکار نقش پیامبران می­انجامد و اینکه وجود و عدم وجود آنها یکی است یا گویا آنها آمده اند تا شریعت و فروع عبادات را آموزش داده و مردم را به سوی آن دعوت دهند نه به سوی اصول دین؛

در اینجا اعتراضی از روی ریشخند آشکار می­شود چنانکه یکی از آنها می­گوید: (اگر کسی بگوید هیچ معبود بر حقی جز الله نیست و عقل من رسول خداست، نزد متکلمان چنین شخصی از جهت معنا طلب کفر نکرده است؛ که فساد قول کسی که این مذهب و مسلک را دارد آشکار شد.)[[81]](#footnote-81)

همچنین در دین امور معقول و غیر معقولی وجود دارد اما پیروی از همه آنها واجب است و الله تعالی خود، خویش را به بنده­اش معرفی می­کند. از رسول الله روایت است که فرمودند: «**وَاللَّهِ لَوْلاَ اللَّهُ مَا اهْتَدَيْنَا، وَلاَ تَصَدَّقْنَا وَلاَ صَلَّيْنَا**»: (بخدا سوگند، اگر الله نبود ما هدایت نمی­شدیم و زکات نمی­دادیم و نماز نمی­خواندیم.» این دلالت دارد که با وجود عقل، الله متعال خود را به بنده معرفی کرده است، الله متعال می­فرماید: «**إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ**»: «بی‌گمان در این نشانه‌ی است برای گروهی که خرد می‌ورزند.» (نحل: 67)

و می­فرماید: «**إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ**»: «بی‌گمان در این (سخن) برای صاحب دلان پندی است.» (ق: 37)

و الله متعال از اصحاب آتش خبر می­دهد: «**وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ**»: «و گویند: «اگر ما می‌شنیدیم یا تعقل می‌کردیم، در (زمرۀ) دوزخیان نبودیم». (ملک: 10)

پس عقل راهنمای بندگی و درک ربوبیت و تمیز خوب و بد، سنت و بدعت و ریا و اخلاص می­باشد و اگر عقل نبود تکلیف و امر و نهی در کار نبود.[[82]](#footnote-82) تعبیری از جنید در ناتوانی عقل از ادراک ربوبیت و نکوهش منهج متکلمین روایت شده است که می­گوید: «نفی کردن عیب به صورتی که عیب محال فرض شود، عیب است.»[[83]](#footnote-83) علمای حدیث رای و نظر را در بحث و بررسی بیشتر انکار نمی­کنند بلکه شیوه و روش متکلمین را انکار می­کنند. متکلمانی که روش خود را بر وجوب نظر به عنوان اولین راهنما در معرفت و شناخت باری تعالی پایه­گذاری کرده­اند. درحالی­که پیروان این روش از پیامبر، صحابه و تابعین الگو گرفته و در مسیر آنها می­باشند.[[84]](#footnote-84)

از سیرت رسول خدا آموخته­ایم که او هیچ­کس را به استدلال به عرض، جوهر و حدوث اجسام فرانخواند چنانکه روش اهل کلام است.[[85]](#footnote-85)

آموختن منهج پیامبران سبب می­شود تا بدانیم آنها با تکیه بر رای و نظر مشغول تلقین ادله­ای به عنوان اصول اسلام به پیروان خود و کسانی که آنها را تصدیق کردند، نبودند بلکه به آموزش شریعت و آداب حریص بودند. شایسته است که میان دو لفظ تقلید و اتباع تفاوت قائل شویم چراکه تقلید پیروی از قول دیگری بدون دلیل است اما اتباع پیروی از روش رسول الله بعد از شناخت دلایل نبوت است که به واسطه­ی افراد مورد اطمینان، معجزات، براهین و دلایل بی­شماری برای ما روایت شده است؛ دلایل و کیفیت حل شبهات را به آنها آموزش ندادند و اگر این کار را می­کردند، کتاب­های آنها برای ما نقل می­شد چنانکه کتب فلاسفه و متکلمین مسلمان نقل شده است. ابن وزیر یمانی از این هم دورتر رفته و معتقد است که حتی این هم نقل نشده که دو نفر با یکدیگر در چیزی اختلاف کنند و کسی دیگری را دروغگو و خطاکار بداند اما اگر با رای و نظر آن­را به دست می­آوردند، مطابق عادت دچار اختلاف می­شدند، چنانکه فلاسفه و متکلمان دچار چنین اختلافاتی شدند. آنها آراء و نظرات جدا و مخصوص به خود را داشتند تا جایی که گفته شده است اتفاق علما در آرا و نظریات محال است. علاوه بر این دلیل، نبود افراد باهوش و خردمند در تحصیل علم کلام، دلیل دیگر آن است چنانکه امام رازی به عجز و ناتوانی از رسیدن به غایت و انتهای آن اعتراف کرده و در وصیت خود گفته است: «تمام طرق کلامی و روش­های فلسفی را پیمودم اما در هیچکدام از آنها منفعتی برابر با قرآن مشاهده نکردم.»

اما اینکه پادشاه روم از هارون الرشید خواست تا فردی از محدثین را برای مناظره با اهل کلام بفرستد و محدثان از این مناظره ناتوان ماندند و اینگونه به محدثین طعنه می­زنند و آنها را مسخره می­کنند و بر این داستان و حکایتی مشابه آن فخر می­کنند، جواب آنها به این صورت است که آنها می­خواهند با این روش چنین استدلال کنند که آنها بیشتر از محدثین اهل جدل­اند و این امری مسلّم است که آنها از رسول الله نیز بیشتر اهل جدال­اند زیرا همه می­دانند که چیزی از کلام و مجادله فلاسفه از رسول الله و هیچ­یک از صحابه نقل و ثابت نشده است و آنها مانند افراد لجوج بدان مشغول نبوده­اند. با این همه این به معنای آن نیست که آنها الله را کمتر می­شناختند و کمتر الله را یاری کردند و اگر غرق شدن در علم کلام را دوست داشتند و به تعلیم و یادگیری آن مشغول بودند به آنچه می­خواستند، می­رسیدند و بیشتر از آنچه متکلمان شناختند، می­شناختند بلکه چون از آن بی­نیاز بودند بدان روی نیاوردند. گذری بر اخبار و روایات به ما می­آموزد که آنها در دعوت از این اسلوب پیروی نکردند. در قصه­ی جعفر بن ابی طالب و مهاجران حبشه و نجاشی آمده است: وقتی سخنگوی قریش به نجاشی گفت آنها در مورد عیسی سخن بزرگی می­گویند، نجاشی به دنبال آنها فرستاد و چون در این مورد از آنها سوال کرد، برای صحت عقیده و باور خود، به کلام الله استدلال کردند و به نجاشی پاسخ گفتند و جعفر ابتدای سوره­ی مریم را خواند تا جایی که نجاشی و یارانش گریه کردند و همین باعث اسلامش شد.

همین طور رسول الله شخصی از اصحابش به نام دحیة بن خلیفة الکلبی را که مانند محدثی بود که هارون فرستاد، به سوی هرقل فرستاد و به او نیاموخت که اگر بر او ایراد گرفتند، چگونه شبهات آنها را پاسخ گوید درحالی­که رومیان، اهل منطق و سایر دقایق نظری بودند. همین طور به سوی نجاشی پادشاه حبشه و مقوقس حاکم اسکندریه نیز اشخاصی فرستاد. همچنین ابوعبیده را به بحرین فرستاد تا آنها را از اسلام مطلع کند. علی، معاذ و ابوموسی را به یمن فرستاد و به سوی سایر پادشاهان، دعوتگرانی می­فرستاد و همان مطالبی را که به سوی هرقل و کسری ­فرستاد برای آنها نیز فرستاد و چیزی بر آنها نیفزود. روش دعوتی که پیامبر از آن پیروی می­کرد - چنانکه الله متعال، به او فرمان داده بود - اکتفا به دعوت به سوی اسلام و اعتماد به بیان معانی و سخنان واضح و روشن برای عقول بود که الله متعال برای آنها بیان نموده بود. الله متعال رسول الله را تسلی می­دهد و در بیان محدوده­ی وظایف او می­گوید: بر تو فقط ابلاغ واجب است: «**وَّإِن تَوَلَّوْاْ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلاَغُ وَاللهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ»: «**و اگر روی گردان شدند و (سر پیچی کردند) پس (نگران مباش زیرا) بر تو فقط رساندن (پیام خدا) است. و الله به (احوال) بندگان بیناست.» (آل عمران: 20) یعنی خداوند به باطن آنها آگاه است و به حجتی که بر آنها اقامه شده است؛ لذا دیگر جایی برای حرص و طمع در هدایت فرد و جدل و حجت نیست. چگونه بر هدایت آنها حریص باشد درحالی­که الله متعال حال و وضع آنان را در قیامت بیان می­کند که با او مجادله می­کنند و معصیت و نافرمانی که مرتکب شد­ه­اند، انکار می­کنند تا اینکه دست­ و پاهای­شان علیه آنها شهادت می­دهد و به اعضای بدن خود می­گویند چرا علیه ما شهادت داده­اید؟[[86]](#footnote-86)

اگر سوال شود الله متعال در اینکه می­فرماید: «وَجَادِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» به رسول الله امر می­کند که جدال کند، پاسخ این سوال به دو صورت می­باشد:

اول: الله متعال به جدالی نیک امر نموده نه مطلق جدال؛ و رسول الله نیز فرمان الله متعال را اجابت کرده است. با این همه، از ایشان هرگز نقل نشده که با اسلوب متکلمان و اهل جدل، مجادله کند و ثابت شد که آنچه نیک و احسن است، راه متکلمان نیست.

مانند این آیه که الله متعال پیامبرش را امر می­کند تا با آنها مجادله و بحث کند. الله متعال می­فرماید: «**قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَةٍ أَن تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُم مِّن جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُم بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ** \* **قُلْ مَا سَأَلْتُكُم مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيد**»: «(ای پیامبر!) بگو: «همانا من شما را به یک (خصلت) اندرز می‌دهم که: دو نفر دو نفر یا یک نفر یک نفر برای الله بر خیزید، سپس بیندیشید که این همنشین شما (= محمد) هیچ‌گونه دیوانگی ندارد، او برای شما جز هشداردهندة پیشاپیش عذاب شدید نیست». (ای پیامبر!) بگو: «هر مزدی‌که از شما خواسته‌ام، پس آن برای خود شما باد، پاداش من تنها بر (عهدة) الله است و او بر همه چیز گواه است». (سبا: 46، 47)

و او برای اجرای این امر: «**وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»** بالای کوه صفا می­رود و فرزندان قریش را ندا می­دهد تا جمع می­شوند و از آنها می­پرسد: «آیا اگر به شما خبر دهم دشمن پشت کوه است و می­خواهد به شما حمله برد حرف مرا باور می­کنید؟» که حاضران گفتند: بله، از تو جز راستی نشنیده­ایم. پس گفت: من شما را از عذاب شدید و نزدیک برحذر می­دارم.

مثال­های بسیاری از مجادله و بحث و جدال پیامبران در قرآن آمده است مانند سوره­ی هود و استدلال ابراهیم برای قومش و بیان یوسف با صاحب زندان.

دوم: الله متعال زیباترین کیفیت جدال نیک را در این آیات بیان کرده است و در جاهای دیگر پیامبرش را آموزش داده است. الله متعال می­فرماید: «**إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللّهِ الإِسْلاَمُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوْتُواْ الْكِتَابَ إِلاَّ مِن بَعْدِ مَا جَاءهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَن يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللّهِ فَإِنَّ اللّهِ سَرِيعُ الْحِسَابِ** \* **فَإنْ حَآجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُل لِّلَّذِينَ أُوْتُواْ الْكِتَابَ وَالأُمِّيِّينَ أَأَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُواْ فَقَدِ اهْتَدَواْ وَّإِن تَوَلَّوْاْ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلاَغُ وَاللّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَاد**»: «همانا دین (حق) نزد الله، اسلام است. و کسانی‌که کتاب (آسمانی) به آنان داده شد، اختلاف نکردند، مگر بعد از آنکه علم و آگاهی برای آنان آمد، آن هم بخاطر سرکشی و حسدی که میان آنان بود و هرکس به آیات الله کفر ورزد، پس (بداند که) الله سریع الحساب (زود شمار) است. پس اگر (درباره‌ی دین و توحید) با تو محاجه و ستیز کردند، بگو: «من روی خود را تسلیم الله نموده­ام» و هرکس که پیرو من است (نیز خود را تسلیم الله نموده است). و به اهل کتاب (= یهود و نصاری) و بی‌سوادان (مشرکان عرب) بگو: «آیا شما هم تسلیم شده‌اید؟» پس اگر تسلیم شوند، قطعاً هدایت یافته‌اند. و اگر روی گردان شدند و (سرپیچی کردند) پس (نگران مباش زیرا) بر تو فقط رساندن (پیام خدا) است. و الله به (احوال) بندگان بیناست.» (آل عمران: 19، 20)[[87]](#footnote-87)

این آیه به روشنی بیانگر اکتفا به دعوت به سوی اسلام و اعتماد به ابلاغ حجت به همان روشی که الله متعال برای آنها نمودار کرده است از خلق عقل، بعثت پیامبران، فرستادن آیات و اظهار معجزات و کثرت دلایل و بینات می­باشد.[[88]](#footnote-88)

همچنین خواهیم دید که ابن تیمیه که در مخالفت با علم کلام بیان می­کند که سلف صالح با جنس نظر و استدلال مخالفت نمی­کنند بلکه مخالفت و انتقاد آنها به اسلوب و شیوه­های کلامی است که از فلسفه­ی یونان گرفتته شده است درحالی­که شایسته این است که به ادله­ی شرعی و قبل از هر چیز به قرآن کریم رجوع کنیم زیرا روش قرآن کریم در خطاب قرار دادن انسان، برانگیختن قوانین و استدلالات عقلی و برانگیختن وجدان انسان و بیدار کردن قلب او از غفلت است.

مبحث دوم: انحراف عقاید فرقه­ها از عقاید سلف

**مباحث پیش رو:**

* پرهیز از تفرقه و اختلاف
* سلف صالح حیکم­تر و داناتر می­باشند.
* فرقه­ها: شکل­گیری و عقاید آنها
* خوارج
* شیعه
* موضع ابن­تیمیه در مسئله­ی امامت یا خلافت نزد شیعه
* سیاست شرعی از دیدگاه ابن تیمیه
* مرجئه
* قدریه و نفی­کنندگان قدر
* جمهیه
* معتزله
* اشاعره
* ابن تیمیه و تصوف
* تفسیر ابن تیمیه از تاریخ
* نیاز ما به شناخت عقیده­ی اسلامی.
* **پرهیز از تفرقه و اختلاف**

در مبحث قبلی به طور خلاصه، ریشه­های اهل بدعت را گذرا بیان نمودیم که عبارتند از: خوارج، شیعه، قدریه و مرجئه؛ و نقش انتقاد علما از این فرقه­ها آمد. ما نمی­خواهیم برحسب طبیعت حال از (فرقه­ها)، اختلاف، انشقاق و جدایی صحبت کنیم بلکه می­خواهیم از تکرار بدعت­ها بازداریم چراکه این بدعت­ها تنها مربوط و مخصوص به یک عصر و زمان نیست، به قول امام شاطبی: «زمان باقی است، تکلیف همچنان پا برجا و خطرها در انتظارند.» اما این سوال مطرح است که: آیا عصر و زمانه­ای خالی از بدعات بوده است؟ ابن عباس این سوال را چنین پاسخ داده است: «هیچ سالی نیست مگر اینکه مردم در آن بدعتی را زنده می­کنند و سنتی را از بین می­برند و (به همین ترتیب زمان می­گذرد تا جایی که) بدعت­ها زنده می­شوند و سنت­ها از بین می­روند.»[[89]](#footnote-89)

مطالعه­ی تاریخ مسلمانان خصوصا در دوران معاصر، صحت خبر ابن عباس را تایید می­کند چنانکه ملاحظه می­شود و گویا که فرقه­های جدیدی ظهور کرده­اند!! حتما لازم نیست که صاحب­نظران و اسامی آن فرقه­ها باز گردد، بلکه در لباسی جدید در قالب فرقه­ها و انحراف از عقیده­ی اسلامی که فرقه­ی ناجیه به آن چنگ زده است، بازگشته است.[[90]](#footnote-90)

حقیقتی که نمی­توان در آن تردید کرد این است که عقاید این فرقه­ها در اذهان برخی نفوذ کرده است و چه بسا این نفوذ بدون معرفت و شناخت نسبت به اصول این فرقه­ها باشد. فرقه­هایی که تاریخ آنها به پایان رسیده و به تاریخ پیوسته­اند. هرگاه به اسامی و عقاید آنها برمی­گردیم تنها به خاطر حفظ امانت علمی و بسط آرا و نظرات گوناگونی است که در صفحات تاریخ ثبت شده است. اما هدف برتر و اصلی ما، برحذر داشتن از تفرقه و اختلاف است و نیز توجه به انحرافات عقیدتی این گروه­ها می­باشد؛ مسئولیت ما بزرگتر می­شود اگر بدانیم هرگاه مسلمانان متحد و یکپارچه باشند و پرچم اسلام را بالا برند، دشمنان اسلام پیوسته در پی برافروختن آتش فتنه و اختلاف، سم کینه­­­­­­­ورزی خود را در میان آنها می­دمند.

صرف­نظر از اسامی این فرقه­ها، بنا بر اعتقاد و باور ما پیوسته از عقاید آنها به روش­ها و در قالب­های گوناگون تعبیر می­شود. بهترین راه برای تصحیح عقاید کسانی که نیت پاکی دارند این است که خطاها و اشتباهات عقیدتی این فرقه­ها را دنبال کنند تا دوباره گرفتار آنها نشوند.

بر همین اساس بهترین راه برای محفوظ ماندن از این عقاید، شناخت آنها و بررسی و مناقشه­ی آنها با دلایل و تطبیق آن با عقیده­ی سلف که برگرفته از دلایل کتاب و سنت است، می­باشد.

قبل از بحث و مناقشه، توجه به نکات ذیل برای خواننده ضروری است:

عقیده­ی خوارج مبنی بر تکفیر مرتکبین گناه کبیره است.

تشیع به دلیل اختلاف در مساله­ی «امامت» یا «خلافت» که همان ریاست عام مسلمانان است به وجود آمد.

مرجئه قائل به جدایی میان قول و عمل هستند و چه بسا این اندیشه دستورات دین را خوار و زبون می­داند.

(قدریه) عنوانی است بر کسانی که تقدیر را نفی می­کنند و در مساله ایمان به قضا و قدر، مخالف با عقیده­ی اسلامی هستند.

جمهیه با آرا و نظرات خود بدعت­هایی در دین به وجود آوردند که در کتاب و سنت جایگاهی ندارد و مخالفان عقاید خود را کافر دانستند به همین سبب، سلف جمهیه را به شدت نکوهش می­کردند، تا جایی که عبدالله بن مبارک می­گوید: «ما سخن یهود و نصاری را حکایت می­کردیم اما نمی­توانستیم سخنان جمهیه را بیان کنیم.»[[91]](#footnote-91)

موضع آنها از مخالفت با عقیده­ی مورد نظر کتاب و سنت و ترجیح آرای خود حکایت دارد سپس مرتکب عملی زشت­تر شدند و آن اینکه هرگونه می­خواستند و برای­شان لذت­بخش­تر بود، مخالفان­شان را متهم می­کردند.

معتزله: پس از نابودی آنان به عنوان یک فرقه، در لباس داوری عقل و آزادی رأی و اندیشه و دوری گزیدن از احادیث نبوی، به حیات خود ادامه دادند.

چون با روش و دلایل سلف با آنها مناقشه می­کنی، می­بینی که به چنین دلایلی پناه برده و خود را به حکمت، فکر و اندیشه منسوب می­کنند درحالی­که آنها در حقیقت به غیر کتاب و سنت حکم می­کنند، با اینکه می­دانند قرآن کریم به شدت از آن بازداشته است.

ابن تیمیه آیات زیادی را در این زمینه ذکر کرده است از جمله اینکه: «**الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبُرَ مَقْتًا عِندَ اللَّهِ وَعِندَ الَّذِينَ آمَنُوا**»: «(همان) کسانی‌که بی آنکه حجتی برایشان آمده باشد، در آیات الله مجادله می‌کنند (این عمل) نزد الله و نزد کسانی‌که ایمان آورده‌اند سخت ناپسند (و موجب خشم) است.» (غافر: 35)

در جایی دیگر الله متعال می­فرماید: «**فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَّا هُم بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ**»: «در سینه‌هایشان جز تکبر نیست که خود به آن نخواهند رسید، پس به الله پناه ببر، بی‌گمان اوست که شنوای بیناست.» (غافر: 56)

و سلطان همان حجت و دلیل نازل شده از سوی الله متعال است. الله تعالی می­فرماید: «**أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُواْ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُواْ إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُواْ أَن يَكْفُرُواْ بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَن يُضِلَّهُمْ ضَلاَلًا بَعِيدًا**»: «آیا ندیده‌ای کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه بر تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل شده‌است، ایمان آورده‌اند، (ولی) می‌خواهند برای داوری نزد طاغوت (و حکام سرکش) بروند با آن که به آن‌ها دستور داده شده که به او کفر ورزند و شیطان می‌خواهد گمراه­شان کند (و به) گمراهی دوری (بیفکند).» (نساء: 60)

شیخ الاسلام بر این باور است که این آیات و امثال آنها، از حکم کردن به غیر کتاب و سنت برحذر داشته است «هرچند گمان فردی چنین باشد که می­خواهد بین دلایل شرعی و آنچه آن­را عقلیات می­نامد، رابطه برقرار کند؛ عقلیاتی که از برخی طاغوت­ها: مشرکین و اهل کتاب گرفته شده است.»[[92]](#footnote-92)

سلف صالح عالم­تر و حیکم­تر هستند:

می­خواهیم خط مشی خود را از قاعده­ای که ابن تیمیه از نظر شرعی و عقلی آن­را تایید کرده است، بگیریم؛ سلف صالح از جمله صحابه به لغت قرآن عالم­تر و آگاه­تر بوددند و در فهم آیات محکم و متشابه بسیار دقیق بودند به همین سبب در عصر و زمان آنها در اصول عقیده اختلافی به وجود نیامد و در این اصول، همگی اجماع و اتفاق نظر داشتند. پس از این بود که اندک اندک جدایی­ها و تفرقه­ها شروع شد و هرگاه در مورد مساله­ای مباحث و سوالاتی مطرح می­شد یا میان آنها شکافی به وجود می­آمد، دانشمندان و متفکران بزرگ مسلمان به سرعت این شکاف را می­بستند و راه تفرقه و اختلاف را سد می­کردند و مانند جریان ظهور خوارج به دلیل فهم نادرست قرآن یا ظهور تشیع و خون­خواهی حسین و دیگر جریاناتی که در کتاب­های تاریخ آمده است، آرا و دیدگاه­های کلامی به مانند ساختمانی طبقه طبقه بالا می­رفت تا اینکه به شکلی درآمد که امروزه در کتاب­های متکلمین با فرقه­ها و مدارس مختلف آنها مشاهده می­کنیم.

در زمان صحابه و تابعین تقسیم­بندی دین به اصول و فروع وجود نداشت و کسی چنین تقسیم­بندی را نمی­شناخت بلکه این تقسیم به ظهور معتزله باز می­گردد.[[93]](#footnote-93) زمانی­که برخی در علم کلام غرق شده بودند.

از دیدگاه سلف، این علم با اسلوب و مصطلحات آن، در دایره­ی بدعت­ها قرار می­گیرد. ابن تیمیه می­گوید: «علم کلام: حقیقتی عرفی است در مورد کسانی که به روشی جز روش مسلمانان درباره­ی دین صحبت می­کنند.»[[94]](#footnote-94) در خلال دیدگاه­های خود تاکید می­کند که انتقاد سلف از علم کلام، ناشی از انتقاد آنها از منهج و شیوه­­های عقلی نیست بلکه آنها معیار و میزان­های شریعت را برتر می­دانند چرا که با عقل هماهنگ است به این ترتیب ثابت می­شود که آنها علاوه بر اینکه علمای احادیث و روایات هستند، اهل نظر و درایت نیز می­باشند.

اصل و اساس این است که رسول الله همانگونه که امر شد و در راستای اجرای اوامر الله متعال، رسالت را بدون کتمان ابلاغ کرد، چنانکه الله متعال می­فرماید: «**وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ**»: «و (ما این) قرآن را بر تو نازل کردیم تا برای مردم روشن سازی، آنچه را که به سوی آن‌ها نازل شده است.» (نحل: 44)

و در جایی دیگر می­فرماید: «**يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ**»: «ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت برتو نازل شده است، (به مردم) برسان و اگر (این کار) نکنی، رسالت او را نرسانده‌ای و الله تو را از (شر) مردم حفظ می‌کند.» (مائده: 67)

همچنین الله متعال خبر داده است که رسول الله دین را کامل کرده است. همچنین رسول الله می­فرمایند: «**ما ترکت من شیء یقربکم الی الجنة الا وقد حدثتکم به و ما من شیء یبعدکم عن النار الا وقد حدثتکم به**»: «هرچیزی که سبب نزدیکی شما به بهشت می­شود، برای­تان گفته­ام و هر چیزی که سبب دوری شما از آتش می­شود، برای­تان بیان کرده­ام.»

بر مبنای این اصل، رسول الله تمام اصول دین را که الله متعال از اسماء و صفات خود در قرآن آورده است، به روشنی برای ما بیان کرده است و تمامی این اصول را به بهترین شکل برای اصحاب خود شرح داده است.

ابوذر رضی­الله­عنه می­گوید: «رسول الله در حالی وفات نمود که هیچ پرنده­ای در آسمان پرواز نمی­کرد مگر اینکه در مورد آن آگاهی داشتیم.» صحابه نسبت به شناخت و فهم دقیق و کامل هرچه از قرآن و حدیث فرامی­گرفتند، حریص بودند. عثمان بن عفان و عبدالله بن مسعود و ... هرگاه از پیامبر ده آیه فرامی­گرفتند، تا به طور کامل علم و عملی که در آن آیات است نمی­آموختند، آیات دیگری فرا نمی­گرفتند. می­گفتند: «قرآن، علم و عمل را با هم فراگرفتیم.» عبدالله بن عمر چنان در شناخت و فهم سوره­ی بقره غرق شد که مدت هشت سال به طول انجامید تا آن­را حفظ کرد.[[95]](#footnote-95)

ام دردا، همسرش را اینگونه توصیف می­کند که برترین عمل ابودردا تفکر بود.[[96]](#footnote-96)

برعکس این حقیقت، این ادعا که صحابه مشغول به جهاد بودند - چنانکه برخی متکلمان می­گویند - و صحابه را نکوهش می­کند و بیانگر آن است که رسول قرآنی را ابلاغ کرد که معنای آن­را نمی فهمید، از صفات الله می­گفت درحالی­که معنای آن­را نمی­دانست حتی جبرئیل، صحابه، تابعین و ... نیز چنین بودند، چنانکه شیخ الاسلام بیان می­کند، گمراهی بزرگ است.[[97]](#footnote-97)

ابن تیمیه استناد می­کند که شناخت عمیق آیات قرآن و احادیث نبوی، صحابه را در برترین و بالاترین جایگاه قرار داد. و تاریخ و قواعدی راسخی که بر آن استقامت کردند و مقایسه آن با روش کسان پس از آنها خود بیانگر این مطلب است. اما این برتری با کسانی که از منهج صحابه پیروی کنند، خواهد بود و جماعت اسلامی متصل و پیرو سلف، محکم و استوار به کتاب الله و سنت رسول الله چنگ می­زند.

پس از این بود که طوفانی بر سرزمین وحدت مسلمانان شروع به وزیدن گرفت و آنها را از هم جدا کرد و به تدریج، عوامل استقرار و استحکام آن­را از ریشه درآورد و گودال­های عمیق فتنه را ایجاد کرد که ظهور آنها با شهادت عثمان رضی­الله­عنه بود.

**نقشه­های دشمنان علیه اسلام و نتایج آن:**

پس از کشته شدن عثمان رضی­الله­عنه، انگیزه­های فتنه و توطئه فراهم شد. حوادثی که آتش آن­را عبدالله بن سبأ روشن کرد بیانگر این مطلب است که عبدالله بن سبأ محور اساسی بود که کینه­توزان، حسودان و منافقان گرداگرد او جمع شدند و پس از اینکه شیخین، این گروه­ها را قبل از او نابود کردند، به دو دلیل دوباره سر بلند کردند:

1. ترس آنها از روبرو شدن با عمر بن خطاب؛ زیرا شیوه­ی او در منع و نهی را می­دانستند.
2. زیاد بودن تعداد اصحابی که فضایل عثمان را می­شناختند و زبان طعنه­زننندگان درباره­ی او را قطع می­کردند که ماجرای دفاع عبدالله بن عمر از ایشان در برابر طعنه­زنندگان و دروغگویان، استدلال و سخن ما را تایید می­کند، اما تمام مردم مانند ابن عمر نبودند.[[98]](#footnote-98)

روند این بحث و هدف ما از این تحقیق، اجازه نمی­دهد تا تمام افتراهایی که به عثمان رضی­الله­عنه زدند بیان کرده و از ایشان دفاع کنیم.[[99]](#footnote-99) و تنها به بیان موضوع کفایت می­کنیم. شخصی که در کتب تاریخ تحقیق و جستجو می­کند، می­تواند بدون غرض­ورزی این موارد را در کتاب­های تاریخی بیابد و بر دسیسه­های از پیش آماده­ی آنان اطلاع یابد که مشهورترین آنها نوشتن کتابی از زبان عایشه رضی­الله­عنه می­باشد که چنین جلوه می­دهد که این ام المومنین بود که به آنها دستور خروج بر علیه عثمان را داده است.

سپس عثمان رضی­الله­عنه از خود در برابر تمام افترائات و تهمت­هایی که به او زدند، دفاع کرد و مشورت برخی صحابه مبنی بر کشتن آنها در راستای ریشه­کن شدن آتش فتنه را نپذیرفت و وفدها را به سرزمین­های­شان بازگرداند. اما پس از تظاهر به بازگشت، به این بهانه که نامه­ای منتسب به عثمان رضی­الله­عنه را دریافتند که به امیر هر شهر دستور کشتن آنها را می­دهد به مدینه بازگشتند. اما عثمان رضی­الله­عنه از این نسبت­ها پاک و بری بود. در این هنگام محمد بن سلمه با آنها مناظره و صحبت کرد و آنها برای بار دوم تظاهر به بازگشت کردند اما دیری نپایید که به مدینه برگشتند. از جمله موارد و دلایلی که بر حرص و طمع عثمان بر وحدت مسلمانان و دور نمودن فتنه­ها دلالت دارد، این است که ایشان قبل از مناقشه و دفاع از خود، دلایل آنان را با دلیل جواب گفت و موضع سالم و شخصیت استوار خود و حرص بر قانع شدن و قانع کردن را آشکار نمود. اما هیچ­یک از صحابه گمان نمی­برد که این فتنه به قتل عثمان بینجامد و این خود نتیجه­گیری ما را تقویت می­کند.

شهادت عثمان رضی­الله­عنه پیامدها و مشکلات زیادی را برای امت اسلامی به دنبال داشت و پس از آن بود که حرکت رو به جلوی اسلامی رو به سقوط نهاد و امت اسلامی از درون ضربه خورد. به همین دلیل گمان می­کنیم اگر بگوییم علت این حوادث دست­های پشت پرده بوده که با زیرکی تمام بدان پرداخته است، اشتباه نکرده­ایم که برای این دست­ها فرصتی مناسب که از قبل به دنبال آن بودند، پدید آمد تا اهداف شوم خود را عملی سازند. هدف اول آنها، به وجود آوردن شکافی بزرگ بود که چون به این هدف رسیدند، به وجود آوردن فتنه­ها، امری سهل و آسان گشت و جنگ و درگیری میان مسلمانان شعله­ور شد. و از زمانی که شرارت ابتدایی بر پا شد، نتایجی که به دنبال آن بود محقق شد و آتش بزرگ از شعله­های کوچک به وجود می­آید.

این را در رد کسانی می­گوییم که منکر وجود شخصیتی به نام عبدلله بن سبأ یهودی هستند. کسی که با دشمنی و کینه­توزی با اسلام روبرو شد. و یا به کسانی می­گوییم که این حوادث سخت و بزرگ و نسبت دادن آن به یک شخص را دور و غیر قابل باور می­دانند. فعلا تصدیق و باور اینکه تنها یک نفر در پشت این ماجراها است سخت است اما به نظر ما دسیسه­ای بزرگ و چند جانبه، پشت این ماجرا است به­گونه­ای که افرادی خود را در بین دسته­های مردمی در شهرهای مختلف جا زده و در مورد اقدامات خلیفه شروع به شایعه پراکنی می­کردند. اما با روشن شدن موضع درست عثمان رضی­الله­عنه و به طول انجامیدن محاصره­ی منزل ایشان بیش از یک ماه، بر قتل ایشان پافشاری نمودند و در نهایت با غرور و تکبر، عثمان رضی­الله­عنه را به هنگام تلاوت قرآن به شهادت رساندند.

درحقیقت نقش عبدالله بن سبأ اداره­ی شبکه­ی منافقین و دشمنان و پراکندن فتنه­ها و آشوب­ها در عالم اسلامی بود، دسیسه­ای که هیچ­گاه متوقف نمی­شود.

دکتر زغبی این توطئه­ها را به این صورت خلاصه نموده است:

توطئه­های سری و مجالس مخفی (ماسونی) در درون سبأیت به وجود آمد و برای جلوگیری از دعوت اسلامی طرح­ریزی کردند. و از عهد عمر رضی­الله­عنه فرقه­هایی برای نابودی مدینه­ی منوره به سختی می­کوشیدند و در جامعه­ی اسلامی چنانکه عادت آنها است، نفوذ کردند و شاگردان عبدالله بن ابی بن سلول از تمام عناصر برای تخریب دعوت اسلامی از جمله قومی­گرایی استفاده کردند و به این ترتیب فیروز فارسی و هرمزان توطئه­ی قتل عمر بن خطاب را طرح­ریزی کردند و چنین علیه عثمان بن عفان شورش کرده و به همین صورت عده­ای علی بن ابی طالب را اله خواندند.

در نهایت می­گوییم: «موسسان و به وجود آورندگان فتنه و دست­پروردگان آنها خود را به مردم به عنوان مسلمان معرفی می­کردند ولی درحقیقت یهودی هستند یعنی جاسوسانی در میان مسلمانان زندگی­می­کنند، تهمت می­زنند، گروه­های مختلف را به وجود می­آورند و کنفرانس­ها و جلساتی نیز تشکیل می­دهند.»[[100]](#footnote-100)

**به وجود آمدن فرقه­ها و عقاید آنها:**

پس از شهادت عثمان رضی­الله­عنه فرقه­های مختلف یکی پس از دیگری ظهور کردند و پس از شهادت ایشان پیامدهای متعدد، حوادث و رویدادهای بسیاری به وقوع پیوست. زمانی­که صحابه با علی رضی­الله­عنه بیعت کردند، معاویه ابتدا تقاضای قصاص قاتلان عثمان را کرد، سپس جنگی میان این دو گروه به وقوع پیوست و داوری و تحکیم به عنوان وسیله­ای برای پرکردن شکاف به میان آمد و یاران علی بر تحکیم پافشاری کردند به رغم اینکه علی مخالف این جریان بود، زیرا این جریان بسیار به گروه مقابل نزدیک بود.

وقتی علی از روی کراهت، از آنها اطاعت کرد پیروان او بازگشته و گفتند: «لاحکم الالله» حکم فقط از آن الله است. و بر او خروج کرده و او را کافر دانستند. نتیجه­ی این جریان، تقسیم شدن مسلمانان به سه گروه بود، گروهی پیرو علی و گروهی پیرو معاویه و گروه سومی که از وارد شدن به این اختلاف و درگیری سر باز زدند. به این ترتیب، تشیع در ابتدا برای تایید و همراهی علی ظهور کرد و به هنگام شهادت حسین بن علی در کربلا تبدیل به عقیده­ای کلامی شد.

ابن تیمیه مهم­ترین عقاید فرقه­هایی که پس از شهادت عثمان به وجود آمد، به طور خلاصه­ آورده است. به این ترتیب که اصل مذهب خوارج، بزرگداشت قرآن و درخواست پیروی از آن است. اما با وجود این بر سنت و جماعت خروج کردند و از نظر آنها نباید از سنت­هایی که به نظر آنها مخالف با قرآن است، پیروی کرد مانند، رجم، نصاب سرقت؛ و جایز می­دانند که رسول الله ظالم باشد و عثمان و علی و دوستداران آنها را تکفیر می­کنند چون آنها (به نظر خوارج) به غیرما انزل الله حکم کرده­اند و این مخالف با دستورات قرآن است و هرکس با قرآن مخالفت کند کافر می­شود.

در برابر این گروه، شیعه ظهور کرد، آنها معتقد به عصمت ائمه و علم و آگاهی آنها بر همه چیز بودند و در تمام آنچه پیامبران آورده­اند، به ائمه رجوع کرده و تنها سخن کسانی را که از دیدگاه آنها معصوم­اند، قبول دارند و به قرآن و سنت مراجعه نمی­کنند.

اما قدریه بر باب تقدیر، موضع باطلی گرفته و به دو گروه تقسیم شدند: گروهی شرع را برتر و غالب می­دانستند و تقدیر یا قسمت­هایی از آن­را دروغ می­دانستند و نفی می­کردند و تقدیر و خواست او تعالی را نفی می­کردند. گروهی دیگر تقدیر را غالب دانستند و شریعت و یا حقانیت آن­را در باطن نفی می­کردند و می گفتند: «هیچ فرقی میان اوامر و نواهی الله متعال و میان دوستان و دشمنان نیست» و حکمت و خواست الله متعال را نفی می­کردند.[[101]](#footnote-101)

از دیدگاه شیخ الاسلام، اکثر فرقه­های کلامی باطل را با باطل و بدعت را با بدعت روایت می­کنند. در ادامه نگاهی به دیدگاه­های این فرقه­ها خواهیم انداخت و در مورد انحراف آنها از روش جماعت مسلمانان مطابق دیدگاه و نظرات شیخ الاسلام ابن تیمیه سخن خواهیم گفت.

1. خوارج: روشن شد که برخی ظالمان و فتنه جویان، عثمان بن عفان رضی­الله­عنه را به شهادت رساندند و پس از آن مسلمانان پراکنده شدند به­گونه­ای که جنگ صفین به مانند انفجاری مهیب، بر پا شد، بمب تحکیم به میان­شان انداخته شد و بلافاصله قیام خوارج منفجر شد. معاویه بن ابوسفیان از جمله کسانی بود که اعتقاد داشت به دلیل پراکندگی اصحاب و اهل حل و عقد، بیعت با علی منعقد نمی­شود و او پیش از هر چیز خون­خواهی عثمان را واجب می­دانست و بعد از خوان­خواهی، بیعت با یک امام را لازم و واجب می­دید. اما دلیلی که علی بن ابی طالب به آن استناد می­کردند این­ بود که در بیعتی که با او صورت گرفت، همان افرادی با او بیعت کردند که پیش از این با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت کرده­اند و شورای مهاجرین و انصار وظیفه­ی برگزیدن و انتخاب خلیفه را برعهده دارد و نپذیرفتن این بیعت که در آن اجماع کرده­اند، معنایی ندارد و قابل قبول نیست و حق این است که با شخص خارج­ شده از جماعت جنگیده شود.

اما معاویه موضع خود را این­گونه بیان می­کند که او ولی دم عثمان است و تقاضای اجرای حکم و قصاص قاتلان عثمان را مطابق کلام الله متعال دارد: «**وَمَن قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَاناً فَلاَ يُسْرِف فِّي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُوراً**»: «و کسی‌که مظلوم کشته شود، برای ولیش (برای حق قصاص) قدرتی قرار داده‌ایم، پس در کشتن (و خون‌خواهی) اسراف نکند، بی‌گمان او مورد حمایت است.» (اسراء: 33) اهل شام نیز با او بیعت کردند و در این خون­خواهی، با او همراه شدند و به او اطمینان دادند که مال و جان خود را در این راه نثار کنند تا یا او را به مقصودش یعنی خون­خواهی عثمان برسانند و یا اینکه الله متعال جان­شان را بگیرد.

در مصادر مختلف مباحث و جدال­های عقلی که میان علی و خوارج روی داد، آمده است. جدال­هایی که نشانگر اعتقادات آنهاست. اما ما برخی از آرای آنها را به طور مستقیم از کتاب­های­شان بیان کرده­ایم. آنها شعارشان را اعلان کردند و شعارشان این بود که: «لاحکم الالله»: حکم کردن فقط از آن الله است... اما چون علی رضی­الله­عنه این مساله را دریافت، معترض نشد زیرا به کتاب الله دانا و آگاه بود و به خوبی می­دانست که جریان تحکیم در برابر کتاب الله قرار نمی­گیرد و در پاسخ آنها گفت: «کلمة الحق ارید بها الباطل»: «سخن حقی است که از آن اراده باطل شده است.»

تمام خوارج بر تکفیر عثمان و علی اتفاق نظر داشتند و دلیل­شان هم این است که آنها به غیر حکم الله، حکم کرده­اند. می­گویند: «علی دو حَکَم و داور تعیین کرد و خود را از امارتِ مومنان خلع نمود، عثمان نیز بر مومنان والیان ظالمی را گمارد، پس او نیز بر غیر حکم الله حکم کرده است، پس کافر است.»

اما اهل سنت سخن آنان را رد کرده و دیدگاه­شان این است که آنها به خطا رفته­اند، چراکه الله متعال در بسیاری آیات، مردم را داور و حَکَم قرار داده است مثلا در مورد مجازات صید می­فرماید: «**يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ»: «**که دو نفر عادل از شما (برابر بودن) آن را تصدیق کنند.» (مائدة: 95)

و می­فرماید: «**وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِن شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ»: «**و در هر چیزی که در آن اختلاف کنید، پس حکم (و داوری) آن با الله است.» (شوری: 10)

و می­فرماید: «**فَرُدُّوهُ إِلَى اللهِ وَالرَّسُولِ»: «** آن­را به الله و پیامبر باز گردانید**.» (نساء: 59)**

**و می­فرماید: «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُوْلِي الأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلاَ فَضْلُ اللهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لاَتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلاَّ قَلِيلاً»: «**و هنگامی‌که خبری از ایمنی (و پیروزی) یا ترس (و شکست) به آن‌ها برسد آن­را شایع می‌سازند، درحالی‌که اگر آن­را به پیامبر و صاحبان امرشان باز می‌گرداندند، از حقیقت امر آگاه می‌شدند و اگر فضل و رحمت الله بر شما نبود، جز اندکی، (همگی) از شیطان پیروی می‌کردید.» **(نساء: 83)**

این آیات صریح قرآن کریم است که بسیاری از احکام را برای علما و حاکمان قرار داده است تا اگر در مورد مساله­ای از جانب الله حکمی نیامده بود، عالمان و حاکمان در آن تامل کرده و حکم مناسب را استنباط کنند؛ پس چگونه می­توانند بگویند: «**لاحکم الالله**» و از آن چنان تفسیری داشته باشند که خود می­گویند.

همچنین در تکفیر عثمان و علی رضی­الله­عنهما نیز هیچ دلیلی ندارند چراکه آنها به اجماع، ولی مسلمانان بودند و در این امر اختلافی نیست. و ایمان و ولایت آنها به اجماع ثابت است تا اینکه اجماعی مانند این و برخلاف آن ذکر شود که ایمان و ولایت آنها را زایل کرده و کفرشان را ثابت کند. پس خوارج در تکفیر آنها هیچ دلیلی ندارد.

در اواخر عهد صحابه، قدریه به وجود آمدند و خوارج در باب احکام شرعی بحث ­کردند: در مورد اوامر، نواهی، وعده، وعید و حکم کسی که با آن موافق و مخالف باشد، چه کسی کافر است و چه کسی مسلمان است؛ و اینگونه در حکم الله همان شریعت الهی به روشی باطل فرو رفتند.

اما در باب تفسیر آیات قرآن، با تفسیر و قیاس نامناسب خود از برخی آیات قرآن، مرتکبین گناهان کبیره را کافر می­شمردند از جمله این کلام الله متعال: «**وَمَن يَكْفُرْ بِالإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ**»: «و کسی‌که به (ارکان) ایمان کفر ورزد، همانا عملش تباه شده است.» (مائدة: 5)

و اینکه می­فرماید: «**إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَإِمَّا كَفُوراً»:** «همانا ما راه را به او نشان دادیم خواه سپاس‌گزار باشد یا ناسپاس.» (انسان: 3)

و اینکه می­فرماید: «**هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنكُمْ كَافِرٌ وَمِنكُم مُّؤْمِنٌ**»: «او کسی است که شما را آفرید، پس (گروهی) از شما کافرند و (گروهی) از شما مؤمن هستند.» (تغابن: 2) به عقیده­ی آنها الله متعال مقام و منزلت سومی در بین کفر و ایمان قرار نداده است، کسی که کافر شده، عمل او تباه شده و مشرک می­گردد. و ایمان اساس اعمال و اولین فرایض در اعمال است و هرکس اوامر الله متعال را ترک کند، اعمالش نابود می­شود و هرکس عملش تباه و نابود شود، بی­ایمان است و شخص بی­ایمان، مشرک و کافر است.

یکسان دانستن گناهان بزرگ و کوچک نزد آنها، ناشی از فهم نادرست آنها از قرآن کریم است چرا که الله عزوجل میان آنها تفاوت گذاشته و می­فرماید: «**إِن تَجْتَنِبُواْ كَبَآئِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُم مُّدْخَلاً كَرِيماً**»: «اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی شده‌اید، دوری کنید، گناهان (صغیره) شما را از شما می‌زداییم و شما را در جایگاه خوبی (= بهشت) وارد می‌کنیم.» (نساء: 31)

سنت نیز همین تفاوت را قائل شده است و در سنن ابوداود و نسائی و ... ابوهریره روایت می­کند که رسول الله فرمودند: **«اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُوبِقَاتِ: الشِّرْكُ بِاللَّهِ، وَالسِّحْرُ، وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ، وَأَكْلُ الرِّبَا، وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ، وَالتَّوَلِّي يَوْمَ الزَّحْفِ، وَقَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ»:** «از هفت گناه هلاک کننده دوری کنید: شرک به الله، سحر، کشتن کسی که الله (کشتن او را) حرام قرار داده است مگر به حق، رباخواری، خوردن مال یتیم، فرار از میدان جنگ، تهمت زدن به زنان مومن، پاکدامن و ناآگاه (از آن تهمت)»

احادیث دیگری نیز وارد شده که گناهان کبیره را توصیف و بیان می­کند که به بیش از هفتاد مورد می­رسند؛ اما تفسیر این روایت می­تواند به این صورت باشد که رسول خدا ابتدا به هفت مورد مذکور آگاه شده بود، سپس الله متعال بیش از آن­را به او آموخت؛ اما رای ارجح و بهتر آن است: این حدیث که بر هفت مورد اشاره دارد، سبب آن این است که این هفت مورد بسیار بزرگ و مهلک هستند؛ در صحیحین ابن مسعود روایت می­کند که گفتم: ای رسول خدا، کدام گناه بزرگتر است؟ ایشان فرمود: «**أَنْ تَقْتُلَ وَلَدَكَ مَخَافَةَ أَنْ يَطْعَمَ مَعَكَ»:** «اینکه فرزندت را از ترس اینکه با تو هم کاسه شود، بکشی.» گفتم: سپس کدام گناه؟ فرمود: «**أَنْ تُزنِيَ بحَلِيلَة جَارِكَ»:** «اینکه با زن همسایه­ات زنا کنی.» پس الله متعال در تصدیق آن این آیه را نازل کرد: «**وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهاً آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَاماً** \* **يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَاناً** \* **إِلَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلاً صَالِحاً فَأُوْلَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَّحِيماً»: «**و کسانی‌که با الله معبود دیگر را نمی‌خوانند و نفسی را که الله (کشتنش را) حرام کرده است، جز به حق نمی‌کشند و زنا نمی‌کنند و هرکس چنین کند، مجازات گناه (خود) را خواهد دید. عذاب او در روز قیامت مضاعف می‌گردد و با خواری (و ذلت) در آن جاودان خواهد ماند. مگر کسی‌که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، پس اینانند که الله بدی‌های­شان را به نیکی‌ها مبدل می‌کند و الله آمرزندة مهربان است.» (فرقان: 68- 70).

از اقوال سلف در این مورد، پاسخ ابن عباس به مردی است که از گناهان کبیره پریسد و ابن عباس در جوابش گفت: «گناهان کبیره تا 170 مورد می­رسد. مهم­ترین آنها هفت مورد است اما بدان که هیچ گناه کبیره­ای با توبه باقی نخواهد ماند و گناه صغیره­ای که بر آن پافشاری و اصرار شود دیگر صغیره نیست.»

ابن مفلح در ادامه این سخن می­گوید: «فقیه کسی است که مردم را از رحمت الله ناامید نکند و بر گناهان جری نگرداند.»[[102]](#footnote-102)

ابن تیمیه بدعت خوارج را اولین بدعتی می­داند که در اسلام به وجود آمد چرا که آنها مسلمانان را کافر دانستند و جان و مال­شان را مباح می­دانستند و در امام، جماعت و سرزمین از مسلمانان جدا بودند و سرزمین خود را دارالهجره و سرزمین مسلمانان را دارالکفر و جنگ می­دانستند. اما از طرف دیگر، نقطه­ی قوت آنها نسبت به شیعه آن است که خوارج به قرآن - که حق است - مراجعه می­کنند، هرچند با مغالطه و انسان­های راستگویی هستند و روایت آنها از صحیح­ترین روایات است. (چون دروغگو را به خاطر دروغ گفتن که گناهی کبیره است کافر می­دانند.)

اما اشتباه آنها این است که مسلمانان را به سبب گناهان­شان کافر می­دانستند و مردم را به دو گروه مومن بی­گناه و کافر بی­نیکی، تقسیم می­کردند و این تقسیم­بندی درحالی است که الله متعال امت برگزیده­ی خود را که به آن کتاب داده است، به سه گروه تقسیم می­کند به این صورت که گروهی به خود ظلم کرده­اند، گروهی میانه­رو هستند و گروهی نیز در نیکی­ها پیشگام­اند. الله متعال می­فرماید: «**ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ \* جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤاً وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ \* وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ \* الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِن فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ»: «**سپس (این) کتاب را به کسانی از بندگان‌مان که برگزیده بودیم، به میراث دادیم، پس (برخی) از آنان بر خود ستم کردند و (برخی) از آنان میانه رَو بودند و (برخی) از آنان به فرمان الله در نیکی‌ها پیشتازند، این همان فضل (و بخشایش) بزرگی است. (پاداش آن‌ها) باغ‌های جاویدان (بهشتی) است که به آن وارد می‌شوند، در آنجا به دستبند‌های از طلا و مروارید آراسته می‌گردند و لباس‌های­شان در آنجا حریر است. و گویند: «حمد (و ستایش) مخصوص الله است که اندوه را از ما دور کرد، یقیناً پروردگار ما آمرزندة سپاس‌گزار است. (همان) کسی‌که از فضل خویش ما را در این سرای اقامت (جاویدان) جای داد که در آنجا هیچ رنجی به ما نمی‌رسد و در آنجا هیچ خستگی (و واماندگی) به ما نمی‌رسد.» (فاطر: 32-35)

تقسیم امت در این آیات مطابق طبقات سه گانه ذکر شده در حدیث جبرئیل است که عبارت است از: اسلام، ایمان و احسان.

اینچنین نصوص کتاب و سنت بیانگر این است که مجازات گناهان به ده شکل از انسان دور می­شود که به طور مختصر آنها را بیان می­کنیم.[[103]](#footnote-103)

1. توبه؛ الله متعال می­فرماید: «**قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»:** «(ای پیامبر، از جانب من) بگو: «ای بندگان من که بر خود اسراف (و ستم) کرده‌اید! از رحمت الله نا امید نشوید، همانا الله همة گناهان را می‌بخشد، یقیناً او بسیار آمرزندة مهربان است.»(زمر: 53) و دیگر آیات وارد شده در این زمینه.
2. استغفار؛ چنانکه در حدیث آمده است: «ما اصر من استغفر و ان عاد فی یوم مئة مرة»: «هرکس گناه کند و صدبار در روز به آن گناه باز گردد، اگر طلب آمرزش نماید، بر گناه پافشاری نکرده است.» این طلب آمرزش اگر همراه با توبه باشد، هرکس را که توبه کند شامل می­شود اما اگر همراه با توبه نباشد تنها در حق برخی از کسانی که خواهان آمرزش هستند، می­باشد همان کسانی که هنگام استغفار ترس و بازگشت به الله را همراه داشته باشند که گناهان این دسته پاک می­شود.
3. نیکی­ها پاک کننده است؛ الله متعال می­فرماید: «**وَأَقِمِ الصَّلاَةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفاً مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ»: «**و (ای پیامبر!) در دو طرف روز و ساعاتی از شب، نماز را بر پادار، بی‌شک نیکی‌ها بدی‌ها را از بین می‌برند.» (هود: 114).

و رسول خدا می­فرماید: «**الْصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ وَالْجُمُعُةِ إِلَى الْجُمُعَةِ، وَرَمَضَانِ إِلَى رَمَضَانَ مُكفِّرَاتٌ لِمَا بَيْنَهُنَّ مَا اجْتُنِبَتِ الْكَبَائِرُ**»: «**نمازهاي پنجگانه و جمعه تا جمعه­ی ديگر و رمضان تا رمضان ديگر کفاره­ی گناهان فاصله­ی زمانی ميان خود هستند به شرطی که از ارتکاب کبائر خودداري شود.»**

و فرمودند: «الصدقة تطفی الخطیئة کما یطفی الماء النار، والحسد یاکل الحسنات کما تاکل النار الحطب»: «صدقه گناهان را از بین می­برد چنانکه آب آتش را خاموش می­کند و حسد نیکی­ها را می­خورد چنانکه آتش هیزم را.»

1. دعای مومنان برای مومن؛ مثلا خواندن نماز بر جنازه­ی او. عایشه و انس بن مالک از رسول خدا روایت می­کنند که ایشان فرمود: «**ما من میت یصلی علیه امة من المسلمین یبلغون مائه، کلهم یشفعون الا شفعوا فیه**»: «هر (مومنی) که بمیرد و گروهی از مسلمانان که تعداد آنها به صد نفر می­رسد بر او نماز بگذارند و در حق وی شفاعت کنند، شفاعت آنها در حق او قبول می­شود.» هر دو حدیث را مسلم روایت کرده است.
2. اعمال نیکی که از طرف مرده انجام شود. مانند صدقه و امثال آن. رسول خدا فرمودند: «من مات وعلیه صیام صام عنه ولیه»: «هرکس بمیرد و بر او روزه­ای باشد، ولیش از طرف او روزه بگیرد.»
3. شفاعت پیامبر و ... در مورد گناهکاران در روز قیامت؛ رسول خدا می­فرماید: «شفاعتی لاهل الکبائر من امتی»: «شفاعت من برای کسانی از امتم هست که مرتکب گناهان کبیره شده­اند.» همچنین می­فرماید: «خیرت بین ان یدخل نصف امتی الجنة وبین الشفاعة فاخترت الشفاعة لانها اعم واکثر: اترونها للمتقین؟ لا، ولکنها للمذنبین المتلوثین الخطائین.»: «میان اینکه نیمی از امت من به بهشت بروند و شفاعت مخیر شدم. پس شفاعت را برگزیدم زیرا شفاعت بیشتر و فراگیر است. آیا فکر می­کنید این شفاعت برای متقین و پرهزگاران است؟ خیر، این شفاعت برای گنهکارانی است که آلوده به گناه شده­اند.»
4. مصیبت­ها که کفاره­ی خطاها و گناهان در دنیا و آخرت می­باشند. در صحیحین روایت شده است که رسول خدا فرمود: «**مَا يُصِيبُ المُسْلِمَ، مِنْ نَصَبٍ وَلاَ وَصَبٍ، وَلاَ هَمٍّ وَلاَ حُزْنٍ وَلاَ أَذًى وَلاَ غَمٍّ، حَتَّى الشَّوْكَةِ يُشَاكُهَا، إِلَّا كَفَّرَ اللَّهُ بِهَا مِنْ خَطَايَاهُ»:** «**مسلمان، دچار هيچگونه خستگي، بيماري، نگراني، ناراحتي، گرفتاري و غمی نمی­شود مگر اينكه خداوند به وسيله آنها، گناهانش را می­بخشد. حتي خاري كه به پايش مي­خلد» (باعث كفارة گناهانش می­شود**».
5. فتنه، فشار، ترس و تنگی قبر، همگی کفاره­ی گناهان است.
6. ترس، سختی و شدت روز قیامت کفاره­ی گناهان می­باشد.
7. رحمت الله متعال، عفو و آمرزش او تعالی نسبت به بندگان بدون وجود هیچ سبب و عامل خاصی.[[104]](#footnote-104)

به بحث­مان در مورد خوارج باز می­گردیم.[[105]](#footnote-105) کسانی که در اعتقادات و جهت­گیری­های خود، دچار افراط شدند و همین امر سبب شد تا در رد افعال آنها، آرا و نظریات شیعه بوجود آید تا اینگونه با نظریات تکفیری خوارج خصوصا در مورد علی مقابله کند. به همین سبب این گرایش در مقابل خوارج قرار گرفت و اقتضای تقابل آنها این بود که این گروه نیز اندیشه­ای افراطی در تقابل با اندیشه­ی تکفیری ارائه کند و آن فکر تالیه یا همان اله خواندن علی بود. همچنان که هم اکنون نیز یکی از فرقه­های شیعه، همین تفکر و عقیده را دارد.

در کتاب­هایی که فرقه­ها را بررسی کرده­اند می­خوانیم که آنها مصداق حدیث پیامبر هستند که به جدایی از دین اسلام توصیف شده­اند چنانکه تیر از کمان می­جهد. تعجب می­کنیم از موضع فلهوزن مستشرق در ایراد وی به حدیث و جهت­گیری او که نمی­تواند آن­را مخفی کند – که تحت تاثیر نظریات دیگر مستشرقان است. – این دیدگاه هر رای و نظری را که مخالف با دیدگاه مسلمانان باشد، تمجید می­کند و با امید و به صورت شفاف و گسترده از مخالفان اهل سنت دفاع می­کند تا دیدگاه خود را آشکار نموده و از آن استفاده نموده و در بیشترین گستره ترویج دهد.

2- شیعه:

شیعه به فرقه­ها و گروه­های زیادی تقسیم می­شود که در این مختصر به توصیف دو فرقه از آنها اکتفا می­کنیم.

الف: غالیان: چنانکه خوارج ظهور کردند، شیعه­های غالی نیز برای اعلان الوهیت علی سربرآوردند. علی رضی­الله­عنه به آنها دستور کرد که از این عقیده و چنین سخنانی توبه کنند و سه روز به آنها مهلت داد اما آنان همچنان پافشاری کردند که علی دستور داد آنها را به گودال­هایی از آتش بیندازند. در راس این فتنه، عبدالله بن سبأ یا ابن السوداء بود. کسی که دشنام به ابوبکر و عمر را از حد گذرانده بود و علی رضی­الله­عنه در پی قتل او برآمد اما او فرار کرد.

به نظر ابن­تیمیه، قتل عبدالله بن سبا یا به سبب دشنام و یا به این دلیل بود که متهم به زندیق بودن است و احتمال زندقه قوی­تر است چرا که او یهودی بود که لباس اسلام پوشیده بود و قصد فاسد کردن دین اسلام را از درون داشت.[[106]](#footnote-106)

ثابت شده است که این امواج پلید، همان دسیسه و توطئه­های مخفیانه­ای است که دشمنان اسلام از زمان عبدالله بن سبا برای فاسد کردن امور مسلمانان چیده­اند و او نقشه­ها و دسیسه­های محکمی برای ایجاد فتنه­ی سیاسی و دینی چید که آثار آن تا به امروز در میان برخی مذاهب صوفیه موجود است.[[107]](#footnote-107)

یهودیان میدان را باز و فرصت را مناسب دیدند تا در لباس طرفداری و پیروی از اهل بیت و در ابتدا با برانگیختن عواطف مسلمانان و برتری دادن علی بر عثمان، میان مسلمانان تفرقه و اختلاف بیندازند.

ابتدای پیدایش تشیع با برتری دادن علی بر عثمان بود و این تنها یک گرایش عاطفی انسانی بوده و عناصر عقلی در آن هیچ دخالتی نداشت و اولین شیعیان به اعتراف شیوخ خودشان، از ابوبکر و عمر عیبجویی نمی­کردند؛ از شریک بن عبدالله القاضی سوال شد: «تو از شیعیان علی هستی و با این همه ابوبکر و عمر را از او برتر می­دانی؟ گفت: تمام شیعیان چنین دیدگاهی دارند چراکه خود علی بر بالای منبر گفت: بهترین این امت بعد از پیامبرش ابوبکر و سپس عمر می­باشد؛ آیا او را تذکیب کنیم؟ بخدا سوگند که علی دروغگو نبود.» پس از آن غلو و افراط در فرقه­های شیعه ظهور کرد که از غالی­ترین و افراطی­ترین این فرقه­ها، اسماعیلیه بود. کسانی که به پندار خود خلفای علوی و فاطمی بودند و با همین اسم فاطمیون، بر مصر حکومت کردند. اما درحقیقت آنها از نسل عبیدالله قداح می­باشند و غزالی آنها را اینگونه توصیف کرده است: «در ظاهر مذهب آنها رفض - یعنی تشیع - است اما باطن آن کفر خالص است.»[[108]](#footnote-108)

شناخت شیخ الاسلام ابن تیمیه در مورد تاریخ، به او اجازه می­دهد که حقیقت شیعه­ی باطنی و غالی را معرفی کند. سلسله نسب آنها به عبیدالله بن میمون القداح می­رسد، شخصی که ادعا می­کرد از فرزندان محمد بن اسماعیل است اما دروغ او آشکار شد چنانکه نسب­شناسان و دیگر علما بر این اتفاق دارند که پدر او یهودی و ربیب شخصی مجوسی بوده است. پس این شخصیت دو نسب دارد: نسبتی با یهود و نسبتی با مجوس؛ و او و اهل بیتش از ائمه و پیشوایان ملحد اسماعیلی هستند که علما و از جمله امام غزالی در مورد آنها گفته است: «ظاهر مذهب­شان رفض - یعنی تشیع – است و باطن آن کفر خالص است.»

عبیدالله که خود را مهدی نامید در سال 299 هـ ظهور کرد و در سال 324 هـ وفات یافت و این امر به فرزندش قائم سپس پسرش منصور و بعد از آن به پسرش معز رسید که قاهره را بنا کرد. بعد از او عزیز و پس از او ظاهر و سپس حکومت به مستنصر رسید و در نهایت حکومت آنها در مصر به سال 568 هجری به پایان رسید. آنها بیش از دو قرن در مصر حکومت کردند ابن تیمیه در مورد اخبار رسیده از آنها می­گوید: «نزد علما آنها مشهور به بی­دینی، دشمن الله و رسول، ارتداد و نفاق بودند و حدیثی که ابن ماجه روایت کرده است: «لامهدی الاعیسی بن مریم»: «مهدی همان عیسی بن مریم است» از نظر وی حدیثی ضعیف است.[[109]](#footnote-109)

اکنون مناسب می­بینم سخنان سیوطی در مورد مهدی مغربی را ذکر کنم. او می­گوید: «مهدی مغربی جد خلفای مصر بود که جاهلان آنها را فاطمیون نامیده بودند و این مهدی ادعا کرد که علوی است درحالی­که جدش مجوسی است.»

و به رای قاضی باقلانی استناد می­کند که او را مجوسی می­داند و اینکه هیچ­یک از نسب­شناسان نسب او را نمی­شناسند. او شخصی باطنی، پلید و خبیث بود و بر نابود کردن اسلام بسیار حریص بود. عالمان و فقیهان را از بین برد تا بتواند مردم را فریب دهد، فرزندان او نیز شیوه­ی او را در پیش گرفتند. شراب و زنا را مباح دانسته و رافضی­گری را اشاعه کردند.[[110]](#footnote-110)

در جایی دیگر می­گوید: «فرزندان عبیدالقداح که در مصر و مغرب بودند و ادعا می­کردند علوی هستند، معروف به نفاق و زندقه بودند و از نسل کفار می­باشند و اهل علم بر نفاق و زندقه­ی آنها اتفاق­نظر دارند و همچنین گروهی دیگر از حاکمان از جمله فرزندان بویه و غیر آنها نیز محکوم به نفاق و زندقه هستند.»

از این می­فهمیم که ابن تیمیه به اخبار و احوال آنان آگاه بوده و از مصادر متعددی که حقیقت آنها و نسب آنها را روشن می­کند، آگاه و مطلع بوده است و از جمله مسائلی که آن­را تقویت می­کند سخن عبدالقاهر بغدادی است که معاصر با آنها بوده و به سال 469 فوت کرده است.

او سخنش در مورد قداح اینگونه به پایان می­برد: «سپس فتنه­ی او در مغرب آشکار شد و امروز فرزندان او مسئول وضعیت مصرند.»[[111]](#footnote-111)

برخی پژوهش­های جدید در مورد قرمطیان، معز الدین الله را منتسب به آنان می­داند؛ دکتر سهیل زکار سند تاریخی را منتشر کرد که همان نامه­ای بود که برای قرمطیان فرستاد، محتوای نامه به این صورت بود که وقتی معز الدین به تمایل قرمطیان به جنگ با مصر اطلاع یافت، به آنها نامه­ای نوشت و در آن نامه برتری خود و اهل بیت خود را یاد کرد و بیان داشت که دعوت قرمطیان همان دعوت او و پدرانش قبل از او بوده است.»[[112]](#footnote-112)

ابن تیمیه میان فرقه­های شیعه تفاوت قایل شده است و میان غالیان و معتدلان حد و حدودی در نظر گرفته است. باطنی­ها از نسل عبید بن میمون القداح می­باشند، شخصیتی که ادعا کرد از فرزندان محمد بن اسماعیل بن جعفر است درحالی­که از فرزندان او نبود بلکه جد باطنی­ها یهودی است که ربیب یک مجوسی می­باشد و اینان بودند که اظهار تشیع کردند درحالی­که درحقیقت با شیعه دین یکسانی ندارند نه با امامیه، نه زیدیه و بلکه با غالیانی که اعتقاد به الوهیت علی یا نبوت او دارند، هم عقیده نبودند بلکه باطنی­ها از همه­ی این گروه­ها بدترند. به همین سبب علما و صاحب­نظران، کتاب­های زیادی در کشف اسرار و بر ملا کردن حقیقت آنها تالیف کرده­اند و جنگ­های بسیاری را علیه آنان ترتیب داده­اند. اینان ابتدا به شیعه­گری دعوت می­دادند و به اینکه به آنچه شیعه می­گوید، آنچه واجب کرده و آنچه حرام کرده، گردن نهند.

و پس از این مرحله، اندک اندک فرد را مطابق با عقاید و باورهای خود پرورش می­دهند تا اینکه به طور کامل لباس اسلام را از تن بیرون کند.[[113]](#footnote-113)

در مورد این گروه کمی درنگ می­کنیم و آنچه را درباره­ی آنان شناختیم با آنچه مصادر تاریخی و کتب فرق درباره­ی آنها ذکر کرده است، تطبیق می­دهیم.

ابوقاهر بغدادی گام­های آنان در مسیر دعوت را به این صورت بیان می­کند: «دلیل اینکه صفات آنها چنین است در کتاب­شان به نام «السیاسة و البلاغ الاکید والناموس الاعظم» خوانده­ام که در واقع نامه­ی عبیدالله بن حسین قیروانی - یعنی مهدی- برای سلیمان بن حسن بن سعید الجنابی است که در این نامه به او توصیه نموده است: «مردم را به آنچه بدان گرایش دارند، دعوت کن تا به آنها نزدیک شوی؛ و به آنها چنان تلقین کن که تو از آنها هستی و هرکس را که دانا دیدی و قابلیت بیان حقیقت را در او یافتی، پرده از حقایق بردار؛ اگر بر شخصی فلسفی فائق آمدی، او را نگه­دار زیرا فلاسفه مورد اعتماد و اطمینان ما هستند چون ما و آنها بر رد شریعت پیامبران و بر قدیم بودن هستی، اجماع و اتفاق داریم.»[[114]](#footnote-114)

از دیگر نصوصی که علامه بغدادی در کتابش از آنها آورده است وصیت دیگری بدین مضمون است: «تو را وصیت می­کنم که مردم را در مورد قرآن، تورات، زبور و انجیل به شک و تردید بیندازی و آنها را به ابطال شریعت دعوت کنی و معاد، زنده شدن دوباره از قبرها را نادرست و باطل بدانی، وجود فرشتگان در آسمان و جن­ها در زمین را رد کنی. و به تو توصیه می­کنم آنها را به این سخن فراخوانی که پس از آدم انسان­های زیادی بوده­اند و این سخن به تو کمک می­کند که قدیم بودن هستی را ثابت کنی.»[[115]](#footnote-115)

از این اسناد معلوم می­شود که شیخ الاسلام هنگام نقل اخبار آنها و بیان ارتباط دسیسه­ها و اهداف آنان با نقشه­های پلید یهود که علیه اسلام و اهل آن نینرگ می­کنند، تهمت نا به جا نزده است. محققان خصوصاً محققان اهل سنت اجماع دارند که ابن سوداء (عبدالله بن سبا) یهودی بود و در پی آن بود که با تأویلات و سخنان باطل خود در مورد علی و فرزندانش[[116]](#footnote-116)، مسلمانان را دچار فتنه و فساد کند. همچنین کتب تاریخ و فرق به شکلی دیگر، اهداف باطنی­ها را ذکر کرده است و همگی در شرح آموزه­ها و نقشه­های آنها تقریبا اتفاق دارند.[[117]](#footnote-117)

ب) معتدله: شیعه­ی معتدل، شیعیان دوازده امامی منتسب به امام جعفر صادق هستند. آنها معتقد به امامت امامان دوازده­گانه به ترتیب زیر هستند: امام علی، حسن، حسین، علی بن حسین (زین العابدین)، محمد بن علی بن حسین (محمد باقر)، جعفر بن محمد صادق، موسی بن جعفر، رضا، محمد بن علی جواد، علی هادی، حسن عسکری و در نهایت امام محمد منتظر.

آنها از مصادر حدیث و فقه اهل سنت و جماعت بهره می­برند و امامت را با نص ثابت می­دانند نه با بیعت. اخیرا روح نزدیکی و تقریب میان اهل سنت و شیعه­ی اثنا عشری در برابر دشمنان اسلام به وجود آمد.

یکی از علمای شیعه­ی اثنا عشری بسیار زیبا از این جریان یاد کرده و می­گوید: «ما پیوسته در مورد مساله­ی خلافت با یکدیگر مشاجره می­کنیم تا اینکه شخصی فرانسوی خلیفه ما می­شود.» و شیخ عبدالعزیز بشری می­گوید: «پیوسته در مورد شستن یا مسح پا با یکدیگر اختلاف می­کنیم تا جایی که به اندازه­ی جای پایی از زمین را مالک نخواهیم بود.»

آیا ندای تقریب محقق شده و نتایجی که آرزو داشتند حاصل شده است؟

متاسفانه چنانکه اطلاع داریم هیچ تغییری به وجود نیامده است بلکه شیعه همچنان بر عقاید موروثی خود پافشاری می­کند.[[118]](#footnote-118) هرچند در میان آنها افرادی پیدا شدند که با غلو و افراط مبارزه کردند و دیگران را به تصحیح عقاید موافق با منهج اهل سنت فراخواندند افرادی چون دکتر موسی موسوی؛[[119]](#footnote-119) اما آیا گوش شنوایی یافتند؟ از الله متعال می­خواهیم تلاش­های اینگونه افراد را به سرانجام برساند.

**موضع ابن تیمیه به عنوان نماینده­ی اهل سنت در مورد مساله­ی امامت یا خلافت نزد شیعه:**

حال می­خواهیم پیرامون یک مساله­ی تاریخی بحث کنیم، اما خلافت به عنوان اساس نظام سیاسی اسلام، موضوعی دیگر و دارای اهمیت بسیار است خصوصا بعد از لغو آن توسط آتاتورک یهودی.

شیعه مساله­ی امامت را در درجه و رتبه­ی اول اهمیت می­داند و آن­را از مهمترین مقاصد احکام دین اسلام به شمار می­آورد که ضمن عقاید ایمانی می­آید. این اندیشه سبب شد که عده­ای در برابر آن، حالت تهاجمی بگیرند و از جمله شیخ الاسلام ابن تیمیه چون دید که مساله­ی امامت با اصول اسلامی سازگار نیست، در برابر آن به پا خواست.

به نظر او عقاید شیعه با عقاید غیراسلامی مرتبط است و یا حداقل خط مشی آنها یکی است. شیعه می­گوید: «امامت تنها در میان فرزندان علی است و نصاری نیز می­گویند: جهاد در راه الله وجود ندارد تا زمانی که مسیح رجال خروج کند و منادی از آسمان به زمین بیاید و رافضی­ها می­گویند: هیچ جهادی نیست تا زمانی که امام مهدی خروج کند و منادی از آسمان ندا دهد.[[120]](#footnote-120)» این دلیل اول بود؛ اما دلیل دوم اینکه پژوهشگران شیعه در باب اصول دین مسائلی را که دارای اهمیت بیشتر است ذکر می­کنند و آن توحید، عدل و نبوت است سپس نسبت به امامت بسیار توجه کرده و بدان می­پردازند. معتزله نیز برحسب اهمیت، اصول پنجگانه­ی خود را مرتب نموده­اند و اصل پنجم آنها امر به معروف و نهی از منکر است که مربوط به مسئله­ی امامت می­باشد.

ابن تیمیه از آنچه میان او و برخی شیوخ شیعه رخ داده است که در پی قانع کردن او در زمینه عقیده­ی امامت و درست بودن آن بودند، خبر داده است. امامت نزد آنها لطف است و جایگاه ویژه­ای دارد چرا که امام مردم را به واجبات امر کرده و از زشتی­ها و بدی­ها باز می­دارد پس به ناچار باید معصوم باشد تا هدف از نصب امام، به کمال برسد و مردم اوامر دین را انجام داده و از نواهی دوری کنند؛ سلسله­ی ائمه از امام علی ابن ابی طالب شروع شده و با امام منتظر صاحب سرداب به پایان می­رسد.

شیخ ما با تفصیل به رد این عقیده از منظرهای مختلف پرداخته است. ابن تیمیه بر این دیدگاه است که نباید برای امام منتظر اهمیتی قایل شد زیرا او مخفی شده و ما از امر و نهی او اطلاع نداریم و راهی برای شناخت وی پیدا نمی­کنیم زیرا او مخفی شده و غایب است. و اینکه اطاعت از او فرض باشد، با توان و استطاعت انسان در تضاد است زیرا الله متعال بندگان را جز به اندازه­ی توان­شان مکلف نمی­کند و فرض بودن اطاعت از وی در تکلیف­ ما لایطاق داخل است. سپس ابن تیمیه برای حدیثی که حلی (یکی از علمای شیعه معاصر شیخ الاسلام) بدان استناد می­کند، سند می­خواهد. اینکه شناخت امام واجب است و در صحت نقل این حدیث خدشه وارد کرده است زیرا از طریق راویان ثقه روایت نشده است و می­گوید: ما ابتدا از آنها حدیثی با سند صحیح می­خواهیم و اگر هم چنین روایتی با یک سند و یک نقل کننده، باشد، چگونه می­توان یک اصل ایمانی را با روایتی که ناقل آن شناخته شده نیست، ثابت کرد. بر فرض اینکه ناقل شناخته شده باشد، امکان اشتباه و دروغ آن ممکن است و آیا یک اصل ایمانی جز با شیوه و طریق علمی ثابت می­شود؟[[121]](#footnote-121)

و حدیث صحیح با آنچه حلی در باب خروج مهدی و ندای منادی آسمان گفته متفاوت است.

حلی در باب امامت به تفصیل سخن گفته است و ما یکی از احادیثی را که به عنوان شاهد آورده است، بررسی می­کنیم. نص روایت به این صورت است: «من مات و لم یعرف امام زمانه مات میته الجاهلیة[[122]](#footnote-122)»: «هرکس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلی مرده است.»

اما توجیه ابن تیمیه، ایشان به قواعدی که اسلام بر آن بنا شده است، استناد می­کند که اولین آنها شهادتین است. شهادتین سبب می­شود نامسلمان وارد دایره­ی اسلام شود و به سبب آن همراه با برپاداشتن نماز و پرداخت زکات و دیگر ارکان، مسلمان و برادر دینی می­شوند. پیامبر هنگامی که مردم را به سوی اسلام فرامی­خواند، ذکری از مساله­ی امامت به میان نیاورد و به شهادتین بسنده کرد و چون ایشان امام مسلمانان بود، در زمان زندگی ایشان چنین نیازی احساس نمی­شد و شیعه و سنی اتفاق دارند که مومنانی که هم عصر و یار رسول الله بودند، بدون اعتقاد به عقیده­ی امامت، بهترین خلایق­اند؛ امامتی که حلی آن­را از مهم­ترین مسائل دین می­داند، عقیده­ای باطل و فاسد است زیرا ایمان صحیحی که رسول الله بیان نمود، بر توحید الله، نبوت محمد، ایمان به فرشتگان، کتاب­ها، پیامبران و برانگیخته شدن پس از مرگ، استوار است و برپا داشتن نماز و سایر عبادات و تکالیف به دنبال آن می­آید.»[[123]](#footnote-123)

و اگر امامت را مهم­ترین مسائل دین بدانیم، باید قرآن با صراحت آن­را بیان می­کرد و پیامبر در مورد آن به مردم سفارش می­کرد چرا که قرآن حاوی موضوعات مختلفی است و در آن ذکر الله متعال، صفات، آیات و فرشتگان او آمده است همچنین قصه­های پیامبران و رسولان را آورده است و واجباتی را که مسلمانان مکلف به ادای آنها هستند نیز در آن آمده است و اگر امامت مهم­ترین مسائل و موضوعات دین می­بود، مسلما در قرآن باید نصی درباره­ی آن می­آمد چنانکه در مورد موضوعات دیگر و با اهمیت کمتر آیاتی ذکر شده است و نص حدیث نیز به این صورت است: «من خلع یدا من طاعة لقی الله یوم القیامة لا حجة له ومن مات ولیس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیة»: «هرکس دست از فرمان­برداری بردارد، روز قیامت در حالی الله را ملاقات می­کند که حجت و برهانی ندارد و هرکس بمیرد و در گردن او بیعتی نباشد به مرگ جاهلی مرده است.»

این حدیث منطبق با حدیثی دیگر است که در آن رسول خدا از خروج از فرمان­برداری و دوری از جماعت نهی کرده است و این حالت موافق و منطبق با احوال شیعه است چرا که آنها از اطاعت حاکم بیرون شده­اند و از جماعت مسلمانان جدا شدند و تنها به حدیثی استناد می­کنند که از نظرگاه انتقاد علم الدرایة و علم الروایة سالم نمانده است.

با این همه همان روایت دلیلی علیه آنان است چرا که آنها امام زمان خود را نمی­شناسند و ادعا می­کنند که او غایب و منتظر ظهور است (امامی که هیچ­کس او را ندیده و از او خبری ندارد و پرواضح است که این به معنای معرفت و شناخت امام نیست.)

حلی در پی پاسخ گفتن به اعتراضات اهل سنت در باب نظریه­ی امامت برآمده و به طور خلاصه چنین می­گوید:

اولا: آنها امامان را محصور در عدد معینی نمی­دانند.

دوم: معتقدند که امامت بر شخص قریشی منعقد شده و به محض بیعت با او، اطاعت او بر تمام مسلمانان واجب است.

شیخ الاسلام با شیوه­ی خود، به تحلیل و نقد و رد سخن­های حلی پرداخته و مواردی را که حلی گفت به تفصیل زیر بیان می­کند:[[124]](#footnote-124)

اولا: اهل سنت همگی قائل به عصمت پیامبران در ابلاغ رسالت هستند و معتقدند در ابلاغ هر امر و نهی از جانب الله متعال راستگویند و تمامی اهل سنت و جماعت بر این عقیده اتفاق دارند جز خوارج که عصمت پیامبران را تنها در آن بخش که از جانب الله ابلاغ می­کنند، می­دانند نه در آنچه امر و نهی می­کند. چنین باوری نزد ابن تیمیه اشتباه است و تحمیل گناهی بر مسلمانان به دلیل اشتباه عده­ی اندکی جایز نیست. با این همه (جمهور ارتکاب گناهان صغیره را جایز می­دانند و همچنین کسانی که ارتکاب گناهان کبیره از سوی آنها را جایز می­دانند می­گویند: پيامبران ارتکاب آن­را تکرار نکرده­اند و بلکه با توبه از آن به منزلت و درجه برتري نسبت به قبل رسيده­اند.)[[125]](#footnote-125)

اما بر ادعای عصمت امامان هیچ دلیل محکمی نیست جز ضرورتی که شیعه مبنی بر خالی نبودن دنیا از وجود معصوم می­داند. و آن دلیل لطف و مصلحت است. ابن تیمیه مانند شیوه­ی همیشگی خود، حوادث تاریخی را در این باب قرائت می­کند تا ثابت کند که این لطف در عصر امامان دوازدگانه­ی شیعه محقق نشده است حتی از این نیز بالاتر رفته و مقایسه­ای میان حکومت علی ابن ابی طالب و خلفای سه­گانه دارد به طوری که در زمان خلفا، مومنان در سایه­ی آرامش و امنیت زندگی می­کردند و لطف و مصلحت در وسیع­ترین و بهترین شکل خود و بهتر از زمان علی که جنگ­ها و فتنه­ها رخ داد میسر بود.

از اشتباهات بزرگ عقیدتی، یکسان دانستن مرتبه و مقام امام غایب و اجداد او با رسول خدا است درحالی­که تنها او معصوم بوده و وحی الهی بر او نازل ­شده است. و ثابت نشده که با یکی از امامانی که ادعای معصوم بودن او را دارند، بیعت شده و صاحب قدرت و شوکت باشد جز علی.

سپس در حاشیه­ی کتاب خود عبارت ذیل را به صراحت ذکر می­کند که در صحت معنای آن تردیدی نیست. (مصلحت و لطفي که در زمان علي متوجه دين و دنيای مؤمنان بود کمتر از لطف و مصلحت محقق شده در زمان سه خليفه نخست بود، پس بطلان قطعی ادعای آنها مبنی بر تحقق لطف و مصلحت به خاطر وجود ائمه معصوم، روشن وآشکار مي­گردد.)[[126]](#footnote-126)

اما در مورد محصور نمودن امامان به تعداد معین و ثابت، به آسانی می­توان به عدم صحت آن استدلال نمود، الله متعال می­فرماید: «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعُواْ اللهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ**»: «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید الله را و اطاعت کنید پیامبر و صاحبان امرتان را» (نساء: 59)

همچنین احادیثی که از رسول خدا روایت شده است، تعداد آنها را در عدد معینی محصور نمی­کند و سخن حلی مبنی بر اینکه به مجرد بیعت با شخصی قریشی، وی امام می­گردد به چند دلیل اشتباه است:

اول) نزد اهل سنت به مجرد بیعت با شخصی قریشی، امام واجب الاطاعه نمی­گردد، بلکه باید شروط دیگری نیز در وی موجود باشد. عمر بن خطاب رضی­الله­عنه می­گوید: «هرکس بدون مشورت با مسلمانان با مردی بیعت کند، نه او بیعت کرده است و نه با کسی که بیعت کرده بیعت شده است.»[[127]](#footnote-127)

دوم) اهل سنت اطاعت از امام عادل را در معصیت و نافرمانی خداوند جایز نمی­دانند پس اطاعت و فرمان­برداری مشروط است به اینکه اوامر و نواهی امام، موافق با اوامر و نواهی شریعت باشد مانند امر به برپایی نماز، دادن زکات، راستی، عدل، حج و جهاد در راه الله که مصداق این آیه است: «**أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ**» (نساء: 59)

پس اطاعت مطلق تنها از الله متعال است و فرمانبرداری از پیامبر واجب است چرا که او جز به آنچه الله متعال دستور کرده امر نمی­کند و اطاعت و فرمانبری از اولی الامر داخل در اطاعت این دو قرار می­گیرد زیرا لفظ اطاعت را برای اوالوالامر به کار نبرد چون از ولی امر به طور مطلق اطاعت نمی­شود بلکه اطاعت از وی تنها در اعمال و امور خوب و نیک است.[[128]](#footnote-128)

و احادیث بسیاری با هدف یکسان در معنای طاعت آمده است از جمله: «انما الطاعة فی المعروف»: «اطاعت در معروف است.» و اینکه: «لاطاعة فی المعصیة»: «در معصیت و نافرمانی (خداوند) اطاعتی نیست.» و در حدیث دیگری آمده است: «لاطاعة لمخلوق فی معصیة الخالق»: «در امری که در آن معصیت و نافرمانی خالق باشد، از مخلوق نباید پیروی شود.» و...

اما در مورد شرط قریشی بودن؛ ابن تیمیه هنگام عدم وجود آن، از این شرط چشم پوشی می­کند. او فخر کردن به نسب را امری نیک نمی­داند و یکی از برتری­ها و فضائل اسلام را تشویق به دوری از فخرفروشی می­داند چنانکه رسول خدا می­فرماید: «**انه اوحی الی ان تواضعوا حتی لا یفخر احد علی احد ولا یبغی احد علی احد**»: «به من وحی شده است که تواضع پیشه کنید تا اینکه یکی از شما بر دیگری فخر نفروشد و یکی از شما بر دیگری گردن فرازی و بغاوت نکند.» و از گردن­کشی و فخر فروشی بر مردم نهی کرده است و هرگاه کسی در طایفه­ای با فضیلت و با اصل و نسب چون بنی­هاشم یا قریش رشد کند، اگر به این خاطر بر دیگران گردن فرازی کند، کار بسیار اشتباهی کرده است زیرا فضل و برتری جنس مستلزم فضل و برتری شخص نیست. چه بسا سیاهی حبشی نزد الله متعال بر بسیاری از قریشی­ها برتر باشد.[[129]](#footnote-129)

امامت نزد ابن تیمیه عبارت از یک عقد است و به این اعتبار ابن تیمیه چیز جدیدی نیاورده است چرا که قبل از ایشان علمای اهل سنت همین دیدگاه را داشته­اند. علمای فقه بر این مساله اجماع دارند چرا که امامت نزد آنها عبارت است از عقد مبایعه میان امام و اهل حل عقد.[[130]](#footnote-130)

و از جمله تعاریفی که ماوردی بر این عقد آورده است به عنوان مثال می­گوید: «عقدی است رضایی و با اختیار و عنصر اکراه و اجبار در آن دخیل نمی­باشد.»[[131]](#footnote-131)

اما ابن تیمیه با روشی خاصی توضیح می­دهد که همگی به اتفاق از هر توافقی که مخالف کتاب الله باشد باز می­دارند و اتفاق علما مبنی بر بطلان شروط ناقض حکم الله متعال را بازگو کرده و می­گوید: «اینگونه شروط، با حکم الله و رسول مخالف است و به اتفاق مسلمانان در تمام عقود، باطل می­باشند.»[[132]](#footnote-132)

همچنین در این امور از نصوص بسیاری استدلال می­کند از جمله این حدیث که در صحیحین آمده است: «من اطاعنی فقد اطاع الله ومن عصانی فقد عصی الله ومن اطاع امیری فقد اطاعنی ومن عصا امیری فقد عصانی»: «هرکس از من اطاعت کند، از الله اطاعت کرده است و هرکس از من نافرمانی کند، از الله نافرمانی کرده است و هرکس از امیر من اطاعت کند از من اطاعت کرده و هرکس امیر مرا نافرمانی کند، از من نافرمانی کرده است.»

به این ترتیب اگر شخصی به امارت گمارده شود و شرط امارت وی این باشد که به غیر حکم الله حکم کند، این شرط باطل است و بدان توجه نمی­شود.

ابن تیمیه بر خود لازم دانست که علامات و نشانه­های نظریه­ی سیاست اسلامی را در رد امامیه بیان کند و آن­را از زاویه­ی آنچه سیاست شرعی نام نهاده درمان کند.

**سیاست شرعی:**

شیخ الاسلام ابن تیمیه در ابتدای کتاب خود «سیاسة الشرعیة فی اصلاح الراعی والرعیة» جملاتی را در باب اصلاح فرمانروا و رعیت آورده است، ایشان می­گوید: «اما بعد؛ در این رساله­ی مختصر مجموعه­ای از سیاست الهی گردآوری شده است»[[133]](#footnote-133) و در آن رابطه­ی میان خالق و سیاست را بیان می­کند و قرآن کریم مملو از آیاتی است که امر به معروف کرده و به پیروی از آن تشویق می­کند و از ظلم نهی کرده و به اجتناب و دوری از آن امر می­کند مانند این کلام الله متعال که می­فرماید: «**إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُواْ بِالْعَدْلِ**»: «بی‌گمان الله به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبان آن‌ها باز گردانید. و هنگامی‌که میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید.» (نساء: 58)

این آیه و دیگر آیات بر عدل و داد دلالت دارند، یعنی حاکم را نسزد که به هیچ وجه بر مردم ظلم کند، چرا که خداوند متعال راه محکم و میانه را ترسیم نموده است و حکم الله، بهترین احکام و شریعت او تعالی، همان است که او نازل کرده است و هرکس به آنچه الله فرستاده حکم کند به عدل و عدالت حکم کرده است.[[134]](#footnote-134)

اما در آیه­ی دیگر الله متعال مردم را به این صورت مورد خطاب قرار می­دهد: «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللهِ وَالرَّسُولِ**»: «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید الله را و اطاعت کنید پیامبر و صاحبان امر تان را و اگر در چیزی اختلاف کردید، آن­را به الله و پیامبر باز گردانید؛» (نساء: 59)

این آیه هدفی را که آیه­ی اول در پی آن بود، تکمیل می­کند؛ آیه­ی اول، متوجه والیان امور است و آنها را به حکم و قضاوت عادلانه فرا می­خواند و آیه­ی دوم مربوط و مخصوص به رعیت است تا از والیان امور خود در مواردی که مطابق حکم الله حکم می­کنند، اطاعت کنند. و هرگاه آنها را به نافرمانی از الله متعال فراخوانند در این حالت دیگر اطاعت و فرمانبرداری پذیرفته نیست و درحالت اختلاف نیز باید به کتاب الله و سنت رسول او رجوع کرد. آیه، پرداخت امانت­ها به اهل آن و حکم کردن به عدل را واجب دانسته است و این دو جمع میان سیاست عدل­گرا و ولایت صالحه است.[[135]](#footnote-135)

رسول خدا بر شریعت عدالت­محور تاکید نموده و ظلم نسبت به مسلمانان را چه زنده باشند و چه مرده، حرام دانستند همچنان که مال، جان و آبروی آنها را حرام کرده است به همین سبب، خطبه­ی رسول خدا در حجه الوداع، متضمن و متشکل از این احکام بود: «به درستی که جان­ها، اموال و آبروی شما بر شما حرام است مانند حرمت این روز و این ماه؛ آیا ابلاغ کردم پس آنکه حضور دارد، این موارد را به کسانی که حضور ندارند، برساند.[[136]](#footnote-136)»

اینها جملاتی بود که از شیخ الاسلام نقل شد.

شاگرد او ابن قیم به خوبی فکر و اندیشه­ی عدالت را از جمله موارد و ویژگی­های شریعت به کار می­برد و عدالت نزد او موافق با احکام شریعت است و برعکس هرآنچه مطابق با احکام شریعت نباشد، عادلانه نیست. هدف شریعت اصلاح زندگی دنیا و آخرت انسان­ها است پس مطابق با این اهداف، احکامی در نهایت عدالت فرستاد؛ پس ابن قیم، سیاست عادلانه را جزئی از اجزاء شریعت و یا انشعابی از آن نمی­داند و نتیجه­ی این اندیشه در باب عدالت و رابطه­ی آن با شریعت بدین شکل نزد ابن قیم تجلی می­کند که سیاست را به دو قسم تقسیم نموده و می­گوید: «نوع اول سیاست ظالمانه و تاریک است که شریعت آن­را تحریم نمورده است و نوع دوم سیاست عادلانه که حق را از ظالم ستمگر بگیرد، عین شریعت است.[[137]](#footnote-137)

شاگرد ابن تیمیه، با جدایی سیاست از شریعت موافق نیست و معتقد است که سیاست عادلانه همان است که شریعت آورده و برای آن آمده است و میان این دو جدایی نیست و در مورد به کار بردن اصطلاح سیاست می­گوید: ما آن­را به خاطر مصلحت شما سیاست نامیده­ایم.[[138]](#footnote-138) چرا که در حقیقت نام آن عدل الله و رسول است؛ الله متعال پیامبران را فرستاد و کتاب­های آسمانی را نازل کرد تا مردم در میان خود به عدالت و بر مبنای آن رفتار کنند، عدلی که آسمان­ها و زمین بر آن بنا شده و برپا است.

در این صورت سیاست عادلانه جزئی از اجزای شریعت است؛ جزئی که ارکان آنها را کامل کرده تا به امورات مردم رسیدگی کند.

اما تقسیم روش­های حکم به شریعت و سیاست و تقسیم دین به شریعت و حقیقت یا تقسیم آن به عقل و نقل، باطل است و چنین تقسیم­­هایی صحیح نیست بلکه باید چنین بگوییم: «سیاست، طریقت و عقل، همگی به دو قسم تقسیم می­شود، صحیح و فاسد؛ صحیح بخشی از شریعت است و باطل متضاد و منافی با شریعت می­باشد.»[[139]](#footnote-139) شریعت در ذات خود نسبت به دیگر احکام و قوانین شامل احکام کامل و ارزشمند است و نمی­توان تصور کم­کاری شریعت در محقق نمودن مصالح مسلمانان را داشت مگر به دو شکل:

اول: کوتاهی برخی افراد در شناخت شریعت و عدم توانایی آنها در مطابقت آن با واقعیت که به معطل گذاشتن اجرای حدود الهی و پایمال نمودن حق می­انجامد و برخی گستاخی نموده و حرمت­های شریعت را هتک کرده و به دیوار می­کوبند و زیر پا می-گذارند.

دوم: این گروه و این عملکرد، عملکردی افراط­گرا و در برابر عملکرد قبلی است و به شیوه­ی اشتباه و نادرست، احکام را با شریعت انطباق می­دهند، به­گونه­ای که موافق با حکم الله و رسول نمی­باشد.

«مشکل هر دو گروه این است که نسبت به آنچه الله متعال به سبب آن رسولان و کتاب­های آسمانی را فرستاد، شناخت کافی ندارند.»[[140]](#footnote-140) یعنی هدف آنها، عدلی که الله متعال آسمان­ها و زمین را بر آن پابرجا نموده است، نمی­باشد.

به کار بردن اصطلاح (سیاست شرعی) و تقسیمی که ابن قیم از آن بیان داشت، بعدها موثر واقع شد چنانکه ملاحظه می­کنیم مقریزی (845 هـ- 1441م) به هنگام بحث در این موضوع، این اصطلاح را به کار می­برد و حدود آن­را معین می­کند و ذکر می­کند که مسلمانان زمان او و بلکه مسلمانان در زمان دولت ترکیه، احکام را به دو قسم احکام شرعی و سیاسی تقسیم می­کردند. و احکام سیاسی دو نوع بود: احکام عادلانه که پیرو احکام شرعی بود و احکام ظالمانه که شریعت آن­را تحریم کرده بود. و سیاست کلمه­ای مغولی است که اصل آن «یاسة» می­باشد و بعدها حرف (س) را به ابتدای آن افزودند. اما افراد ناآگاه می­پندارند که این کلمه عربی است. و مقریزی کتاب (الیاسا)[[141]](#footnote-141) را به چنگیز خان مغول نسبت می­دهد کتابی که حاوی قانون و مجازات­ها بوده و آن­را به عنوان قانونی برای قوم خود قرار داد. و این کتاب بعد از او میان فرزندانش دست به دست انتقال می­یافت و چنان به آن چنگ زده و بر آن پایبند بودند که اولین مسلمانان به قرآن ملتزم و پایبند بودند. زمانی که طوایف مغول زیاد شدند و در سرزمین­های اسلامی پراکنده شدند و به اسلام به عنوان دین خود گردن نهادند و تعالیم کتاب ارزشمند قرآن را فراگرفتند و احکام شریعت را آموختند، میان حقایق تعالیم شرعی و کتاب آسمانی و مفاسد کتاب (یاسا) جمع نمودند و احکام عبادی و قضایای شرعی را با تاثیرپذیری از قواعد کتاب یاسا که کتاب جد و سرورشان چنگیز خان بود مصوب نمودند و این قواعد را «حاجب» نامیده و با آن اختلافات مالی میان مردم را برطرف می­کردند.

3- مرجئه:

دیدیم که چگونه میان مسلمانان اختلاف افتاد و نتیجه­ی این اختلاف ظهور و بروز آرا و نظریات فرقه­هایی همچون شیعه و خوارج بود و اما در این میدان گروه دیگری نیز شروع به جولان کردند و آن فرقه­ی مرجئه بود.

کلمه­ی (مرجئه) مشتق از (ارجاء) است یعنی «امهل» مهلت داد. آنها امر و سرانجام کسانی را که در موردشان اختلاف دارند، به روز قیامت واگذار می­کنند و برخی از آنها نام فرقه­ی خود را، مشتق از «أرجاء» به معنی برانگیختن امید در انسان­های گناهکار، می­دانند و آنها هر مسلمانان گناهکاری را به توبه و بازگشت به سوی خدا، امیدوار می­کنند.[[142]](#footnote-142)

سپس این گروه به بحث مسائل سه­گانه­ای پرداختند که قبل از آنها، شیعه و خوارج در مورد آن بحث کرده بودند.

چنانکه بیان کردیم و روشن شد، خوارج مرتکب گناه کبیره را کافر می­دانستند همچنانکه شیعه نیز امامت را رکنی اساسی در اسلام می­دانست. مرجئه آمد و اعلان کرد ایمان یعنی شناخت الله متعال و رسولان او و هرکس لا اله الا الله محمد رسول الله را بشناسد، مومن است یعنی آنها عمل را همراه با ایمان شرط نمی­دانستند و این در واقع واکنشی نسبت به خوارج بود که عمل بر فرایض و ترک گناهان کبیره را شرط ایمان می­دانستند. همچنین این دیدگاه واکنش و پاسخی به شیعه بود چرا که شیعه اعتقاد داشت ایمان به امامت و اطاعت از امام، جزء ایمان است.

ابن تیمه دو اصل را، عوامل اساسی اشتباه در اندیشه­های مرجئه می­داند:

اول: آنها گمان کردند که ایمان تنها یک مرتبه و درجه دارد و گفتند: ایمان فرشتگان، پیامبران و انسان­های فاسق با هم برابر است. این در حالی است که ایمانی که الله متعال واجب کرده با این ایمان بسیار متضاد است؛ پس بر فرشتگان نوعی از ایمان واجب کرده که بر بشر واجب نکرده است یا بر پیامبران نوعی از ایمان واجب کرده که بر غیر نبی واجب نکرده است و مقصود ما در اینجا این نیست که تنها بر آنها عمل را واجب نموده است بلکه تصدیق و اقرار نیز لازم و واجب و ضروری است.

دوم: مرجئه قایل به تمییز و تفاضل مردم در انجام اعمال نیستند، درحالی­که ایمان کسی که واجبات را به طور کامل انجام می­دهد با کسی که برخی از آنها را انجام نمی­دهد، یکسان نیست همچنین ایمان شخص دزد، زناکار و شراب خوار مانند ایمان غیر آنها نیست.[[143]](#footnote-143)

4- قدریه (نفی کنندگان تقدیر):

ابن تیمیه می­گوید: در اواخر عهد صحابه، قدریه به وجود آمدند و اصحابی که باقی مانده بودند هچون ابن عمر، ابن عباس، وائلة بن اسقع و ... با آنها مناظره و مباحثه کردند.[[144]](#footnote-144)

آنها می­گویند: امور پیش­روی انسان به دست اوست و خداوند اعمال و امور را مقدر نکرده است. گفته می­شود اولین کسی که این ایده و اندیشه را مطرح کرد، مردی از اهل بصره و از فرزندان مجوس بود؛ معبد جهنی اینها را از او فرا گرفت و غیلان از معبد جهنی آموخت.[[145]](#footnote-145)

در ادامه شرح و تحلیل ایمان به تقدیر خواهد آمد اما اکنون مختصری از آن­را برای خواننده بیان می­کنیم. مذهب اهل سنت و جماعت در ایمان به تقدیر چنانکه شیخ الاسلام ابن تیمیه بدان اشاره نموده است، به این صورت است که الله متعال خالق هر چیزی و رب و مالک آن است هیچ پروردگاری جز او نیست و هیچ خالقی جز او نمی­باشد. هرچه بخواهد می­شود و هرچه نخواهد نمی­شود، هر نعمتی که به بنده برسد، الله متعال به وی عطا کرده و هر شری که به او برسد به سبب گناهان و کردار زشت او می­باشد، چراکه الله متعال می­فرماید: «**وَمَا أَصَابَكُم مِّن مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَن كَثِيرٍ**»: «هر مصیبتی که به شما رسد، به خاطر کارهایی است که انجام داده‌اید و (الله) از بسیاری (گناهان) در می‌گذرد.» (شوری: 30)

و همچنین می­فرماید: «**مَّا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِن سَيِّئَةٍ فَمِن نَّفْسِكَ**»: «آنچه از نیکی‌ها به تو رسد، پس از جانب الله است و آنچه از بدی به تو رسد، از جانب خود توست.» (نساء: 79) یعنی هر نصرت و پیروزی که بدست می­آوری، الله متعال به تو ارزانی کرده است و هر اندوه، پستی، بلندی و شری که به تو می­رسد به سبب گناهان و اشتباهات تو است و تمامی امور تحت خواست، قدرت و خلق او می­باشند پس بنده­ می­بایست به قضا و قدر الله متعال ایمان بیاورد و به شریعت و اوامر الهی گردن نهد.

تقدیر، میان بنده و عمل مطابق با شریعت الله متعال حایل و مانع نمی­شود، در صحیحین از علی رضی­الله­عنه روایت شده که می­گوید: ما همراه رسول خدا در بقیع در تشییع جنازه­ی شخصی بودیم، رسول الله فرمود: «ما منکم احد الا وقد کتب مقعده من النار و مقعده من الجنة»: «هیچ­یک از شما نیست مگر اینکه جایگاه او در آتش و در بهشت مشخص و نوشته شده است.» صحابه گفتند: ای رسول خدا، آیا به نوشته­مان در لوح محفوظ اعتماد نکنیم و اعمال نیک را ترک کنیم؟ فرمود: «اعملوا فکل میسر لما خلق له، اما من کان من اهل السعادة فسییسر لعمل اهل السعادة و اما من کان من اهل الشقاوة فسییسر لعمل اهل الشقاوة»: «عمل کنید، زيرا هر انساني براي چيزي كه بخاطر آن آفريده شده آمادگي دارد. هرکس اهل سعادت باشد، به عمل سعادتمندان می­گراید و هرکس اهل شقاوت باشد اعمال بدبختان و شقاوتمندان برایش میسر می­شود.» سپس این کلام الله متعال را تلاوت فرمود: «**فَأَمَّا مَن أَعْطَى وَاتَّقَى** \* **وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى** \* **فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى** \* وَأَمَّا مَن **بَخِلَ وَاسْتَغْنَى** \* **وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى** \* **فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى**»: «پس اما کسی‌که (در راه الله) بخشید و پرهیزگاری کرد. و (سخنان) نیک را تصدیق کرد. پس ما او را برای (راه) آسان توفیق می‌دهیم. و اما کسی‌که بخل ورزید و بی نیازی طلبید. و (نیز سخنان) نیک را تکذیب کرد. پس بزوری او را به (راه) دشوار سوق می‌دهیم.» (لیل: 5-10)

از این روشن شد که ارتباط افعال با نتایج آن در رفتار و زندگی انسان، مانند رابطه­ی میان سبب و مسبب در عالم طبیعی و به حکم عقل و تجربه است؛ رشد گیاه بستگی به بذر و آب دادن دارد و سیری با خوردن محقق می­شود و مرگ با قتل و...

به همین دلیل رسول خدا دیگران را به عمل کردن تشویق می­کرد و خود الگویی نیک بود در عمل به آنچه الله متعال دوست داشت و رضای او در آن بود؛ و ما را نیز بدان امر کرده است. در حدیث صحیح آمده که پیامبر فرمودند: «**المومن القوی خیر واحب الی الله من المومن الضعیف وفی کل خیر احرص علی ما ینفعک واستعن بالله ولا تعجزن فان اصابک شیء فلا تقل لو انی فعلت کذا لکان کذا ولکن قل قدر الله وما شاءفعل فان لو تفتح عمل الشیطان**»: «مومن قوی نزد الله متعال از مومن ضعیف، بهتر و محبوب­تر است و در هر دو خیر و خوبی است. در آنچه به سود تو است، حریص باش و از الله یاری بجو و درمانده نشو، اگر چیزی به تو برسد نگو اگر فلان کار را می­کردم، فلان می­شد بلکه بگو خداوند مقدر کرده بود و خداوند هرچه بخواهد می­کند زیرا کلمه­ی «اگر» دروازه­ی وسوسه­های شیطان را باز می­کند.»

پیامبر ما را به دو چیز امر کرده است: اینکه بر آنچه به سود ما است، حریص باشیم و آن انجام اوامر خداوند یعنی عبادت و اطاعت از الله و رسول است و اینکه از الله یاری بجوییم و این متضمن ایمان به تقدیر است و هیچ توفیق و نصرت و یاری جز به توفیق او تعالی میسر نیست و هرچه بخواهد می­شود و آنچه نخواهد نمی­شود.

اما اگر کسی چنین پندارد که بدون یاری و خواست الله،از او تعالی اطاعت و پیروی کرده - چنانکه قدریه می­پندارند - با قدرت کامل و خواست نافذ و اینکه همه چیز مخلوق او می­باشند، به مبارزه برخاسته است. از طرف دیگر اگر کسی چنین گمان کند که آنچه بخواهد انجام دهد، چه مخالف امر شرعی دینی و یا مخالف آن باشد، پسندیده و نیک است درحقیق با دین الله به مبارزه برخاسته و کتاب­ها، پیامبران، وعده و وعید الله متعال را دروغ شمرده است و غضب و مجازات الله متعال نسبت به این شخص شدیدتر و بدتر از شخص قبلی است. از این­رو انسان باید به تقدیر ایمان داشته باشد و به اوامر و نواهی شریعت، گردن نهد و اگر کار نیکی کرد، الله متعال را شکر و سپاس گوید و اگر عمل بدی از او سرزد، از او تعالی طلب آمرزش کند و بداند که اینها به قضا و قدر الهی بوده است، در این صورت این شخص از مومنان است. آدم علیه­السلام وقتی گناه کرد، توبه کرد و الله او را برگزید و هدایت کرد اما ابلیس راه عناد و لجبازی درپیش گرفت و تکبر نمود و مورد لعنت خداوند متعال قرار گرفت و او را از درگاه خود دور کرد. پس هرکس توبه کند، آدم است اما کسی که گناه کند و به تقدیر استناد کند ابلیس است. انسان­های خوشبخت از پدر خود پیروی می­کنند اما بدبخت­ها از دشمن­شان ابلیس پیروی می­کنند.[[146]](#footnote-146)

اینها چهار فرقه­ای بودند که در عصر صحابه به وجود آمدند؛ عبدالله بن مبارک می­گوید: «اصول بدعت چهار تا هستند: خوارج، شیعه، قدریه و مرجئه.»[[147]](#footnote-147)

5- جمهیه: پیروان جهم بن صفوان؛ بدعت جبر و نفی صفات پروردگار

جهم بن صفوان در سمرقند خراسان رشد کرد و پرورش یافت و شاگرد جعد بن درهم بود و منهج تاویلی وی را فراگرفت.

روایت شده است که خالد بن عبدالقسری (در خطبه­ی نماز) خطاب به مردم گفت: (ای مردم، قربانی کنید، الله متعال از شما قبول کند و من نیز جعد بن درهم را قربانی می­کنم چرا که او می­پندارد، خداوند ابراهیم را به عنوان خلیل خود برنگزیده و با موسی صحبت نکرده است؛ پاک و منزه است الله متعال از آنچه جعد بن درهم می­گوید. سپس از منبر پایین آمده و او را ذبح کرد.»

ذهبی می­گوید: «جمهیه و معتزله چنین می­گویند و در این موارد، کتاب الله را تحریف کرده و می­پندارند که خداوند از این چیزها منزه و مبرا است.»[[148]](#footnote-148)

اعتقاد به جبر و نفی صفات پروردگار نیز به جهم منتسب است و علما او را بدعتی و فاسق می­دانند زیرا تاویلات وی منحرف و مخالف با نصوص شرعی بود، چرا که نصوص شریعت صفات و اسامی نیکوی پروردگار را اثبات می­کند و اثباتگر آزادی انسان و مسئولیت وی نسبت به اعمالش است و جبر را از او نفی می­کند. امامان اهل سنت امثال ابن حنبل، ابن قتیبه، ابن مبارک و امثال آنها، او را رد کردند. جای تعجب اینجاست با اینکه جهم بن صفوان معتقد به جبر بود خود همراه حارث بن سریح بر علیه بنی امیة خروج کرد و جنگید برخلاف اعتقادی که در مورد جبر داشت چون اگر واقعا معتقد به جبر بود تاثیر این اعتقاد بر عملش آشکار می­شد و او را از خروج بر علیه بنی­امیه باز می­داشت.

او با وجود اینکه چنان که شهرستانی گفته است، جبری مسلک بود، در همان زمان یکی از شیوخ معتزله به شمار می­آمد چرا که به نفی صفات پروردگار و خلق قرآن اعتقاد داشت.[[149]](#footnote-149)

اشعری چهره­ای واضح­تر و دقیق­تر از اعتقادات او برای­ ما ترسیم نموده است، وی می­گوید: «درحقیقت هیچ­کس هیچ عملی انجام نمی­دهد جز پروردگار یکتا؛ و فقط او فاعل است و افعال مردم به طور مجازی به آنها منتسب می­شود، چنانکه گفته می­شود: درخت و زمین به حرکت درآمد و خورشید غروب کرد، درحقیقت الله متعال است که با خورشید، زمین و درخت چنین می­کند و تنها تفاوت با انسان در این است که او تعالی برای انسان یک قوه و نیرو آفریده تا با آن کارها را انجام دهد و برای انجام این فعل، برای او اراده و اختیار قرار داده است همچنان که برای وی قامت، رنگ و روی آفریده است.»[[150]](#footnote-150)

در این سخن به روشنی شاهد مغالطه هستیم به این صورت که او افعال بندگان و صفاتی را که این افعال بدان وجود می­آیند، یکسان قرار داده است و آنها را یکی و متساوی دانسته است، درواقع خلقت طول و عرض و رنگ و دیگر صفات انسان با اراده و خواست و قدرت انسان نبوده است، اما افعال و اعمال انسان، تحت خواست و قدرت انسان می­باشند و این افعال از او و تحت قدرت و اراد­ی او می­باشند.[[151]](#footnote-151)

در ابتدا صحابه اصطلاح «بدعت» را در برابر سنت به کار بردند چرا که هرچه علیه سنت و به دشمنی آن برخیزد، بدعت است (سنتی که تبعیت از آن واجب است، سنت رسول خدا می­باشد، سنت شامل اصول، اعتقادات، اعمال و عبادات می­باشد و هر دوی اینها در آنچه الله متعال خبر داده و امر کرده داخل می­شوند.)[[152]](#footnote-152)

ابن تیمیه بدعت را به دو نوع تقسیم کرده است: نوع اول بدعتی است که پیروان آن می­خواهند از نصوص پیروی کنند اما در فهم آیات قرآن و احادیث دچار خطا و اشتباه می­شوند مانند خوارج و شیعه­ی میانه و معتدل و مرجئه؛ اما نوع دوم بدعت - همان جمهیه می­باشند - اصل دین آنان پیروی از قرآن و سنت نیست چرا که آنها صفاتی را که نصوص، تایید کرده­اند، نفی می­کنند.

ابن تیمیه در عبارتی جامع می­گوید[[153]](#footnote-153): «جایز نیست در قرآن مواردی باشد که مخالف صریح عقل و احساس انسان باشد مگر اینکه در قرآن معنای آن بیان شود، چرا که خداوند متعال قرآن را شفای دل­ها و بیان روشنی برای مردم قرار داده است پس جایز نیست که خلاف آن باشد اما آثار رسالت در برخی مکان­ها و برخی زمان­ها، پنهان مانده است به­گونه­ای که آن مردمان، آنچه را رسول خدا آورده است نمی­دانند و نمی­شناسند و این پنهان ماندن یا به سبب عدم شناخت و معرفت نسبت به لفظ و معنای آن است که در این صورت به سبب عدم شناخت نور نبوت، در جاهلیت به سر می­برند و به این ترتیب، شر و بدی و تفرقه به وقوع می­پیوندد مانند فتنه­هایی که در اثر جنگ بوجود می­آید. بدین سبب، فتنه­های قولی و عملی ناشی از جاهلیت است، جاهلیتی که به سبب پنهان ماندن نور نبوت از آنها به وجود آمده است و چون نور نبوت قطع شود در بدعت­ها گرفتار شده و بدعت­ها و گناهان به وجود آمده و شر و بدی میان آنان به وقوع می­پیوند. و اگر نزاع در اصول و فروع به الله و رسول او عرضه نشود حقیقت روشن نمی­شود بلکه افراد درگیر همچنان سر درگم و بدون دلیل در کار خود باقی می­مانند.

قبل از ورود به دایره­ی متکلمین که این جدایی­ها به آنان باز می­گردد، خصوصا بحث در مورد بزرگترین گروه­های متکلمین یعنی معتزلی­ها و اشعری­ها، اکنون به بیان موضع سلف می­پردازیم؛ ابوحنیفه با توصیف خود، گرایش صحیح را برای ما روشن می­کند. گرایش و راهی که برای مسلمانانی که در نزاع و دیگری با یکدیگر به سر می برند، راه نجات و کمک کننده است؛ از ایشان در مورد جماعت پرسیده شده و ایشان فرمود: «جماعت هفت چیز است: اینکه ابوبکر و عمر را برتر از سایر صحابه و مردمان پس از انبیا بدانی، عثمان و علی را دوست داشته باشی، هرکس از اهل قبله که مرد و گناهکار بود، بر وی نماز گذاری، با رای و نظر خود در مورد الله چیزی نگویی بلکه او را همان­طور که خودش توصیف نموده، وصف کنی.»

همچنین امام ابویوسف که یکی از شاگردان و یاران اوست می­گوید: «مذهب اهل جماعت نزد ما و فقیهانی که اهل بدعت و هوای نفس نیستند این است که: هیچ­یک از اصحاب رسول خدا را دشنام ندهی، از آنها عیبجویی نکنی، اختلافات آنها را ذکر نکنی که سبب انحراف و کج شدن قلوب می­شود، در این شک نکنی که آنها مومن بودند، هیچ­یک از اهل قبله را که به اسلام اقرار کرده و به قرآن ایمان دارد، تکفیر نکنی، حتی اگر گناهی کرده بود او را از دایره­ی ایمان خارج نکنی، سخن قدری­ها را نگویی، در دین با یکدیگر جنگ و دشمنی نکنید که از بزرگترین بدعت­ها است.»

و اینچنین عقیده­ی اهل سنت و جماعت روشن شد تا همچنین پاسخی باشد برای شکافی که در امت به دست معتزله روی داد چنانکه خواهیم دید.

**6- معتزله: اصول معتزله و اعتراض و انتقاد علمای اهل سنت نسبت به آن**

تعریف:

تقریباً تمام مصادر تاریخی و کتاب­های مربوط به فرقه­ها آورده­اند که به وجود آمدن مذهب اعتزال به اختلاف واصل بن عطا با استادش حسن بصری (110 هـ) پیرامون حکم مرتکب کبیره، باز می­گردد. و به همین سبب واصل بن عطا مجلس حسن بصری را ترک گفت. به جز این روایت مشهور، ملطی (متوفی 377 هـ) بر این باور است که ایجاد معتزله به زمان اعتزال حسین بن علی از خلافت به نفع معاویه بازمی­گردد، چرا که آنها از یاران علی بودند و از مردم جدا شده و به گوشه­ی خانه و مساجد رفتند. درحالی­که می­گفتند: به علم و عبادت مشغول می­شویم. و به این سبب «معتزله» نامیده شدند، اما قول بهتر و راجح، همان روایت اول است.

به هر حال، خوارج با عواملی که ذکر نمودیم، از جماعت جدا شدند و همین کار را معتزله با روشی دیگر انجام دادند و نام معتزله را برای خود برگزیده و اصول پنجگانه وضع نموده و بدان اعتقاد داشتند، از جماعت مسلمانان جدا شده و کنار کشیدند و بسیار بر جدایی و ظهور و اعلان عقاید خود، حریص بودند به همین دلیل از سوی علما، انکار و طرد شدند چرا که آنها اندیشه­ها و باورهایی را ایجاد کردند که هیچ­یک از مسلمانان صدر اسلام به آن باور نداشتند مانند حکمی که در مورد مرتکب کبیره قایل شدند که در منزلگاهی میان بهشتیان و دوزخیان قرار دارد و تقدیر را نفی کردند. عبدالله بن مبارک مسلمانان را در مورد آنها بر حذر می­داشت و می­گفت: «ای طالب علم، نزد حماد بن زید برو؛ علم را با صبر و بردباری فراگیر و از بدعت­های عمرو بن عبید دوری کن.»

از این مطلب به جدایی علمای حدیث و متکلمین از زمان طلوع و بروز مسائل کلامی پی می­بریم. عمرو بن عبید قبل از این، در دایره­ی جماعت اسلامی بود و مرتبط و متصل با اصول اسلامی و از بزرگ شدگان مکتب و حلقه­ی درس امام حسن بصری، امام بصره­ی بزرگ، به شمار می­رفت اما وقتی اظهار داشت که دیدگاه وی مخالف با جماعت مسلمین است، به جرگه­ی مبتدعین پیوست؛ ابن حبان به این صورت او را توصیف می­کند که خداترس و عابد بود تا اینکه بدعتی ایجاد کرد و از مجلس حسن بصری جدا شد و گروهی نیز با او همراه شدند که معتزله نامیده شدند. صحابه را دشنام داده و در حدیث دروغ می­گفت اما نه به عمد...

**اصول پنجگانه نزد معتزله:**

اصول پنجگانه­ای که معتزله بر آن اتفاق دارند، عبارتند از: توحید، عدل، وعده و وعید، منزلة بین منزلتین و امر به معروف و نهی از منکر؛ و هرکس به این اصول چیزی بیفزاید و یا کم کند لایق لقب اعتزال نیست.

افکار و اندیشه­های معتزله، درخشان و براق است مانند معدن تقلبی که چشم­ها را می­رباید اما کسی که دقت کند متوجه می­شود درخشندگی آن، دروغین است؛ اگر به دقت به فهم و شناخت اصول آنها یک به یک بپردازیم و آنها را تحلیل کرده و با عقاید اهل سنت مقایسه کنیم، تقلبی بودن عقاید آنها بر ما آشکار می­شود.

مقصود آنها از توحید[[154]](#footnote-154) نفی صفات خداوند متعال است. امام ابوالحسن اشعری در کتاب (مقالات الاسلامیین) به طور کامل عقیده­ی آنها را آورده است و ما نیز جرعه­ای از این کتاب می­نوشیم و مواردی را که در ذیل این اصل بدان معتقدند، بیان می­کنیم. آنها اجماع دارند که خداوند یگانه است و هیچ چیزی مانند او نیست و او شنوای بیناست. جسم نیست و جوهر نیست و عرض نیست. مکان او را احاطه نکرده است و زمان بر وی جاری نیست. ممارست و رنج، بر او جایز نیست و در مکان­ها حلول نمی­کند. بر چیزی از صفات مخلوقات که دلالت بر حدوث آنها دارد، توصیف نمی­شود و هرچیزی که به ذهن خطور کند و با وهم و گمان انسان تصور شود، شبیه خداوند نیست. قبل از موجودات و خلق مخلوقات، موجود بوده و همیشه عالم، قادر و زنده بوده و هست و خواهد بود. چشم­ها او را نمی­بیند و بر او احاطه ندارند.

اشعری عقاید آنها را برای ما بیان نموده است چرا که وی به عقاید آنها آگاه است و مدت چهل سال با آنها بوده است و برای ما عقاید آنها در مورد توحید را بیان کرده است.

برای اطلاع از عقاید آنها، شناخت الفاظ و اصطلاحات فلسفی لازم است علاوه بر شناخت اوصاف ناشایستی که به کار برده­اند که باعث می­شود بدانیم چقدر قلب­ها عاری و خالی از هیبت و ترسی است که در دل اولین مسلمانان بود و همچنین سخنی را که منسوب به جنید است درک می کنیم که می­گوید: «نفی عیب از آنجا که عیب در مورد خداوند محال است، خود عیب است.» گویا مقصود وی اطلاق کلمات مترادفی است که آنها از خداوند نفی می­کنند و می­گویند: «نه گرما دارد و نه رطوبت، نه سفت است و نه طول، عرض و عمق دارد...» و دیگر الفاظی که با ادب سخن گفتن در مورد پروردگار عالمیان منافات دارد. به این ترتیب حکمت سکوت سلف صالح از گفتن امثال این سخنان و اکتفا نمودن به قرآن کریم را متوجه می­شویم و این دلیلی بر ایمان عمیق و توجه زیاد آنها به کتاب خداوند متعال است؛ هم آن­را تلاوت می­کردند، هم حفظ نموده و هم به آن عمل می­کردند و به یقین می­دانستند که قرآن آنها را از همه چیز بی­نیاز می­کند.

مفهوم توحید به عنوان اصل اول نزد معتزله، اثبات یگانگی خداوند و نفی صفاتی است که به گمان آنها، اثبات آن صفات منجر به شرک می­شود. دیدن خداوند متعال در آخرت را انکار کردند. همچنین فرع دیگری از این اصل ناشی می­شود و آن محدث و مخلوق دانستن قرآن است اما علمای اهل سنت در کمین آنها نشسته و با براهین عقلی، عقیده­ی آنها را باطل کردند و مجادله­ی امام احمد با آنها مهمترین سند برای عقیده­ی راستین اهل سنت و جماعت است.

معتزله گمان کردند که با نفی صفات پروردگار، بر عقیده­ی توحید تاکید می­کنند. آنها تشبیه، تجسیم و سخنان ناروا در مورد پروردگار را رد می­کردند و مخالفین خود را با این صفات توصیف می­کردند و اولین کسانی هستند که مخالفان خود را با این صفات نکوهش کردند.

ابن تیمیه در انتقاد از آنها معتقد است اسم­هایی که در دین مدح و یا نکوهش به آنها تعلق گرفته است، فقط همان اسامی است که خداوند دلیلی در مورد آنها فرستاده است و قرآن، سنت و اجماع بر آن دلالت می­کند مانند اسامی مومن، کافر، عالم، جاهل، مقتصد و ملحد؛ اما این الفاظ سه­گانه نه در کتاب الله و نه در حدیث رسول خدا نمی­باشد و هیچ­یک از آنها به طور مطلق بر سلف و امامان امت منطبق نمی­باشد به همین سبب، توحید نزد آنان اصطلاحی است که با آن تمام صفات پروردگار را نفی می­کنند و هرکس چیزی از آن صفات اثبات کند، او را به تشبیه و تجسیم متهم می­کنند حتی اگر کسی بگوید: «خداوند می­بیند» یا «او علم دارد»، نزد آنان مشبهه و مجسمه است. اما توحیدی که خداوند با آن پیامبران را فرستاده و کتاب­های آسمانی را نازل کرد، هیچ­یک از این مصطلحات را شامل نمی­شود، بلکه الله متعال به بندگانش امر نمود که تنها او را عبادت کنند و با او چیزی را شریک نگیرند. هیچ­کس بهره و نصیبی از عبادت و توابع آن ندارد، این در عمل است. و در قول: ایمان به چیزی است که خداوند خود را به آن توصیف نموده است و پیامبر، خداوند را به آن توصیف کرده است. پس توحید با قول و کلام است و به این معنا که خداوند را به آنچه پیامبران او را توصیف نموده­اند وصف کنند و حتی این به تنهایی برای نجات و سعادت کافی نیست بلکه باید خداوند یگانه را عبادت کرد و او را به تنهایی به عنوان معبود برگزید و این معنای قول «لااله الاالله» است. این جدایی میان علم و عمل و برگزیدن یک بخش بر دیگری و جدل در قضایای ثابت، همه این عوامل، آنها را به فلاسفه نزدیک می­کند و عقیده والای حاکم بر زندگی را دگرگون کرده و جای آن­را به آرا و نظریاتی می­دهد که مناقشه، اختلاف و نظرات متفاوت در رد و قبول پیرامون آن می­باشد.

علاوه بر این، هر مقایسه­ای میان صفات خداوند متعال و افعال و نام­های نیکوی او و میان آنچه آنها به بهانه­ی توحید بیان کرده­اند، به ما نشان می­دهد که مصطلحات آنها به الفاظ فیلسوفان یونان نزدیک­تر است تا به آیات قرآن؛ قرآن کریم مملو از اثبات صفات پروردگار و اسامی نیکوی او تعالی است. در باب علم این کلام خداوند متعال را می­خوانیم: «**وَلِلّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ**»: «و (آگاهی از) غیب آسمان‌ها و زمین از آن الله است و همه‌ی کارها به سوی او باز گردانده می‌شود، پس او را بپرست و بر او توکل کن و پروردگارت از آنچه می‌کنید، (هرگز) غافل نیست.» (هود: 123)

الله عزوجل می­فرماید: «**الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى** \* **لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى** \* **وَإِن تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى** \* **اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاء الْحُسْنَى**»: «(الله) رحمان (است که) بر عرش قرار گرفت. از آنِ اوست آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین و آنچه میان آن دو است و آنچه زیر خاک (پنهان) است. و اگر سخن آشکارا بگویی (یا آن را پنهان داری) بی‌گمان او (راز) نهان و نهان‌تر را می‌داند. (او) الله است، که هیچ معبودی جز او نیست، نام‌های نیکو از آنِ اوست.» (طه: 5-8)

و در جایی دیگر می­فرماید: «**اللهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنثَى وَمَا تَغِيضُ الأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِندَهُ بِمِقْدَارٍ** \* **عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ**»: «الله می‌داند آنچه را که هر ماده‌ی بدان باردار می‌شود و آنچه را که رحم‌ها می‌کاهند و آنچه افزون می‌کنند و هر چیز نزد او مقدار معینی دارد. (او) دانای غیب و آشکار، بزرگ بلند مرتبه است.» (رعد: 8-9)

و قدرت خود را چنین توصیف می­کند: «**ذَلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ یُحْیِی الْمَوْتَى وَأَنَّهُ عَلَى کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ**»: «آن بدان خاطر است كه (بدانيد) خدا حق است و او مردگان را زنده مي­گرداند و بر هر چيزي توانا است.» (حج: 6)

«[**يَخْلُقُ ما يَشاءُ وَ اللَّهُ عَلي‏ کُلِّ شَيْ‏ءٍ قَديرٌ**](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=5&AID=17)»: «هر چه بخواهد می‌آفریند و الله بر هر چیز تواناست.» (مائده: 17)

پس به قدرت او نگاه کن که اگر انسان به اصل خود، جدایی، زندگی، مرگ و برانگیخته شدن خود نگاه کند، قلب­ها دگرگون شده و عقل­ها متحیر و مات و مبهوت می­ماند!!! خداوند متعال می­فرماید: «[**وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ طينٍ**](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=23&AID=12)\* [**ثُمَّ جَعَلْناهُ نُطْفَةً في‏ قَرارٍ مَکينٍ**](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=23&AID=13)\* [**ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظاماً فَکَسَوْنَا الْعِظامَ لَحْماً ثُمَّ أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقينَ**](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=23&AID=14) \* [**ثُمَّ إِنَّکُمْ بَعْدَ ذلِکَ لَمَيِّتُونَ**](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=23&AID=15)\* [**ثُمَّ إِنَّکُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ تُبْعَثُونَ**](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=23&AID=16)»: «و به راستی انسان را از چکیده‌ای از گِل آفریدیم. سپس او را از نطفه‌ای در قرار گاهی استوار (= رحم) قرار دادیم. سپس نطفه را (به صورت) علقه (= خون بسته) گرداندیم، آنگاه علقه را (به صورت) مضغه (= پاره گوشتی) در آوردیم، آنگاه مضغه را (به صورت) استخوان‌هایی گردانیدیم، پس بر استخوان‌ها گوشت پوشاندیم، سپس آن­را آفرینشی دیگر بخشیدیم، پس (پر برکت و) بزرگوار است، الله که بهترین آفرینندگان است. سپس مسلماً شما بعد از این خواهید مرد. آنگاه یقیناً شما روز قیامت بر انگیخته می‌شوید.» (مومنون: 12-16)

برای روشن شدن بیشتر مطلب، در مورد مبحث زیر صحبت خواهیم کرد:

**آثار ایمان به صفات پروردگار در زندگی دنیوی ما:**

کسی که با توجه ژرف، قرآن را بخواند و بر سنت نبوی مطلع شود، عنایت روشن و آشکار این دو مصدر وحی به اثبات اسما و صفات پروردگار برایش مشهود می­شود و اینگونه به نتیجه، فواید و آثار آن در حیات بشری خود پی می­بریم و به امید و آرزو دل بسته و در برابر عوامل غلبه و ترس کرنش می­بریم و لباس ضعف از تن درآورده و ناکامی و ناامیدی را از خود دور می­کنیم و از کسی آگاه می­شویم که دست ما را می­گیرد و آمال و آرزوهای ما را برآورده می­کند و در درون­مان آرامش می­افکند، آرامشی در وسط دریای خروشان زندگی!!

قبلا گفتیم، انسان همراه با شناخت پروردگار خود و اقرار به وجود او خلق شده است و امروز می­توانیم بگوییم: «از روی یقین و نه شک و تردید، لایه­های اندیشه­ی بشر، شاهد انسانی نیست که به اله عقیده نداشته باشد. اما میان بشر به سبب اختلاف در اساس اعتقاد به وجود الله، اختلافی در تصور و اندیشه به وجود آمد.[[155]](#footnote-155)

مثلا فلسفه­ی ارسطو، مبدا ابتدایی را به یک واجب الوجود توصیف می­کند اما واجب الوجود ارسطو، ذاتی خالی از هر وصفی است، در هیچ­یک از ذرات عالم دخل و تصرفی ندارد و با این توصیفات دیگر دریچه­ی دعا و پنا بردن بسته شد و بلکه امیدها و آرزوهای انسان­ها قطع شده و جایگاهی ندارد و دیگر امیدی نمی­ماند چرا که هیچ راه ارتباطی و پل ارتباطی میان او و میان مبدا اول وجود ندارد. همچنان که این اندیشه و این فلسفه چنین می­پندارد.

عکس این عقیده، عقیده­ی اعراب جاهلی اینگونه بود که تمام صفات خدا را به اشخاص و مخلوقات او نسبت می­دادند مانند توانایی زنده کردن، رزق، علم و ... این عقیده نیز امید به دراز کردن دست نیاز به سوی یک اله و پناه بردن به او را قطع کرد و از بین برد که پس از آن آیات روشن­گر قرآن و احادیث نبوی آمد و انسان را متوجه صفات پروردگار نمود و او را از علم، قدرت و سایر صفات و اسامی مبارکش، آگاه نمود.

او خدایی است پاک و منزه، زنده و پابرجا است. دعای فرد مضطر را قبول می­کند چون او را بخواند و شر و بدی را از او دور می­کند و (علم او) از رگ گردن به انسان نزدیک­تر است و با علم خود، همیشه و همه جا همراه انسان است، قلب او را آرام می­کند و او را به یاری و مدد خداوند، بسیار مطمئن می­گرداند تا جایی که این انسان ایمان می­آورد که هیچ پناهگاهی جز به سوی او نیست، هنگام مصیبت صبر نموده و هنگام نعمت شکر می­کند، از او یاری می­خواهد و او را یاری می­کند، از او می­خواهد به وی می­دهد، از او تقاضای آب و رفع تشنگی می­کند، تشنگی­اش را برطرف می­کند، خود را به او نزدیک می­کند، او نیز به سویش می­آید.

اینچنین اسما و صفات پروردگار، یادآور نیاز دائمی انسان به خالق و رازقش می­باشد و هیچ وقت گمان بی­نیازی از مولای خود نمی­کند و در پیشاپیش او دروازه امید به زندگی دائمی و بهتر، چه در دنیا و چه در عقبی باز می­شود.

شناخت ذات و صفات پروردگار چنان تاثیری در او دارد که به خوبی درک می­کند الله در تمام حرکات و سکنات وی مراقب اوست، در پنهان و آشکار ناظر بر اعمال اوست و این در او تقوی و ترس ایجاد می­کند و بسان انسانی عابد، نیازمند و متضرع، او را پناه خود دانسته و به وی پناه می­برد.

چون به بحث و بررسی عقاید ملت­ها و گروه­های دیگر مانند یهود، نصاری و مجوس پرداخته شود، در اندیشه­های الهی و معنوی آنها تصوری مانند تصور یک مسلمان نسبت به پروردگارش، دیده نمی­شود. چرا که درحقیقت تصور آنها نیاز به الوهیت انسان غربی و جایگزینی علم و خدایانی است که در زمین زندگی می­کنند. که باید بعد از این به مشکلاتی که این الوهیت جدید، الوهیت علم و انسان در قرن 20 تدبر کنیم.

بدتر از این آن است که وقتی عقیده ما مسلمانان نسبت به توحید ضعیف شد، توحیدی که برای بر طرف شدن این آلودگی­ها به آن پناه می­بردیم، فساد و تباهی به ما روی آورد؛ بعد از نفوذ انحراف غرب در میان مسلمانان، چنان در برابر آن کرنش کردیم که نزدیک بود به طور کامل مانند آن شویم و نزدیک بود اکثر و بیشتر ما با تکیه بر ظواهر عقل و بینش خود از خداوند، خالق این هستی، سبقت گیرد.[[156]](#footnote-156)

در میان تمدن­ها، تمدن اسلامی بر عقیده­ی توحید بنا شده است. مسلمانان پیوسته در ایجاد توزان میان ایمان به الله، غیب، ذات و صفات او و میان لشکریان و سلاح­های مجهز آن زمان دشمن، در سایه­ی تمسک به توحید حرکت می­کردند و به توحید متمسک می­شدند و به همین شکل و به سبب ایمان­شان به الله متعال، دو امپراتوری فارس و روم را از پای درآوردند چرا که یقین کردند، خداوند یاور آنها است؛ به همین خاطر لشکر مجهز و قوی دشمن آنها را متزلزل نکرد و مشاهده­ی عده و عُده­ی دشمن، ترس در وجودشان نینداخت چرا که آنها به یقین می­دانستند خداوند متعال از پشت پرده­ی غیب، آنها را کمک کرده و ایشان را یاری می­کند. و در چنین شرایطی اصل دوم نقش خود را بازی می­کند.

مقصود از اصل دوم عدل است و آن بازگرداندن هر عمل به انسان برای تفسیر ظهور شر و نسبت آن فقط به انسان است. و اگر تمام مسلمانان به عدل خداوند متعال ایمان داشتند، معتزله کلام را از این اصل منشعب نمودند و این عقیده آنها را به وجوب صالح و اصلح بر خداوند متعال کشاند و از چنین تفکری، حسن و قبح عقلی ناشی شد و این حسن و قبح، ذاتی و عقلی می­باشد. همچنین دیگر مساله­ای که از تفکر آنها برآمد، مساله­ی خلق افعال بندگان بود، گفتند: «اراده­ی شر و گناه از سوی خداوند، محال است.» و همچنین گفتند: «خداوند اراده­ی چیزی را دارد که واقع نمی­شود و همچنین اموری رخ می­دهد که خداوند نخواسته است.» و چنین پنداشتند که خداوند متعال برای کافر اراده­ی ایمان کرده و می­خواسته که او مومن باشد هرچند که اراده­ی او واقع نشده است. و همچنین می­خواهد که شخص فاسق، عبادت کند نه فسق و گناه؛ و این عقیده تا آنجا پیش رفته که پنداشته­اند، بیشتر چیزهایی که از سوی بندگان واقع می­شود، برخلاف اراده­ی خداوندی است، الله پاک و منزه است از این نسبت­های ناروا.

ظاهرا عقیده­ی آنها، منزه شمردن پروردگار متعال است ولی هنگامی که آرا و نظرات علمای اهل سنت را بیان کنیم، خواهیم فهمید که آنها چقدر اشتباه و خطا داشته­اند و نتوانسته­اند میان امر، رضا و محبت پروردگار تفاوت قایل شده و تمییز بدهند چرا که محبت جز در خیر و خوبی نیست اما اراده به هر چیز ممکنی تعلق می­گیرد و مانند محبت نیست، همچنان که علامه ابن تیمیه می­گوید: الله متعال فرموده است: «**وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ**»: «و هرگز کفر (ناسپاسی) را برای بندگانش نمی‌پسندد.» (زمر: 7)

اما اگر گفته شود الله متعال فرموده است: «**[يُريدُ اللَّهُ بِکُمُ الْيُسْرَ وَ لا يُريدُ بِکُمُ الْعُسْرَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=2&AID=185" \t "_blank)**[»: «الله برای شما آسانی می‌خواهد و برای شما دشواری نمی‌خواهد.» (بقره: 185) و فرموده است: «](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=2&AID=185" \t "_blank)[**[وَ إِذا أَرَدْنا أَنْ نُهْلِکَ قَرْيَةً أَمَرْنا مُتْرَفيها فَفَسَقُوا فيها](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=2&AID=185" \t "_blank)**[»: «و هنگامی‌که بخواهیم دیاری را نابود کنیم، به مترفین (و سرکشان) آنجا فرمان می‌دهیم، پس چون در آنجا به فسق (و فساد) برخاستند.» (اسراء: 16) مقصود و مراد از این اراده­، اراده­ی کونی متصل به حکمتِ خلقت جهانیان است، اما اراده­ی دینی متصل به اوامر شرعی، مترادف رضایت و محبت است. عبارت قاضی عبدالجبار، موضع معتزله را به طور خلاصه برای ما بیان می­کند وی می­گوید: «پاک است کسی که از فحشا منزه است.» که از دیدگاه اهل سنت و جماعت در رد ابواسحاق اسفرانی می­گوید: «پاک است کسی که در ملک وی چیزی رخ نمی­دهد مگر آنچه می­خواهد.»[[157]](#footnote-157)](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=2&AID=185" \t "_blank)](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=17&AID=16) [از این مباحث، سخن از ایمان به تقدیر و رابطه­ی آن با اراده­ی انسان منشعب می­شود:](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=2&AID=185" \t "_blank)

**[ایمان به تقدیر و رابطه­ی آن با اراده­ی انسان:](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=2&AID=185" \t "_blank)** [بهترین و آسان­ترین](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=2&AID=185" \t "_blank) پاسخ این موضوع، پاسخ امام جعفر صادق به این سوال است. شخص از ایشان در مورد این کلام الله متعال: «**أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ**»: «آیا گمان کردید که ما شما را بیهوده آفریده‌ایم و همانا شما به سوی ما باز گردانده نمی‌شوید؟!» (مومنون: 115) پرسید که چرا خداوند مخلوقات را آفرید؟ ایشان پاسخ داد: چون خداوند در مورد آنچه همیشگی است و به سوی همیشگی بودن در حرکت است، محسن می­باشد، خداوند خواسته است که احسان خویش را به مخلوقات خود نیز برساند درحالی­که از همه­ی آنها بی­نیاز است و آنها را برای کسب منفعت و یا دفع ضرر خلق نکرده است بلکه آنها را آفریده و به آنها نیکی نموده و پیامبرانش را به سوی آنها فرستاده است تا میان حق و باطل را جدا کند و هرکس احسان کند خداوند در برابر آن بهشت به او می­دهد و هرکس نافرمانی و سرپیچی کند در برابر آن آتش نصیب و بهره­ی او می­شود.»[[158]](#footnote-158)

ابن قیم انواع آزمایشاتی را که انسان در طول زندگی بدان مبتلا می­شود بیان نموده و برای هریک آیات قرآن را برشمرده است. و بیان می­کند که الله متعال بندگان را با نعمت­ها آزمایش می­کند همان­گونه که آنها را با مصیبت­ها آزمایش می­کند و همه­ی اینها، آزمایش است. خداوند متعال می­فرماید: «**[وَ نَبْلُوکُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=21&AID=35" \t "_blank)**[»: «و شما را به بدی و نیکی (کاملاٌ) آزمایش می‌کنیم.» (انبیا: 35)](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=21&AID=35" \t "_blank)

[و می­فرماید: «](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=21&AID=35" \t "_blank)[**[فَأَمَّا الْإِنْسانُ إِذا مَا ابْتَلاهُ رَبُّهُ فَأَکْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَکْرَمَنِ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=21&AID=35" \t "_blank)**](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=89&AID=15) [\*](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=21&AID=35" \t "_blank) [**[وَ أَمَّا إِذا مَا ابْتَلاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهانَنِ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=21&AID=35" \t "_blank)**](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=89&AID=16)[»: «پس اما انسان هنگامی که پروردگارش او را بیازماید و او را گرامی دارد و به او نعمت بخشد، (مغرور می‌شود و) می‌گوید: «پروردگارم مرا گرامی داشته است». و اما هنگامی‌که او را بیازماید، پس روزیش را بر او تنگ گیرد (نا امید می‌شود و) می‌گوید: «پروردگارم مرا خوار کرده است» (فجر: 16-15)](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=21&AID=35" \t "_blank) [[[159]](#footnote-159)](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=21&AID=35" \t "_blank) [در جایی دیگر می­فرماید: «](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=21&AID=35" \t "_blank)**[الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=21&AID=35" \t "_blank)**[»: «(همان) کسی‌که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید.» (تبارک: 2)](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=21&AID=35" \t "_blank)

[همچنین می­فرماید: «](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=21&AID=35" \t "_blank)**[وَهُوَ الَّذِي خَلَق السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاء لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=21&AID=35" \t "_blank)**[»: «و او کسی هست که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید، و عرش او بر آب بود تا شما را بیازماید که کدام­یک از شما به عمل نیکوتر است.» (هود: 7)](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=21&AID=35" \t "_blank)

[الله متعال بیان نموده است که عالم بالا و پایین را خلق نموده و اجل بندگان را مقدر کرده است و آنچه را در زمین است برای ابتلا و آزمایش آفریده است و این ابتلا، آزمایش صبر بندگان و شکر آنها در خیر و شر و خوشی و ناخوشی است.](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=21&AID=35" \t "_blank)

[احادیث زیادی نیز در این معنای که مومن در طول زندگی با آزمایشات مختلف روبرو می­شود، آمده است از جمله اینکه: صهیب رومی رضی­الله­عنه روایت می­کند که رسول خدا فرمودند: «](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=21&AID=35" \t "_blank)**[عجبا لامر المومن، ان امره له کله خیر ولیس ذلک لاحد الا للمومن، ان اصابته سراء شکر فکان له وان اصابته ضراء صبر فکان خیرا له](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=21&AID=35" \t "_blank)**[»: «از وضعیت انسان مومن در شگفتم؛ کار و بار او همگی خیر است و این فقط ویژگی مومن می­باشد، اگر به او ناخوشی برسد شکر می­کند و این برایش خیر و خوبی است و اگر ضرر و بلایی به او برسد، صبر می­کند و این برایش خیر و خوبی است.» به روایت مسلم.](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=21&AID=35" \t "_blank)

[مصعب بن سعد از پدرش روایت می­کند که گفتم: ای رسول خدا، کدام­یک از مردم بیشتر سختی می­کشند و آزمایش می­شوند؟ فرمود: «](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=21&AID=35" \t "_blank)**[الانبیاء ثم الامثل فالامثل، یبتلی الرجل علی حسب دینه، فان کان دینه صلبا اشتد بلاوه، وان کان فی دینه رقة ابتلاه اله علی حسب دینه، فما یبرح البلاء بالعبد حتی یمشی علی الارض وما علیه خطیئة](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=21&AID=35" \t "_blank)**[»: «پیامبران، سپس کساني که به لحاظ ايمان به آنها نزديک­ترند. مومن برحسب ایمان خود آزمایش می­شود، اگر ایمانش محکم و استوار باشد سختی وی زیاد می­شود و اگر دین او سست باشد خداوند به اندازه ایمان وی، او را مبتلا می­کند و همچنان بر بنده­ی مومن بلا و مصیبت می­رسد تا اینکه در حالی بر زمین راه می­رود که بر او گناهی نیست.» (ابن ماجه، ابن ابی الدنیا، ترمذی و گفته است: این حدیث حسن صحیح می­باشد.»](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=21&AID=35" \t "_blank)

[بنده­ی مومن نعمت­های الله متعال را شکر کرده و در هنگام بلا و مصیبت صبر می­کند تا اینکه از این دنیا به جایگاه اصلی خود یعنی بهشت برده شود. چنانکه الله متعال به او وعده­ داده است (و الله او را از چیزی محروم نمی­کند مگر اینکه آن­را به او می­دهد، او را مریض نمی­کند مگر اینکه شفا می­دهد، او را نیازمند نمی­کند مگر اینکه بی­نیازش خواهد کرد و نمی­میراند مگر اینکه زنده می­کند و پدر و مادر او را از بهشت بیرون نکرد مگر اینکه به بهترین شکل آنها را بدان باز می­گرداند. چنانکه گفته شده: ای آدم از اینکه گفتم از بهشت بیرون شو، ناراحت نشو، من بهشت را برای تو آفریده­ام و تو را بدان باز خواهم گرداند.»[[160]](#footnote-160)](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=21&AID=35" \t "_blank)

**موضع انسان:**

انسان در برابر این حقیقت نمی­تواند فرار کند و او میان امر و نهی قرار دارد که باید به امر گردن نهاده و از نواهی اجتناب کند و صبر بر این دو، لازم و ضروری است و از دو شکل خارج نیست:

اول: موافق هوس، اراده و خواست او است مانند سلامتی، مقام و مال.

و دیگری: با خواست و هوس وی مخالف است و این خود بر دو بخش می­باشد:

الف) با اراده و اختیار وی رابطه دارد مانند عبادات و گناهان و بر آن اجر و پاداش مترتب می­شود.

ب) با اراده و اختیار او ارتباط ندارد مانند مصیبت­ها؛ و این سبب از بین رفتن گناهان و ترفیع درجات می­شود.[[161]](#footnote-161)

انسان در برابر مقررات و مزایای فطری مانند هوش، سلامتی، مرد یا زن بودن، اختیاری ندارد و همچنین اختیاری در انتخاب پدر و مادرش و ویژگی­هایی که از آنها به ارث می­برد، ندارد. همچنین انتخاب زمان و محیط مناسب برای رشد و نمو، در زمان کودکی، در اختیار خود انسان نیست؛ تمام این امور از اراده و خواست شخص خارج است و در مورد اینها مسئولیتی ندارد.[[162]](#footnote-162)

کسانی که اعمال و افعال انسانی خود را به دوش تقدیر انداخته و تقدیر را علت آن می­دانند، به آیاتی از قرآن استناد می­کنند که آنها را مطابق با هوای نفس خود گلچین نموده­ و تفسیر می­کنند، مانند این رهنمود الهی: «**يُضِلُّ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدي مَنْ يَشاءُ**»: «هرکس را بخواهد گمراه می‌کند و هرکس را بخواهد، هدایت می‌نماید.» (نحل: 93)

اما این استدلال و استناد سریع و گذرا، در برابر سایر آیاتی که انسان را میان دو کار مخیر دانستند، ساقط می­شود، مانند این قول الله متعال: «[**إِنَّا هَدَيْناهُ السَّبيلَ إِمَّا شاکِراً وَ إِمَّا کَفُوراً**](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=76&AID=3)»: «همانا ما راه را به او نشان دادیم خواه سپاس‌گزار باشد یا ناسپاس.» (انسان: 3)

و اینکه می­فرماید: «[**وَ نَفْسٍ وَ ما سَوَّاها**](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=91&AID=7)\* [**فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها**](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=91&AID=8)»: «و سوگند به جان (انسان) و آنکه آن را (آفرید و) نیکو گردانید. سپس بدی‌ها و پرهیزگاری‌هایش را (به او) الهام کرد.» (شمس: 7- 8)

و قرآن بخشی از آن بخش دیگر را تفسیر می­کند و این تفسیر، دقیق­ترین تفسیری است که علما بیان نموده­اند زیرا قرآن برای هر صاحب بینش و خردی، آسان­ است. «[**وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّکْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّکِرٍ**](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=54&AID=17)»: «و یقیناً ما قرآن را برای تذکر آسان نمودیم، پس آیا کسی هست که متذکر شود؟!» (قمر: 17).

با این فهم و بینش، تفسیر آیه­ی سوره نحل روشن و واضح می­شود به طوری که هیچ غموض و پیچیدگی ندارد. معنای آن این است که گمراه نمودن شخصی از سوی خداوند به این شکل است که آن شخص راه ضلالت و گمراهی را بر راه روشن حق ترجیح می­دهد و الله متعال نیز وی را بر مراد و خواسته­اش تایید نموده و گمراهی را که خود برای خود خواسته میسر می­کند، خداوند متعال می­فرماید: «[**فَلَمَّا زاغُوا أَزاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَ اللَّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفاسِقينَ**](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=61&AID=5)»: «پس چون آن‌ها (از حق) منحرف شدند، الله دل‌های­شان را منحرف ساخت و الله قوم نافرمان را هدایت نمی‌کند.» (صف: 5)

پس به این ترتیب معنای این آیات «یضل من یشاء)، «[**وَما يُضِلُّ بِهِ إِلاَّ الْفاسِقينَ**](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=2&AID=26)\* [**الَّذينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ ميثاقِه**ِ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=2&AID=27)»: «و تنها فاسقان را با آن گمراه می‌سازد. کسانی‌که پیمان الله را، پس از محکم ساختن آن می‌شکنند.» (بقره: 27- 26)

و (یهدی من یشاء) تعارض و تضاد ندارد با توجه به اینکه الله متعال ارزش اراده­ی انسان را بدین صورت بیان می­کند: «[**قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدي إِلَيْهِ مَنْ أَنابَ**](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=13&AID=27) \* [**الَّذينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِکْرِ اللَّهِ أَلا بِذِکْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ**](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=13&AID=28)»: «(ای پیامبر!) بگو: «بی‌گمان الله هرکس را بخواهد گمراه می‌کند و هرکس که باز گردد (و توبه کند) به سوی خویش هدایت می‌کند». (همانا) کسانی‌که ایمان آوردند و دل‌های­شان به یاد الله آرام می‌گیرد، آگاه باشید! (تنها) با یاد الله دل‌ها آرام می‌گیرند.» (رعد: 28-27)

سپس نوبت به مناقشه در استدلال به احادیث نبوی می­رسد و چه بسا بیشتر آنها به حدیث زیر استدلال می­کنند و به اشتباه آن­را دال بر جبر و نفی آزادی انسان می­دانند. اینکه رسول الله فرمودند: «ما منکم من احد وما من نفس منفوسة الا وقد کتب مقعده من النار ومقعده من الجنة»: «جایگاه هریک از شما و هر نفس آفریده شده­ای در دوزخ و بهشت نوشته شده است.» اصحاب گفتند: آیا بر آنچه در مورد جایگاه ما در لوح محفوظ نوشته شده اعتماد کرده و عملی انجام ندهیم؟ پیامبر فرمود: «**اعملوا فکل میسر لعمل خلق له، اما من کان من اهل السعادة فیصیر لعمل اهل السعادة واما من کان من اهل الشقاوة فیصیر لعمل اهل الشقاوة ثم قرا: فَأَمَّا مَن أَعْطَى وَاتَّقَى** \* **وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى** \* **فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى** \* **وَأَمَّا مَن بَخِلَ وَاسْتَغْنَى** \* **وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى** \* **فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى**» (لیل: 5-10): «عمل کنید، زيرا هر انساني براي چيزي كه بخاطر آن آفريده شده آمادگي دارد. هرکس اهل سعادت باشد، به زودی به عمل سعادتمندان می­گراید و هرکس اهل بدبختی باشد اعمال بدبختان و اهل شقاوت برایش میسر می­شود. سپس رسول خدا این آیات را تلاوت کردند: «پس اما کسی‌که (در راه الله) بخشید و پرهیزگاری کرد و (سخنان) نیک را تصدیق کرد. ما او را برای (راه) آسان توفیق می‌دهیم. و اما کسی‌که بخل ورزید و بی­نیازی طلبید. و (نیز سخنان) نیک را تکذیب کرد. پس بزوری او را به (راه) دشوار سوق می‌دهیم.»

انسان تیزهوش و دوراندیش، در این حدیث هیچ غموض و ابهامی نمی­بیند و معنا و مفهوم برای آنها واضح و روشن است.[[163]](#footnote-163)

اما سبقت علم الهی نمی­تواند به عنوان دلیل و حجتی باشد برای کسانی که تقدیر را عامل گناهان خود می­دانند، خداوند متعال می­فرماید: «**وَ ما جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتي‏ کُنْتَ عَلَيْها إِلاَّ لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلي‏ عَقِبَيْه**»: «و ما آن قبله­ای را که بر آن بودی (قبله) قرار دادیم. مگر برای اینکه بدانیم کسی را که از پیامبر پیروی می‌نماید از کسی‌که بر پاشنه‌های خود به عقب باز می‌گردد.» (بقره: 143)

و می­فرماید: «[**أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذينَ جاهَدُوا مِنْکُمْ وَ يَعْلَمَ الصَّابِرينَ**](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=3&AID=142)»: «آیا پنداشتید که (تنها با ادعای ایمان) به بهشت داخل می‌شوید؛ درحالی‌که الله هنوز مجاهدان از شما معلوم نداشته و صابران را مشخص و جدا نساخته است؟!» (آل عمران: 142)

و همچنین می­فرماید: «[**وَ لَنَبْلُوَنَّکُمْ حَتَّي نَعْلَمَ الْمُجاهِدينَ مِنْکُمْ وَ الصَّابِرينَ وَ نَبْلُوَا أَخْبارَکُمْ**](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=47&AID=31)»: «و (همۀ) شما را قطعاً آزمایش می‌کنیم تا از میان شما مجاهدان و صابران را معلوم کنیم و (اخبار و) احوال شما را بیازماییم.» (محمد: 31)

از ابن عباس در مورد این کلام الله متعال «الا لنعلم» روایت شده که معنای آن­را بدین صورت تفسیر می­کند: یعنی (تا ببینیم) و در روایت دیگری آمده است: «تا مشخص کنیم»؛ همچنین اکثر مفسرین گفته­اند: (تا ببینیم و مشخص نماییم) و گروهی از علما نیز گفته­اند: (تا موجود شدن و به وقوع پیوستن آن­را بعد از آنکه خداوند به رخ دادن آن علم داشت، بدانیم و ببینیم.) و برخی گفته­اند: (علم بر دو نوع است، علم به چیزی قبل از وجود آن و علم به آن بعد از وجود؛ و حکم به علم بعد از وجود مترتب می­شود چرا که این نوع از علم موجب پاداش و یا مجازات است.) پس معنای این کلام الهی «لنعلم» این است که: تا بدان علمی که عامل آن استحقاق پاداش و یا مجازات پیدا می­کند، آگاه شویم و شکی نیست که الله متعال می­داند که آن واقع می­شود، اما وجود آن هنوز معلوم نشده است.»[[164]](#footnote-164)

اصل سوم مربوط به وعده و وعید است و مضمون آن همچنان که شهرستانی از وی بیان نموده، این است که هرگاه مومن با بندگی و توبه از این دنیا برود، مستحق پاداش است و اگر بدون توبه از گناهان کبیره از دنیا برود، مستحق جاودانگی در آتش است اما مجازات او آسان­تر از مجازات کافران است.[[165]](#footnote-165)

بیان این اصل از سوی معتزله، با دفاع آنها از آزادی انسان و حکم عقل مرتبط است بگونه­ای که پاداش و مجازات نزد آنها، تنها منتسب به افعال انسان و مقتضای آن عدل است و معنای این عقیده این است که پاداش شخص فرمانبردار و مجازات شخص گناهکار اگر توبه نکند امری حتمی و واجب بر خداوند متعال است که باید چنین کند.

و میان وعده و وعید، خلط نمودند. این در حالی است که اهل حدیث و اهل سنت اعتقاد دارند که برخلاف وعید عمل کردن برای الله متعال جایز است اما خلاف وعده نه. و فرق میان این دو این است که وعید، حق خداوند متعال است و می­تواند آن­را ببخشد و موجب اسقاط آن، کرم، بخشش و احسان پروردگار است اما در مورد وعده، خداوند خلف وعده نمی­کند و اهل سنت اعتقاد دارند که یکی از موانع حصول و وقوع وعید، توبه، توحید، نیکی­های زیاد و مصیبت­هایی است که کفاره گناهان است و اقامه حدود در دنیا و مواردی از این دسته است.

آنها اصلی به نام «منزلة بین منزلتین» به وجود آوردند، اصلی که با آن از جماعت مسلمانان جدا شدند تا اعتقادی را بر آن بنا کرده و بگویند: مرتکب گناه کبیره فاسق است و این جایگاهی میان کفر و ایمان می­باشد. اما آنها چنین شخصی را تکفیر نمی­کنند چنانکه خوارج تکفیر کردند و اموال و خونش را در دنیا حلال نمی­دانستند. (اما سرانجام هر دو عقیده یکسان بود: جاودانگی در آتش)

اما در مورد اصل آخر، یعنی امر به معروف و نهی از منکر، باید گفت که تنها معتزله بدان اعتقاد ندارند بلکه این اصل، اصل و اساسی اسلامی است که تمام گروه­ها بر آن گردن نهاده­اند و مقتضای چنین اصلی: دستور دادن مسلمانان و مکلف کردن آنها برای جهاد در راه الله متعال می­باشد. و این به دستور آیه می­باشد که می­فرماید: «**وَلْتَكُن مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَأُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**»: «و باید از میان شما، گروهی باشند که (مردم را) به نیکی دعوت کنند و به کار شایسته وا دارند و از زشتی باز دارند و آنانند که رستگارند.» (آل عمران: 104)

آنها اعتقاد دیگری علاوه بر این اصول دارند که در آن نیز اختلاف کرده­اند مانند این قول آنها که علم و شناخت نسبت به خداوند متعال با نظر و استدلال حاصل می­شود یعنی بوسیله مقایسه­های عقلی؛ و در این روش با اکثریت فقها، صوفیان و عموم اهل حدیث و ... مخالفت نموده­اند، چرا که سلف و امامان امت اتفاق دارند که شناخت خداوند متعال و اقرار به آن منوط به هیچ کدام از راه­هایی که اهل رای ذکر نموده­اند، نیست (زیرا اصل شناخت و اقرار به وجود آفریدگار، بدیهی و ضروری است و منوط به نظر و استدلال نیست. ابن تیمیه در این مورد اینگونه استدلال نموده است که تمام امت­ها، با وجود شک و کفر بزرگی که داشتند، به وجود آفریدگار اقرار می­کردند (به همین خاطر هر امت و گروهی خداوند را براساس تصور و اندیشه­ی خود نام گذاری نموده است و هیچ­کس جز آنچه را شناخته، نام نمی­نهد و کسی که چنین اسمی را می­شنود بدون درخواست هیچ دلیلی، ثبوت مسمی را براساس سرشت و فطرت خویش می­پذیرد. اما قبول نمودن سایر اسامی، با حس و عقل شناخته می­شود، مانند خورشید، ماه، یک و دو، بلکه این کامل­تر است. همچنین آرا و نظرات دیگری از سوی علمای اهل سنت در رد معتزله آمده است.

**پاسخ معتزله:**

علمای اهل سنت، معتزله را نکوهش می­کنند چرا که آنها احادیثی را که موافق با اغراض، اهداف و مذهب­شان نباشد، رد می­کنند و ادعا می­کنند که آن احادیث مخالف با عقل است (پس بدون نیاز به دلیلی باید آنها را رد نمود، مانند منکرین عذاب قبر، صراط، میزان، دیدن پروردگار عزوجل در آخرت.)[[166]](#footnote-166) علاوه بر اختلاف آنها در اعتقاد به شفاعت پیامبر در روز قیامت و انکار برخی معجزات رسول خدا.[[167]](#footnote-167)

و تمام این گمراهی­ها به سبب تکیه­ی آنها بر دلایلی است که عقل آنها جایز می­داند.

پیوسته گرایش اعتزال، افرادی را با سحر (عقل) و احکام آن به خود جذب نموده است و امروزه اعتزال پس از اینکه از مرز یک گروه با اصول و مذهب خود گذشت، تبدیل به یک گرایش شده است.

به همین سبب توضیح دیدگاه علمای سلف در مورد استدلالات عقلی و به فتنه افتادن آنها بوسیله تکیه به عقل را چنانکه گویا در نظر آنان دلایل شریعت مستند به عقل نیست، شاهد خواهیم بود. ما برای روشن نمودن این نکته­ی دقیق، نیاز به شرح و توضیح بیشتر داریم چرا که این نکته سبب غموض و التباس نزد برخی شده است.

آفت حقیقی در فکر اعتزالی بطور کلی شامل دو نکته است:

اول: گمان اینکه مقدم داشتن (عقل­های آنان) بر نصوص شریعت سزاوارتر است.

دوم: رد کردن برخی از احادیث پیامبر و انکار آن یا عیبجویی از سنت به طور کلی.

اول: احکام عقل:

در مورد این نکته می­بینیم که ابن تیمیه به طور کوبنده آن­را رد نموده است و رابطه ی میان ادله را تضعیف کرده و بسیاری از مفاهیم اشتباه در باب دلایل را هنگام سخن از اصول دین، تصحیح نموده است، در سخنی جامع می­گوید: «اینکه گفته می­شود دلیل عقلی یا سمعی است، صفتی مقتضای ستایش و یا نکوهش و یا درستی و فساد نیست بلکه این مطلب راهی که از طریق آن علم بدست می­آید بیان می­کند که همان عقل یا گوش است؛ و شنیدن ناچار باید همراه با تعقل باشد و همچین عقلی و یا نقلی بودن نیز چنین است.

اما شرعی بودن، در مقابل عقلی بودن نیست بلکه شریعت در مقابل بدعت است چرا که شریعت در تقابل با بدعت است و شرعی بودن، صفت مدح و ستایش و بدعی بودن صفت ذم و نکوهش است. و آنچه با شریعت مخالف باشد، باطل است و دلیل شرعی گاهی شنیداری و گاهی عقلی می­باشد. و مراد از اینکه دلیل شرعی است، این است که شریعت آن­را اثبات نموده و چه بسا با عقل همچنین معلوم باشد. اما شریعت از آن خبر داده و و بر آن نیز دلات می­کند از این­رو شرعی و عقلی است. و این همچون دلایلی است که خداوند متعال در کتاب خود در غالب مثال و ... بیان نموده است که دلالت بر توحید و راستی پیامبران و اثبات صفات او تعالی و معاد می­کند. آن دلایل، دلایلی عقلی است که درستی آنها با عقل فهمیده می­شود و آنها مقایسه­ها و دلایلی عقلی است و با وجود این شرعی نیز می­باشد.

اما دلیل شرعی تنها با اخبار پیامبر دانسته می­شود، پس اگر او خبری را بدهد که جز با خبر دادن وی دانسته نمی­شود، چنین خبری، شرعی و شنیداری است. بسیاری از اهل کلام بر این پندارند که دلایل شرعی تنها و منحصر در خبر پیامبر می­باشد و کتاب و سنت جز از این طریق بر امری دلالت نمی­کنند به همین سبب اصول دین را دو نوع قرار داده­اند:

عقلیات و سمعیات (شنیداری­ها) و قسم اول را در مواردی دانسته­اند که با کتاب و سنت قابل شناخت نیست و بدست نمی­آید و این اشتباهی از سوی آنان است، بلکه قرآن بر دلایل عقلی، دلالت می­کند و آن­را بیان نموده و بدان خبر داده است. یکی از دلایل عقلی، دلایلی است که با چشم و مشاهده دانسته می­شود. چنانکه خداوند متعال می­فرماید: «**سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيد**ٌ»: «به زودی نشانه‌‌های خود را در آفاق و در نفس خود‌‌شان به آن‌ها نشان خواهیم داد، تا برای آن‌ها روشن گردد که او حق است، آیا کافی نیست که پروردگارت بر همه چیز گواه است؟!» (فصلت: 53)

و اگر مراد از دلیل شرعی، آنچه شریعت مباح نموده و به آن اجازه داده، باشد، آنچه پیامبر از آن خبر داده و آنچه بر آن دلالت کند و اخبار قرآن و آنچه بر آن دلالت کرده و موجودات بدان شهادت دهند، داخل در آن می­باشد.

شارع، دلیل را در مواردی تحریم نموده چرا که در آن دروغ می­باشد، مثلا:

الف) اینکه یکی از مقدمات آن باطل باشد، دروغ است و خداوند متعال دروغ را خصوصا دروغ بستن به او تعالی را حرام کرده است؛ مثلا می­فرماید: «**أَ لَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ ميثاقُ الْکِتابِ أَنْ لا يَقُولُوا عَلَي اللَّهِ إِلاَّ الْحَقَّ وَ دَرَسُوا ما فيهِ**»: «آیا پیمان کتاب (الله) از آن‌ها گرفته نشده است که بر الله جز حق نگویند؟ و آنچه در آن است خوانده‌اند؟» (اعراف: 169)

ب) آن­را تحریم کرده در مواردی که متکلم، بدون علم صحبت می­کند همچنان که الله تعالی می­فرماید: «**[وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=17&AID=36" \t "_blank)**[»: «و از آنچه به آن علم نداری، پیروی نکن.» (اسراء: 36)](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=17&AID=36" \t "_blank)

[و می­فرماید: «](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=17&AID=36" \t "_blank)[**[وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَي اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=17&AID=36" \t "_blank)**](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=7&AID=33)[»: «و چيزی را که نمی‌دانيد به الله نسبت دهيد (حرام نموده است).» (اعراف: 33)](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=17&AID=36" \t "_blank)

[ج) آن­را تحریم کرده آنگاه که پس از روشن شدن حق به جدال با آن برمی­خیزد. خداوند متعال می­فرماید: «](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=17&AID=36" \t "_blank)[**[يُجادِلُونَکَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ ما تَبَيَّنَ کَأَنَّما يُساقُونَ إِلَي الْمَوْتِ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=17&AID=36" \t "_blank)**](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=8&AID=6)[»: «آن‌ها پس از آن که حقیقت آشکار شد، دربارۀ حق (= جهاد) با تو مجادله می‌کنند، گویی به سوی مرگ رانده می‌شوند و خود می‌نگرند.» (انفال: 6)](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=17&AID=36" \t "_blank)

[و می­فرماید: «](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=17&AID=36" \t "_blank)[**[وَجادَلُوا بِالْباطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَکَيْفَ کانَ عِقابِ](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=17&AID=36" \t "_blank)**](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=40&AID=5)[»: «و به باطل جدال کردند، تا با آن حق را از میان بردارند، پس من آن‌ها را (فرو) گرفتم پس (بنگر) عقوبت من چگونه بود؟!» (غافر: 5)[[168]](#footnote-168)](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=17&AID=36" \t "_blank)

[با توجه به آنچه شیخ الاسلام در این زمینه می­نویسد جایز نیست، دلیل شرعی معارض و مقدم بر دلیل شرعی باشد. وگرنه عاقلانه است بدعتی که خداوند متعال تشریع نکرده، بر شریعتی که بدان امر کرده، پیشی بگیرد؟ یا دروغ بر راست پیشی بگیرد؟ یا خبر غیر پیامبر بر خبر پیامبر مقدم شود یا اعتبار آنچه خداوند از آن نهی کرده بهتر از آن چیزی باشد که بدان امر کرده است؟ بدون شک تمامی این موارد محال می­باشد.[[169]](#footnote-169)](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=17&AID=36" \t "_blank) و چون در مورد رابطه­ی میان عقل و عالم غیب که عقل از احاطه بر آن عاجز است، سخن بگوییم مطلب روشن­تر می­شود.

**عقل و عالم غیب:**

مناقشه­ی با کسانی که گرایش اعتزالی دارند می­طلبد که با دلیل و براهین عقلی آنها را مورد خطاب قرار دهیم و بیان کنیم که حقایقی که شریعت آورده است، هیچ­گونه منافاتی با احکام عقل انسانی و معیارهای آن ندارد:

1. شریعت به روشنی از عالم غیب به ما خبر داده است و به صورت دقیق تفاصیل آن­را آورده است چنانکه مانند خورشید روشن است. انسان بیش از عالم مشهود نیاز به شناخت عالم غیب دارد. چرا که این دنیا جایگاهی موقتی و ناپایدار است و زندگی ابدی ما در عالم غیب می­باشد. ما با تجربه­ی خویش دانسته­ایم که به شناخت و دانستن علوم دنیا بسیار حریص هستیم و برای آگاهی در این زمینه بسیار تلاش نموده و سختی­های پیش­رو را با کسب علوم صنعتی، پزشکی، کشاورزی، اقتصاد، هندسه و ... پشت سر می­گذاریم. اما علم به حقایق عالم غیب و از جمله عالم آخرت، شایسته­تر و سزاوارتر است چرا که عالم جاودانگی و دوام است.
2. شناخت ماهیت زندگی پس از مرگ – که در شناخت ان مصدری جز شریعت نداریم - چه در مورد برزخ و چه آخرت، انسان را از ارتکاب بسیاری از گناهان و لغزش­ها باز می­دارد و مانع ارتکاب گناهان کوچک و اشتباهات می­شود، اموری چون شناخت عذاب قبر و سوال دو فرشته و گذر از پل و ترس و شدت روز قیامت و حساب و کتاب و عذاب آن.
3. تعجب می­کنیم چگونه عقل سرگردان شده و در برابر عالم مشهود سرسپرده می­شود، - خصوصا در این عصر و زمان - اما آنچه رسول الله در مورد عالم غیب گفته را بعید دانسته و در آن شک می­کند؟ اگر چشم­ها را در برابر جهان حاضر باز کنیم، دچار حیرت خواهیم شد و حقایق علمی، عقل­ها و اندیشه­های ما را خواهد برد و دروازه­ای بزرگ به روی جهان گسترده به روی­مان می­گشاید و عقل و خرد بشر را حیران و سرگردان می­کند که احساس و عقل آدمی از درک آن عاجز و ناتوان است و اکتشافات دانشمندان تنها اندکی از اسرار مخلوقات خداوند متعال را دریافته است؛ مخلوقاتی که جز او تعالی کسی از آنها آگاه نیست. به طور مثال دانشمندان نجوم و ستاره­شناسان دریافته­اند که میلیاردها ستاره جهان هستی را احاطه کرده است و این جهان نسبت به انسان و توان او نامتناهی و بی­پایان است پس اندیشه­ ما در مورد عالم غیب چگونه خواهد بود؟
4. آنچه را برخی احکام عقلی نامیده­اند، درحقیقت کرنش در باب یک امر مالوف و تکراری است و اگر از آن خود را خلاص کنیم و چشم در برابر عجایب و حوادث عالم غیب باز کنیم، سرگردان و متحیر خواهیم شد و آن عجایب و حوادث را انکار خواهیم نمود. علامه استاد مودودی رحمه­الله، تعدادی از عجایبی را که می­بینیم و برای ما ملموس است و اصلا بدان توجه نمی­شود، برشمرده است.

بذر شکم زمین را شکافته و وارد آن می­شود و مدت­ها بعد به درختی تنومند تبدیل می­شود. قطره­ای منی وارد رحم زن می­شود و به شکل انسانی از آن بیرون می­آید. آب با اجتماع دو مولکولِ هیدروژن و یک اکسیژن به وجود می­آید و تبدیل به بخار می­شود. و بخار نیز آب می­گردد و این رویه پیوسته تکرار می­شود. میلیون­ها ستاره و سیاره در فضای جهان هستی در حرکت­اند و برخی از آنها با یکدیگر ارتباط­ دارند بدون اینکه ارتباطی آشکار و ظاهر میان آنها برقرار باشد. و در پایان ما را چنین متوجه می­کند. (شما همیشه شاهد این امور هستید و دیدن آنها شما را به تعجب و حیرت وا نمی­دارد و آنها را اموری عادی برمی­شمرید ولی اگر چنین اموری را نمی­دیدید و در نظام و عالمی غیر از این نظام بوده و با آن خو گرفته بودید، اینها را مافوق عقل و قیاس پنداشته و به شدت امکان چنین اموری را انکار می­کردید.[[170]](#footnote-170)

**دوم: رد برخی از احادیث نبوی و انکار آن**

همچنان که پیشتر بیان کردیم، اعتقاد داریم که ادامه­ی مسیر تاویل کلامی نزد معتزله اگر پیوسته باشد و باز نایستد، در عقل برخی از آنان انکار حدیث پیامبر و عیبجویی از آن­را زنده می­کند هرچند انگیزه­ی آنان با انگیزه و مشوق­های پیشینیان آنان و امامان اعتزال متفاوت باشد.

برای مواجهه با اینان تنها استدلال­های عقلی در قالب جملاتی کوتاه و آسان کافی است، جملاتی که یک متفکر غربی که در فرهنگ و تمدن غرب و در محیط غربی رشد یافته نوشته است. او در اسلام گمشده­ی دلخواه خود را یافت و بعد از سال­ها مطالعه، به اسلام گردن نهاد. وی در مورد سنت نبوی چنین می­گوید: «سنت پیامبر، پیرو قرآن است و مصدر دوم شریعت اسلام و زندگی شخصی و اجتماعی افراد می­باشد. از این­رو بر تمام مسلمانان واجب است که سنت را تنها شارح تعالیم قرآن بدانند و تنها وسیله برای اجتناب و دوری از اختلاف در تاویل این تعالیم و تطبیق آن در زندگی عملی باشد اما با کمال تاسف امروزه سخنان و تعابیری با این مضمون به گوش ما می­رسد که: (باید به قرآن کریم بازگردیم ولی نباید از سنت پیروی کنیم.) و این دلالت بر جهل نسبت به اسلام دارد و مثال آنان مانند شخصی است که می­خواهد وارد قصری شود اما نمی­خواهد از تنها کلید اصلی برای داخل شدن به قصر استفاده ­کند.) اما در مورد اشکالاتی که بر صحت مصادر وارد می­شود، عیب­جویان برای موضع خویش هیچ دلیل قابل قبولی ندارند و امکان ندارد بتوانند دلایل قانع کننده­ای ارائه کنند تا حتی یک مرتبه عدم اعتماد به احادیث منسوب به رسول خدا را ثابت کند. برای آنان بسیار مشکل است که بتوانند دلایل قانع کننده­ای ارائه کنند که حتی یک مرتبه عدم اعتماد به احادیث منسوب به رسول خدا را ثابت کند. برای آنان بسیار مشکل است که بتوانند انتقاد عاطفی خود را از طریق بحث علمی تایید و تقویت کنند، زیرا کسانی که ابتدا به جمع­آوری کتاب­های حدیث همت گماشتند، خصوصا امام بخاری و مسلم، قواعدی بسیار محکم و بلکه هر قاعده­ای که برای صحت یک حدیث در توان بشر باشد، وضع نمودند و قواعدی بسیار محکم­تر از آنچه مورخان اروپایی با نگاه به مصادر قدیمی تاریخی از آن بهره برده­اند.

هر پژوهشگر علم مصطلح الحدیث می­داند که این علم توانسته است از زاویه­ی تاریخی، سلسله­ای از شرح حال مفصل در مورد تمام کسانی که به عنوان راوی و یا محدث ذکر شده­اند، بیان کند. شرح حال این زنان و مردان از هر زاویه­ای مورد دقت و بررسی قرار گرفته است و تنها کسانی از آنها در زمره­ی ثقات قرار گرفته­اند که زندگی و طریقه­ی روایت آنان با تمام قواعدی که محدثان وضع کرده­اند متفق و هماهنگ باشد؛ این قواعد در نهایت دقت وضع شده­اند؛ به این ترتیب اگر امروزه شخصی بر یک حدیث مشخص و یا تمامی احادیث طعنه وارد کند و بر حدیث یا احادیثی اعتراض وارد کند بر او لازم است که اعتراض خود را ثابت کند و اگر نتوانست دلیلی معقول یا علمی بیاورد که این مصدر ناقص و اشتباه است، در این هنگام باید آن حدیث را به عنوان حدیث صحیح بپذیرد. بدون بازگشت به سخن از همه احتمالاتی که در حدیث طعن وارد می­کند مگر اینکه تکاپوی همه جانبه در برابر اسلوب علمی نقد وجود داشته باشد. اما علم حدیث زمانی آغاز شد که ضرورت اقتضا می­کرد حدیث صحیح از موضوع جدا شود و صحیحینِ امام بخاری و مسلم نیز نتیجه­ی مستقیم همین تمییز و جداسازی می­باشد.

اکنون تنها یک سبب باقی می­ماند که برخی­ را به مخالفت با حدیث می­کشاند و جمع میان شیوه­ی زندگی ما در عصر حاضر و افکار قهقرایی ما و روح اسلام صحیح را محال می­داند و این به سبب نفوذ تمدن غربی در سرزمین­های اسلامی است. مسلمانان عصر حاضر برای بزرگ کردن هر چیزی که محصول تمدن غرب باشد و برای پرستش تمدن بیگانه، مستعد و آماده­اند چرا که مدنیت غربی از زاویه­های مادی بسیار قوی و چشم­نواز است.

سپس محمد اسد ما را اینگونه برحذر می­دارد: «جاهلان و دروغگویان برای نقد حدیث تلاش می­کنند. ناتوانی بیان خود را آشکار کرده و می­کوشند تا ضرورت پیروی از سنت را از بین ببرند چون اگر بتوانند چنین کنند می­توانند آموزه­های قرآن کریم را مطابق با امیال و خواسته­های خود تاویل کنند و هریک مطابق اندیشه­ و آرمان خود آیات را تاویل کنند. اما یکی از ویژگی­های ممتاز اسلام این است که اسلام، نظامی اخلاقی و علمی و نظامی فردی و اجتماعی است و با این روش بر حملات و یورش­های پی در پی فایق آمده و آنها را محو و نابود می­کند.»[[171]](#footnote-171)

این مختصری از اندیشه این متفکر مسلمان بود که در دامان تمدن غرب پرورش یافته بود و هدف وی از بیان این اندیشه­ی محکم و مدلل، تقویت و تحکیم آن دیدگاهی است که ما درست می­دانیم. و آن اینکه به طور خلاصه از گذشته تا به حال گرایش سلفیت، موضع­ صحیح نسبت به اسلام است و سلفیت محصور در تفسیر تاریخی که زمان آن گذشته و محو شده، نیست بلکه همواره در سایه دو منبع اصیل و بزرگ به نام کتاب الله و سنت رسول الله به اسلام می­نگرد.

اکنون به طور خلاصه به سبب مخالفت ابن تیمیه با علم کلام اشعری می­پردازیم و آن اینکه کلام اشعری از قواعدی شروع می­کند که از قرآن و سنت استنباط نشده است و این خود به نتایجی می­انجامد که مخالف با عقاید اصحاب و تابعین است در صورتی که پیروان این منهج ادعا می­کنند بر مسیر و منهج سلف قدم گذاشته­اند.

**7- اشعری­ها:**

از آنچه گذشت معلوم شد که سلف صالح، به شدت در برابر علم کلام موضع گرفتند و با اهل کلام مخالفت و مبارزه نموده و از غوطه­ور شدن در این علم دوری گزیدند. زمانی که معتزله قوت گرفتند، به میدان آمده و در برابر آنان ایستادند و با منهجی مخالف با منهج و روش آنان، علامات منهج خالص سلفی را در عنایت و توجه به حدیث نبوی و اتخاذ قرآن و احادیث به عنوان نقطه­ی شروع، آشکار نمودند مانند عدم تاویل خارج از مدلولات قرآن و سنت و محافظت از تفسیری که از صحابه و تابعین روایت شده است.

بارزترین نشانه­های موج خروشان کلام معتزلی که پیش­تر بیان کردیم، دشمنی با اهل حدیث و طعنه وارد کردن در احادیث نبوی است. معتزله بر محدثین هجوم برده و روی به جدال آوردند و بر اصولی که به گمان آنها اصولی عقلی و بدور از نقل است، تکیه کردند و آیات متشابه قرآن کریم را به­گونه­ای تاویل نمودند که سلف صالح چنین تاویلاتی را بیان نکرده بودند و مساله­ی صفات پروردگار، از مهم­ترین مسائل مورد اختلاف و درگیری میان آن دو بود تا اینکه تبدیل به علمی در میان این دو گروه گشت.

شهرستانی می­گوید: «گروه بزرگی از سلف، برای خداوند متعال صفاتی ازلی و همیشگی اثبات می­کردند از جمله علم، قدرت، حیات، اراده، سمع، بصر، کلام، جلال و اکرام، جود، اِنعام، عزت و عظمت؛ و میان صفات ذاتی و فعلی تفاوتی قایل نبودند. بلکه کلام را یکی می­دانستند. همچنین صفات خبری مانند «یدین» و «رجلین» را نیز اثبات می­کردند و آنها را تاویل نمی­کردند. و تنها آن صفات را صفاتی خبری می­دانستند. و چون معتزله صفات پروردگار را نفی و سلف صفات او تعالی را اثبات می­کردند، سلف، صفاتیه و معتزله، معطله نامیده شدند.

موج اعتراض در برابر معتزله به صورت دو گرایش شکل گرفت، گرایش اول گرایش سلفی است که در طریقه و شیوه­ی خود به روش اولین مسلمانان متمسک شده­اند؛ سپس گرایشی جدید شکل گرفت که ادعای ارتباط و اتصال به سلف را داشت و این مدرسه­ی اشعری است که با ابن کلاب شروع شد و ابوالحسن اشعری نیز از او پیروی کرد و بعد از او شیوخ و بزرگان مذهب عبارت بودند از امثال باقلانی، جوینی، غزالی، شهرستانی، رازی و ...

این دو گرایش در تفکر اسلامی، پیوسته و تا به امروز بر پا و زنده­اند درحالی­که تاثیر دو مدرسه­ی طحاوی و ماتریدی بسیار کم رنگ شده است. همچنین نمی­توان از توجه شیعیان متاخر نسبت به تاویلات کلامی معتزله چشم پوشید.

**اشعری­ها و علم کلام:**

تردیدی نیست که علاقه و انگیزه دفاع از عقیده­ی اهل سنت به طور خاص و دفاع از اسلام به طور کلی، عاملی بود که اشاعره را به استفاده از کلام و - به گمان آنها منهج و - شیوه­ی درست برای رسیدن به این هدف سوق داد اما پس از تجربه­ی کلام بر ایشان روشن شد که این شیوه درست نبوده است و از آن باز آمدند و شاید مهم­ترین شخصیتی که از کلام دوری گزید و روش سلف بازگشت، ابوالحسن اشعری باشد و داستان بازگشت وی از اعتزال به روش و عقیده­ی امام احمد گواهی روشن بر این مدعا است.

کسانی که شخصیت اشعری را معرفی نموده­اند که بارزترین آنها ابن عساکر است، در کتاب «تبیین کذب المفتری» ثابت کرده که کتاب «الابانة» از آخرین کتاب­های ابوالحسن اشعری بوده و دلیلی است بر استقرار ایشان بر روش امام احمد و بیانگر آن است که در منهج و عقیده­ پیرو عقیده­ی سلف بوده است.

امام اشعری مدت زیادی در آرا و نظریات معتزله تدبیر کرد و اضطرابی فکری و آزار دهنده میان عقیده­ای که چهل سال در آن غرق بود و از شراب آن نوشیده بود و آن­را به طور کامل فراگرفته بود و بین آنچه حق می­دانست احساس می­کرد. اما پس از اندیشه و دقت­نظر، از فکر اعتزالی بیرون شد و از معتزله برائت جست و اعلان کرد که راه فراری از ترجیح و انتخاب منهج صحیح یعنی روش سلف نیست.

آیا او به یک­باره از یک نقیض به ضد و نقیض آن بازگشت؟

به نظر می­رسد تفسیر روانشناسانه این مساله متقاعد کننده نیست، صحیح­تر این است که وی پس از تامل در افکار خود در جستجوی اندیشه­ای جدید برای جایگزین کردن آن برآمد پس به گمان خود به راه حل میانه روی­ آورد و چون دانست که آن هم راه حل مناسب نیست و بدون تردید با روش جدید و تامل در آن احساس حیرت و سرگشتگی نمود و دانست که این روش نیز مشکلات جدیدی را برای وی به دنبال دارد و این منهج همان بود که در ایام اعتزال خود کوشش می­کرد تا از آن بیرون برود اما در نهایت حل این مشکل را در منهج سلف یافت و آن­را در کتابش به نام «الابانة»[[172]](#footnote-172) آورد و این عقیده به طور کامل با آنچه در کتاب «المقالات الاسلامیین» آورده، تطابق دارد.

پس از او امام باقلانی (402 هـ) آمد و بسیار مشتاق بود که به امام احمد بن حنبل منتسب شود تا جایی که در برخی پاسخ­های خویش نوشته است: محمد بن الطیب الحنبلی.[[173]](#footnote-173)

ائمه مذهب اشعری پس از او روش مشابهی برای آگاهی پیمودند که جالب توجه می­باشد و به بررسی این مساله فرامی­خواند - اگر بر چیزی دلالت کند - این مساله از جهتی دلالت به اخلاص در تحقیق و بررسی برای رسیدن به حقیقت می­کند چنانکه از جهتی دیگر بیانگر آن است که هیچ راهی برای شناخت اصول دین جز از طریق مصادر آن یعنی کتاب و سنت نمی­باشد.

امام حرمین جوینی (478 هـ) در کتاب «الرسال النظامیة» به اختلاف مسالک و مذاهب علما در مورد این ظواهر اشاره نموده است، برخی از آنها این ظواهر را تاویل کرده­اند و این مورد به آیات قرآن و سنت صحیح پایبند می­باشند.

اما ائمه سلف بر این باورند که باید از تاویل دست برداشت و باید ظواهر را بر همان شکلی که وارد شده­اند بیان کرد و معانی آن­را به پروردگار تفویض نمود[[174]](#footnote-174)، سپس تصریح می­کند که دیدگاه مورد رضاست و دین خداوند متعال، پیروی از سلف امت است و آشکار می­کند که دلیل قاطع و حتمی در این مورد، اجماع امت است که حجت می­باشد و در شریعت قابل استناد است و اصحاب پیامبر که برگزیدگان اسلام می­باشند بر ترک تعرض در معانی آن تاکید نموده­اند لذا آنها بار رساندن این شریعت و رسالت را به تنهایی بر دوش گرفته و در نگاهداری و پیروی قواعد پروردگار از هیچ تلاشی دریغ نکردند و یکدیگر را به حفظ آن توصیه می­کردند و مردم را در مورد آنچه بدان نیاز داشتند، آموزش می­دادند. و اگر تاویل این ظواهر، مشروع و قطعی می­بود، لازم بود اهتمام و توجه صحابه به این امر بسیار بیشتر از توجه و اهتمام آنان به فروع شریعت می­بود. به همین سبب ثابت شده که آنان از تاویل خودداری می­کردند و چنین باید از آنان پیروی شود. و هر انسان دینداری باید پروردگار متعال را از صفاتی که اهل بدعت به او نسبت می­دهند، پاک و منزه دارد و در تاویل متشابهات خود را غرق نکند و معنای آن­را به خداوند بسپارد و آیه­ی استوا و آمدن خداوند و این قول او تعالی: «**لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ**»: (ص 75) «**وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ**»: (الرحمن: 27) و همچنین «**تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا**»: (قمر: 14) و احادیث صحیحی که در همین موارد روایت شده است مانند حدیث نزول، چنان­که گفتیم معنای آن­را به الله متعال بسپارد.

و مواردی را که در این زمینه در کتاب خود «غیاث الامم» ذکر کرده است، این مساله را تایید می­کند هرچند این کتاب به بیان فقه سیاسی اسلامی و دیدگاه وی در مورد منصب خلافت و یا امامت است، اما در باب «تفصیل ما الی الائمة و الولاة» یکی از وظایف مهم خلیفه را بازداشتن مسلمانان از غوطه­ور شدن در مشکلات کلامی و متوجه نمودن آنها به منهج سلف می­داند و در این­باره می­نویسد: «آنچه اکنون ذکر می­کنم، بیانگر مقصود و هدف این کتاب است و آن اینکه یکی از وظایفی که امام باید نسبت به آن حریص بوده و توجه ویژه­ای داشته باشد این است که عموم مردم را بر مذهب سلف صالح جمع کند قبل از اینکه هوای نفس سرکشی نموده و نظرات باطل به وجود آید؛ صحابه از کندوکاو در ابهامات نصوص متشابه و مشکل باز می­داشتند... تا جایی که می­گوید: پیوسته آنان از آنچه متاخرین بدان پرداخته­اند خودداری می­کردند. آنان بهترین اذهان و برترین بیان را داشتند.[[175]](#footnote-175)

دیدگاه غزالی (505هـ) در مورد علم کلام، در کتاب­های ایشان خصوصا کتاب (احیاء) مشهور و معروف است. او در این کتاب می­نویسد: «اما در مورد فایده­ی آن؛ چنین می­پندارند که فایده­ی آن کشف حقایق و شناخت درست آن است اما بدان که کلام هرگز انسان را به این مقصود نیک و خوب نمی­رساند و ضلالت و گمراهی در آن بیش از کشف و شناخت است...»

به همین شکل، در کتاب «المنقذ من الضلال» نیز علم کلام را نکوهیده و می­گوید: دلایل علم کلام انسان را به یقین نمی­رساند. و در کتاب دیگر خود به نام «التفرقه بین الایمان و الزندقه» به تحریم کندوکاو در این علم تصریح کرده و گفته است: «اگر از چاپلوسی دوری کنیم، به صراحت بیان می­کنیم که کندوکاو در این علم، حرام است.»

غزالی بر بهترین حالت فوت کرد، او در حال فراگیری صحیحین یعنی صحیح بخاری و مسلم مرد درحالی­که مشغول فراگیری علم حدیث بود و از علم کلام به یادگیری سنت از مصادر و منابع صحیح آن رفته بود.

اما رازی (606 هـ) که در واقع سخنگوی مذهب اشعری در مرحله­ی اخیر زندگی خود بود و کلام و فلسفه را با هم مخلوط کرده بود، در اواخر عمر خویش به ضرورت پیروی از منهج سلف تاکید نمود و خود اعلان کرد پس از اینکه نقش خود را در علم کلام و فلسفه به جای آورد و مناهج­ مختلف و شیوه­ها و گرایشات متفاوت را تسلیم کرد، در نهایت گفت: «در شیوه­ها و مسلک­های کلامی و مناهج فلسفی، اندیشه کردم هرگز ندیدم که درمانده­ای را شفا دهند و یا تشنه­ای را سیراب کند و نزدیک­ترین و بهترین راه­ها، قرآن است که در اثبات صفات خداوند می­خوانم: «**الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى**»: (طه: 5) «**إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ**»: (فاطر: 10) سپس می­گوید: «هرکس مانند تجربه­ی من کسب کند و شناختی مانند شناخت من حاصل می­کند.» و این در ابیات زیر مشهود است:

«و روان­هاي ما در کالبدهاي­مان در ترس و نگراني است و حاصل آنچه در دنيا کسب نموديم جز بدبختي و عذاب چيز ديگري نيست و در طول حيات­مان از بحث و گفت و گوها بهره­اي غير از «قيل و قال» نبرديم!!»[[176]](#footnote-176)

و در وصیت خود گفت: «خدا را سپاس و ستایش می­کنم، ستایشی که بهترین فرشتگان او در بهترین اوقات می­کنند و بزرگترین پیامبران او در کامل­ترین اوقات می­گویند بلکه این ستایش را از تاریخ حدوث و امکان می­گویم، او را به ستایش­هایی که به سبب مقام الوهیت شایسته اوست و به سبب کمال الوهیت مستوجب او گشته، ستایش و ثنا می­کنم چه او را بشناسم چه نشناسم چرا که چه نسبت خاک است با عالم پاک) ... تا به آنجا که می­گوید: «شیوه­ها و مسلک­های کلامی و مناهج و طرق فلسفی را تجربه نمودم و هیچ فایده­ای در آنها مانند فایده­ای که در قرآن عظیم یافتم، نیافتم چرا که قرآن انسان را بر آن می­دارد تا در برابر بزرگی و عظمت ذات پروردگار به طور کلی تسلیم شود و از کندوکاو و تامل بیهوده در ایراد مخالفات و منافشات و تناقضات باز می­دارد و این تنها به این سبب است که عقل بشر در این تنگناهای عمیق و شیوه­ها و روش­های پوشیده، مضمحل، متلاشی و نابود می­گردد.)

و در وصیت خود ذکر می­کند که او دین محمد را به عنوان دین خود برگزیده و از الله متعال می­خواهد که این جمله را از وی قبول کرده و از او توضیح و تفصیل نخواهد.»[[177]](#footnote-177)

به همین مقدار از سخنان بزرگترین متکلمین در مدرسه­ی اشعری­ها اکتفا می­کنیم چرا که آنها بعد ار فاصله گرفتن و جدا شدن از کلام و فرو رفتن در قضایا و مسائل آن به نتایج محکمی رسیدند و همچنان که رازی گفت، راه قرآن را کافی و شافی و راه اهل حدیث را وصل کننده و رساننده­ی به یقین دانست راهی که انسان را به اطمینان، آرامش و ثبات در ایمان فرا می­خواند.

و مادام که امر چنین است ما با تامل در دو مدرسه بزرگ در علم اصول دین، معتزله و اشاعره، به تاریخچه آنها می­پردازیم تا به میزان و معیاری دست یابیم که آنها با استفاده از آن منهج تاویل را در پیش گرفتند.

از معتزله آغاز کرده و می­گوییم: اگر این اسم را از مسمی و مدلول تاریخی آن جدا کنیم و مقید به معنای اصطلاحی باشیم برای ما روشن خواهد شد که این اصطلاح بر کسی اطلاق می­شود که می­کوشد اسلام را از دلایل نقلی جدا کند و آن­را عبارت از یک مضمون عقلی فلسفی بداند که خشک است و خالی از بی­عدالتی و غلو تاویل نیست. ادعای توحید، منجر به جدا نمودن ذات پروردگار از اسامی و صفات او تعالی می­شود و در مورد خداوند متعال و توصیف وی گستاخی نموده و با کلامی او را مورد خطاب قرار می­دهند که نقص در هیبت و شکوه او تعالی است و اصول و آداب سخن گفتن در مورد مقام پروردگار در آن رعایت نشده است. و همچنین ادعای عدل، علم سابق پروردگار را نفی می­کند و اگر از دیگر استباهات آنان چشم بپوشیم، همین دو نتیجه اخیر برای مخالفت سلفی­ها با معتزله کافی است.

در مورد اشعری­ها اگر لباس تاریخی آنها را از تن­شان در آوریم و عوامل شکل­گیری کلام اشعری را در نظر نیاوریم، می­توان آنها را پیروان گرایش وسط نامید - با وجود اختلافات و تفرداتی که بین شیوخ و بزرگان آن است - اما جای تعجب نیست که در هر دو گرایش، آرا و نظرات مختلف و متعارض میان بزرگان آنها وجود دارد که این خود دلیلی است بر اشتباه بودن این دو منبع که مخالف با شیوه سلف بوده و بر تاویل استوار است.[[178]](#footnote-178)

عامل اینکه ابن تیمیه با آنان مجادله کرد به فهم او از رابطه­ی محکمی که میان افکار و اثر آنها وجود دارد، باز می­گردد. زیرا مبالغه و بزرگنمایی در نقش عقل انسانی و احکام آن، آنها را به سوی اموری مخالف و منحرف از حقایق قرآن و تاویلات مخالف با اصول صحیح اسلامی می­کشاند.

دکتر محمد علی زغبی معتقد است بیماری تاویل از یهود به مسلمانان سرایت کرده است. و فیلسوف یهودی به نام فیلون مشهور به تاویل بود حتی (عزیر) را اله دانست. از گذشته تاویل یکی از ویژگی­های یهود بوده است. آنجا که خداوند به آنان دستور داد روز شنبه ماهی نگیرند با تاویل روز جمعه گودال­هایی در کنار رودخانه­ها حفر کردند تا اینکه ماهی­ها در آن گرفتار شوند و یهودیان بتوانند در روز یک­شنبه آنها را صید کنند و چنان بر این تاویل ادامه دادند تا اینکه قاعده­ای نزد آنان مقرر شد مبنی بر اینکه: اگر از حقیقت ناتوان ماندی به مَجاز روی بیاور.» سپس و در اخیر، فیلسوف هلندی آنان به نام اسپینوزا به این مبدا بازگشت که «باید تورات را با تورات تفسیر کنیم.»[[179]](#footnote-179)

**8- ابن تیمیه و تصوف:[[180]](#footnote-180)**

شیخ الاسلام در موضع­ خود در برابر تصوف و صوفیه، ملتزم و متمسک به قواعد اساسی در اجتهادات خویش بود، چنانکه در منهج تاریخی اصل را بر اقتدا و پیروی از صحابه و تابعین گذاشته بود و این رویه بر اساس فهم او از حدیث نبوی بود که می­فرماید: «خیر القرون القرن الذی بعثت فیهم، ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم»: «بهترین مردم، مردمان عصر و زمانی است که من در میان آنها برانگیخته شدم سپس کسانی که بعد از آنها می­آیند و پس از آنها کسانی که بعد از آنها می­آیند.» و همچنین کسانی که بعد از آنها بیایند و در باب عقیده، عبادت، منش و اخلاق به منهج صحیح اسلامی متمسک شوند.

اما هرچه زمان بیشتر گذشت و تعداد صحابه و تابعین کمتر شد، بدعت­ها به تدریج ظهور کرد چرا که نور نبوت به مانند خورشیدی تابان و درخشان است که نور ستارگان در برابر آن کم می­شود و از بین می­رود و پیشینیان، مدتی طولانی در این نور زندگی کردند که به تدریج بخشی از این نور پنهان شد و با بروز فتنه­ها خوارج، شیعه، قدریه و مرجئه ظهور کردند که عده­ای از اصحاب در برابر آنها ایستادند و به بیان اشتباهات آنان پرداختند، اصحابی مانند عبدالله بن عباس (86 هـ)، عبدالله بن عمر (73هـ) و ابوسعید خدری (94 هـ).

اما در مورد تصوف؛ ابن تیمیه آن­را هم­ردیف رای و علم کلام ذکر می­کند و یکی از رنگ­های بدعت می­داند که در اولین قرن­ها شناخته شده نبودند و ظهور و بروز این فرقه به دو عامل برمی­گردد؛ اول ظهور حاکمانی از عجم (غیر عرب) خصوصا از فارس؛ و عامل دوم ترجمه­ی کتاب­های فارسی، رومی و هندی به عربی می­باشد.

با وجود این دید تاریخی، ایشان منهج و روشی موضوعی در مطالعه­­ی تصوف دارد و علم نبوت را بالاتر از تمام علوم می­داند چرا که علم به ایمان و قرآن است. پس از این بود که این علم به بخش­های مختلفی تقسیم شد: فقه، حدیث و اعمال قلب؛ و هریک از علمای مسلمان به بخشی از این تقسیم و فعالیت در آن روی­آوردند. - درحالی­که هریک از آنها در مجال فعالیت خود آرا و افعالی داشتند که از آنها پیروی نمی­شود با اینکه به دلیل اجتهاد هم به خاطر چنان آرا و افعالی نکوهش نمی­شوند - یعنی ضرورت اقتدا نمودن به روش پیامبر، اصل و اساس بود، چرا که تنها رسول الله معصوم بود و در عبارتی جامع می­گوید: «هرکس اراده، عبادت، عمل و سماع را که مربوط به اصول و فروع اعمال از احوال قلبی و اعمال بدنی است بر ایمان، سنت و هدایتی که محمد و اصحابش بر آن بودند، بنا کند همان راه نبوت را در پیش گرفته است.

مستشرق فرانسوی (لاووست) ملاحظات و عبارات دقیقی را در مورد حقیقت صوفیه به این صورت بیان می­کند: «تصوف با اشکال متفاوتی که دارد، همواره در تلاش است تا تیشه به ریشه­ی اهل سنت بزند و مذهب سنی را نابود کند. تصوف به شیوه­ی خود، افکار و آثار مسیحیان را به طور پنهانی وارد اسلام کرد. و با انتشار نظام رهبانیت، دیگر اسلام نظامی سیاسی نخواهد داشت و مفهوم دین از حقیقت اجتماعی خود بیرون خواهد شد و بهترین حالت در دیدگاه مومن، دور شدن از دنیا برای عبادت الله و مناجات و راز و نیاز خواهد شد و به تدریج حرکت سنی که در ابتدای دوران ممالیک حرکتی جهادی بود تبدیل به یک سنی آرام و در قهقرای سقوط و در کنج عبادت گشت و در سایه­ی حکومت آخرین فرمانروایان ممالیک بحرین و با شروع عهد شراکسه و پس از اینکه جهاد بزرگترین اعمال شرعی به شمار می­آمد چون از هر فرد بیشترین تلاش و کوشش را می­طلبید و جماعت، اقتضای همکاری و ارتباط داشت، فرار از اجتماع و توبه و ندامت از طریق نماز و روزه و خلوت، تبدیل به برترین اعمال نزد آنها گشت؛ دورانی که در این مبحث مد نظر ما است مدتی است که در آن، منهج سنی به شکل دوم خود تبدیل شد. برای ابن تیمیه توضیح و تعیین حدود معنای «ورع» در مفهوم دین، لازم و ضروری است و این لفظی است که افرادی از صوفیه بدان لفظ عبادت را اطلاق نموده­اند.[[181]](#footnote-181)

لاووست با نیشتر یک پژوهشگر دقیق و ظریف، انگشت خود را بر اصل و اساس مشکل گذاشت. اما ما دوست داریم که او سختگیری و خشونت ابن تیمیه در برابر مسالک و مذاهب صوفیه را برای­مان تفسیر کند، صوفیه­ای که با افسون و حیله، راهی را به سوی قلب­های اکثریت باز کردند. اما حقیقتا هیچ تفسیری برای شدت دشمنی شیخ الاسلام جز تاثیرات بیگانه که مولف بدان اشاره کرد، وجود ندارد و شیخ الاسلام در کتاب­های بزرگ و ارزشمند خود، بر جهاد اسلامی بسیار حریص بوده و بر آن تاکید کرده است و زندگی عملی ایشان گواه بر ایمان عمیق اوست. ایمان به ضرورت ارتباط میان ایمان و عمل؛ و همچنین گواه است بر روش ایشان در مد نظر قرار دادن شمولیت اسلام با شمول دلایل عقلی و مواردی که انسان­های اهل دل بدان تقویت و تعذیه می­شوند.

مولف، جایگاه جهاد در اسلام را با اطلاع و شناخت از مولفات ابن تیمیه، فهمیده است.

از دیدگاه شیخ الاسلام، در هر زمان جهاد امری مطلوب و پسندیده است و به این قول خداوند متعال استناد می­کند که می­فرماید: «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ انفِرُواْ فِي سَبِيلِ اللهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الأَرْضِ أَرَضِيتُم بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الآخِرَةِ إِلاَّ قَلِيلٌ** \* **إِلاَّ تَنفِرُواْ يُعَذِّبْكُمْ عَذَاباً أَلِيماً وَيَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَيْرَكُمْ وَلاَ تَضُرُّوهُ شَيْئاً وَاللهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**»: «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! شما را چه شده، هنگامی‌که به شما گفته می‌شود: «(به سوی جهاد) در راه الله حرکت کنید» به زمین می‌چسپید (و سستی می‌کنید) آیا به جای آخرت به زندگی دنیا راضی شده‌اید؟! حال آنکه متاع زندگی دنیا، در (برابر) آخرت، جز اندکی (هیچ) نیست. اگر (برای جهاد) کوچ نکنید، (الله) شما را به عذاب دردناکی، عذاب می‌کند و قوم دیگری را بجای شما قرار می‌دهد و هیچ زیانی به او نمی‌رسانید و الله بر هر چیزی تواناست.» (توبه: 38 و 39)

و در تفسیر این آیات بیان می­کند که به نظر وی خطاب این آیات متوجه هر زمانی است و تنها مخصوص زمان رسول خدا نیست همچنان که خداوند متعال در آیاتی دیگر، خبر داده کسی که از جهادی که مامور به انجام آن است، سر باز زند، او را عذاب داده و قومی را جایگزین می­کند که جهاد کنند. و در آیه­ای دیگر می­فرماید: «**هَاأَنتُمْ هَؤُلَاء تُدْعَوْنَ لِتُنفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنكُم مَّن يَبْخَلُ وَمَن يَبْخَلْ فَإِنَّمَا يَبْخَلُ عَن نَّفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنتُمُ الْفُقَرَاء وَإِن تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ**»: «آگاه باشید، شما همان کسانی هستید که برای انفاق در راه الله فرا خوانده می‌شوید، پس بعضی از شما بخل می‌ورزد و هرکس بخل ورزد، جز این نیست که بر خویشتن بخل ورزیده است و الله بی‌نیاز است و شما (همه) فقیر (و نیازمند)ید و اگر روی بگردانید (الله) گروهی دیگر را بجای شما می‌آورد، آنگاه آن‌ها مانند شما نخواهند بود.» (محمد: 38)

خداوند متعال خبر داده است، هرکس از جهاد یا انفاق در راه الله سر باز زند خداوند متعال افرادی را جایگزین می­کند.[[182]](#footnote-182)

ابن تیمیه، کسی را که از جهاد سر باز زند، بزدلی بخیل می­داند که الله اشخاصی را جایگزین او می­کند که اسلام را یاری نموده و انفاق می­کنند. زندگی شیخ و جهاد مداوم ایشان ثابت می­کند که وی از علمایی است که علم و عمل نزد آنان هماهنگ و همراه است.

با این اندیشه و دیدگاه می­توان میان اصول اسلامی و آثار ادیان و فرهنگ­های دیگر تمییز داد. شیخ، برخی از صوفی­ها را (موسوی محمدی) و برخی را (عیسوی محمدی) می­نامد تا تشابه میان آنان با یهود و نصاری را بیان کند همچنان که برخی از عابدان را که سختی و مشقت بسیاری به خود وارد می­کنند با زاهدان صائبی و هندو به طور کلی تشبیه کرده و آنان را مشابه اینان می­داند.

برای فهم شدت اختلاف و تفاوت آرای آنها با آرا و اندیشه­های مسلمانان صدر اول، بحث نمودن در باب اشکال مختلف تصوف، ضروری است که منظور، پرداختن به دیدگاه حلولی حلاج و نظریه­ی وحدت وجود ابن عربی است سپس انتقاد شیخ سلفی از امام ابوحامد غزالی را به ترتیب متذکر خواهیم شد.

**الف) حلاج:**

حلاج اولین کسی نیست که اندیشه­ی حلول را بیان کرد بلکه قبل او سبئیه به بیان چنین اندیشه­ای دست یازیده و قائل بر این شدند که روح خدا بر علی حلول کرده و علی خدا شده است.

وقتی به کتاب «الطواسین» حلاج رجوع می­کنیم، مذهب و اندیشه­های وی روشن و آشکار می­گردد. در این کتاب، حلاج به­گونه­ای رمزآلود به بیان افکار حلولی در لباس رموز پرداخته است مثلا در جایی می­گوید: «ای گمانه­زن، لازم نیست من خودم باشم و تو خودت، اگر فهمیده باشی این سخن را درک می­کنی؛ این معانی را کسی جز آنکه حمد او را می­گویم درست نمی­داند.»

و در جایی دیگر نیت­های خود را بیان کرده و می­گوید: «حقیقت مخلوق است، حقیقت را ترک گوی تا تو، او بشوی یا تو به شکل حقیقت هستی.»

وی گامی دیگر و بلندتر از این برداشت که گامی از اسباب هلاکت وی بود، چرا که یکی از ارکان اسلام یعنی حج را در معرض هدم و نابودی قرار داد و پنداشت که هرکس خانه­ای بنا کرده و مدتی روزه بگیرد سپس در اطراف آن لخت و عریان طواف کند، این عمل او را از حج کردن بی­نیاز می­کند.

حلاج یکی از دعوتگران باطنی قرطمی بود همچنان که مصادر و منابع تاریخی به این امر اشاره کرده­اند علاوه بر اینکه کوشش می­کرد تا قرآن را از بین ببرد. چنانکه این مساله از ملکی یکی از معصران وی نقل شده است.

حلاج به صراحت بیان می­کرد که می­تواند کتابی مانند این قرآن بیاورد و در نهایت با اجتهاد فقهی- چنانکه ابن تیمیه معتقد است – مبنی بر تعطیل کردن حج به عنوان یکی از ارکان اساسی اسلام، به قتل رسید.

**ب) ابن عربی:**

مذهب و نظریه­ی وحدت وجود نزد ابن عربی بر این اساس بنا شد که تمامی دنیا به مانند آینه­ای است که اشکال را نشان می­دهد و مخلوقات نزد ابن عربی، عبارت از فیض همیشگی او هستند اما زوج بودن را در مخلوقات تفسیر نمی­کرد. او معتقد است که عالم در وجود خود محتاج و نیازمند حق است چرا که حق در صورت و شکل موجودات جاری می­شود و همچنین حق نیازمند به اعیان ثابت است و این بسیار به مثل افلاطونی شباهت دارد که می­گوید: «پروردگار حق و بنده نیز حق است، پس چگونه احساس تکلیف کنم؟ اگر بگویم بنده­ام، می­میرم یا اگر بگویم پروردگار، پس تکلیف کجاست؟»

از اندیشه­ی ابن عربی چنین برمی­آید که گوساله­پرستان بنی­اسرائیل در واقع خدا را پرستیده­اند و عبادت خدا و بت، با هم برابر است!!! او همچنان در این تسلسل باقی می­ماند و همچنین اعلان نمود که فرعون پاک و بدون پلیدی از دنیا رفته است و این سخنی است که به قول ابن تیمیه تاکنون هیچ­یک از اهل قبله به مانند آن نگفته­ است.

از جمله شطحیات منحرف ابن عربی این است که در مورد ولایت گفته است: ولایت دریایی است که همه چیز را در برگرفته و قابل انقطاع نیست و اخبار عمومی بدان گواهی داده­اند و با قطع شدن نبوت، تشریع و رسالت، ولایت همیشه باقی است.

یعنی او ولی را بر نبی برتری می­داد اما نمی­خواست به این اعتقاد، تصریح کند به همین سبب لباس تاویل بر آن پوشاند تا آن­را بر تن مسلمانان بپوشاند به همین سبب پیروان او در ابتدا، تصریح می­کنند که ولایت پیامبر برتر از نبوت او است، سپس قائل به این شدند که ولایت تا بر پایی قیامت همچنان وجود دارد و این ولایت همان ولایت پیامبر است که برای امت او باقیمانده است و گاهی می­گویند در هر زمان این ولایت اختصاص به شخصی دارد و گاهی می­گویند این برای آخرین اولیا است.

ابن تیمیه این تاویل منحرف را بیان نموده و روشن می­کند کلمه­ی خاتم الاولیاء حقیقتی ندارد. و حکیم ترمذی در تردید خویش اشتباه کرده است و آنها این اشتباه را آب و تاب داده و دگرگون نموده و تحریف کردند همچنان که تاکید می­کند که ولایت مخصوص پیامبر است و بعد از او به هیچ کس منتقل نمی­شود.

اندیشه­ی وجود در مذهب ابن عربی، نتایج نابودگری برای دین و اخلاق در پی دارد و جبریه­ از نتایج این اندیشه است و جدایی میان خیر و شر و تمییز بین پاداش و مجازات را محال دانسته و ارزش­های اخلاقی را ساقط کرده است. آیا بعد از این هم تعجب می­کنی که چرا شیخ الاسلام با شدت و خشونت به آنها هجوم برده است؟ شیخ الاسلام می­داند و آگاه است که این جبرگرایی که صوفیه و طرفداران وحدت وجود بدان قائل­اند و اغلب مذاهب صوفیه از آن رنگ گرفته­اند، منجر به شکست اسلام و ظهور و وجود تاتار می­شود.

بدون شک این دیدگاه از اندیشه­ی نافذ و درخشان ایشان شکل گرفته است و ضرورت توجه به اندیشه­ها، نظریات، آرا، نتایج و آثار ناشی از آنها را ثابت می­کند زیرا تمسک صوفیه به اندیشه جبرگرایی که بطور کلی مخالف با حقیقت قرآن است، سبب آشکار شدن موجی فرهنگی در میان مسلمانان شده و تحت تاثیر آن از جهاد دست کشیدند و امت­های دیگر با آنها دشمنی کرده و بر آنها هجوم آوردند.

**ج) غزالی:**

موضع ابن تیمیه در برابر غزالی از نظر شدت انتقاد و اختلاف معیارها متفاوت است این بدان سبب است که غزالی در نقد فلسفه و علم کلام با آنها موافق بوده است اما نزد شیخ الاسلام، عقیده­ی صحیح مد نظر بود. و ما می­دانیم غزالی به انحرافات فلسفه­ی یونان و اثر آن بر برخی از فیلسوفان اسلامی پی برد، به ویژه زمانی که مساله­ی قدیم بودن عالم را تاویل نمودند و قایل به قدیم ب.دن حسی و انکار علم خداوند متعال نسبت به جزئیات شدند؛ همچنین حشر اجساد را انکار کردند و با حقایق قرانی و احادیث نبوی مخالفت ورزیدند. همچنین غزالی خطر افکار باطنی غالیان شیعه را دیده بود چراکه جهان اسلام با آثار حرکت­های خبیث و ضد عقیده­ی اسلامی آنها روبرو شد اما آن تنها یک تفسیر و تاویل از روی راستی و اخلاص و تلاش در کسب حقیقت نیست بلکه حرکتی است پوشیده از کراهیت و دشمنی که توطئه­های پنهانی آن­را برانگیخته است و چه بسا دست­های توطئه­گر یهود که عبدالله بن سبا را به حرکت درآورد، آن­را به جنبش درآورده باشد که تا امروز در خفا و نهانی مشغول فعالیت است. اما انتقاد غزالی از متکلمین درحالی است که در یک محیط کلامی پرورش یافته و شاگرد امام الحرمین جوینی بود. او حق داشت نسبت به تلاش­های متکلمین که درحال نابودی بیشتر عقاید و افکار اسلامی بود و آن­را به شدت تکان می­داد، نگران باشد.

غزالی به اختیار و خالصانه، تصوف را انتخاب کرد چرا که او در محیطی می­زیست که کسی حدیث رسول خدا را نمی­شناخت و در تقسیم­بندی فرقه­ها، اهل سنت و جماعت از نظر وی پنهان ماند. دلیل اخلاص وی این است که تیر انتقاد خود را به سوی صوفیان منحرفی امثال حلاج و کسانی که ادعای سقوط تکالیف شرعی را می­کردند، نشانه رفت.

برخی از افکار و اندیشه­های فلسفی او متاثر از اندیشه­های افلاطون و ... و فیلسوفان اشراقی بوده است. به نظر ابن تیمیه، غزالی بر آن افکار و اندیشه­ها، لباس اسلامی پوشانیده است و این نیز به سبب تفکر و مطالعه­ی طولانی مدت رساله­های اخوان الصفا که قاضی ابن عربی در موردش گفته است: «در بطن فلاسفه داخل شد و از آن خارج نشد» می­باشد و براستی نیز چنین است.

ابن تیمیه در تالیفات خود به تفصیل، تفسیرهای اشتباه غزالی را شرح داده است چرا که غزالی بدون مطالعه و فهم صحیح، افکار برخی فلاسفه­ی یونان را در اسلام داخل نمود. شیخ سلفی (شیخ الاسلام) با تفسیرات و افکار اسلامی خود، براساس میزان قرآن و سنت، نتایج فلسفی تمام فلاسفه امثال کندی، فارابی و ابن سینا و ... را رد کرد و بیان داشت که آنها در عملیات تلفیق میان قرآن و عناصر سلفی که متمسک بر قرآن و سنت بودند و تاکید می­کردند که قرآن منهج مهم و اصیل است، شکست خوردند.

پس هم رکاب شدن با کسانی که قرآن را تفسیر عقلی می­کنند کاری شایسته و عاقلانه نیست، - امثال معتزله که پندارهای خود را بر نصوص شریعت مقدم می­داشتند - یا همراه شدن با کسانی که برای وارد کردن فلسفه و یا برتری آن بر قرآن تلاش می­کنند؛ چرا که قرآن کلام خداوند عزوجل است اما فلسفه اندیشه­ای است در جهت شناخت وجود و بحث در اسباب شناخت انسان که حق را با خیال آمیخته است؛ و یا همراه شدن با انواع تفسیرات ظنی که فلاسفه از زمان­های دور مد نظر داشته­اند و بوسیله آن با حقایق وحی آسمانی مخالفت کردند خصوصا با مهم­ترین مسائل مربوط به عقیده که توحید، رسالت و معاد می­باشد.[[183]](#footnote-183)

با این همه ابن تیمیه در نقدش نسبت به غزالی، لطیف و نرم بود و بسیاری از اوقات به سبب اخلاص وی از او دفاع می­کرد همچنان که برخی فصل­های کتاب «احیاء علوم الدین» غزالی که قواعد سلوک اخلاقی در اسلام را بیان می­کند، ابن تیمیه را به شگفت آورد مانند فصل­های «مهلکات و منجیات» و بلکه در دفاع از او عذرهایی ذکر می­کند چرا که غزالی در میان محدثین رشد و نمو نیافت و از محدثین، حدیث نیاموخته بود چنانکه در ارزش­گذاری وی نسبت به آرا و تالیفات عزلالی خواهیم دید.

اما شوق و علاقه­ی وافر غزالی نسبت به فراگیری حدیث در پایان عمرش، دلیل دومی است که اخلاص او را در طلب حقیقت، تقویت می­کند.

آنچه از آثار و تالیفات وی به ما رسیده، بیانگر آن است که مسلک­ها و مناهج کلامی، فلسفی و صوفیه، برای رسیدن به هدف و شناخت حق، بدون سنت صحیح که دومین ستون اسلام است، شایسته و مناسب نیست چرا که سنت مفسر قرآن کریم و بیانگر منهج و روش صحیح در عقاید، عبادات، اخلاق و شناخت حقایق عالم غیب است، حقایقی که تمام مذاهب فکری تنها با تکیه به عقل از رسیدن به آن عاجز و ناتوان­اند. و عقل ناتوان­تر از این است که بدون هیچ سند و مدرکی از شریعت بدان برسد.

**ارزش­گذاری اندیشه­ها و تالیفات غزالی از سوی ابن تیمیه:**

به نظر شیخ الاسلام، امام غزالی عبارات اسلامی و نبوی را در تعبیر و تفسیر مقاصد و اهداف فلاسفه به کار برده است.

و با منهج و روشی تحلیلی از مضمون کتاب­های او، نظریات وی را مورد نقد قرار داده است و علم معامله و امر و نهی را به صوفیه و فقها باز می­گردند و علم مکاشفه دارای مصادر بسیار و متعددی است که گاهی مسلک و منهج فلاسفه را در پیش دارد و گاهی روش متکلمین جمهیه و گاهی روش اهل حدیث را در پیش می­گیرد و گاهی نیز بر آنها ایراد وارد نموده و سخنان متعارض و مغایری می­گوید.

سپس این مساله را شرح داده و می­گوید: «غزالی ماده­ی کلام را از سخنان شیخ خود - جوینی، امام الحرمین – در «الارشاد» و «الشامل» و... فراگرفت علاوه­ بر چیزهایی که از قاضی ابوبکر باقلانی فراگرفت. وی در اصول فقه غالبا مسلک ابن باقلانی را که مذهب واقفه و تصویب مجتهدان است برمی­گزیند اما طریقه­ی وی در کلام، طریقه­ی شیخیش قاضی ابوبکر می­باشد و شیخ وی در اصول فقه به مذهب شافعی و طریقه­ی فقها مایل است.)

ماده­ی غزالی در فلسفه از کلام ابن سینا گرفته شده است به همین سبب ابوحامد می­گفت کتاب «الشفاء» او را بیمار کرده است. و همچنین از سخنان اصحاب رسائل الصفا و رسائل ابوحیان توحیدی و ... ماده­ی فلسفی خود را گرفته است. اما تصوف بزرگترین علوم او است که بدان مشهور شده و به اوج رسید. وی ماده و اساس تصوف را از کلام شیخ ابوطالب مکی فراگرفت کسی که در فصل «منجیات» در شکر، صبر، امید، ترس، محبت و اخلاص از او یاد کرده است. و اکثر آن­را از کلام ابوطالب مکی گرفته است اما ابوطالب والا مرتبه و مقام است و آنچه که در ربع مهلکات آورده، عموما از کلام حارث محاسبی در «الرعایة» گرفته است مانند آنچه در نکوهش حسد، خودبزرگ بینی، فخر، ریا و کبر و مانند آن آورده است. ابن تیمیه محتوای کتاب­هایی که نسبت آن به غزالی مشکوک است مانند «مشکاة الانوار» را نیز به بوته­ی نقد می­کشاند چرا که این کتاب­ها، به همان منهج و روش فلاسفه می­باشد و چون محتوای امثال این کتاب، با قرآن و سنت مخالف بود، ابن تیمیه به انتقاد آنها حریص بود و به نظر وی غزالی در بهترین حالت و درحالی­که در پی فراگیری حدیث صحیحین بود، از دنیا رفت.

هنگامی که در مورد کتاب «احیاء علوم الدین» از وی سوال شد پاسخ داد: این کتاب (قوت القلوب) است به دلیل مطالبی که در مورد اعمال قلوب در آن ذکر شده است، مانند صبر، شکر، محبت، توکل، توحید و مانند آن. اما ابوطالب، صاحب کتاب «قوت القوب» در حدیث و اخبار و روایات و سخنان صوفیه و ... در علوم قلوب از ابوحامد غزالی داناتر بود و کلام وی از منظر تحقیقی، بهتر و قوی­تر است و از بدعت دورتر می­باشد در صورتی که در «قوت القلوب» احادیث موضوع، ضعیف و موارد زیادی به چشم می­خورد که از از دیدگاه شریعت مردود می­باشد. اما مطالبی را که غزالی در مهلکات کتاب احیاء ذکر نموده است مانند سخن از کبر، خودبزرگ بینی و عجب، حسد و ... غالبا از سخنان حارث محاسبی در «الرعایة» است که بخشی از آنها قابل قبول و بخشی مردود و بخشی نیز مورد نزاع و اختلاف است.

کتاب «احیاء» فواید بسیاری دارد اما موارد مذموم و نکوهیده­ای نیز در آن وجود دارد؛ امور فاسدی از سخنان فیلسوفان مربوط به توحید و نبوت، در این کتاب یافت می­شود. و چون معارف صوفیه ذکر شود مانند این است که دشمن مسلمانان گرفته شود و بر تن وی لباس مسلمانان را بپوشاند. امامان دین، این مساله را بر ابوحامد انکار کرده و ناپسند دانسته و گفته­اند: کتاب «الشفاء» یعنی کتاب ابن سینا در فلسفه، او را بیمار کرد که در آن احادیث و روایات ضعیف و بلکه روایات موضوع زیادی دیده می­شود و همچنین بسیاری از اشتباهات صوفیه در آن یافت می­شود.

در این کتاب علاوه بر این مطالب، بسیاری از سخنان مشایخ عارف و راست­رو صوفیه در مورد اعمال قلوب دیده می­شود که موافق با کتاب و سنت است و مواردی نیز در آن بیان شده که مربوط به عبادات و ادب است و موافق با کتاب و سنت می­باشد، به همین دلیل اجتهاد و رای مردم در مورد این کتاب، مختلف است و در آن اختلاف نموده­اند.

و در جایی دیگر بیشتر روشن­گری نموده و می­نویسد: احادیث صحیح و ضعیف و موضوع بسیاری در کتاب احیا وجود دارد؛ ماده و جوهره­ی مصنف این کتاب در بخش حدیث، آثار و کلام سلف و تفسیر قرآن، ضعیف بوده است و پر رنگ­ترین و بهترین ماده وی ماده صوفیه بوده است و اگر در آن، مسلک و روش صوفیان اهل علم و آگاه به احادیث پیامبر را دنبال کرده و از تصوف فلسفی دوری می­کرد، به مقصود و مطلوب خویش می­رسید اما در آخر عمر، این راه را پیمود و بهترین مطالب کتاب وی ماخوذ از کتاب ابوطالب مکی در مقامات عارفین و مانند آن است؛ ابوطالب به احوال و ذوق صوفیه و به کلام و آثار سماع آنها آگاه­تر بود و با مشایخ بزرگ آنها، به طور مستقیم ارتباط داشته است.[[184]](#footnote-184)

اصول و قواعدی که ابن تیمیه وضع نموده بود، سبب شد تا از نظر علمی، اخلاقی یا مذهبی، در برابر کسی سر خم نکند چرا که شناخت حق از همه چیز بالاتر است و بیان اشتباهات با میزان حق و عدالت باید مقیاس تمامی همنشینان او باشد. چراکه پس از رسول خدا هیچ­کس عصمت ندارد. و در این­باره ابن تیمیه می­گوید: «کسی که راه و مسلک فقر، تصوف، زهد و عبادت را پیشه­ی خود کند، اگر این مسلک و منش وی موافق با شریعت نباشد، از راه بیرون شده و گمراه می­شود و بیش از اینکه سبب صلاح و درستی وی شود، سبب فساد وی می­باشد. همچنین کسی که راه فقه، علم، اندیشه و کلام را پیش گرفته است باید پیرو شریعت بوده و به علم خود عمل کند وگرنه فاجری است که از راه گمراه شده است. و این همان اصلی است که هر مسلمان باید به آن اعتماد و تکیه کند. و ابن تیمیه آن­را مطرح نمود تا با رعایت آن اسامی درخشان صوفیانی که به اهل سنت نسبت داده می­شوند مانند غزالی را نقد کند.[[185]](#footnote-185)

ترس از اطاله­ی کلام و خروج از بحث، ما را بر آن داشت تا به طور کلی به این مساله اشاره کنیم اما به بحث تفصیلی این مساله در کتاب­مان «ابن تیمیه و تصوف» پرداختیم.[[186]](#footnote-186)

به همین سبب گرایش سلفی از زمان ابن تیمیه تاکنون را دنبال نمی­کنیم؛ معروف است که این گرایش پیوسته و تا به امروز با تصوف مخالف می­باشد در صورتی که موضع ابن تیمیه، موضعی میانه­رو است چنانکه با آن بخش از تصوف که موافق با قرآن و سنت بود، موافق بود اما این گرایش میانه­رو اکنون به شدت تغییر یافته و علمای سلف، بطور کامل تمام انواع و اشکال تصوف را رد نمودند؛ اما چرا چنین رد و انکاری به وجود آمد؟

علی رغم اینکه سلفی­های معاصر بر پیروی از منهج و اجتهادات ابن تیمیه بسیار حریص­اند، اما در برخی موارد، مواضع مستقل و جدایی اتخاذ نموده­اند و سبب این امر، عواملی است که در جوامع اسلامی جدیدا رخنه کرده و مظاهر بدعت­ها افزون گشته است و تصوف به عنوان وسیله­ای برای رویارویی با حرکات سلفی معاصر، به شمار می­آید. در اینجا سوالاتی مطرح است که مشکلات جدید پاسخ آنها را دشوار کرده است و نمی­توان آنها را نادیده گرفت درحالی­که در زمان شیخ الاسلام وجود نداشت.

**اولین مساله:** براستی علت توجه ویژه مستشرقان در فضای دانشگاهی به تصوف در اسلام به طور عام و گرایش­های منحرف به صورت خاص چیست؟ **دومین سوال** این است که علت همزیستس مسالمت آمیز - اگر چنین تعبیری درست باشد - مشایخ طریقت­های صوفیه و نظام­های استمارگر مگر در موارد نادر، چیست؟

ناگزیر باید اندکی درنگ کنیم تا بدانیم که دلیل فراماسون­ها در سرمایه­گذاری برای حرکت­های اسلامی در الجزائر و شمال آفریقا از طریق اندیشه­های فلسفی چیست.

**سومین سوال** این است که علت خشم و غضب غرب از بزرگان سلف چیست؟ و برعکس مشاهده می­کنیم که با شخصیت­های نگران در اسلام، با نرمی برخورد می­کنند و شاید بگوییم در مدح و ستایش امثال حلاج، ابن عربی، ابن سینا و ... در مجال فلسفه، کلام و تصوف بسیار اغراق می­کنند؟

پاسخ این سوال­ها، عامل جدیدی است که نقاد مدرسه­ی سلفیت در عصر حاضر نسبت به تصوف ارائه داده است و آن­را سلبی بودن این فکر و جبرگرایی پیروان آن و ترویج بدعت­ها از سوی آنان و حسن ظن بزرگان آنها به نیروهای دشمن می­داند. و در پاسخ به این سوال نمی­گوییم اشکال در روابط مشکوک برخی از آنها با استعمار غرب است بلکه اکثر پیروان آنها همچنان که عادت پاکان است، نسبت به مشایخ خود حسن ظن دارند و بر این اساس معتقدند که آنها در برابر ورود تمدن مادیِ طاغی از غرب، با تاثیرپذیری از روح عاطفی و نرم اسلام که روح و وجدان انسان را پرورش می­دهد، موضع­ نرمی گرفته­اند.

اما کافی است به این افراد گفته شود: آیا نیازی به طریقه­ی تصوف است؟ پاسخ مثبت به این سوال درواقع به این معنا است که (پناه بر خدا) اسلام به طور ناقص بر ما عرضه شده و این روش و طریقه آمده آن­را کامل نموده است درحالی­که هر مسلمان مخلصی اشتباه این پندار را می­شناسد؛ اسلام به معالجه هر دو بخش وجود انسانی یعنی روح و جسم می­پردازد و به هر دو جانب روحی و مادی وی اقرار می­کند و هر تشخیص و علاجی در یک سو بدون توجه به طرف دیگر، در دیدگاه و جنبه عملی و تطبیقی آن­ خلل وارد می­کند.

اکنون کاملا بی­طرافانه از باب جدل چنین فرض می­کنیم که – تمام ادله و براهینی که مخالفان در این مساله ذکر کرده­اند نادرست است - و تصوف از هر نوع تاثیر عناصر اجنبی عاری باشد، در این صورت می­گوییم: تصوف در واقع از بخش وجدانی عاطفی یا سلوک و منش اخلاقی اسلام، تعبیر می­کند که با این مفهوم درواقع یک بخش را از میان سایر بخش­های اسلام جدا نموده است درحالی­که اسلام متصف به صفت شمول و تکامل است و به همین سبب چون تصوف در میدان مبارزه با اندیشه­ی فلسفی غربی یا نظریات اجتماعی سیاسی و اقتصادی که شب و روز ما را مطالعه می­کنند و در سرزمین­مان با ما می­جنگند، قدم نهد به سرعت از مقاومت و دفاع ناتوان خواهد شد هرچند اصحاب و پیروان این تفکر، مثبت­گرا و اهل جهاد و مبارزه باشند زیرا سیاق مذهب صوفی حتما به عجز و ناتوانی از رویارویی با افکار و آرائی می­انجامد که ادعا می­کنند راه حل مشکلات امروز و آینده انسان هستند.

آیا تصوف حتی بدون وجود مجاری بدعت، می­تواند در برابر موج سرکش فلسفه­هایی مانند مارکسیست­ها، وجودیه و برجماتیه که بال­های خود را در سراسر عالم گسترانیده­اند، بایستد؟

اما نزاع و درگیری تحمیلی میان این نظام­ها با مسیحیت به اعواملی که مورخان می­دانند بازمی­گردد، هرگز عبارت مشهور «کارل مارکس» را فراموش نمی­کنیم که می­گفت: «دین افیون ملت­ها است.»

در مخیله مارکس، برگ و سند آمرزش و همچنین وعده­های مردان کلیسا به پیروان خویش در برابر غفلت از این دنیا بود و این تصور کاملا با اندیشه­ی صوفیه مطابق است حال فرقی نمی­کند صاحب این اندیشه چه دینی داشته باشد چراکه یهودیان تصوف دارند و مسیحیان تصوف دارند و بوذیان نیز تصوف دارند و تصوف در هر سه این ادیان وجود دارد!!

اما اسلام از نظرگاه درست صحیح و برگرفته از مصادر تاریخیِ آن، که تمدنی برپا نموده و در طول قرون متمادی انسانیت را روشنی بخشید، مبارز و حریفی بسیار قوی در میدان نبرد است؛ اسلام به فرار از میدان زندگی برای رسیدن به نعمت­های اخروی دعوت نمی­دهد بلکه حقیقت و واقعیت را ترسیم می­کند؛ فرار نمی­کند و واجبات و مسئولیت­ها را از دوش وی برنمی­دارد بلکه در تمام اصول و فروع زندگی وی وارد شده تا به زندگی او نظم و نظام ببخشد و هر نظامی را که ادعا می­کند اسلام برای سعادت بشر هیچ برنامه­ای ندارد، به مبارزه می­طلبد چرا که هر پژوهشگر بی­طرف و منصف که به عقل خویش احترام گذاشته و در بحث و پژوهش، از موازین عقلی بهره می­برد، می­بیند که بحران­ها پی در پی در جهان جریان دارد و این بدان سبب است که از راه درست سعادت دور مانده است و آن همان راهی است که خالق انسان برای وی ترسیم نموده است.

**تفسیر تاریخ از نگاه ابن تیمیه و هشدار وی به مسلمانان:**

چون پژوهشگر به هنگام مطالعه­ی نظریات عمیق ابن تیمیه در مورد تاریخ امت­های پیشین، درنگ ­کند و به مقارنه و مقایسه میان امت­هایی که رسالت داشتند و نیز امت­هایی که پیامبری میان­شان مبعوث نشد و با زبان و ادبیات امروزی ما سخن می­گویند، بپردازد و در پرتو مطالعه­ی فلسفه­ی تاریخ، در می­یابد که شیخ الاسلام از کسانی نیست که در حکم دادن شتاب کند. بلکه به عنوان یک صاحب نظر معتقد است که تاریخ اعمال پیامبران و تمدن­هایی را که به وجود آوردند ثبت و ضبط نموده است و به مقداری که از زمان بعثت پیامبران دور و یا نزدیک می­شویم، تمدن­های انسانی شکوفا شده یا کهنه می­شوند بلکه حتی سعادت و شقاوت بشر محقق می­شود، (و الله متعال در سوره­های مکی وجود جنس پیامبران را از همان ابتدا ذکر کرده است تا وجود این جنس و سعادتمندی پیروان آنها و بدبختی و شقاوت مخالفان آنها ثابت کند).[[187]](#footnote-187)

همچنین خداوند متعال کسانی را که پیامبران را تکذیب می­کنند، چنین متوجه می­سازد: «**أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ**»: «آیا آن‌ها در زمین سیر نکردند، تا دل‌هایی داشته باشند که با آن (حقیقت را) دریابند، یا گوش‌های که با آن (اخبار گذشتگان را) بشنوند؟! پس بی‌گمان چشم‌های (ظاهر) نا‌‌‌بینا نمی‌شود و لیکن دل‌هایی که در سینه‌هاست، نابینا می‌شود.» (حج: 46).

بر اساس تقسیم­بندی ابن تیمیه، امت­ها بر دو نوع تقسیم می­شوند؛ نوع اول آنهایی هستند که از سوی خداوند بر آنها کتاب نازل شده است مانند یهود و نصاری؛ و نوع دوم کسانی هستند که هیچ کتابی ندارند مانند هند، یونان و ترک و همچنین عرب قبل از بعثت محمد؛ و ابراهیم به سوی روم صائبی که در آن زمان در مقدونیه و ... می­زیست فرستاده شد. و از آثار به جا مانده از صابئه در حران هیکل­هایی است که برای علت اول و عقل و نفس و ستارگان می­باشد و این در دین یهود، نصاری، فارس و روم نصرانی نبود.[[188]](#footnote-188)

بسیار ملاحظه می­شود که میان فیلسوفان یونان و عبادت ستارگان ارتباط وجود دارد چرا که آنها اجرام آسمانی را بزرگ می­شمردند، همچنان که برخی اشتباهات شایع تاریخی را تصحیح می­کردند مانند اسکندر ذوالقرنین که حکایتش در قران آمده است و برخی پنداشته­اند که او اسکندر مقدونی شاگرد ارسطو طالیس است.

براستی مسیر تاریخ در زیر قدم­های پیامبران گذشته است، آنها فرستادگان خداوند به سوی بشر بودند که خداوند آنها را با آیات و نشانه­ها و معجزات متمایز نمود و شناخت آنها را برای مخلوقات آسان کرده است. به درستی که راه شناخت پیامبران، همانند راه شناخت یکی از ادیان است؛ الله متعال با ویژگی­هایی آنها را متمایز نموده است که این ویژگی­ها از اخبار آنها و بررسی احوال­شان شناخته می­شود چنانکه پزشکان و فقها از این طریق نیز شناخته می­شوند. به عنوان مثال کسی که نحو سیبویه و طب ابقراط و فقه ائمه اربعه و ... را ببیند، اقرار وی به این امور از روشن­ترین امور است؛ و از اینجاست که خداوند متعال در قرآن امر نبوت و اثبات جنس آن­را که در عالم رخ داده است، مانند داستان نوح و قومش، هود و قومش، شعیب و لوط و ابراهیم و موسی و .... با هم ذکر می­کند.[[189]](#footnote-189)

چنانکه قرآن برای ما بیان می­کند که برای هر امتی پیامبری آمده است، خداوند متعال می­فرماید: «**وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولاً أَنِ اعْبُدُواْ اللهَ وَاجْتَنِبُواْ الطَّاغُوتَ فَمِنْهُم مَّنْ هَدَى اللهُ وَمِنْهُم مَّنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلالَةُ فَسِيرُواْ فِي الأَرْضِ فَانظُرُواْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ**»: «یقیناً ما در (میان) هر امت پیامبری را فرستادیم که: «الله یکتا را بپرستید و از طاغوت اجتناب کنید». پس الله بعضی از آنان را هدایت کرد و بر بعضی از آنان گمراهی محقق گشت، پس در زمین بگردید، آنگاه بنگرید عاقبت تکذیب‌کنندگان چگونه بود.» (نحل: 36)

و می­فرماید: «**إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيراً وَنَذِيراً وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خلَا فِيهَا نَذِيرٌ**»: «یقیناً ما تو را به حق بشارت‌دهنده و هشدار‌‌دهنده فرستادیم. و هیچ امتی نیست؛ مگر آن‌که در (میان) آن هشدار دهندة (آمده و) گذشته است.» (فاطر: 24)

پیامبران واسطه­هایی[[190]](#footnote-190) میان خداوند و بندگانش در تبلیغ اوامر و نواهی و وعده و وعید او تعالی می­باشند.[[191]](#footnote-191) پیامبران صلوات­الله­علیهم برای تحصیل مصالح و تکمیل آن و از بین بردن مفاسد، فرستاده شده­اند؛ پیروان رسولان کامل­ترین مردم گردیدند و برعکس آن، کسانی که پیامبران را تکذیب کرده­اند، پیرو مفاسد گشته و مصالح را رعایت نمی­کردند.

ابن تیمیه بیان نموده است که سعادت در پیروی پیامبران و شیوه و منهج آنان می­باشد. و منهج و برنامه آنها به رضایت و متقاعد سازی فراخوانده و همه را مخاطب قرار می­دهد. دلیل او بر این سخن این است که در طول تاریخ رابطه بشر با پیامبران قطع نشده است. و اخبار متواتر آن مشهور است و درواقع با ظهور پیامبران بوده که حوادث در عالم رخ داده و تاریخ­ساز شده است چراکه ماموریت آنها نزد خاص و عام واضح و آشکار بوده است از این­رو تاریخ در حقیقت حادثه­ی مشهوری است که همگی مردم در آن مشترک­اند تا بشناسند چه زمانی قبل و بعد از آنها گذشته است.[[192]](#footnote-192)

اگر بین پیامبران و فلاسفه مقایسه­ای انجام شود، ملاحظه می­شود که منهج پیامبران بر امر کردن بشر به آنچه صلاح آنها در آن است و نهی از آنچه عامل فساد آنها می­باشد، استوار است و در این مسیر نزدیک­ترین راه­ها را پیموده است و مانند فلاسفه، مردم را به سخن در اسباب کائنات، مشغول نکردند. روش فلاسفه بسیار خسته کننده و کم فایده است. یا سبب ضرر است. مثال این مساله چنین است که پیامبر مانند پزشکی است که بیماری را ملاقات می­کند، بیماری­اش را تشخیص می­دهد و نسخه­ای متناسب با بیماری می­پیچد و بیمار را به مصرف دوای خاصی راهنمایی می­کند همچنین امر می­کند که خورد و نوش خود را به چه ترتیب تنظیم کنید، بیمار نیز چنین کرده و شفا می­یابد اما فیلسفوف راهی طولانی می­پیماید و در مورد سبب وجود بیماری، اوصاف بیماری و نکوهش آن صحبت می­کند و اگر بیمار از وی بپرسد چگونه شفا می­یابد، از پاسخ ناتوان می­ماند.

و با همین قاعده است که ابن تیمیه به طور خاص به تاریخ مسلمانان می­نگرد و چنین مساله را روشن می­کند که پیروان محمد به توحید، علم و سعادت فرامی­خواندند. یعنی با این مثال میان صحابه و تابعین و میان متکلمین و فیلسوفان مسلمان، مقایسه می­کند. و در برابر حوادث تاریخی درنگ نموده و علت آن­را، مخالفت با اصول اسلامی، قرآن و حدیث می­داند و علت انقراض دولت بنی امیه را شخصی به نام جعد بن درهم و جهم بن صفوان به علاوه­ی عوامل دیگر می­داند.[[193]](#footnote-193)

و اینگونه بود که سستی در امت رخنه کرد و نور عقیده­ در جان­ها خاموش شد و عملکرد خود را مطابق با نقشی که در میان اولین مسلمانان داشت، از دست داد و ضعف و سستی در امت ظهور کرد و عقیده­ی راسخ از نیرویی محرک و برگرفته از اقناع عقلی و یقین قلبی تبدیل به افکار و اندیشه­هایی شد که زبان به سخن از ذات الهی دراز نمود و هیبت و شکوه از قلب­ها بیرون رفت.

چون عقیده در جان­ها به ضعف و نابودی گرایید، وهن و گمان جایگزین آن شد و جای خود را به مناقشه و جدل کلامی و فلسفی داد و نفاق و بدعت­ها و گناهان آشکار شد؛ مسلمانان در برابر دشمنان­شان خوار و زبون شدند و صلیبی­ها به سرزمین­های اسلامی تجاوز نموده و در اواخر قرن چهارم، بر بیت المقدس تسلط یافتند.[[194]](#footnote-194)

چنین حالتی در نبرد با تاتار هم روی داد چنانکه برخی می­گفتند هولاکوخان، پادشاه تاتار، به مانند بختنصر بنی­اسرائیل است و به تفسیر سوره­ی بنی­اسرائیل استناد می­کردند که خداوند متعال در صورت فساد در زمین چنین وعیدی به آنان داده بود.[[195]](#footnote-195)

ابن تیمیه مطابق با این قاعده حوادث تاریخی را تفسیر می­کرد. وی بیان می­کند که محنت قرآن، ابتدا با تشجیع و تشویق قرمطی­های باطنی با آشکار نمودن آرا و نظرات­شان بعد از ترجمه­ی کتاب­های فلاسفه شروع شد.

وقتی فلاسفه دیدند که قول منتسب به پیامبر و اهل بیت، قولی بود که متکلمین جمهیه و پیروان آنها می­گفتند و چون این قول را مخالف با عقل خود دیدند، دست طمع به تغییر و دگرگونی ملت دراز کردند، برخی از آنها آفریدگار را منکر شدند و کفر صریح اظهار کردند و با مسلمانان جنگیدند و قرامطه بحرین، حجر الاسود را دزدیدند.[[196]](#footnote-196) اما به کمک به دشمن در میدان نبرد اکتفا نکردند بلکه به میدان اندیشه و عقیده نیز حمله کرده و بسیار سخن گفتند تا اینکه دروازه قیاس­های فاسد در امور عقلی توسط متکلمان، باز شد و زندیقان بر اجرای نقشه­های شوم خود جرات یافتند و با قرامطه به ابطال تمام شریعت پرداختند چنانکه رئیس آنها در شام گفت: ما از شما عبادات را ساقط کردیم پس دیگر بر کسی هیچ روزه، نماز، حج و زکاتی نیست.[[197]](#footnote-197)

قبل از اینکه این بخش را - موضع ابن تیمیه در مورد تاریخ - به پایان بریم، باید اعتراف کنیم که از این نیک اندیشی ابن تیمیه در میحطی سیاه و تاریک و هولناک تعجب می­کنیم؛ وی در مورد حدیث ذیل تفسیری ارائه می­دهد: «ان الله یبعث لهذه الامة فی راس کل مائة سنة من یجدد لها دینها»: «خداوند در ابتدای هر صد سال، شخصی از این امت را برمی­انگیزد که دینش را تجدید می­کند.» تجدید و نو شدن بعد از کهنه و مندرس شدن اتفاق می­افتد و این کهنگی، غربت اسلام است. سپس کوشش می­کند تا اطمینان و آرامش را به درون قلب ما داخل کند (این حدیث بر این دلالت می­کند که مسلمان نباید از کمبود کسانی که حقیقت اسلام را می­شناسند، اندوهگین شود و نباید بدین سبب سینه­اش تنگ شود و در شک و تردید نسبت به دین قرار گیرد همچنان که در ابتدای شروع اسلام، چنین بود. خداوند متعال می­فرماید: «**فَإِن كُنتَ فِي شَكٍّ مِّمَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَؤُونَ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءكَ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلاَ تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ**»: «پس اگر در آنچه بر تو نازل کرده‌ایم در تردید هستی، از کسانی‌که کتاب (آسمانی) را پیش از تو می‌خوانند؛ بپرس، یقیناً حق از طرف پروردگارت به تو رسیده است، پس هرگز از تردید کنندگان مباش!» (یونس: 94)[[198]](#footnote-198)

(اما در همین حال از مخالف با اوامر پروردگار نهی می­کند چرا که گناهان، شکست­، غم­ و ناراحتی در پی دارد، همانند شکستی که در روز جنگ احد به آنها رسید؛ و علت ذکر قصه­های بنی­اسرائیل در قرآن را عبرت و پند گرفتن ما از آنها بیان می­کند و در این دیدگاه به قول برخی از سلف استدلال می­کند که گفتند: «بنی­اسرائیل از بین رفتند؛ و اکنون مقصود این آیات شما هستید.» و اینگونه ما را به اصلی که بر مبنای آن تاریخ را تفسیر می­کند، بازمی­گرداند.

**نیاز ما به شناخت عقیده­ی اسلامی:**

این عنوان در نگاه اول، توجه را جلب می­کند و چه بسا شخصی بپرسد: آیا ما مسلمانان با اینکه به توحید شهادت داده و عبادات را انجام می­دهیم، نیازی به شناخت عقیده از خلال صفحات کتاب­ها داریم.

پاسخ من به این سوال این است که ما از طریق دروس دینی که از طریق خطبه­ها و سخنرانی­ها شنیده­ایم یا در کتاب­ها و مقاله­ها خوانده­ایم، به طور پراکنده از اصول و قواعد عمومی آگاهی یافته­ایم.

همه اینها خوب است، اما بیایید میان این معلومات پراکنده را با میزان معلومات فرهنگی در علوم و آداب و فنون و حرفه­ها مقایسه کنید. ما در تحصیل علوم و معارف به اندازه­ای برتری یافته و معلومات حاصل کرده­ایم و از میان ما نوابغ زیادی در حرفه­های مختلف و زمینه­های متفاوت و فن آوری بروز و ظهور نموده­اند.

اما آنچه آشکار است این است که در میدان تحصیل علوم دینی ضعیف هستیم خصوصا در عقیده و فقه؛ درحالی­که عقیده، قلب امت است و آثار و علایم و نشانه­های تمدن اسلامی را بارز و آشکار می­کند. و چه بسا افرادی باشند که از فراگیری ارکان عقیده­ی اسلامی و اصول آن، به این دلیل که در تخصص آنها نیست، خود را معذور بدانند و این نقطه­ی ضعف خطرناکی است که اندیشه و تصور ما را در زندگی، وجود و معاد تحت تاثیر قرار می­دهد و آثار آن در اعمال و روابط اجتماعی ما در جامعه­ی اسلامی و یا روابط بین المللی ما تاثیر می­گذارد. ما به شدت نیازمندیم که انسانی بر اساس عقاید اسلامی بسازیم نه بر اساس روابط قومی و قبیله­ای که مبتنی بر تقلید از تمدن­های دیگر است.

اگر از ما دلیل می­خواهید، تاریخ­ ما را مطالعه کنید تا رابطه­ی میان شناخت و تمسک به عقیده را در اجدادمان با شکوفایی تمدن­شان ببینید سپس نقشه­های نظامی و فرهنگی استعمار غرب را دنبال کنید که چگونه با درس گرفتن از جنگ­های صلیبی در قرون وسطی، اهدافش را عملی ساخت و در عصر جدید با کوله­باری از تجربه به سوی ما آمد و توانست بافت انسان مسلمان را نابود کرده و از بین ببرد و به جای او شخصیتی بیگانه از اسلام و شخصیتی که اسلام از وی دور است، قرار دهد؛ تا زمانی که این موج تخریبی را که غرب در درون ما به وجود آورده با درست کردن عقیده خود درمان نکنیم و عقیده را اساس حرکت و ساختن تمدن قرار ندهیم، هر تلاشی مانند کشت در دریا خواهد بود.

**نقش عقیده در تاریخ اندیشه­ی اسلامی:**

این مسئله برای ما روشن­تر و قانع کننده­تر خواهد شد وقتی با یکی از بزرگان اندیشه در عصر جدید دیداری داشته باشیم، شخصی با افق­های وسیع و جامع میان فرهنگ عصر فلسفه و تمدن انسانی با آداب، فنون و تاریخ امت­ها؛

شخصیت و فیلسوفی مسلمان به نام (رجاء جارودی) تمدن مغرب زمین را نپذیرفت و با یقین، آگاهی و اشتیاق اسلام را پذیرفت. وی در مباحث خود، عوامل انتشار طوفان اسلام و پیروزی مسلمانان را عواملی خارجی از جمله ضعف یا انحلال امپراتوری­های شکست خورده­ی روم و فارس ساسانی و حکومت اسپانیا می­دانست.[[199]](#footnote-199) ولی وی انتشار این طوفان را به اسباب و عوامل عمیقی که مربوط به جوهر و روح اسلام است نسبت می­دهد. (که در راس این عوامل، پافشاری بر بلند نمودن کلمه الله است.) و همچنین عوامل بسیار دیگری از جمله آزادی مظلومان از زیر سایه­ی ظلم­های سیاسی، اقتصادی و دینی این امپراتوری­ها را ذکر می­کند. جای بسیار تعجب است که گروهی از ساکنان حجاز و مشتی عرب­های بادیه­نشین از دورترین نقاط جزیره العرب توانستند در اسپانیا زبان و عقیده­ی اسلامی خود را بر 15 میلیون انسان موجود در شبه قاره و با مسافت ششصد هزار کیلومتر برسانند.

و این سرعت شگفت آور نبود چراکه چنین انتظاری از قدرت عقیده اسلامی و رسیدن برخی از رهبران عرب و آخرین آنها عبدالرحمن می­رفت.

و پس از آن با اهل کتاب (یهود و نصاری) و پیروان زردشت و هندوها، با تسامح برخورد کردند. و وضعیت چنین ادامه داشت؛ جارودی زور و قدرت را در این فتوحات بعید می­داند و بلکه مفهومی را که مستشرق (ماکدونالد) از جهاد بیان می­کند تصحیح نموده است و آن اینکه جهاد به معنای (الحرب) «جنگ» نیست و حرب واژه­ای مستقل و لفظی متفاوت از جهاد است بلکه جهاد تلاشی است که در راه الله بخشیده می­شود.[[200]](#footnote-200)

**عقیده­ی فرقه­ی ناجیه:**

اکنون عقیده را چنانکه شیخ الاسلام تفصیل داده است به اختصار بیان می­کنیم.[[201]](#footnote-201) او مصطلحات زمان خود و نیز آنچه بر قلم­ها و زبان­ها جاری بود، به خوبی می­شناخت و آنها را با عقاید فرقه­های جدا شده از اهل سنت و جماعت مقایسه می­کرد.

پس از شناخت اسامی و عقاید این فرقه­ها، بیان و شناخت عقیده­ی صحیح برای ما آسان است همچنان که شیخ الاسلام آن­را به صورت مقارن و روش عقلانی خاصی ذکر نمود و به بیان عقیده و توحید و شناخت اسما و صفات و افعال خداوند و ایمان به آخرت و بحث تفصیلی اتفاقات این روز و معرفی نعمت یا عذابی که از همان لحظات مرگ در قبر در انتظار اوست، می­پردازد.

**دیدگاه صحابه، تقدیر آن و دفاع از آنها؛**

**و بحث از عقیده را با بیان اخلاق والا و اعمال نیکو به پایان می­برد.**

در مقدمه می­گوید: «سپاس و ستایش مخصوص خداوندی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق برگزید تا بر تمام ادیان برتری دهد و کافی است که الله گواه باشد؛ و شهادت می­دهم که هیچ معبود بر حقی جز الله نیست، یگانه است و هیچ شریکی ندارد؛ و شهادت می­دهم که محمد بنده و رسول اوست، درود فراوان خدا بر او و خاندانش باد.

اما بعد؛

این اعتقاد فرقه­ی ناجیه و یاری شده، اهل سنت و جماعت، تا برپایی قیامت می­باشد؛ و آن ایمان به الله و فرشتگان او و کتاب­ها و پیامبران و برانگیخته شدن پس از مرگ و ایمان به خیر و شر تقدیر می­باشد.

به الله آنگونه خود، خود را توصیف نموده و فرستاده­اش محمد، او را توصیف نموده، ایمان دارند بدون اینکه در این توصیفات قائل به تحریف، تعطیل، تکییف و یا تمثیل باشند، بلکه ایمان دارند که هیچ چیزی مانند او نیست و او شنوای بیناست؛ آنچه خود خویش را بدان توصیف نموده، از او نفی نمی­کنند. و سخن را تحریف نمی­کنند و الحاد در اسما و آیات پروردگار ندارند و کیفیت آن­را مشخص نمی­کنند و صفاتش را به صفات مخلوقات تشبیه نمی­کنند زیرا او تعالی هیچ همتایی ندارد؛ او تعالی نسبت به مخلوقات، به خویش داناتر است و سخنش بهترین و راست­ترین سخنان است. و پس از او تعالی پیامبران او که صادق و مصدوق­اند داناتر به اویند برخلاف کسانی که به الله چیزهایی نسبت می­دهند که خود نمی­دانند؛ به همین سبب خداوند متعال می­فرماید: «**سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ** \* **وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ** \* **وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**»: «پاک و منزه است پروردگار تو، پروردگار عزت، از آنچه (مشرکان) توصیف می‌کنند. و سلام، بر رسولان. و سپاس و ستایشِ مخصوص الله است که پروردگار جهانیان است.» (صافات: 180- 182)

خداوند متعال خود را از آنچه مخالفان به او نسبت می­دهند، پاک و منزه معرفی می­کند و بر پیامبران به خاطر آنچه در مورد او می­گفتند و نقص و عیب را از او دور می­کند، درود و سلام می­گوید؛ او تعالی در توصیف خود میان نفی و اثبات جمع کرده است پس اهل سنت و جماعت از آنچه پیامبران آورده­اند، عدول نمی­کنند و آن همان راه مستقیم است، راه کسانی که خداوند به آنها نعمت داده، راه پیامبران، صدیقین، شهدا و صالحین است.»

و بعد از استشهاد به آیات قرآن و احادیث نبوی که بیانگر صفات خداوند متعال و افعال او هستند، توضیح می­دهد که فرقه­ی ناحیه یعنی اهل سنت و جماعت بدان ایمان دارند همچنین به هر آنچه خداوند در کتاب خود خبر داده بدون تحریف و تعطیل و تکییف و تمثیل، ایمان دارند؛ آنها در میان فرقه­های امت میانه­رو و وسط هستند همچنان که این امت در میان امت­ها، امتی وسط و میانه است؛ آنها در صفات خداوند متعال، میان تعطیل جمهیه و تمثیل مشبهه می­باشند همچنین در افعال خداوند نیز منهج وسط بوده و میان جبریه و قدریه می­باشند و در مورد وعید خداوند متعال، میان مرجئه و وعیدیه از جمله قدریه و ... می­باشند.

و در مورد اسامی ایمان و دین، میان حروریه­ی معتزله و مرجئه­ی جمهیه می­باشند و در مورد اصحاب پیامبر، میان رافضی­ها و خوارج می­باشند تا جایی که می­گوید: و از ایمان به الله و کتاب­های او، ایمان به این است که قرآن کلام الله است که فرستاده شده و مخلوق نیست، از او شروع شده و به او باز می­گردد و خداوند بطور حقیقی، بدان سخن گفته است و این قرآن که بر محمد نازل شد درحقیقت کلام الله است نه کلام غیر او.

و در فصلی دیگر ذکر می­کند که از موارد ایمان به روز قیامت، ایمان به تمام چیزهایی است که پیامبر از آن خبر داده است و بعد از مرگ رخ می­دهد؛ که فرقه ناجیه به آزمایش و عذاب و نعمت­های قبر، ایمان دارد.

اما آزمایش: مردم در قبرهای خود آزمایش می­شوند؛ به انسان گفته می­شود: پروردگارت کیست و سخن ثابت در دنیا و آخرت چیست؟ مومن می­گوید: پروردگار من الله است و اسلام دین من و محمد پیامبر من است.

اما شخص متردد می­گوید: هاه هاه، نمی­دانم. شنیدم که مردم چیزی می­گفتند، من نیز آن­را می­گفتم، در آن هنگام با گرزی آهنین بر او فرود می­آورند پس چنان فریادی می­کشد که همه چیز جز انسان آن­را می­شنود و اگر انسان می­شنید، بیهوش می­شد؛ و بعد از این آزمایش، یا نعمت است و یا عذاب؛

تا اینکه قیامت کبری بر پا شده و ارواح به اجسام بازمی­گردند و قیامتی که خداوند در کتابش و بر زبان پیامبرش از آن خبر داده است، برپا می­شود و مردم در آن روز جمع می­شوند و از قبرهای خود بلند می­شوند و در­حالی­که لخت هستند به سوی پروردگار جهانیان می­آیند و خورشید به آنها نزدیک می­شود، ترازوهای اعمال نصب شده و اعمال در آن ترازوها وزن می­شوند، پس هرکس ترازوی اعمالش سنگین باشد، رستگار است و آنکه ترازوی اعمالش سبک باشد، از کسانی است که بر خود ظلم کرده و در آتش دوزخ جاودان خواهند بود؛ میزان، تفاصیل حسابرسی خدا از مخلوقات را بیان و روشن می­کند؛ و پلی بر روی جهنم کشیده شده است و آن پلی میان بهشت و دوزخ است و مردم به تناسب اعمال خود، از آن عبور می­کنند؛ سپس شفاعت پیامبر در مورد اهل محشر و بهشتیان و کسانی را که مستحق آتش­اند، بیان می­کند...

و موارد دیگری که تفاصیل آن در کتاب­های نازل شده از سوی خداوند و آثاری که از پیامبرش ذکر شده و از پیامبر به ما رسیده است، به صورت شافی و کافی ذکر شده است و هرکس در جستجوی آن برآید، آن­را می­یابد.

فرقه­ی ناجیه، اهل سنت و جماعت، بر خیر و شر تقدیر ایمان دارند و در فصلی دیگر بیان می­کند که یکی از اصول اهل سنت این است که دین و ایمان، قول و عمل است؛ قول قلب و زبان و عمل قلب و زبان و اعضا؛ و ایمان با عبادات زیاد و با گناه کم می­شود؛ با این همه آنها اهل قبله را به سبب معاصی و گناهان کبیره تکفیر نمی­کنند.

اما موضع آنها در مورد اصحاب پیامبر این است که هر آنچه کتاب، سنت و اجماع از فضایل و مراتب برای آنها ذکر کرده، قبول دارند و اقرار می­کنند که بهترین این امت بعد از پیامبر، ابوبکر سپس عمر و سپس عثمان و پس از او علی است.

آنها در مورد مشاجرات اصحاب سکوت می­کنند و می­گویند: آثار وارد در این زمینه، بخشی دروغ است و بخشی نیز کم و زیاد شده­اند و واقعیت در این اخبار تغییر داده شده است؛ و در اخباری هم که در این موارد صحیح است، معذور بوده­اند چنانکه یا اجتهاد کرده و اجتهاد آنها درست بوده است و یا اجتهاد ایشان اشتباه بوده است؛ و سوابق و فضایل آنها چنان است که اگر گناهی انجام داده باشند، موجب مغفرت آنها می­شود.

و در فصلی دیگر می­گوید: «روش اهل سنت و جماعت، پیروی ظاهری و باطنی از احادیث پیامبر و نیز پیروی از راه اولین مسلمانان، مهاجرین و انصار می­باشد.»

سپس بیان می­کند که آنها اهل کتاب و سنت نامیده می­شوند چرا که از این دو مصدر پیروی می­کنند؛ همچنین اهل جماعت نامیده می­شوند زیرا جماعت عبادت از اجتماع است و ضد آن جدایی است. و آنها بر مبنای این اصول سه­گانه دینداری می­کنند که همه مسلمانان بر آن اتفاق نظر دارند و شامل اعمال و افعال ظاهری یا باطنی می­باشد که رابطه­ای با دین دارند.

در نهایت آنان را چنین توصیف می­کند که امر به معروف و نهی از منکر انجام می­دهند و با نصیحت کردن امت دینداری می­کنند... و هنگام مصیبت به صبر و در زمان آسایش به شکر امر می­کنند و اینکه به قضای خداوند راضی باشند؛ همچنین به مکارم اخلاق و اعمال نیکو دعوت می­دهند و به این قول پیامبر ایمان دارند که می­فرماید: «اکمل الامومنین ایمانا احسنهم اخلاقا»: «کامل­ترین مومنان از نظر ایمان کسانی هستند که اخلاق­شان نیکوتر است.» از دیگر صفات آنها این است که یکدیگر را به پیوند خویشاوندی با کسی که قطع صله­ی رحم نموده، بخشش به کست که تو را محروم کرده و گذشت از کسی که ظلم کرده فرامی­خوانند و به نیکی به پدر و مادر و صله­ی رحم و هم­زیستی نیکو و نیکی به یتیمان، مسکینان و در راه ماندگان امر می­کنند.

**مبحث سوم: قواعد منهج سلفی در تفکر اسلامی**

* معنای اصطلاحی سلف
* قاعده­ی اول: مقدم نمودن شرع بر عقل
* قاعده­ی دوم: نپذیرفتن تاویلات کلامی
* قاعده­ی سوم: استدلال به آیات قرآن
* **سلفیت در عصر جدید:**
* شمول
* پیشرفت نه بازگشت به عقب
* اصالت نه تقلید

**معنای اصطلاحی سلف:**

اشکالی ندارد که به تعریف سلف بازگردیم چرا که برای توضیح اصول و قواعد منهج و روش آنها نیاز است؛ از نظر تاریخی سلف، صحابه و تابعین می­باشند کسانی که در سه قرن اول می­زیستند. از نظر علمی، مذهب سلف همان آرا و نظرات این افراد می­باشد و همچنین امامانی که از آنها پیروی کردند مانند امامان چهارگانه، سفیان ثوری، سفیان بن عینیه، لیث بن سعد، عبدالله بن مبارک، بخاری، مسلم و سایر اصحاب سنن که راه سلف را در پیش گرفتند بدون اینکه متصف به بدعت باشند مانند خوارج، شیعه، مرجئه، قدریه، معتزله و ....[[202]](#footnote-202)

اصطلاح سلف به هنگام مجادله اهل کلام در مورد اصول دین ظهور کرد زمانی­که هریک از این فرقه­ها به نوعی می­کوشیدند خود را به سلف صالح منتسب کنند؛ اما برای تمییز گرایش سلفیت از مدعیان منتسب به سلف، وجود قواعدی روشن و واضح ضروری بود، قواعدی که به فهم صحیح عقیده­ی اسلامی رهنمود می­کند.

**قاعده­ی اول: مقدم نمودن شرع بر عقل**

اولین قاعده، پیروی از سلف صالح در فهم و تفسیر، اثبات بلاکیف صفات پروردگار و سایر مسایل کلامی است؛ و اسوه و الگو قرار دادن اندیشه و عمل اولین مسلمانان می­باشد؛ پس ابتدا قرآن و حدیث، سپس اقتدا و پیروی از صحابه می­باشد زیرا وحی در میان آنها نازل می­شد و آنها نسبت به کسانی که پس از آنها بودند به تفسیر آن، آگاه­تر بودند؛ آنها در اصول دین مشترک بوده و اختلافی نداشتند و بدعت­ها و هوای نفس در میان آنها نبود.[[203]](#footnote-203)

نشانه غالب پیروان منهج سلفی این است که آنها اهل حدیث و از حافظان و راویان آن هستند و علمای آن، پیرو احادیث و اخبار و روایات هستند زیرا که آن راه مومنان است و بر این کلام الله متعال استناد می­کند: «**وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءتْ مَصِيراً**»: «و از راهی جز راه مؤمنان پیروی کند، ما او را به آنچه پیروی کرده، وا گذاریم و او را به جهنم در افکنیم و بد جایگاهی است.» (نساء: 511)

آنها با متکلمین متفاوت می­باشند چرا که شرع را مقدم داشته و سپس عقل را به خدمت او می­گیرند و به این ترتیب روایت را بر درایت و نظر عقلی، مقدم می­دارند و با این سخن که عقل موافق با شریعت است و اولین مسلمانان بیشترین فهم و درایت را نسبت به دیگران از شرع دارند، از خود دفاع می­کنند (امر معقول نزد ما آن است که با منهج و هدایت آنها موافق باشد و مجهول آن است که مخالف با روش آنها باشد و تنها راه شناخت آنها، همین آثار است.)[[204]](#footnote-204)

اصول عقیده نزد آنها ایمان به صفات و اسامی پروردگار بدون کم و زیاد و تاویل مخالف با ظاهر آن و تشبیه با صفات مخلوقات می­باشد، بلکه همان­طور که در کتاب الله و یا بر زبان پیامبرش آمده­اند، آنها را تصدیق و اثبات می­کنند و علم (کیفیت) آن­را به صاحب آن کلام بازمی­گردانند.[[205]](#footnote-205)

از سیاق آنچه بیان شد چنین می­فهمیم که آنها، عقل را در خدمت نصوص می­دیدند نه برعکس و با این عقیده، با منهج متکلمین معتزلی و اشاعره که عقل را مقدم دانسته و نصوص را مطابق آن تاویل می­کنند مخالفت نموده و به استدلال شیخ الاسلام از این آیه، استدلال می­کنند که خداوند متعال می­فرماید: «**اِئْتُونِي بِكِتَابٍ مِّن قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِّنْ عِلْمٍ**»: «کتابی (آسمانی) پیش از این (قرآن)، یا اثری از علم (گذشتگان، بر صدق ادعای خود) برای من بیاورید.» (احقاف: 4)

و اینکه می­فرماید: «**وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْاْ إِلَى مَا أَنزَلَ اللهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنكَ صُدُوداً**»: «و چون به آن‌ها گفته شود: «به سوی آنچه الله نازل کرده و به سوی پیامبر بیایید» منافقان را می‌بینی که از تو سخت روی می‌گردانند.» (نساء: 61)

در تفسیر آیه­ی اول، ابن تیمیه معتقد ایت که منظور از «أَثَارَةٍ» روایت و یا اسناد است.

و به این 2 آیه استدلال شده چرا در آنها نتایج متفاوتی وجود دارد و بیانگر نفاق کسی است که به غیر کتاب و سنت، حکم کند هرچند بپندارد که او توانسته میان دلایل شرعی و آنچه عقلیات نامیده و از برخی طاغوت­های مشرکین و اهل کتاب گرفته شده است، هماهنگی برقرار کند.[[206]](#footnote-206)

آیا تاویلی که ابن تیمیه از آن شکایت دارد همان نیست که صاحب­نظران امروزی در بحث فکر و اندیشه، به کار می­برند و کوشش می­کنند شریعت را پیرو و دست پرورده­ی خواهشات عصر جدید کنند.

تفسیر استاد محمد عبده از آخرین جزء قرآن، بر پایه این نظریه (تاویل) واضح و روشن است همچنین تفسیر شاگرد وی شیخ رشید رضا و تفسیر شاگرد او استاد مغربی از جزء (تبارک)؛ به طوری که بارها بر وجوب تاویل نص برای رساندن مفهوم عقلی تصریح نموده است. و این مبدا و شروع خطر است.

اطلاق کلمه­ی «عقل» اشاره بر امری غیر واقعی دارد؛ عقل من، عقل تو، عقل فلانی؛ در اینجا عقل مطلقی که نقص، هوی، شهوت و جهل بدان راه نیابد وجود ندارد تا نصوص قرآن را بر مبنای مقررات و قوانین خود، مورد قضاوت قرار دهد. و اگر نص را مطابق با این عقل­های بسیار تاویل کنیم، در نهایت به هرج و مرج و اختلاف می­رسیم.[[207]](#footnote-207)

اجتهاد صحیح، اجتهادی است که رای و یا روشی در برابر نصوص اسلامی قرار ندهد تا نصوص را مطابق با آن تاویل کند بلکه در این آرا و روش­ها، نصوص اسلامی را میزان و ملاک قرار می­دهد.

تفاوت زیادی میان این دو مساله وجود دارد به این صورت که یکی از آنها، بر نصوص غلبه دارد و دیگری تحت نظارت نصوص می­باشد. یکی از آنها با نصوص اسلامی، کجی زندگی را برطرف می­کند و دیگری کجی زندگی را مربوط به نصوص شریعت می­داند.

پیروان اندیشه­ی غرب، به این وسیله­ی نادرست، در مورد آرایی که در دین دخیل است، حکم می­کند و در پرتو آرا و نظریات متفکران و فیلسوفان غربی، آن­را تفسیر می­کنند.[[208]](#footnote-208)

دلیل منطقی دیگری نیز بر ضرورت مقدم دانستن شرع بر عقل وجود دارد که ابن تیمیه در غالب مثال و به صورت خلاصه آورده است؛ وی می­گوید: «هرگاه میان افرادی با حرفه­های مختلف مانند باغبان، بنا، خیاط، شناگر و دیگر حرفه­ها، اختلافی روی دهد، اختلاف کنندگان به آگاه­ترین شخص رجوع می­کنند. و برتری رسول خدا بر خردمندان[[209]](#footnote-209) بسیار واضح و آشکار است و این برتری بزرگ­تر از برتری متخصصان حرفه­های علمی و عملی و علوم عقلی اجتهادی مانند پزشکی نسبت به سایر مردم می­باشد، چرا که مردم می­توانند این حرفه­ها را مانند متخصصان آن فراگیرند اما کسی را که خداوند به عنوان رسول به سوی مردم نفرستاده است، نمی­تواند همچون کسی باشد که خداوند متعال او را پیامبری به سوی مردم فرستاده است.

در این میان بسیاری اقرار نموده­اند که با اجتهاد نمی­توان به درجه­ی نبوت رسید - چنانکه این دیدگاه مذاهب مختلف می­باشد - و برخی نیز مانند فیلسوفان ملحد بر این باورند که می­توان با علوم اکتسابی به مرتبه­ی نبوت رسید و این سخت­ترین امور در مقایسه با یادگیری حرفه­ها و علوم عقلی است؛ و در هر دو حالت اگر شخص بداند فلانی رسول خدا است و به چیزی خبر داده است و عقلش به چیزی مخالف با آن خبر، حکمی بدهد، همین عقل، حکم خواهد کرد که به حکم کسی که از وی عالم­تر است گردن نهد و رای خود را بر رای او مقدم ندارد چرا که می­داند، عقلش در مقایسه­ی با او، قاصر است و او نسبت به خداوند متعال، اسما و صفاتش و روز قیامت، از او آگاه­تر است و تفاوت میان آن دو در علم بدان چیز، بسیار بیشتر و بزرگتر از تفاوت میان عموم مردم و پزشکان است.

سپس در مورد مثالش در باب پزشک - حتی اگر پزشک یهودی باشد - ادامه می­دهد که عقل بیمار حکم می­کند که به دستور پزشک گردن نهد چراکه پزشک بر حرفه­ی خود تسلط دارد پس هرچه در مورد خوردن برخی غذاها و دواها و امتناع از برخی خوراک­ها و نوشیدنی­ها بگوید، اطاعت می­کند. همچنین اگر پزشک به او بگوید که باید جراحی شود با اینکه می­داند درد و رنج به همراه دارد اما باز هم می­پذیرد چرا که می­داند پزشک از او آگاه­تر است و اگر دستورات و تجویزات پزشک را اجرا نماید، زودتر بهبود می­یابد با اینکه می­داند پزشکان در بسیاری مواقع اشتباه می­کنند و بسیاری از مردم با رجوع به پزشک نه تنها مداوا نمی­شوند و شفا نمی­یابید، بلکه به سبب اشتباه در تشخیص و معالجه، بسیاری از آنها می­میرند با این همه تشخیص و نسخه و تجویز آنها را حتی اگر اشتباه باشد و تشخیص­شان نیز نادرست باشد، قبول می­کند.

در پایان ابن تیمیه می­پرسد: حال مقایسه مخلوقات با پیامبران چگونه خواهد بود؟ درحالی­که پیامبران راستگو هستند و جایز نیست خبر آنها، مخالف با آنچه بدان خبر داده­اند باشد و کسانی که به حکم عقل خود با آنها مخالفت می­کنند، به اندازه­ای جاهل و گمراهند که جز خداوند کسی به اندازه­ی جهل و گمراهی آنان آگاه نیست؛ چگونه می­توان با چیزی که هرگز به اشتباه نمی­رود، اختلاف و مخالفت کرد؟[[210]](#footnote-210)

**قاعده دوم: نپذیرفتن تاویلات کلامی**

تاویل نزد متکلمان عموما به معنای مقدم دانستن و اصل دانستن عقل نسبت به شرع در تفسیر است و معتقدند چون میان این دو تعارضی به وجود آمد، باید نصوص را موافق با عقل تاویل کرد. اما سلف برعکس آنان همچنان که ابن تیمیه ذکر کرده است، به آیات قرآن و احادیث پیامبر حکم کرده و بدان اکتفا می­کنند و مفاهیم عقلی را پیرو آن می­دانند چرا که عقل در کتاب خدا و سنت پیامبرش، امری قائم بر عاقل است حال برابر است که صفت و یا عرض نامیده شود؛ و به صورت عینی و کامل بر خود استوار نیست همچنان که فلاسفه گفته­اند.[[211]](#footnote-211)

مطابق با نظر دکتر غمراوی، عقل از احاطه­ به حقایق دین ناتوان است «چرا که دین از طرف خالق مخلوقات آمده است و تمام فطرت را چه گذشته، حال و آینده را به صورت خلاصه و تفصیلی مطابق با حکمت خداوندی در بر می­گیرد؛ و خداوند بعدا عقلی را که می­تواند بر فطرت احاطه داشته باشد، خلق نکرده است و اگر منظور ما عقل جمعی باشد و نه عقل فرد، علم انسانی که بر همه چیز احاطه داشته باشد، هرگز وجود ندارد؛ و اکتشافات روزمره و جدید عملی، برای ما روشن می­کند که هرچه علم انسان زیاد شود هرگز به پایان و نهایت علم نمی­رسد.[[212]](#footnote-212)

رای نخستی که از ابن تیمیه در مورد اندیشه بیان شد، رای مختار و برگزیده است و تصریح دوم که از دکتر غمراوی ذکر شد بیانگر توافق کامل آن دو در رای، با وجود اختلاف زمانی بسیار زیاد است؛ رای اول مربوط به قرن 7 و 8 هجری است و رای دوم معاصر است؛ همچنین می­توانیم به موضع­گیری­های مشابه برخی از متفکران سلف امثال ابن حنبل، دارمی، بخاری و ... استناد کنیم و یک گرایش و مسلک واحد را علی­رغم تفاوت­های فرهنگی، تمدنی و اختلاف عصر و زمان و اختلاف ادوار عقلی که بر هر کدام از آنها گذشته درک کنیم و اگر بخواهیم تفصیل بیشتری دهیم، عبارتی وجود دارد که شایسته است در آن درنگ کنیم چرا که یکی از قواعد منهج را بیان می­کند. ابن تیمیه می­گوید: «از بزرگترین نعمت­های پروردگار به آنها، چنگ زدن به کتاب و سنت است که یکی از اصول مورد توافق میان صحابه و تابعینی که به نیکی از آنها پیروی کردند این است که رای، اندیشه، ذوق، وَجد و قیاس هرکسی را که در تعارض با قرآن باشد، نمی­پذیرند؛ و با براهین و دلایل قطعی و آیات روشن، از آنها ثابت شده است که پیامبر برای هدایت و با دین حق آمده است و قرآن به آنچه استوار­تر است، هدایت می­کند...»[[213]](#footnote-213)

ما موضع­گیری­های مشابهی که مربوط به جلسات علمای قدیم و جدید سلف است، شاهد هستیم که چگونه ناچار به رویارویی با متکلمان شدند؛ امام حدیث و فقه امام، احمد حنبل در رد جمهیه و معتزله­ی زمان خود کتابی به نام «الرد علی الجمهیة و الزنادقة» تالیف کرد و در مقدمه­ی آن می­نویسد: «سپاس و ستایش خداوندی را سزاست که در هر زمانی مدتی را خالی از پیامبر گذاشت و در عوض آن اهل علم را جایگزین نمود تا مردم را از گمراهی به سوی هدایت دعوت دهند.»

همچنین موضع سلف را از این جهت که قرآن را به عنوان معیاری برای فهم اصول اسلامی قرار داده­اند، تشریح نموده و در وصف آنها می­گوید: «آنها تحریف غالیان و انتساب مبطلان و تاویل جاهلان را از کتاب الله نفی می­کنند» و منظور از مبطلان و جاهلان کسانی هستند که طناب فتنه را رها نموده­اند و در مورد متشابهات صحبت کرده و مردمان جاهل را با شبهه­هایی که برای­شان ایجاد می­شود، گول می­زنند.[[214]](#footnote-214)

امام بخاری (امام حدیث) نیز مجبور شد در برابر آنها دست به سلاح ببرد و کتابی را تالیف کند به نام «خلق افعال العباد» تا اینکه مفاهیم اشتباه و نادرست جمهیه و قدریه که قرآن را تاویل نموده و مطابق با هوای نفس تفسیر کردند، تصحیح کند و اسباب وقوع آنها در اشتباه را بیان نمود (چرا که بیشتر اشتباهات مردم از این دست است، کسانی که نمی­توانند مجاز را از حقیقت، فعل را از مفعول و موصوف را از صفت بشناسند.)[[215]](#footnote-215)

برای بیان شواهد بیانگر دو دستگی اندیشه متفکرین در دایره­ی سلف، تنها به این رهنمود الله متعال اکتفا می­کنیم: «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ**»: «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! بر الله و رسولش پیشدستی نکنید و از الله بترسید، بی‌گمان الله شنوای داناست.» (الحجرات: 1) به همین دلیل هیچ­یک از آنها با مراجعه به عقل خود با نصوص مخالفت نمی­کرد و اگر می­خواستند چیزی از دین را بدانند، در آنچه الله و رسول گفتند، می­اندیشیدند، از آن یاد می­گرفتند، بر مبنای آن سخن می­گفتند و در آن تفکر و تدبر می­کردند و به آن استدلال می­نمودند اما در مقابل این روش، پیروان منهج کلامی، بر رای و نظر خود اعتماد می­کنند سپس در کتاب و سنت تامل می­کنند و اگر نصوص را موافق با آن دانستند، از آن پیروی می­کنند و اگر آن­را مخالف و معارض با اندیشه خود یافتند، از آن اعراض نموده و تفویض نموده و یا آن­را با تاویلات خود تحریف می­کنند.[[216]](#footnote-216)

**قاعده سوم: استدلال بر آیات و دلایل قرآنی**

1. آیات: قرآن کریم روش استدلالی خاص خود را دارد، انسان را به تفکر در آسمان­ها و زمین تشویق می­کند و او را بر کشف اسرار مخلوقات خداوند تحریک می­کند و علم و علما را ستوده است؛ هر پژوهشگری در تاریخ تفکر اولین مسلمانان، اقرار می­کند که آنها به قرآن کریم اکتفا نمودند و در کنار آن سنت را راهنمایی هدایتگر در تمام امور خود می­دانستند. در تلاوت و حفظ آن غرق بوده و تفسیرش را مد نظر داشتند، احکام آن­را اجرا کرده و از آیات آن، قواعد اندیشه­ی عقلی را استنباط کرده و حقایق عالم غیب را از آن فرا می­گرفتند. (همچنان که شیخ الاسلام معتقد است) هر مسئله­ای که اهل کلام و فلاسفه در آن غوطه­ور شده­اند، در قرآن به وضوح و روشنی توضیح داده شده است. مسلمانان از روشن­گری قرآن کریم در باب ذات و صفات پروردگار، مسائل توحید، پیامبران، روز قیامت، انسان، شروع خلقت او، جایگاه وی در زمین، بازگشت او، امت­های پیشین و موضع آنها در مورد پیامبران گذشته، تاریخ امت­ها و حقایق غیب عالم همچون فرشتگان و جن و دیگر موضوعاتی که در میدان اندیشه­ی انسانی مورد بحث و سوال قرار می­گیرد، بهره می­برند.

آیات قرآن در این موارد بسیار است اما از باب مثال به برخی از این آیات اشاره می­کنیم:

«**إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلاَفِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنزَلَ اللّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِن مَّاء فَأَحْيَا بِهِ الأرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَآبَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخِّرِ بَيْنَ السَّمَاء وَالأَرْضِ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ**»: «همانا در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و شد شب و روز و کشتی‌هایی که در دریا روانند با آنچه به مردم سود می‌رساند و آبی که الله از آسمان نازل کرده که با آن زمین را پس از مردنش زنده نموده و انواع جنبندگان را در آن پراکنده کرده و (در) تغییر مسیر بادها و ابرهایی که در میان زمین و آسمان‌ها مسخرند؛ بی‌گمان نشانه‌هایی است برای مردمی که تعقل می‌کند و می‌اندیشند.» (بقره: 164)

«**وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُوقِنِينَ** \* **وَفِي أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ**»: «و در زمین (عبرت و) نشانه‌های برای اهل یقین است. و (نیز) در وجود خودتان، آیا نمی‌بینید؟» (ذاریات: 20- 21)

«**أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ** \* **أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَل لَّا يُوقِنُونَ**»: «آيا ايشان بدون هيچ گونه خالقي آفريده شده­اند؟ و يا اينكه خودشان آفريدگارند؟ يا اينكه آنان آسمان­ها و زمين را آفريده­اند؟! بلكه ايشان طالب يقين نيستند.» (طور: 36-35)

«**قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ**»: «پیامبران­شان گفتند: «آیا در (و جود) الله آفرینده آسمان‌ها و زمین شک است؟» (ابراهیم: 10)

همچنین رسول خدا، با دلایل و براهین عقلی آمد چنانکه خداوند متعال می­فرماید: «**وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا**»: «و (کافران) هیچ (اعتراض و) مثلی برای تو نمی‌آورند مگر آنکه برای تو حق و (پاسخی) نیک بیان‌تر می‌آوریم.» (فرقان: 33)

خداوند متعال خبر داده است که کفار برای تایید باور و عمل باطل خود، در برابر رسول خدا از قیاس­های عقلی باطل استفاده نمی­کردند مگر اینکه خداوند حق را بیان کرده و دلیل روشن می­فرستاد و مثالی روشن­تر و بهتر از قیاس برای اثبات حق بیان می­کند.[[217]](#footnote-217)

روش­های قران در دعوت انسان به ایمان به خداوند متفاوت است، گاهی عقل او را مورد خطاب قرار داده و با منطق و دلیل او را قانع می­کند و برایش دلیل ذکر می­کند مانند این قول الله متعال که می­فرماید: «**نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ** \* **أَفَرَأَيْتُم مَّا تُمْنُونَ** \* **أَأَنتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ** \* **نَحْنُ قَدَّرْنَا بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ**»: «ما شما را آفریدیم، پس چرا (دو باره زنده شدن‌را) تصدیق نمی‌کنید؟! آیا نطفة را که (در رحم همسران‌تان) می‌ریزید، دیده‌اید؟! آیا شما او را می‌آفرینید یا ما آفریدگاریم؟! ما در میان شما مرگ را مقدر کردیم و ما ناتوان (از آن) نیستیم.» (واقعه: 57- 60)

کسی که در این آیات تدبر کند می­بیند که با اسلوب و روشی روشن و آشکار، انسان را خطاب کرده و تنها منطق و قوانین نیست بلکه مملو از نشاط و نیروی زندگی و مثال­های زیبایی از زندگی انسان و آنچه با آن احاطه شده، می­باشد هرچند جنس یا محیط و یا زمان آنها متفاوت باشد؛ بلکه تمام دلایلی که در علم کلام و فلسفه­ ذکر شده و ماوراء الطبیعه است در قرآن به صورت پراکنده ذکر شده است اما با اسلوبی مناسب برای مخاطب عام و خاص، به اندازه­ی توان هریک از آنها می­باشد، همچنان که امام شاطبی می­گوید.[[218]](#footnote-218)

همچنین، آیات قرآن، متضمن دلایل و براهینی است که حق را روشن می­کند و آیاتی از جهات متفاوت هستند؛ خداوند متعال می­فرماید: «**وَمَا تُغْنِي الآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَن قَوْمٍ لاَّ يُؤْمِنُونَ**»: «و این آیات و هشدارها به حال گروهی که ایمان نمی‌آورند، سودی نمی‌بخشد.» (یونس: 101)

همچنین خداوند متعال می­فرماید: «**وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُوًا**»: «و آیات و نشانه‌های من و آنچه به آن بیم داده شده‌اند به باد مسخره گرفتند.» (کهف: 56)

پس میان آیاتی که بیانگر رهنمودهای پروردگارند و با عقل دانسته می­شود و میان انذار یعنی خبر دادن از اینکه گناهکاران مستحق عذاب می­باشند تفاوت گذاشت یعنی اینکه دلالت آیات، با عقل دانسته می­شود و پیامبران با آیات و نشانه­ها آمده­اند و به همین سبب خداوند متعال می­فرماید: «**وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا**»: «و ما هرگز عذاب نخواهیم کرد؛ مگر آنکه پیامبری بفرستیم.» (اسراء: 15)[[219]](#footnote-219)

در معنای این آیه، شیخ الاسلام سه قول ذکر کرده است؛ اول اینکه: آن علامت است، خداوند متعال می­فرماید: «**تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ**»: «این‌ها آیات الله است که ما آن‌ها را به حق، بر تو می‌خوانیم.» (جاثیه: 6) و این علامتی از علامت­های پروردگار و دلیل از دلایل و بیانی از بیانات خداوند متعال است. همچنین گفته شده آن دسته­ای از حروفی از قرآن است و قول سوم این است که بدین سبب آیه نامیده شده که سبب تعجب است. خداوند متعال می­فرماید: «**كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا**»: «از جمله‌ی نشانه‌های شگفت انگیز ما بوده‌اند؟!» (کهف: 9) پس اگر آیات علامات باشد، برخی از آنها معمولی و برخی غیر عادی است.[[220]](#footnote-220)

آیات پروردگار متعال، علامات و دلایلی بر خداوند و آنچه می­خواهد، می­باشد؛ خداوند متعال می­فرماید: «**تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ**»؛ همچنین بر این دلالت دارد که پیامبر راستگو است چرا که انسان و جن­ها توانایی آوردن به مانند آن­را ندارند و در برابر تحدی و مبارزه طلبی قرآن ناتوان ماندند.[[221]](#footnote-221)

و خداوند متعال می­فرماید: «**إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى مِن بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ يَلعَنُهُمُ اللّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ**»: «همانا کسانی‌که آنچه را که از دلائل روشن و هدایت نازل کرده‌ایم؛ بعد از آنکه آن­را در کتاب (تورات) برای مردم بیان نمودیم، کتمان می‌کنند، الله آن‌ها را لعنت می‌کند و لعنت‌کنندگان (از مؤمنان و فرشتگان نیز) آن‌ها را لعنت می‌کنند.» (بقره: 159)

بینات در این آیه جمع بینه است و آن دلایل، براهین و هدایت است و بیانی است که به سود مردم می­باشد پس خداوند آنچه را سبب هدایت مردم می­شود بیان نموده و به آنها می­گوید که خداوند همان معبود مقصود است.[[222]](#footnote-222)نآنچ

و زمانی که دلیل، به خودی خود ناگزیر به مقدمات آشکار منتهی شود، بدیهیات یا ضروریات و یا اولیات نامیده می­شود، چرا که به خودی خود، معلوم و آشکار است؛ مثال آن این است که زمانی که خداوند، جنس انسان را مورد خطاب قرار می­دهد، جنس پیامبران را ذکر کرده و جنس آنچه را با آن آمده­اند، اثبات کرده است و چون اهل کتاب که به نبوت موسی اقرار نموده­اند، مورد خطاب قرار دهد، آنها را با اثبات پیامبری پس از او مورد خطاب قرار می­دهد.

و از دیگر دلایل قرآنی، استدلال به خالق عزوجل به خلق انسان است چرا که وجود انسان حادث است چون او ابتدا هیچ نبود و از خون بسته به وجود نیامده بود؛ پرواضح است که هرکس خون بسته را ببیند (علقه) و به او گفته شود از این خون بسته، انسان به وجود می­آید تعجب می­کند ولی این دلیل عقلی ملموس است که تمام بشر با عقل­های خود می­دانند، چه پیامبر بدان خبر داده باشد چه نداده باشد؛ و دلیلی عقلی است چرا که با عقل، صحت و درستی آن دانسته می­شود و علاوه بر اینکه دلیل عقلی است، دلیل شرعی نیز می­باشد چرا که شارع بدان استدلال نموده و امر کرده که بدان استدلال شود.[[223]](#footnote-223)

و از این قبیل است استدلال در مورد برانگیخته شدن و بازگشتن و زنده شدن مخلوقات، به قدرت پروردگار در آفریدن مخلوقات در بار اول؛[[224]](#footnote-224)

با این قاعده، سلف در برابر متکلمان و فلاسفه ایستاند و از دلایل قرآنی در برابر تاویلات کلامی شیوخ معتزله و اشاعره استفاده برده و کمک گرفته­اند. ابن تیمیه از دقیق­ترین افرادی است که این قاعده را به کار برده است سپس طریقه­ی سلفی او تا زمان ما امتداد یافته است و همچنان که می­دانیم، تاریخ عجایب موجود در قرآن منقضی نمی­شود و اگر با عینک علمای معاصر به آیات آن نگاه کنیم، چنانکه اعجاز بیانی و بلاغی آن برای مخاطبین امروزی کافی نیست، اعجاز علمی قرآن را راهی مناسب می­یابیم چرا که ما در عصری زندگی می­کنیم که اکتشافات علمی پیوسته در حال کشف شدن است؛ و اگر به آیات قرآنی بازگردیم و در آن تدبر کنیم، ما را به هماهنگی آن با آیات کونی خداوند راهنمایی می­کند و از سوی ما نیاز به تفکر و اندیشه است؛ رحمت پروردگار اقتضا می­کند که قرآن، به سهولت و آسانی بر این دلالت کند که از سوی خدا نازل شده است؛ بنابراین محرک­ها و انگیزه­های فطری همراه با دلایل و مستندات نظری جمع شده­اند تا طالبان حق و حقیقت را به قدر مشترک میان مردم از عقل و اخلاص برسانند.

به طور مثال تفسیر این کلام الهی: «**وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا**»: (نازعات: 29) را ذکر می­کنیم؛ مفسرین در گذشته «لیل» را به همین شبی که در زمین شناخته شده است می­شناختند درحالی­که ضمیر (ها) در این آیه به آسمان که در آیات قبل از آن ذکر شده بازمی­گردد: «**أَأَنتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ السَّمَاء بَنَاهَا**»: «آیا آفرنیش شما (بعد از مرگ) سخت‌تر است یا آسمان که (الله) آن را بنا کرد؟» (نازعات: 27) سپس علم آمد و کشف کرد که اگر جو زمین را طی کنیم، آسمان سخت سیاه و هولناک است و خورشید در حال تابیدن است چرا که ذات نور دیده نمی­شود و تنها اثر آن در اجسام مرئی است که دیده می­شود سپس فضانوردان، آسمان را تیره و تاریک دیدند و تصور کردند که زمین نور خود را از ماه می­گیرد درحالی­که ماه و زمین هر دو در اثر اشعه خورشید روشن و نورانی هستند که به آنها منعکس می­شود اما در تاریکی شدید که همه جا را فرا می­گیرد این اتفاق می­افتد!![[225]](#footnote-225)

همچنین علم جدید در تفسیر اینکه الله متعال می­فرماید: «أ**َوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقاً فَفَتَقْنَاهُمَا**»: «آیا کسانی‌که کافر شدند؛ ندیدند که آسمان‌ها و زمین به هم پیوسته بودند، پس (ما) آن‌ها را از یکدیگر باز کردیم.» (انبیاء: 30) کشف نمود که تمام هستی قبل از تشکیل زمین، ستاره یا مِه رقیق یک چیز بوده است و این آیه حداقل سه معجزه­­ای را که امروز علم بدان دست یافته پیش روی ما می­گذارد؛ یکی از آنها تعدد عوالم فلکی است، دوم اینکه در ابتدا آسمان دود بوده است و معجزه­ی سوم در جدایی زمین از آسمان است بعد از اینکه این دو در ابتدا به هم پیوسته بودند.[[226]](#footnote-226)

به علاوه­ی آیات، راه­ها و ادله­ی دیگری را نیز قرآن کریم به کار برده است.

1. **روش­های استدلالی قرآن:**
2. میزان قرآنی: ابن تیمیه بر این باور است که قیاس صحیح، میزانی است که از جانب پروردگار فرستاده شده است و عقل بدان استدلال می­کند؛ یکی از بزرگترین صفات عقل، شناخت شباهت­ها و اختلافات است و چون دو چیز شبیه به هم را ببیند، می­داند که حکم آن دو یکی است، خداوند متعال می­فرماید: «**اللَّهُ الَّذِي أَنزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ**»: «الله کسی است که کتاب و میزان را به حق نازل کرد.» (شوری: 17)

همچنین می­فرماید: «**لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ**»: «به راستی که پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آن‌ها کتاب (آسمانی) و میزان (عدالت) نازل کردیم. تا مردم به عدالت قیام کنند.» (حدید: 25) برخی از سلف، میزان را به عدل تفسیر کرده­اند و برخی از آنها به آنچه با آن وزن می­شود، تفسیر کرده­اند که هر دو تفسیر متلازم یکدیگر است. خداوند متعال خبر داده است که میزان را به همراه پیامبرانش فرستاده است همچنین کتاب را با آنها فرستاده تا میان مردم دادگری کنند و اختلاف و تفاوت کتاب و میزان جایز نیست و نص ثابت از جانب پیامبران با قیاس صحیح - نه قیاس عقلی و نه شرعی - اختلاف ندارد و همچنین جایز نیست که دلایل صحیح نقلی با دلایل صحیح عقلی، مخالف باشد و در شریعت چیزی که مخالف با قیاس صحیح باشد وجود ندارد برعکس قیاس فاسد.[[227]](#footnote-227)

بعد از بیانی زیبا در مقایسه­ی میان قیاس­های منطقی و میزان قرآنی، ابن تیمیه اقرار می­کند که خداوند متعال حقایق را با قیاس­های عقلی و مثال­هایی که می­زند، بیان کرده و راه تساوی میان دو چیز مشابه و تفاوت بین دو چیز مختلف را بیان می­کند.[[228]](#footnote-228) و کسی را که از این روش خارج شود انکار می­کند چنانکه می­فرماید: «**أًمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أّن نَّجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاء مَّحْيَاهُم وَمَمَاتُهُمْ سَاء مَا يَحْكُمُونَ**»: «آیا کسانی‌که مرتکب بدی­ها شدند، گمان کردند که (ما) آن‌ها را همچون کسانی قرار می‌دهیم که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، که زندگی­شان و مرگشان یکسان باشد؟! چه بد داوری می‌کنند!» (جاثیه: 21)

و اینکه می­فرماید: «**أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ** \* **مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ**»: «آیا ما مسلمانان را همچون مجرمان (و گناهکاران) قرار می‌دهیم؟!. شما را چه شده است، چگونه داوری می‌کنید؟!» (قلم: 35، 36) یعنی این حکم ناعادلانه است و تساوی میان دو چیز مختلف می­باشد.

و اینکه می­فرماید: «**أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ**»: «آيا کساني را كه ايمان مي­آورند و كارهاي شايسته انجام مي­دهند، همچون تباهكاران بشمار آوريم؟ و يا اينكه پرهيزگاران با بزهكاران برابر داريم؟» (ص: 28)

و می­فرماید: «**أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُواْ الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُم مَّثَلُ الَّذِينَ خَلَوْاْ مِن قَبْلِكُم مَّسَّتْهُمُ الْبَأْسَاء وَالضَّرَّاء وَزُلْزِلُواْ**»: «آیا گمان کرده‌اید که داخل بهشت می‌شوید و حال آنکه هنوز بر (سر) شما نیامده است، مانند آنچه که بر (سر) پیشینیان شما آمد؟ سختی و زیان به آن‌ها رسید و (آنچنان) تکان خوردند.» (بقره: 214)

اگر شخصی بپرسد چرا خداوند برای آنچه عقل آن­را می­شناسد و با عقل شناخته می­شود پیامبران را فرستاده است؟ این سوال به جای خود پرسیده نشده است چرا که فرد سوال کننده تباین میان عقل و شرع را مفروض دانسته است و آن­را در برابر و در تقابل با علوم نبوی دانسته است؛ به عبارت دیگر احکام را جدا و منفصل از علوم نبوی قرار داده است؛ این نقلی و سمعی و آن استدلالی است. اگر قرآن را بخوانیم، جواب این سوال آسان می­شود، به­گونه­ای که از آن روشن می­شود پیامبران برای مردم مثال­های عقلی عنوان می­کردند که با آنها تشابه و اختلاف روشن می­شد و پیامبران، مردم را با آنچه می­شناختند، مورد خطاب قرار می­دادند و آنها را به آنچه با فطرت خود می­فهمیدند، راهنمایی می­کردند بدین جهت، علوم نبوی تنها شامل خبر نمی­شود و تنها بدان اکتفا نمی­کند چنانکه اهل کلام می­پندارند، بلکه پیامبران (صلوات الله علیهم) علوم عقلی را که با آن از نظر علمی و عملی دین مردم کامل می­شود بیان نموده­ان و مثال­هایی زده­اند و این با ظهور نقش پیامبران که برای تکمیل فطرت و اصلاح آن آمده بودند، به ظهور پیوست و با پندها و آموزه­های پیامبران، فطرت کامل گشت و این در حالی بود که فطرت در معرض غفلت و ناآگاهی بود. و اینچنین فطرت را اصلاح نموده و به طبیعت اصلی آن باز گرداندند؛ همچنین یکی دیگر از نقش­های پیامبران، از بین بردن فساد و تذکر بشر در مورد فطرت در معرض فساد آنها بود.[[229]](#footnote-229)

طریقه­ی سلف صالح استدلال به دلایل عقلی است که در جهان به آنها نیاز است و متکلمان قادر به آوردن آن نیستند؛ و بلکه آنچه آنها در نهایت ذکر می­کنند، قرآن به بهترین شکل و به طور خلاصه آورده است مانند مثال­هایی که خداوند متعال در قرآن آورده است، کتابی که به این صورت آن­را توصیف کرده است: «**وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِن كُلِّ مَثَلٍ**»: «به راستی برای مردم در این قرآن از هر گونه مَثَلی آوردیم.» (روم: 58)

ابن تیمیه بارها بیان نموده و تکرار می­کند که مثال­هایی که در قرآن بیان شده است، قیاس­هایی عقلی است و اضافه بر این می­گوید: آنچه را منطقیون استدلال نامیده­اند نیز شامل می­شود و آن قیاس از مقدمات یقینی است بلکه لفظ برهان در لغت اعم از آن است؛ همچنان که خداوند متعال دو معجزه­ی موسی را «برهانان» نامیده است و می­فرماید: «**فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِن رَّبِّكَ**»: «پس این دو (معجزه عصا و ید بیضا) دو برهان (روشن) از پروردگارت است.» (قصص: 32)[[230]](#footnote-230)

1. قیاس اَولی (بر وزن اعلی): شاید مهم­ترین انتقاد شیخ الاسلام بر قیاس ارسطالیسی این است که اگر این قیاس، در استدلال بر واجب الوجود به کار برده می­شود، به آنچه بدان اختصاص یافته، دلالت نمی­کند بلکه به امری مشترک بین آن و غیر آن دلالت می­کند چرا که قیاس شمول، افراد و اطراف آن مساوی است درحالی­که چیزی همانند او تعالی نیست و او تعالی و غیر او در زیر یک کل که افراد آن کل مساوی باشند، جمع نمی­شود؛ و وجود مطلق را موضوع فلسفه­ی اولی قرار داد­اند.

وصف آنها (نسبت به وجود) - که موضع علم الهی نزد آنها است - یا نسبت تمام (موجود) می­باشد یا بعضی از آن؛ او (واجب) است یا (برعکس)؛ لیکن وجود واجب، به اتفاق هر دو گروه در مسمای وجود، کامل­تر از وجود ممکن است؛ وجود به معنای یک کل مشترک است اما (این وجود کلی) در داخل ذهن کلی است نه خارج آن؛ اگر این، نزد آنها علم اعلی (برتر) باشد، علم به چیزی موجود در خارج، علم اعلی نمی­باشد بلکه علم به امر مشترک میان تمامی موجودات و آن (وجود) نامیده می­شود، همانند مسمای (الشی)، (الذات)، (الحقیقة)، (النفس)، (العین) و (الماهیة) و دیگر معانی عمومی نامیده می­شود.

از نظر ابن تیمیه، علم به آن، علم به وجود موجودی در خارج نیست و علم به خالق و مخلوق نیست بلکه علم به امری مشترک و کلی است که تمامی موجودات در آن شریک می­باشند و تنها در ذهن به وجود می­آید.[[231]](#footnote-231) و این برخلاف (علم اعلی) نزد مسلمانان است چرا که علم اعلی نزد آنان، علم به خداوند متعال است که به خودی خود و از هر جهت از غیر آن، اعلی و برتر است؛ و علم به آن از هر جهت برترین علوم است و همچنین علم به آن برای تمامی علوم اصل است و موضوع این علم «وجود مطلق کلی» است که به واجب، ممکن، قدیم، محدث، جوهر و عرض تقسیم می­شود.[[232]](#footnote-232)

به سبب اینکه خداوند متعال به طور مطلق، متصف به صفات کمال است، پیامبران علیهم السلام در استدلال بر او تعالی، از قیاس اولی (بر وزن الاحری) استدلال می­کردند برای اثبات اینکه هر آنچه از صفات کمال برای غیر او تعالی به طریق اولی ثابت است و هر نقصی که از غیر او تعالی رد و دفع می­شود، برای او تعالی به طریق اولی رد و دفع می­شود.

در این مورد آیات بسیاری وجود دارد که بر قیاس اولی یا اولویت استناد می­کند؛ خداوند متعال می­فرماید: «**ضَرَبَ لَكُم مَّثَلاً مِنْ أَنفُسِكُمْ هَل لَّكُم مِّن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم مِّن شُرَكَاء فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنتُمْ فِيهِ سَوَاء تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنفُسَكُمْ**»: «(الله) برای شما از خود‌تان مَثَلی زده است؛ آیا بردگان‌تان در آنچه به شما روزی دادایم، با شما شریک هستند، تا شما در آن برابر (و یکسان) باشید، همان‌گونه که شما از (شرکای آزاد) خود بیم دارید از آن‌ها هم بیم داشته باشید؟» (روم: 28)

و همچنین خداوند متعال می­فرماید: «**وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ** \* **وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثَى ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ** \* **يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَى هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ** \* **لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ**»: «و براي خداوندي كه از هرگونه نيازي پاك است، دختراني قائل مي­شدند و براي خود آنچه دوست مي­داشتند قرار مي­دادند. و هرگاه به یکی از آن‌ها به (تولد) دختر بشارت دهند، چهره‌اش سیاه می‌شود درحالی‌که او خشم خود را فرو می‌خورد. و به سبب بشارتِ بدی که به او داده شده، از قوم (خود) پنهان می‌شود (می‌اندیشد که) آیا با خواری او را نگه دارد یا در خاک پنهانش کند؟! آگاه باشید آنچه را که حکم می‌کنند، بد (حکمی) است. برای کسانی‌که به (سرای) آخرت ایمان ندارند، مثل (و صفت) بد است. و برای الله صفت برتر (و عالی) است و او پیروزمند حکیم است.» (نحل: 57- 60)[[233]](#footnote-233)

قرآن کریم همچنین قیاسی اولی را در بیان امکان معاد، به کار برده است:

الف) گاهی از اقوامی خبر داده که آنها را در همین دنیا میرانده و سپس زنده کرده است مثلا در مورد قوم موسی می­فرماید: «**وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ** \* **ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّن بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ**»: «و (به یاد آورید) هنگامی را که گفتید: «ای موسی! ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم، مگر اینکه الله را آشکارا ببینیم». پس صاعقه شما را گرفت، درحالی‌که می‌نگریستید. سپس شما را پس از مردن‌تان بر انگیختیم، شاید سپاسگزاری کنید.» (بقره: 56-55)

همچنین خبر داده که عیسی به اذن پروردگار، مردگان را زنده می­کرد. به همان صورت در مورد اصحاب کهف فرموده است: «**وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا**»: «و آن‌ها (= اصحاب کهف) مدت سیصد سال در غار‌شان درنگ کردند و نُه سال (نیز) بر آن افزودند.» (کهف: 25)

و می­فرماید: «**وَكَذَلِكَ أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ**»: «و این چنین مردم را متوجه حال آن‌ها کردیم، تا بدانند که وعده‌ی الله حق است و آنکه در (قیام) قیامت شکی نیست، هنگامی‌که (مردم) میان خود در این باره نزاع می‌کردند.» (کهف: 21)

در تفسیر این آیه بسیاری از علما آورده­اند که در همان زمان هم مسئله­ی برانگیختن مورد اختلاف و نزاع بوده است و اینکه برانگیختن و زنده شدن مردگان آیا فقط با روح است یا با روح و جسم است؟ به همین سبب خداوند متعال آنها را متوجه اهل غار نموده است و اینکه بدانند آنها سیصد سال شمسی و سیصد و نه سال قمری در خواب بودند بدون اینکه چیزی بخورند یا بنوشند. و به این صورت خداوند متعال، امکان بازگشت بدن­ها را به آنان ثابت کرد.[[234]](#footnote-234)

ب) و گاهی قرآن کریم بر آغاز خلقت انسان استدلال نموده و بیان می­کند که اعاده و برانگیختن دوباره، آسان­تر از خلقت ابتدایی آنها است، خداوند متعال می­فرماید: «**وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ** \* **قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ**»: «و برای ما مَثَلی زد و آفرینش خود را فراموش کرد، گفت: «چه کسی (این) استخوان‌ها را (دوباره) زنده می‌کند درحالی‌که پوسیده است؟! بگو: (همان) کسی آن­را زنده می‌کند که نخستین بار آن­را پدید آورد و او به هر آفرینشی دانا‌ست.» (یس: 78-79)

ج) و گاهی برای امکان آن، به خلقت آسمان­ها و زمین استناد نموده و بیان می­کند که خلقت آنها از برانگیختن دوباره­ی انسان، بزرگتر است؛ الله متعال می­فرماید: «**أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُم بَلَى وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ**»: «آیا کسی‌که آسمان‌ها و زمین را آفریده است، نمی‌تواند همانند آن‌ها (= انسان‌ها) را بیافریند؟! آری (می‌تواند) و او آفرینندة دانا‌‌ست.» (یس: 81)

و می­فرماید: «**أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْيَ بِخَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى بَلَى إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**»: «آيا نمي دانند خدائي كه آسمان­ها و زمين را آفريده است و در آفرينش آنها خسته و درمانده نشده است، مي­تواند مردگان را زنده كند؟! آري، او بر هر كاري توانا است.» (احقاف: 23)

د) و گاهی برای اثبات امکان آن، بر خلقت گیاهان استناد نموده است؛ خداوند متعال می­فرماید: «**وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّى إِذَا أَقَلَّتْ سَحَاباً ثِقَالاً سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنزَلْنَا بِهِ الْمَاء فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْموْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ**»: «و او کسی است که باد‌‌‌ها را بشارت‌دهنده در پيشاپيش (باران) رحمتش می‌فرستد، تا هنگامی‌که ابرهای سنگين بار را بر دارند، ما آن­را به سوی (شهر و) سرزمينی مرده می‌فرستيم، سپس از آن، آب را نازل می‌کنيم، آنگاه از آن (آب) هرگونه ميوهای (از دل خاک) بيرون می‌آوريم، اينگونه مردگان را (زنده می‌کنيم و از قبرها) بيرون می‌آوريم، شايد پند گيريد.» (اعراف: 57)

چنانکه می­فرماید: «**وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ فَتُثِيرُ سَحَاباً فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ**»: «و الله کسی است که باد‌ها را فرستاد، آنگاه (آن باد‌ها) ابر‌ها را بر می‌انگیزند، پس آن (ابر‌ها) را به سوی سرزمین مرده راندیم، آنگاه بوسیلة آن زمین را بعد از مردنش زنده کردیم، بر انگیختن (مردگان از گور‌ها نیز) چنین است.» (فاطر: 9)

این قیاس متضمن شکل دلیل و صورت آن می­باشد به این معنا که کلیات پس از شناخت جزئیاتی مشخص برای انسان روشن می­گردد به عبارت دیگر به نظریات علمی کلی رسیده نمی­شود مگر پس از شناختن جزئیات در علوم مختلف و استفاده از آنها برای استنباط قانون کلی که تنظیم کننده امور است. (و هرکس در مورد تمام کلیاتی که مردم در زمینه پزشکی و حساب و علوم طبیعی و تجارت­ها و... از آن سخن می­گویند، تدبر کند این مساله را شاهد خواهد بود.)[[235]](#footnote-235)

و از این مساله چنین برمی­آید که قیاس تمثیل قوی­تر و یقین در ان بیشتر از قیاس شمول است چرا که در آن ابتدا به مفرداتی معین در مورد قضیه-ای کلی می­پردازد و از بزرگترین صفات عقل شناخت شباهت و اختلاف است به عبارت دیگر شناخت قیاس طرد و قیاس عقل؛ و این روشی است که قرآن کریم با هدف عبرت گرفتن از آن استفاده نموده است.

**الف) عبرت گرفتن:**

ابن تیمیه به آیات قرآنی که بر این مساله دلالت دارد، استشهاد نموده است و آنچه خداوند متعال در عبرت گرفتن بدان فرمان داده است، قیاس عکس و طرد را شامل می­شود، خداوند متعال می­فرماید: «**كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ**»: «قوم نوح پیامبران را تکذیب کردند.» (شعراء: 105)

و می­فرماید: «**كَذَّبَتْ عَادٌ الْمُرْسَلِينَ**»: «(قوم) عاد (نیز) پیامبران (الله) را تکذیب کردند.» (شعراء: 123)

چون خداوند دروغگویان را به سبب تکذیب آنها هلاک کرد، باید دانست که هرکس عمل آنها را انجام دهد، به همان سرانجام گرفتار می­شود؛ پس تکذیب پیامبران به عنوان سبب عقوبت باقی ماند و این قیاس طرد است همچنان که دانسته می­شود، هرکس پیامبران را تکذیب نکند، به چنین عقوبتی گرفتار نمی­شود و این قیاس عکس است و این همان مقصود از عبرت گرفتن از دروغگویان است و عبرت گرفتن با لحاظ کردن این دو می­باشد. خداوند متعال می­فرماید: «**لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُوْلِي الأَلْبَابِ**»: «یقیناً در داستان‌هایشان عبرتی برای خردمندان است.» (یوسف: 111)

و می­فرماید: «**قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُم مِّثْلَيْهِمْ رَأْيَ الْعَيْنِ وَاللهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَن يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لَّأُوْلِي الأَبْصَارِ**»: «قطعاً در دو گروهی که (در میان بدر) با هم روبه رو شدند، نشانه و (عبرتی) برای شما بود. یک گروه در راه الله می‌جنگید و (گروهی) دیگر کافر بودند، آن‌ها (مؤمنان) را با چشم خود، دو برابر آنچه بودند می‌دیدند. و الله هرکس را بخواهد با نصرت و یاری خود، تأیید می‌کند. براستی دراین (ماجرا) برای صاحبان بینش عبرتی است.» (آل عمران: 13)[[236]](#footnote-236)

به همین سبب، به نظر ابن تیمیه، کثرت اشاره به داستان موسی و فرعون در قرآن کریم، به عبرت گرفتن در هر مرتبه که ذکر می­شود، بازمی­گردد چرا که مقصود از تکرار این داستان در سوره­ها و آیات متعدد، بیان عبرت و پندی جدید است که در جای دیگر بدان اشاره نشده است از این جهت هرگز در قرآن تکرار نمی­باشد.

اما اهمیت قصه­ی موسی و فرعون به قرار گرفتن آن دو در دو طرف متناقض حق و باطل می­باشد؛ موسی علیه السلام به بالاترین درجه­ی ایمان رسید و خداوند متعال بدون حجاب و پرده با وی سخن گفت درحالی­که فرعون به ربوبیت و رسالت کافر شد و موضع وی در انکار، از دیگر مخالفان پیامبران شدیدتر بود چرا که بیشتر آنها وجود پروردگار را انکار نمی­کردند (و چه بسا در اینجا مقصود این باشد که آنها مشرک­اند.) همچنین دیگر پیامبران، به شرافت تکلم با پروردگار جهانیان نایل نشدند به همین جهت قصه­ی فرعون و موسی به خاطر رویارویی اصل ایمان با اصل کفر، بزرگ­ترین داستان­ها از نظر عبرت شد؛ به همین سبب پیامبر برای امت خویش بطور کلی در مورد بنی­اسرائیل سخن گفته است و در امور بسیاری به موسی تاسی می­جست و هنگامی که به قتل ابوجهل در روز بدر بشارت داد، فرمود: «**هذا فذعون هذه الامة**»: «او فرعون این امت است.»[[237]](#footnote-237)

**ب) لزوم:**

به نظر ابن تیمیه، حقیقت معتبر هر دلیل، لزوم است و هرکس این را برای این لازم بداند، بدون ذکر لفظ لزوم و بدون تصور معنای این لفظ، به ملزوم بر لزوم استدلال می­کند زیرا انسان با فطرت پاک و سالم خویش می­داند که برای هر چیزِ مصنوعی، ناچار صانعی وجود دارد و عموم مردم در بسیاری از اوقات، امثال این قضیه را اینگونه بیان می­کنند: (فلان چیز ناگزیر برای وجود، نیاز به فلان دارد یا اگر چنین می­بود، چنان می­شد) بدون اینکه لفظ لزوم را به کار ببرند چرا که این جمله به خودی خود متضمن علم به لزوم می­باشد به این اعتبار که حقیقتی معتبر است. در مورد مخلوقات نیز امور به همین منوال است پس هرچه در وجود است، نشانه­ای برای خداوند متعال است. نیازمند به او و ناگزیر برای وجود نیازمند به او تعالی است و از وجود او، وجود خالق و صانع لازم می­آید.[[238]](#footnote-238) و آیه­ی قرآنی ذیل، به وضوح بر معنای لزوم دلالت دارد، خداوند متعال می­فرماید: «**أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ**»: «آيا ايشان بدون هيچ­گونه خالقي آفريده شده­اند؟ و يا اينكه خودشان آفريدگارند؟» (طور: 35)

در صحیحین از جبیر بن مطعم روایت شده است که وقتی در جنگ بدر برای فدیه اسیران آمد شنید که رسول خدا در هنگام مغرب، سوره­ی طور را خواند و چون این قول خداوند متعال را شنیدم: «**أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ**» احساس کردم که دلم تکه تکه می­شود.

بدون شک در این آیه تقسیمی محصور میان دو امر که سومی ندارد، آمده است، آیا بدون خالق خلق شده­اند که بطور بدیهی، این امر محال است یا اینکه خود، خود را خلق کرده­اند؟ و محال بودن این امر نیز شدیدتر است. پس دانسته شد که آنها خالقی دارند که آنها را خلق کرده است و آن خالق خداوند متعال می­باشد.

ابن تیمیه، در تشریح استدلال عقلی بر این آیه می­گوید: «بیان دلیل به شکل استفهام انکاری است تا بیان کند این قضیه که بدان استدلال می­شود، فطری، بدیهی و مستقر است).

**مفهوم سلفیت در عصر جدید یا مفهوم صحیح عقیده­ی اسلام:**

از آنچه گذشت روشن شد که مدلول سلفیت، اصطلاح جامعی است که به طریقه و شیوه­ی سلف در دریافت اسلام، فهم و تطبیق آن اطلاق می­شود به همین جهت به زمان تاریخی معینی باز نمی­گردد و تاکنون نیز امتداد و ادامه دارد و به واسطه­ی آن، به فهم صحیح عقیده­ی اسلامی می­رسیم؛

پس از اینکه در مورد قواعد منهج سلفیت، سخن گفتیم استدلال نمودن به پیروان این منهج در طول مراحل تاریخی آن تاکنون و بیان فواید بارز و آشکار تلاش­ها و اجتهادات آنها امری ساده و آسان می­باشد که به برخی از آنها اشاره می­کنیم:

**شمولیت:**

مناهج و روش­های جزئی که مسلمانان اخیرا به وجود آورده­اند، متاثر از اندیشه­ی صحیح و شاملی است که مسلمانان عصر صحابه شناختند؛ همچنین نتیجه­ی مطالعه­ی همه جانبه اسلام بود که در عهد رسالت به صورت یکپارچه و بدون جدایی و تکه تکه بودن قسمت­های مختلف آن به وجود آمد؛ مطالعه­ی بخش اعتقادی به متکلمان و علمای عقیده واگذار شد و مطالعه­ی بخش عملی، چه در میدان عبادت و چه در میدان روابط اجتماعی (معاملات) بر عهده­ی فقها گذاشته شد و صوفیان بخش اخلاقی آن­را به دوش گرفتند و هریک از این گروه­ها، شکلی از اسلام را که برعهده گرفته بودند، ارائه کرد و به این شکل ارتباط و تاثیر متبادل میان این جوانب را از بین بردند و عقل و جان مسلمان دچار تشتت و پارگی شد. موضوعی که جهل به اسلام حقیقی و بدگمانی نسبت به آن، باعث آن است؛ و منجر به تنفر بسیاری از فرزندان این عصر و دوری آنها از آن می­شود و سبب اطلاق احکام اشتباه بر آن و انتخاب مذاهب و مناهج متاثر از غرب از سوی آنها می­باشد به این گمان که این مذاهب مشکلات اجتماعی آنان را برطرف می­کند.

به همین سبب نیاز به عرضه­ی اسلامی بری از شائبه­های مختلف و دگرگون، و دربرگیرنده جوانب و اجزای مختلف آن با حفظ ارتباط و اصل و اساس آن و میادین آن می­باشد.

این حالت و این شکل، صورت و شکلی جدید نیست؛ قرآن کریم در بسیاری از آیات، به طور مجمل اما شامل، رسالت اسلام را بیان نموده است چنانکه می­فرماید: «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ**»: «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! رکوع کنید، و سجده کنی و پروردگارتان را بپرستید و کار نیک انجام دهید باشد که رستگار شوید.» (حج: 77)

و چنین بود راه اولین مجاهدان اسلام، راه صحابه در مسیر ابلاغ اسلام؛ فهم آنها بسیار عمیق و شامل بود. مطالعه و تحلیل سخن ربعی بن عامر در مواجهه با فرمانده فارس، رستم در قادسیه و پیش از آغاز جنگ، برای ما تاکید می­کند که فهم آنها نسبت به شمول و تکامل رسالت اسلام چگونه بوده است... پس از اینکه فرمانده فارسی با جرز خوانی، آنها را به پذیرفتن مالی تشویق کرد تا فرمانده مسلمان و یارانش از جنگ دست بکشند، جواب این صحابی این بود: «این چیست که به سوی ما آوردی، خداوند ما را برانگیخت تا مردم را از عبادت بندگان به عبادت خداوند یگانه و از تنگی دنیا به وسعت دنیا و آخرت و از ظلم ادیان به عدل اسلام خارج کنیم.» بند اول شامل آزادسازی انسان از تمامی رنگ­های بندگی برای غیر الله است همچنین آزادی سیاسی و اجتماعی و خالص کردن عبادت تنها برای خداوند یگانه در این بند مشهود است؛ مضمون بند دوم، جنبه­ی نفسی و اخلاقی را شامل می­شود که اهداف انسان را بلند و بالاتر از اهداف مادی تنگ و کوتاه قرار می­دهد و بند سوم، شامل انهدام نظام اجتماعی ظالمانه و برپایی نظام اجتماعی عادلانه می­شود همچنین شامل احکام اسلام در تشریع مالی، سیاسی و اجتماعی نیز می­شود.[[239]](#footnote-239)

علمای صدر اول اسلام و امامان بزرگ مجتهد و مشهور، این معنی و مفهوم را دریافتند. و در هر عصر زمانه­ای عده­ای از علمای مسلمانان هستند که چنین منهج و شیوه­ای دارند که ابن تیمیه یکی این علما است که بیان داشت شریعتی که خداوند متعال، محمد را بدان فرستاد، مصالح دنیا و آخرت انسان را جمع کرده است و می­گوید:

«شریعت دربرگیرنده هر ولایت و عملی است که مصالح دین و دنیا را در بر داشته باشد و شریعت عبارت است از کتاب الله و سنت پیامبرش و روش سلف امت در عقاید، احوال، عبادات، اعمال، امور سیاسی، احکام، ولایات، بخشش­ها و...؛» و بعد از آن، به روشنی تصریح می­کند که شایسته نیست انسان در امور خویش، از شریعت خارج شود بلکه هر آنچه به صلاح اوست از اصول، فروع، احوال، اعمال، سیاست، معامله و ... در شرع می­باشد.[[240]](#footnote-240)

و در عصر جدید، سلفیان بر از سرگیری زندگی اسلامی براساس این فهم و مطابق این نظر و این اندیشه­ی فراخ، وسیع و همه جانبه به عنوان منهجی ربانی و بدون نقص تاکید می­کنند.

برای اینکه درستی این منهج را به شکل صحیح آن درک کنیم، کافی است به نقش اندیشمندان اسلامی و امامانی که راه سلف را در پیش گرفتند و برای ارتقاء امت اسلام تلاش کردند، درنگ کنیم و آن­را با فیلسوفان غرب مقایسه کنیم. به طور کلی آنها عوامل اضطراب و مشکلات و مفاسد اجتماع خویش را به مواردی تقسیم می­کنند از جمله عامل سیاسی که به دموکراسی اعتقاد دارند یا عامل اقتصادی که در این بخش پیرو کارل مارکس می­باشند و یا به سبب فقر روحی و فقر معنوی که توینبی بدان اشاره نموده است؛ به نظر فروید، مشکل به رسوایی و آشکار نمودن غرایز باز می­گردد و بدین صورت همگی مشکلات را به یک جنبه و یک بخش باز می­گرداند. در­حالی­که نظریه­ی جزئیت، همیشه به دنبال راه اصلاح است.

اما مسلمانان سلفی به رابطه­ی میان پیشرفت مسلمانان و تمسک به اسلام، اتفاق دارند و ضعف و سستی آنان با عدم تمسک به اسلام رابطه­ی مستقیم دارد و رابطه­ی میان آن دو، رابطه جزر و مد با اسلام و ایمان است.[[241]](#footnote-241)

در مورد ضعف و سستی اجماع دارند که مبارزه و رد بدعت­ها و انحرافات و شکل­های مختلف کهانت و خرافات تنها راه اجابت حقیقت قرآنی است که علاوه بر عقیده­ی صحیح، شامل مبادی سلوک و اخلاق، تنظیم حیات فردی و خانوادگی و برپایی ارکان زندگی اجتماعی و اقتصادی و سیاسی می­باشد زیرا سلف صالح، اسلام را فهمیده و بر وفق و مطابق این قاعده بدان عمل می­کردند و تمدن مسلمانان با فهم این اصل جامع و دوری از تجزیه­ی اسلام، به اشکال فقه، کلام، فلسفه و تصوف به اوج خود رسید؛ و توافق آنها به هدف ارتقا و پیشرفت مسلمانان از طریق اسلام براساس فهم و تطبیق، چیز جدیدی نیست در زمانی­که به گمان اشتباه برخی افراد، تاریخ و نقش دین به پایان رسیده است و از بزرگترین محرک­ها و انگیزه­های این پندار، تعلیلی است که مورخ بزرگ اروپایی معاصر، آرنولد توینبی بیان نموده است، کسی که اسباب نابودی تمدن غرب را دست گشیدن از مسیحیت معرفی می­کند و با صدای بلند، فرزندان قومش را هشدار داده و بیم داد که بر احیای ایمان مسیحی بمیرد اگر می­خواهد این تمدن استمرار یابد.[[242]](#footnote-242)

**پیشرفت نه بازگشت به عقب:[[243]](#footnote-243)**

عموم دشمنان اسلام و سلفیان بطور خاص بر این پندارند که این دعوت، دعوتی قهقرایی و رو به عقب است درحالی­که این پندار پنداری نادرست و اشتباه است و سلفیت با پیشرفت، تعارض ندارد حال باید در مورد اصطلاح شایع پیشرفت، اندکی درنگ نموده و به بیان تفسیر و بیان مدلول آن بپردازیم.

الف) باید میان پیشرفت در مباحث علوم تجربی و نتایج آن در راه رسیدن به زندگی انسانی برتر و میان سقوط و هبوط معنوی­ که تمدن جدید اروپا با آن روبروست، تمییز دهیم زیرا ما می­بینیم که سعادت، تنها با توجه به بُعد جسمی انسان و جدایی میان ماده و روح در شخصیت انسان حاصل نمی­شود چنانکه فیلسوفان غرب به چنین تمایزی معتقدند. درحالی­که اسلام، انسان را یک کیان و شخصیت متکامل دیده و بر این اساس در پی علاج آن برمی­آید.

ب) نباید از وقایع تاریخی گذشته و حال غافل شویم؛ وقایعی که پیوسته آثار مخرب آن از طریق استعمار غرب بر ما جاری است و مبادی انسانی را از بین برده و ثروت­ها و اموال ما را به تاراج می­برند و کارخانه­ها، ارتش­های مجهز، شهرها، مدارس و دانشگاه­های آنان، نتیجه­ی اموالی است که از سرزمین­های ما به تاراج برده­اند؛ سرزمین­هایی که در دستان غرب خوار و ذلیل دیده می­شوند و پیوسته شاهد آثار تصرف و حضور غرب در سرزمین فلسطین هستیم و همچنان که هر دور اندیش و صاحب بصیرتی مشاهده می­کند، می­بینیم که میان مبادی اخلاقی و درگیری­های انسانی­ که غربی­ها در آن شرکت دارند و میان غضب و سنگ­دلی آنان با سرزمین­های تحت سلطه، تفاوت بسیار است، سرزمین­هایی مثل ویتنام، کلمبیا، فلسطین، جنوب آفریقا؛ پس کجاست آن پیشرفتی که غرب در تعامل با ما ادعای آن­را می­کند؟

پیشرفت در اسلام، پیشرفت اخلاقی در راستای تحقق رسالتی می­باشد که امت از آن دور مانده است به علاوه­ی استفاده از اسباب و وسایل مادی در تمامی ابعاد زندگی.

ج) کلمه­ی (قدیم) در تاریخ اروپا تعبیری بود که بر عصر تاریک قرون وسطی و در برابر عصر بیداری و روشن­گری اطلاق می­شد. به همین سبب موضع­گیری اروپا نسبت به کنار گذاشتن تاریخ قدیم خود، موضعی در جهت اصلاح و تمایل به پیشرفت است چرا که گذشته سبب عدم پیشرفت به شمار می­آید.[[244]](#footnote-244)

اما عکس این حالت به طور کامل در میان ما جریان دارد؛ تاریخ ما گواه پیشرفت تمدن ما در تمامی عرصه­ها است و هرگاه بخواهیم به سطح و اندازه­ی سلف برسیم، باید به مانند آنان به عقیده­ی اسلامی با مفهوم آن که شامل توحید پروردگار عزوجل و خضوع در برابر او و تحکیم شریعت او تعالی است، چنگ بزنیم چرا که پروردگار، خالق انسان است و نسبت به انسان از خود او به مصالح وی آگاه­تر است؛ و باید در تمامی ابعاد زندگی انسانی شریعت او تعالی را اجرا کنیم؛ و هر جلسه علمی، یکی از رنگ­های نشاط و سرسبزی اسلام است. مسلمانان هنگامی که اسلام را به عنوان عقیده و روش خود برگزیدند، بخش­های درخشانی از تمدن را محقق ساختند چرا که اسلام آنها را به فراگیری علم از گهواره تا گور تحریک و تشویق می­کند و جایگاه علما را بالا برده و مرتبه­ی وارثان پیامبران را به آنها می­دهد و بیان می­کند که آنچه در آسمان­ها و زمین است، همگی را برای آنها مسخر نموده است؛ و همچنین دیگر دلایلی که دشمنان قبل از تاییدکنندگان، بدان گواهی می­دهند. گمان نمی­کنیم که بر ذهن شخص عاقل خطور کند که ما می­خواهیم امت اسلام را در موزه­ی تاریخ بگذاریم به این معنا که از آنها بخواهیم از وسایل گذشتگان و روش آنها در زندگی شهری و وسایل تولید، حمل و نقل، تعلیم، پزشکی و شهرنشینی و تجهیز لشکرها ساختن مدارس و دانشگاه­ها و بیمارستان­های آنها ... استفاده کنند.

برای هر پژوهشگر اسلامی روشن است که مفهوم اسلامی تمدن، بسیار برتر و بالاتر از تصور غربی است؛ ما راضی نمی­شویم که مسلمانان امروزی از تحقیق الگوی اسلامی، سرباز زده و دور بمانند و از فلسفه و محتوای اندیشه و تفکر غربی تقلید کنند و از باب انصاف و عدالت می­گوییم این پیشرفت مادی و پیش­رو تنها بخشی از تصور و اندیشه­ی تمدن اسلام است؛ همچنان که خداوند متعال می­فرماید: «**وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ**»: «و آنچه را که در آسمان‌ها و آنچه را که در زمین است برای شما مسخّر (و رام) کرد.» (جاثیه: 13)

و نیز می­فرماید: «**وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ**»: «و من جن و انس را نیافریده­ام مگر برای اینکه مرا عبادت کنند.» (ذاریات: 56)

پس انتساب ما به تمام مجتمع انسانی، ما را به حرص و تلاش برای تحقق سعادت آن می­کشاند. ما برای اسلام، آرزوی سیطره و استعمار و مکیدن خون مردم کشورها و سرزمین­ها نمی­کنیم چنانکه روش آنان چنین است اما ندای رهایی از مظاهر عقب ماندگی و اسباب آن­را سر می­دهیم چرا که یک غیر مسلمان با دیدن تصرفات، سلوک و منش و احوال ما، فهمش نسبت به اسلام شکل می­گیرد. دکتر سارطون آمریکایی چه درست می­گوید: «مسلمانان اسلام را در حجاب کرده­اند.»

باید نگاه دنیا را به این امر جلب کنیم که اسلام از این حالت ما راضی نیست و اعلام می­کنیم که سعادت و آرامش بشر در این عقیده­ و اندیشه­ی فطری است. پیروان منهج سلفی مطلقا گشودن منافذ و روزنه­ها را به سوی علوم تجربی و استفاده از نتایج علمی و اکتشافات درخشان در پرتو اختراعاتی که زندگی را زیبا کرده و سختی­ها را آسان نموده، منع نمی­کنند بلکه ما فرمان یافته­ایم تا در زمین بکوشیم چرا که خداوند عزوجل، همه­ی آنچه در آسمان­ها و زمین است، مسخر ما نموده است و تولیدات علمی علمای اسلام، گواه بر تنفیذ و اجرای اوامر قرآن کریم می­باشد.

اما امری که باید در آن درنگ و مطالعه کنیم، بازنگری و بررسی نتایج فرهنگی در علوم انسانی است چرا که مربوط به اندیشه­ها و تصورات زندگی مخالف با تصورات ما می­باشد.

این تصورات، مادی و منکر رسالت­های آسمانی یا مخالف با وحی پروردگار است که شرارت­ها و گناهان از آن ناشی می­شود و باعث دفاع و حمایت متفکران و فیلسوفان آنها از شرارت­های جوامع­شان می­شود و بدون شک آمارهای پلیس و بیمارستان­ها و تیمارستان­ها و جرایم مستمر و روز افزون، همگی به یک بحران بزرگ اشاره دارد.

اگر در تقلید از افکار و نظریات بکوشیم، در برابر اصولی قرار گرفته­ایم که با اصول ما کاملا مخالف است؛ تمدن صنعتی و پیشرفته­ی ژاپن براساس دریافت علوم تجربی و در کنار آن نگاه داشتن و حفاظت بر عقیده و ویژگی­های شخصیتی خود به وجود آمد؛ چه چیز در این راه مانع ما می­شود در صورتی که ما پیروان عقیده و مبادی­ بوده­ایم که قرن­ها جهان را روشن نموده بود؟ اما منهج سلفی که با زمان جلو رفته و هر چیز جدید را به خود ملحق می­کند، منهجی اشتباه و قائم بر مفاهیم غربی، متصل و مربوط به فلسفه­ی آن است. آنچه امروزه به نظر ما جدید است، در آینده حتما قدیمی خواهد شد؛ نظریه­ی نسبیت از اشتباه تصور زمان ممتد نزد یونان، پرده برداشته است و در این صورت، توازن و هماهنگی میان قدیم و جدید موازنه­ی درستی نیست اما مقایسه­ی میان حق و باطل در هر عصر و زمانی شایسته است زیرا که ارزش تغییر نکرده و تبدیل نمی­شود. وقتی قصه­ها و داستان­های قرآنی در مورد امت­های پیشین سخن می­گوید ما از آن به عنوان پند و عبرت یاد می­کنیم و تجلی حقیقت جنگ میان پیروان حق و باطل است؛ از این­رو ضرورتا چنین نیست که همیشه نسل­های جدید از گذشتگان پیشرفته­تر باشند.

**اصالت نه تقلید:[[245]](#footnote-245)**

حال سوالی را مطرح می­کنیم که ناگزیر باید پاسخ داده شود و آن این است:

امروزه و در این مرحله­ی حساس از تاریخ، هدف و مراد ما از تقلید غرب چیست؟

درحالی­که فیلسوفانِ آنان شکایت کرده و به دنبال راه برون رفت از این تمدن ویرانگر هستند؟ ولی ما به رغم بحران­های متعدد این تمدن، به دنبال افرادی هستیم که برای آن بهانه تراشی کرده و از آن دفاع کنند به این بهانه که مشکلات آن، مشکلات راه پیشرفت است و بحران­های آن ناشی از تلاش در راه حصول اجرای نتایج برتر است؛ حتی با فرض درستی چنین پنداری ما با پژوهش و بررسی از اصالت، از تقلید کناره می­گیریم و اصالت با انتساب شخصیتی حاصل نمی­شود بلکه با ارتباط با عقیده­ای که سنگ بنای کیان و وجود این امت است، حاصل می­شود؛ و آیا شایسته است که الگوی تمدنی صدها ساله­ی خود را ترک گفته و از غربی­ها تقلید کنیم؟

در جواب این سوال ابتدا همچنان که گفتیم باید میان تقلید ویژگی­های شخصیتی و افکار و عقاید و میان نتایج علمی، تمییز دهیم. پس برای علم و اکتشافات و مباحث انسانی در میادین مختلف، وطن و جنسیت مطرح نیست چرا که نتیجه­ی تلاش بشریت بر حسب اختلاف سرزمین­ها و جنسیت­های آنان است و دیگر پزشکی اروپا، هندسه­ی آمریکایی، ستاره­شناسی روسی یا زمین شناسی ژاپنی، مطرح نیست و ما روزی با تلاشی غیر قابل انکار در آن سهیم بودیم.[[246]](#footnote-246)

مشکل، اختلاف اساسی با آنها در توحید، ایمان به خداوند و الوهیت و ربوبیت او تعالی و ماهیت انسان، هدف از خلقت و بیان آنچه در قیامت برای اوست و وسایل آن برای حرکت در مسیر بهترین را­ه­های ممکن در زندگی و ارتقا بوسیله­ی آن می­باشد. و شاید با پیروان غرب­زده­ی مدعی تجدید، مواجه شویم آنگاه که در برابر آنها حدیث پیامبر را قرار می­دهیم که می­فرماید: «ان الله یبعث لهذه الامة فی راس کل مائة سنة من یجدد لها دینها»: «خداوند در راس هر صدسال در این امت فردی را برمی­گزیند که دین را تجدید می­کند.» به نظر ابن تیمیه، تجدید پس از مطالعه است و تجدید عبارت است از ارتقا و پیشرفت امت تا بار دیگر راه خود را در پیش گیرد و این تجدید زمانی پیش می­آید که از اسلام صحیح و اصیل بدور شوند.

هرگاه اصالت خود را فراموش کنیم آفت تقلید دامان ما را می­گیرد و به همین سبب توجه به حکمت نبوی در حدیثی که بخاری روایت نموده است، امری شایسته است: «**لا تقوم الساعة حتی تاخذ امتی باخذ القرون (الامم) قبلها شبرا بشبر وذراعا بذراع**»: «قیامت برپا نمی­شود تا زمانی که امت من راه امت­های گذشته را در پیش گرفته و وجب به وجب و ذراع به ذراع از آن پیروی کنند.» گفته شد ای رسول خدا: منظور فارس و روم است؟ فرمود: «**ومن الناس الا اولئک؟!**»: «مگر کسي ديگر غير از آنها هم هست؟»

و ابوسعید خدری روایت می­کند که رسول خدا فرمودند: «**لتتبعن سنن من قبلکم شبرا بشبر وذراعا بذراع حتی ولو دخلوا جحر ضب خرب، لتبعتموهم، قلنا یا رسول الله: الیهود والنصاری؟ قال: فمن غیرهم؟!**»: «از راه و روش­ کسانی که قبل از شما هستند، وجب به وجب و ذراع به ذراع پیروی خواهید کرد حتی اگر داخل سوراخ مارمولکی شوند، به دنبال آنها خواهید رفت. گفتیم: ای رسول خدا، آیا منظور شما یهود و نصاری است؟ گفت: پس چه کسی غیر از آنهاست؟»

منظور از سوراخ مارمولک، عاداتی است که سعادت سرزمین­ها و افراد را تخریب می­کند؛

جواب­ این سوال متفاوت ذکر شده است به­گونه­ای که در جایی گفته شده فارس و روم و این قرینه­ای است که به امور حکومتی، سیاست و اجتماع دلالت می­کند و در جایی دیگر آمده است که «یهود و نصاری» و این قرینه­ای است در پیروی از آنها در دین و عبادات.[[247]](#footnote-247)

ابن تیمیه آیات و احادیثی را که در ترک تشابه به امت­های گذشته و محافظت بر اصالت امت اسلامی وارد شده است، بیان نموده و در پایان نتیجه گرفته است که به طور کلی مخالفت با آنها به صلاح مسلمانان است چرا که تمامی این آیات بر آن دلالت دارد؛ همچنین برخی از آیات بر این دلالت دارد که مخالفت با آنها واجب است. و صرف­نظر از دلالت وجوب، به طور کلی مخالفت با آنها مشروع است[[248]](#footnote-248) و در ادامه حکمت مخالفت با آنها که همان ابقای امت اسلامی و محافظت از کیان آن در برابر امت­های گذشته است که از راه راست منحرف شدند، بیان خواهد شد.

**دلایل کتاب و سنت:**

شیخ الاسلام معتقد است دلائل قرآن در زمینه اعمال و تفاصیل آن، به طور مجهول و عمومی یا به طریق استلزام وارد شده است و سنت نیز برای تفسیر و تبیین کتاب آمده و بر آن دلالت می­کند.

به خاطر التزام به این اصل، آیاتی از کتاب پروردگار ذکر کرده و در پی آن احادیثی را می­آورد که مفسر معانی و مقاصد آیات است.

خداوند متعال می­فرماید: «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاء**»: «ای کسانی‌که ایمان آوردید! یهود و نصاری را به دوستی بر نگزینید.» (مائده: 51)

و می­فرماید: «**لا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشيرَتَهُمْ أُولئِكَ كَتَبَ في قُلُوبِهِمُ الْإيمانَ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ**» تا جایی که می­فرماید: «**أُولئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**»: «(ای پیامبر!) هیچ قومی را که ایمان به الله و روز قیامت دارند نمی‌یابی که با کسانی‌که با الله و رسولش (دشمنی و) مخالفت می‌ورزند، دوستی کنند، اگرچه پدران‌شان یا فرزندان‌شان یا برادران‌شان یا خویشاوندان‌شان باشند، آن‌ها کسانی هستند که الله ایمان را در (صفحة) دل‌های شان نوشته است، و به روحی از جانب خود آن‌ها را تقویت (و تأیید) نموده است، و آن‌ها را به باغ‌هایی (از بهشت) وارد می‌کند که نهرها از زیر (درختان) آن جاری است، جاودانه در آن می‌مانند، الله از آن‌ها خشنود است و آن‌ها (نیز) از الله خشنودند، آن‌ها حزب الله هستند، آگاه باشید (و بدانید) همانا حزب الله رستگارانند.» (مجادله: 22)

همچنین آنچه در سنت نیز وارد شده چنین است که از صفات پیامبر این بود که مشابهت با اهل کتاب را در غل و زنجیرهایی که به خود بسته بودند (سختگیری­ها) ناپسند می­دانست و خداوند متعال می­فرماید: «**وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتي كانَتْ عَلَيْهِمْ**»: «و بارهای سنگین، و قید (و زنجیرهایی) را که بر آن‌ها بود، از (دوش) آن‌ها بر می‌دارد.» (اعراف: 157)

به همین سبب رسول خدا یارانش را از تنبلی بدور داشته و فرمود: «لارهبانیة فی الاسلام»: «در اسلام رهبانیتی نیست.» و امر بر خوردن سحری کرده و از روزه­ی وصال نهی می­کرد و عیوب اهل کتاب را بیان داشته و ما را از عیب­های آنها برحذر می­داشت «**وتلک بقایاهم فی الصوامع**»: «و آن است بقایای آنها در عبادتگاه­های­شان.»[[249]](#footnote-249)

ما معتقدیم که کتاب «اقتضاء الصراط المستقیم مخالفة اصحاب الجحیم» شیخ الاسلام، شامل بلیغ­ترین و قوی­ترین دلایل در بر حذرداشتن امت اسلامی از تقلید دیگر امت­ها می­شود چرا که امت اسلامی با خصوصیت­های خود از سایر امت­ها متمایز می­باشد و التزام بر عقاید و شریعت، آن­را به امتی پیشرفته و تمدنی صحیح تبدیل کرده است به­گونه­ای که از دیگر تمدن­ها چنانکه گفتیم، در مرتبه­ی اول با عقاید و ارزش و رفتار و منش خود متمایز گشته و در مرتبه­ی بعدی با تولیدات مادی؛

در حدیثی که اشاره شد پیامبر خدا از تشابه با امت­های دیگر نهی کرد و هنگامی که شیخ الاسلام، نشانه­هایی از تقلید فارس و روم را دید، در مورد آن هشدار داد و اشاره نمود که در این امت آثار قولی و عملی فارس و روم وارد شده است، آثاری که بر هر مومن آگاه به دین اسلام، پوشیده نیست.[[250]](#footnote-250)

نمی­دانیم اگر شیخ الاسلام با ما و در این زمان زندگی می­کرد، چه می­گفت و ویژگی­های مختص به این امت را با استناد به فهمش از آیات قرآن و احادیث نبوی چگونه بیان می­کرد و آثار به وجود آمده از تشابه با امت­های دیگر را به چه شکل تحلیل می­نمود.

همانند شیوه­ی ابن تیمیه در بروز اندیشه­ی خود که ابتدا مقصود از صراط مستقیم را شرح داده و می­گفت: صراط مستقیم متضمن امور باطنی و ظاهری است؛ امور باطنی، مقر و جایگاه آن قلب است. همانند اعتقادات، اراده­ها و... و امور ظاهری همانند اقوال و افعال است. اعمال ظاهری شامل یک سری عادات می­شود از جمله: خوراک، لباس، ازدواج، مسکن، اجتماع، جدایی، سفر، اقامت، سواری و همانند آن.

قاعده­ی کلی­ که احکام بر آن بنا می­شود این است که موافقت و یا مخالفت با قومی گاهی به این دلیل است که در قصد موافقت یا موافقت با آنها مصلحتی نهفته است و یا اینکه در قصد مخالفت با آنها یا مخالفت با آنها مصلحتی نهفته است که این مصلحت با پیروی ما از رسول الله و سلف صالح از مهاجرین و انصار در اعمال میسر می­شود که اگر آن اعمال را انجام نمی­دادند مصلحتی در آنها برای ما نبود چراکه پیروی از آنها محبت ایشان و الفت قلوب ما با قلوب آنها را به دنبال دارد و ما را به موافقت از آنها در امور دیگر فرامی­خواند.[[251]](#footnote-251)

این­چنین ابن تیمیه ما را متوجه اصلی اساسی از اصول استمرار تمدن اسلامی می­کند مطابق با ارتباط آن با ریشه­هایی که در اولین قرن­ها به لطف اعمالی که انجام دادند، محقق گردید؛ از این جهت که پیروی ما از آن ضامن استمرار این تمدن می­باشد. چراکه هر تمدنی ثمره عقائد و اعمال است و با این دو است که به جایگاه بلند و سروری رسیده می­شود.

ابن تیمیه منافع ذاتی اعمال نیک را تشریح نموده و حکمت پیروی یا مخالفت با آنها و اثر آن در انسان­ها را بیان می­کند.

و در این زمینه، به امور تجربی و محسوس استدلال می­کند؛ مثلا هرکس لباس اهل علم را بپوشد، در خود نوعی پیوستگی با آن­را می­یابد و همچنین کسی که لباس رزم سرباز جنگی را بپوشد در خود نوعی متخلق شدن به اخلاق سربازان را می­یابد و طبع و منش وی این مساله را اقتضا می­کند (نه اینکه آن­را از این مانع منع می­کند.)[[252]](#footnote-252)

برعکس مخالفت بر اساس هدایت آشکار سبب دوری و جدایی می­شود که خود سبب دوری از اسباب خشم و گمراهی و گرایش و مایل شدن به سوی اهل هدایت و اهل بهشت و عدم دوستی میان سربازان رستگار اسلام و دشمنان زیانکار آن می­شود. (سپس ابن تیمیه می­گوید: کسی که شناخت درستی از اسلام داشته باشد، به این معنی که شناخت وی سطحی و ظاهری یا شناختی باطنی در سطح باورهای سنتی نباشد، احساس ظاهری و باطنی وی در دوری از یهود و نصاری کامل­تر است و دوری وی از اخلاق آنها که در برخی از مسلمانان نیز وجود دارد، شدیدتر است.)[[253]](#footnote-253)

شیخ الاسلام سبب این منع را به تاثیر متبادل میان روح و جسم یا واکنش­ها و فعل و انفعالات درونی و اعمال ظاهری اعضای بدن باز می­گردند چرا که میان امور باطنی همچون اعتقادات و اراده­ها و امور باطنی همچون اقوال و افعال و عادات و ... ارتباط و مناسبت است (احساسات و احوالی که در قلب استوار است، موجب اموری ظاهری می­گردد و انجام اعمال ظاهری، موجب احوال و احساس در قلب می­شود.)[[254]](#footnote-254)

تفسیر این مطلب بدین صورت است که فرمانبرداری خداوند متعال و عبادت وی و کرنش کردن در برابر دستورات او و باز آمدن از منهیاتش، گشایش سینه و سعادت درونی و نور قلب را به جا می­گذارد. و در برابر آن، گناهان سبب قساوت و تاریکی قلب، غم، حزن و تنگی می­شود.

اصل در توصیف گروه اول کلام خداوند متعال است: «**أُوْلَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللّهُ**»: «ايشان كسانيند كه خداوند به زودي ايشان را مشمول رحمت خود مي گرداند.» (توبه: 71) و در مورد گروه دوم می­فرماید: «**وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ**»: «داراي عذاب دائم و مستمرّند.» (مائده: 37)

که اشاره دارد به آنچه در دنیا و آخرت از دردهای درونی و غم و اندوه و قسوت و تاریکی قلب و جهل با آنها همراه خواهد بود (کفر و گناهان، دردهای زود هنگام و دائمی را به همراه دارد که خداوند بدان آگاه است؛ به همین سبب اکثر اینها را در حالی می­یابی که زندگی فقط زمانی برای­شان شیرین می­شود که با خوردن شراب یا دیدن منکرات و یا گوش دادن موسیقی و ... عقل خود را زایل و قلب خود را مشغول به لذت­ها می­کنند.[[255]](#footnote-255)

**مبحث چهارم: راه زندگی برتر چیست.**

**«توجیهات شیخ الاسلام ابن تیمیه در مورد تزکیه­ی نفس و حسن اخلاق و اصلاح جامعه»**

**مقدمه:**

بعد از پایان مبحث شرح عقیده­ی اسلامی و بیان ویژگی­ها و مشخصه­های آن، چه زیباست که روش عملی زندگی اسلامی را در مسلمانان زنده کنیم. و در پرتو آن با التزام به اوامر و نواهی پروردگار، با صدق و راستی با نفس روبرو شویم و تمام تلاش خود را در این راه و در پس پرده­ی زندگی برتر بذل کنیم؛ حیات و زندگی برتر برای خود، جامعه و امت خودمان.

در مقدمه­ی چاپ اول به علت توجه ما به شیخ الاسلام ابن تیمیه اشاره کردیم بدین جهت که ایشان با منهج سالم و درست و افکار واضح و روشن و استناد به جهت­ها و دلایل عقلی از دیگران متمایز می­باشد علاوه بر آن، ایشان به فهم قرآن کریم، احاطه­ی دقیقی داشته است؛ درایت وسیع و عمیقی نسبت به احادیث نبوی داشت و اجتهادات و آراء و نظریات ایشان موافق با نصوص شریعت بود. استفاده کردن از علم علما جز با نشر و پخش افکار آنها و اجرا کردن آنها نیست - میان قدیم و جدید فرقی نیست -. چرا که ما می­خواهیم از نظرات آنان در حل مشکلات جدید، بهره ببریم زیرا برانگیختن تمدن اسلامی ابتدا با تغییر نفس و تزکیه­ی آن و شناخت ذات امت و نقش آن حاصل می­شود؛ اما توان ما چقدر خواهد بود در سازندگی تمدن اسلامی که از از عقیده و شریعن و ارزش­ها نشات می­گیرد؟ تمدنی که تنها مطابق با این قانون زنده شده و استمرار می­یابد. اما توجه به نقشه­ها، مناهج و اهداف بدون تربیت انسان و تعدیل رفتار و منش، تلاشی بیهوده است که طوفان آن­را پخش کرده و برملا می­کند...! پس باید نسبت به اقناع مسئولان و صاحبنظران و نویسندگان در باب ضرورت توجه به این دو با هم و وسعت این توجه، حریص باشیم.

این رای و نظر ما توهین به برنامه­ها و عملکردها نمی­باشد بلکه به نظر ما، ما به شدت نیازمند نقشه­ها و برنامه­های علمی و در پی آن تفیذ و اجرای عملی آن با دقت و دور اندیشی هستیم و امت ما باید مطابق با این برنامه و طرح محکم، در عصر مجازی و عصر کامپیوتر از دیگران سبقت بگیرند.

ولی آمادگی درونی و عملی و مخاطب قرار دادن عقل­های مردم با اقناع و تشویق به مسابقه در راه تحقق اهداف، باید ملازم و همراه با نقشه­های نظری باشد چرا که فواید آنها تنها با مردانی حاصل می­شود که به فواید آن قانع و به اهداف آن ایمان دارند که عقیده­ی محکم و ایمان قوی آنها را جمع کرده است.

اغلب کتاب­های شیخ الاسلام، فتاوی و اجتهادات و ... در جواب سوالات مسلمانان آن زمان بود بدین سبب، پاسخ­های ایشان انعکاسی از مشکلات عصر وی و تجربه­ها می­باشد؛ عموم آثار ایشان زمانی که به تنقیه و پاکسازی از عقاید و عبادات بدعی می­پردازد شبیه آن است که ما بدان می­پردازیم و ایشان با مظاهر فساد و ظلم در اجتماع مبارزه نمود و برای جلوگیری از حمله­های استعماری و ویرانگر تاتار در راه الله مبارزه کرد و عجز و ناتوانی فکر فلسفی را در مخالفت با حقایق وحی الهی، آشکار نمود تا زندگی خوشبخت را برای انسان محقق سازد؛ و شریعت خداوند متعال به تنهایی برای تحقق این زندگی کافی است چرا که خداوند متعال خالق انسان بوده و به او آگاه­تر است.

و معتقدیم که در برابر گرایش­های فلسفی و آثار قوانین وضعی بر فرد و اجتماع و مشکلات تمدن مادی و مسابقه­ برای رفاه و آسایش زندگی و فراموش کردن هدف اصلی خلقت خود، قرار داریم و معقتدیم که استنباط­های وی از نصوص، دیدگاه ما را در میان این بیماری خطرناک باز می­کند. استنباط­های وی از قرآن و حدیث، ما مسلمانان قرن 15 هجری را توجیه نموده و چشمان­مان را باز می­نماید تا از این دو مصدر، برای باورهای صحیح خود بهره بریم تا عقیده­ی ما سالم گردد و از سویی به بازگشت نیک، امید داشته باشیم چنانکه ما را به اوج مقاومت رساند تا در برابر طوفان نابود کننده­ی جنگی که از قرن پیش شروع شده و همچنان مداوم و مستمر است، بایستیم.

اکنون آن بدون کمترین مبالغه­ای، طوفانی ویرانگر است و هرگاه خواننده از ما تقاضای دلیل کند رای فیلسوف دلسوز مسلمان، رجاء جارودی را ارائه می­دهیم که شخصیت انسانی را در برابر طغیان تجهیزات جدید برحذر می­دارد. تجهیزاتی که انسان را مانند بازیچه­ای در دست خود قرار داده و هر طور که بخواهد او را شکل می­دهد. وی می­گوید: نیروی ترسناک تنها در وسایل ارتباط جمعی در نشر فرهنگ از لابلای روزنامه­ها، وسایل تبلیغاتی، تلویزیون و سینما نیست بلکه دقت و ظرافت دستگاه­هایی است که آن وسایل را با هدف نابودی رفتار افراد برای اغراض اقتصادی، اخلاقی و سیاسی کنترل می­کند. و این وضعیتی واقعی را خلق کرده است که اکثر دایره رفتار افراد را در برمی­گیرد که به نقشه­های بنادین آنها گردن نهاده­اند و این ابتدای مونتاژ تبلیغاتی برای دفع واکنش سیاسی می­باشد[[256]](#footnote-256).

**وحی الهی نجات دهنده است نه فکر انسانی:**

نقد ابن تیمیه، سلاحی برای حمایت امت در برابر فرهنگ یونان و جلوگیری از نفوذ آن میان مسلمانان بود و این همان شیوه­ی علمای سنت است و شایسته است که ادامه یابد و این نقش مهم و اساسی را علمای ما در جدال میان غرب اروپایی و شرق اسلامی با تمسک به دو منهج مهم و اصیل قرآن و سنت، برعهده می­گیرند. این منهج نیاز به بازنگری و شرح دوباره ندارد. و استدلال شیخ به کتاب و سنت آنقدر واضح و روشن است به­گونه­ای که گویا وی خود را در پشت آیات قرآنی و احادیث نبوی پنهان کرده است. تمام کاری که او کرده این است که ما را بدان متذکر شده است و آن­را به شکل متکامل ارائه داده که موارد زیر را برای انسان شامل می­شود: نفس و اراده­ی او، بازگشت و آنچه مایه­ی سعادت و شقاوت اوست؛ و تنها به شرح و تفسیر اکتفا نمی­کند بلکه با تذکر نسبت به وعده­ها و وعیدهای پروردگار، او را به حرکت وامی­دارد و وی را از مهلکه­های مسیر زندگی، برحذر داشته و ارتباط با اعمال و نقش عبادات در اصلاح نفس و چگونگی رسیدن به سعادت و آرامش درون و اصلاح جامعه را با تطبیق با شریعت پروردگار، بیان می­کند.

و رنگ عمل را در اسلام ظاهر و آشکار می­نماید؛ این دین دینی است با حرکت صعودی؛ انسان را چنان بالا می­برد تا به مرتبه­ی پیامبران، صدیقین، شهدا و صالحان برسد.

**نقد ابن تیمیه نسبت به تفکر فلسفی[[257]](#footnote-257):**

شیخ الاسلام به عجز تفکر فلسفی از رسانیدن انسان به سعادت این زندگی گذرا علاوه بر زندگی آخرت، اشاره نمود و مضامین کتاب و سنت در باب انسان، ماهیت و تلاش شتابان و بی­وقفه­ی او در راه رسیدن به منافع، لذت­ها و دوری از ضررها و دردها را بیان می­کند. ابن تیمیه با اندیشه­های عملی و اخلاقی فیلسوفان نیز مخالف است. و خلاصه­ی مآخذی که متوجه فیلسوفان یونان و پیروان مسلمان آنان می­داند این است که آنچه آنان در باب عمل ذکر کرده­اند، بر قواعد الزام کننده گردن نمی­نهد بلکه مربوط و متعلق به امور مستحبی است یعنی اختیاری است نه الزامی؛ همچنین آنها خاصیتی را برای نفس ثابت نکرده­اند و آن محبت خداوند متعال و توحید او است بلکه نفس را آن­گونه که هست نشناخته­اند.

علاوه بر این آگاهی آنها نسبت به خداوند متعال بسیار اندک و شامل امور باطل بسیاری است. درحالی­که کمال نفس در علم و اراده با هم است، علم به الله متعال و اراده­ی کسب رضایت او تعالی.

وی با این تحلیل نقدش را یقینا متوجه فلسفه­ی یونان نمی­کند بلکه نقد ایشان متوجه تفکر فلسفی بطور عام است چرا که این تفکر پیوسته مملو از اشتباهات است و نویسندگان و پژوهشگران آنها را ثبت کرده و فیلسوفان غربی این موارد را در خود می­بینند.

کولن ولسن نقطه­ای را که تفکر قرن 20 بدان رسیده چنین توصیف می­کند: «دور از انتظار نیست که نسل آینده­، نیمه­ی اول این قرن را به «عصر بی معنی» توصیف کنند؛ چراکه فقدان معنی و هدف فن و فلسفه و ادبیات ما را احاطه کرده است. این احساس همگانی بدین سبب است که دستورات دینی از بین رفته و امکان جایگزین نمودن آنها نیز برای ما وجود ندارد. و فروپاشی علم برای مشکلات علمی، این فراغ دردناک را بدتر می­کند؛ و از خلال این مساله به نظر می­رسد که فرهنگ غربی از فروپاشی و سقوط رنج می­برد که از صد سال کمتر نیست چراکه مساله تامل در شناخت مدتی است که در آن استمرار خواهد داشت قبل از اینکه ورشکستگی شدید آن را ببلعد.[[258]](#footnote-258)

**به نقد تفصیلی شیخ الاسلام از فلاسفه­ی یونانی و پیروان آنها باز می­گردیم:**

مشکل به سه عامل باز می­گردد:

اول: حکمت نظری و یا فلسفه نزد آنها، اصل عمل است و شامل ایمان به الله، فرشتگان، کتاب­های آسمانی، پیامبران و روز قیامت نمی­شود. و این علمی است که انسان­ها بدان هدایت می­شود.

دوم: حکمت عملی، شامل اعمالی که نفوس انسان­ها برای آن آماده و ساخته شده­اند و سبب نجات از آتش دوزخ می­شود، نمی­شود.

سوم: نهایت حد وسط نزد ارسطو و هم­فکران وی، تعدیل شهوت و خشم، با عفت و حلم است، یعنی مقصود آنها، اسراف نکردن در این دو است علاوه بر این، فلاسفه فاصل محکم و قاطعی میان آنچه سبب نجات و سعادت می­شود و آنچه سبب بدبختی و عذاب می­شود، قرار نداده­اند در­حالی­که رسولان و پیامبران آن­را واضح و روشن بیان نموده­اند؛ خداوند متعال می­فرماید: «**قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَن تُشْرِكُواْ بِاللّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَن تَقُولُواْ عَلَى اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ**»: «بگو: (الله) فقط کارهای زشت را، چه آشکارا باشد و چه پنهان و (نيز) گناه و سرکشی بنا حق را؛ حرام کرده است و اينکه چيزی را شريک الله قرار دهيد که الله دليلی بر (حقانيت) آن نازل نکرده است و چيزی را که نمی‌دانيد به الله نسبت دهيد (حرام نموده است).» (اعراف: 33)

این آیه بیانگر تحریم مطلق در تمام اوضاع و احوال است، تحریمی بدون اباحه و تحلیل برخلاف مردار، خون و گوشت خوک و... که در حالتی تحریم و حالتی دیگر مباح شده است؛ برای تفسیر صحیح این آیه: «**وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ**»: «و من جن و انس را نیافریده­ام مگر برای اینکه مرا عبادت کنند.» (ذاریات: 56) ابن تیمیه میان آن و چند آیه­ی دیگر که در بردارنده­ی لام تعلیل است، مقایسه می­کند، مانند این قول پروردگار متعال: «**وَلِتُكْمِلُواْ الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُواْ اللّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ**»: «تا شمار (روزهای رمضان) را کامل کنید و الله را بر اینکه شما را هدایت کرده، بزرگ بدارید.» (بقره: 185)

و همچنین: «**سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ**»: «(الله) آن‌ها را برای شما مسخر کرده تا الله را به (شکرانة) آن که شما را هدایت کرده است، بزرگ بشمارید.» (حج: 37)

و این قول او تعالی: «**ذَلِكَ لِتَعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ وَأَنَّ اللّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ**»: «این (گونه احکام برای اینست که) بدانید بتحقیق الله آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است می‌داند و مسلماً الله به هر چیز داناست.» (مائده: 97)

همچنین: «**وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلاَّ لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللّهِ**»: «ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای اینکه به فرمان الله (از وی) اطاعت شود.» (نساء: 64)

خداوند پیامبران را فرستاد تا از آنان پیروی شود اما گاهی پیروی کردند و گاهی عصیان نمودند، همچنین آنها را تنها برای عبادت خلق کرد اما عده­ای عبادت کردند و عده­ای سرباز زدند؛ خداوند متعال نفرمود من آنها را آفریدم تا آنها را عابد قرار دهم ولی بیان داشت که او: اول خلق را آفرید تا آنها امر دوم یعنی عبادت انجام دهند؛ و با انجام آن سعادت آنها و آنچه موجب محبت و رضایت پروردگار نسبت به آنهاست، حاصل می­شود. به این صورت هرآنچه خداوند خلق نموده و بدان فرمان داده، مورد پسند پروردگار و هم بندگان است و در آن حکمت پروردگار و رحمتی نسبت به بندگانش می­باشد.[[259]](#footnote-259)

دین مصدر و منبع الزامات اخلاقی و احکام شرعی است.

به نظر ابن تیمیه علت تحریم مطلق به این باز می­گردد که فواحش، متعلق و مربوط به شهوت می­باشند و سرکشی به ناحق، متصل و مرتبط با خشم است و شرک به خداوند متعال فسادی در اصل عدالت و ظلمی بزرگ است و فساد علم متصل و مرتبط است به دروغ بستن بدون آگاهی بر پروردگار؛ و اینچنین خداوند متعال این چهار مورد را تحریم کرد: فساد علم، فساد شهوت، فساد خشم و فساد عدل؛ اگر تعریف «سدجویک» در باب اخلاق را برگزینیم و بگوییم که آن مجموعه قوانینی است که خداوند برای مردم تشریع کرده است،[[260]](#footnote-260)همین مفهوم را با دقت و تفسیر بیشتری نزد شیخ سلفی خواهیم یافت به این صورت که بیان می­کند رسالت رسولان و تمامی پیامبران به فرمان پروردگار و برای عبادت خداوند متعال است. خداوند متعال می­فرماید: «**وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنِ اعْبُدُواْ اللّهَ وَاجْتَنِبُواْ الطَّاغُوتَ**»: «یقیناً ما در (میان) هر امت پیامبری را فرستادیم که: «الله یکتا را بپرستید و از طاغوت اجتناب کنید.» (نحل: 36)

در جایی دیگر می­فرماید: «**وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ**»: «و (ما) پیش از توهیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر آنکه به او وحی کردیم که: «معبودی جز من نیست، پس تنها مرا عبادت کنید.» (انبیاء: 25)

و زمانی که داستان­ پیامبران را ذکر می­کند، می­فرماید: «**إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ** \* **وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ كُلٌّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ**»: «بی‌تردید این است آیین شما که آیینی یگانه است و من پروردگار شما هستم، پس مرا پرستش کنید. و (گروهی از پیروان انبیا) در میان خود در امر (دین) شان فرقه فرقه شدند، همگی به سوی ما باز می‌گردند.» (انبیاء: 93-92)

و در سوره­ی ذاریات می­فرماید: «**وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ**»: «و من جن و انس را نیافریده­ام مگر برای اینکه مرا عبادت کنند.» (ذاریات: 56)

از این آیات و آیات دیگر می­فهمیم که تنها هدفی که منجر به سعادت بشر و نجات آن­ می­شود، عبادت خداوند یگانه است به طوری که پیامبران و کتاب­های آسمانی را برای این هدف فرستاد؛ و درون انسان­ها، پاک، اصلاح و تزکیه نمی­شود مگر با عبادت؛ ابن تیمیه این قول خداوند متعال را که می­فرماید: «**وَيْلٌ لِلْمُشْرِكينَ الَّذينَ لا يُؤْتُونَ الزَّكاةَ**»: «وای بر مشرکان»! (همان) کسانی‌که زکات نمی‌دهند.» (فصلت: 6) به این صورت تفسیر می­کند که آن­ها به توحید و ایمان که سبب تزکیه­ی آنها می­شود نمی­پرداختند بدین جهت مستحق عذاب می­باشند به دلیل این قول پروردگار متعال که می­فرماید: «**إِنَّ اللّهَ لاَ يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاءُ**»: «بی‌گمان الله این را که به او شرک آورده شود، نمی‌بخشد و غیر از آن­را برای هرکس بخواهد می‌بخشد.» (نساء: 48)؛ در این امر، رسالت محمد با رسالت موسی و عیسی علیهما­السلام یکی است چنانکه اولین وصایای ده­گانه­ای که پروردگار به موسی نازل کرد این بود که به او فرمود: «من الله هستم، هیچ معبود بر حقی جز من نیست؛ معبود تو هستم که از سرزمین مصر بیرونت کردم.»

عیسی گواهی داده است که این بزرگترین وصیت در ناموس است؛ و اینچنین بیشتر کتاب­های الهی، در عبادت خداوند یگانه اتفاق دارند. انسان نجات نیافته و به سعادت و کمال نمی­رسد مگر اینکه الله معبود و محبوب او باشد محبوبی که از او کسی را بیشتر دوست نداشته باشد.[[261]](#footnote-261)

خداوند متعال در چندین جای قرآن خبر داده که پیامبران، آیات پروردگار را برای آن­ها تلاوت کرده، آنها را تزکیه نموده و کتاب و حکمت بدانان می­آموزند و تفسیر این آیات بدین صورت است که با خواندن قرآن، علم حاصل می­شود چرا که آیات راهنما و نشانه­اند و مردم را به امر مطلوب یعنی تصدیق پیامبران راهنمایی می­کنند (و اما تزکیه با پیروی از آنچه بدان امر شده­اند از جمله عبادت پروردگار یگانه و اطاعت از او حاصل می­شود پس تزکیه با پیروی و اطاعت از فرامین او حاصل می­شود.[[262]](#footnote-262)

مفهوم دین دو قسم دارد: یکی از آنها تزکیه­ی نفس با عبادت پروردگار متعال است و دیگری اطاعت از الله؛ و دین عبارت است از اوامر و نواهی خداوند متعال.[[263]](#footnote-263)

در قرآن کریم آیاتی وارد شده که محمد را این­گونه توصیف می­کند: «**يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَآئِثَ**»: «آن‌ها را به (کارهای) خوب و پسندیده فرمان می‌دهد و از زشتی (و کارهای نا پسند) بازشان می‌دارد. و پاکیزه‌ها را برایشان حلال می‌گرداند و پلیدی‌ها را بر آنان حرام می‌کند.» (اعراف: 157)

از این آیه کمال رسالت پیامبر آشکار می­شود. او شخصیتی است که خداوند متعال بر زبان او به هر معروفی فرمان داده و از هر منکری بازداشته و هر پاکی را حلال و هر ناپاکی را حرام کرده است.[[264]](#footnote-264) حدود و مجازات­ها برای دعوت به انجام واجبات و ترک محرمات آمده است و امور بسیاری از مردم جز به خاطر تعطیل نمودن حدود شرعی تباه نمی­شود.[[265]](#footnote-265)

ابن تیمیه دو حدیثی را که به رسالت محمد دلالت دارد، بیان می­کند: اول: «انما بعثت لاتمم مکارم اخلاق»: «من مبعوث شدم تا خوبی­های و زیبایی­های اخلاق را کامل کنم.» و دوم: «**مثلی ومثل الانبیاء من قبلی کمثل رجل بنی دارا فاتمها واکملها الا موضع لبنة فکان الناس یطوفون بها و یعجبون من حسنها ویقولون لولا موضع اللبنة فانا تلک اللبنة**»: «مثال من و پیامبران قبل از من مانند مردی است که خانه­ای بنا کرده و آن­را کامل و درست می­کند اما جای یک خشت، خالی است؛ مردم پیرامون خانه دور زده و از زیبایی آن شگفت زده گشته و می­گویند اگر این جای خشت پر می­بود چقدر خوب بود و من آن خشت هستم.»

اما در مورد پیامبران قبلی، خداوند متعال برخی پاکی­ها را بر امت­های آنان حرام گرداند چنان­که می­فرماید: «**فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُواْ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ**»: «پس به (کیفر) ستمی که قوم یهود مرتکب شدند، چیزی‌های پاکیزه‌ای را که برایشان حلال بود بر آن‌ها حرام کردیم.» (نساء: 160)

و در جایی دیگر می­فرماید: «**كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلاًّ لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلاَّ مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِن قَبْلِ أَن تُنَزَّلَ التَّوْرَاةُ**»: «همه غذاها برای بنی اسرائیل حلال بود، مگر آنچه پیش از نزول تورات اسرائیل (= یعقوب) بر خود حرام کرده بود.» (آل عمران: 93)

و چه بسا تمامی ناپاکی­ها را نیز برای آن­ها حرام نکرده باشد اما خداوند متعال دین را برای امت اسلام کامل نموده و فرمود: «**الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا**»: «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را (بعنوان) دین برای شما برگزیدم.» (مائده: 3)

و ویژگی بارز و متمایز این امت را امر به معروف و نهی از منکر معرفی نموده است و وصف پیامبران را به این امت داده است چرا که امر نمودن به تمامی نیکی­ها و نهی از تمامی بدی­ها کامل نمی­شود مگر به واسطه­ی پیامبر، پیامبری که خداوند مکارم اخلاق را که داخل در معروف است به وسیله­ی او کامل کرد.[[266]](#footnote-266)

ابن تیمیه به تفاصیل مجازات­های شرعی توجه نموده است چرا که امر به معروف و نهی از منکر جز با آن کامل نمی­گردد و نیز حدودی را که والیان امور برپا می­دارند روشن می­کند چرا که خداوند با قدرت رهبري قاطع، اموري را به اجرا درمي­آورد که اجراي آنها با قرآن دشوار است.[[267]](#footnote-267)

بدین جهت تطبیق شریعت خداوند متعال ضرورتی اخلاقی و اجتماعی است. از آنچه گذشت روشن شد که مجموعه­ی احکام شریعت که تحت مبدأ امر به معروف و نهی از منکر می­باشد، دارای صفت الزام آور است؛ به همین سبب مجازات­ها مشروع گشته تا انسان را به انجام واجبات و ترک محرمات بکشاند.[[268]](#footnote-268)

اگر پاداش و مجازات در تقدیر الهی از جنس عمل است، از عدل خداوند متعال می­باشد، عدلی که آسمان­ها و زمین بر آن استوار است و این عدالت در شریعت او نیز می­باشد به همین سبب قطع دست و پای محارب را تشریع نمود و همچنین در خون­ها و اموال، قصاص را مشروع کرد.[[269]](#footnote-269)

و باید مانع ماده­ی شر و گناه شد و آن­را از بین برد، به طور مثال پیامبر خدا می­فرماید: «**لایخلون الرجل بامراة، فان الشیطان ثالثهما**»: «هیچ مرد و زنی با یکدیگر خلوت نمی­کنند مگر اینکه شیطان سومین آن­ها می­باشد.» از خلوت کردن با زن بیگانه و سفر با آن نهی کرد چرا که شر و بدی را منجر می­شود و عامل شر است؛

و خلفای راشدین نیز به این قواعد مقید بوده و آن­را طبقه­بندی نمودند.[[270]](#footnote-270)

می­بینیم که ابن تیمیه موضعی درست و سالم در بازگرداندن الزام به قوانین اخلاقی به اراده و احکام مطلق خداوند متعال و نقش مجازات­های شرعی در اصلاح جامعه می­گیرد.

**انسان میان امیال مادی و اراده:**

ابن تیمیه، انسان را این­گونه معرفی می­کند: «زنده، دارای احساس و متحرک با اراده است[[271]](#footnote-271) او همیشه اراده دارد اما هدف از این اراده یا مال است و یا جاه و یا محبت مرد نسبت به زن و یا محبت زن نسبت به مرد و یا دیگر امور مطلوب و خواهشات نفسی دنیا است. اما کمال انسان زمانی محقق می­گردد که مراد او خداوند متعال باشد و نهایت محبتش در جهت پروردگار نمودار گشته و عزت را در آن بداند چرا که هرکس بنده­ی الله نباشد، ناگزیر بنده­ی غیر او از انواع محبوب­هایی است که عبادت می­کند.[[272]](#footnote-272)

بدین سبب مثال برتر و اعلایی که شایسته است سلوک انسان مومن به مقتضای آن باشد این است که مراد انسان مومن، خداوند باشد (خدایی که مستحق آن است که به خاطر ذاتش محبوب باشد و این همان علت غایی است که علت فاعلی برای علت فاعل است.)[[273]](#footnote-273) می­بینیم که وی در اینجا اخلاقی بودن عمل را به نتایج و آثار و همچنین به انگیزه­ها مربوط می­کند.

جان­ها همگی نیازمند پروردگار است از این حیث که او معبود و محبوب جان­ها و نهایت خواست آرزوی آن می­باشد و همچنین از این جهت که او پروردگار و خالق آن است.[[274]](#footnote-274) محرک سلوک و رفتار، حجت خداوند متعال است اما هدف این است که با انجام اعمال، رضایت خداوند حاصل شود، در حدیثی این معنی تایید شده است. رسول خدا می­فرمایند: «**ان اول ثلاثة تسجر بهم جهنم رجل طلب العلم وعلمه وقرا القرآن واقراه لیقول الناس هو عالم وقاری، ورجل قاتل وجاهد لیقول الناس هو شجاع وجریء ورجل تصدق واعطی لیقول هو جواد سخی**»: «اولین سه گروهی که در جهنم گداخته می­شوند، مردی است که علم آموخته و به دیگران آموخته است و قرآن را خوانده و به دیگران آموزش داده است تا مردم بگویند او عالم و قاری است و مردی که جنگیده و جهاد کرده تا مردم بگویند، او شجاع و بی­باک است و مردی که به دیگران بخشش نموده و صدقه داده است تا بگویند وی انسان سخاوتمند و بخشنده­ای است.» این سه گروهی که هدفشان از اعمال، ریا و خودنمایی است، در برابر کسانی قرار دارند که اعمال­شان را تنها به هدف کسب رضای پروردگار انجام می­دهند و از حیث اخلاقی، در جایگاه رفیعی قرار دارند همچنان که اسلام آن­را می­خواهد. خداوند متعال بعد از پیامبران آنها را در مراتب بعدی قرار داده است که عبارتند از صدیقین، شهدا و صالحین؛ (هرکس علمی را که خداوند پیامبران را بدان فرستاده است، بیاموزد و به خاطر رضای خدا به دیگران یاد بدهد، صدیق است و هرکس بجنگد تا نام الله متعال را بلند کند و در این راه کشته شود شهید است. و هرکس به خاطر رضای پروردگار صدقه بدهد، صالح است.[[275]](#footnote-275)

به این صورت انسان، صاحب اراده است و عملش بر مبنای این اراده می­باشد؛ اگر هدفش از اراده، کسب لذت در خوردنی­ها و نوشیدنی­ها و دیگر لذت­های حلال باشد، همه­ی این­ها در زمره­ی نعمت­های پروردگار بر بندگانش می­باشد؛ خداوند متعال از ابتدای ولادت انسان به بنده­اش نعمت عطا کرده تا او را شکر گویند. زندگی، نعمت و درک نمودن لذت­ها نعمت است (اما ایمان بزرگترین نعمت است و با آن نعمت­های پروردگار کامل می­شود.)[[276]](#footnote-276)

اگر لفظ عبودیت (بندگی) متضمن کمال کرنش و محبت بنده نسبت به پروردگارش باشد، این محبت قلب را به تحریک می­آورد و به میزان این محبت، انسان برای رضای خدا وارد میدان عمل می­شود (و محبت کامل، مستلزم اراده­ی جازم در کسب امور پسندیده و محبوب است).[[277]](#footnote-277)

ابن تیمیه در این زمینه جهاد را مثال می­زند، جهادی که عبارت است از بذل آنچه در وسع و توان مومن است تا فرامین الله متعال اجرا گشته و نواهی او ترک شود؛ و کسی که دوستدار الله و رسولش می­باشد بیشتر از دیگران که در پی اهداف دیگری هستند الله و رسولش را دوست دارند. اهدافی مانند ریاست و مقام، مال یا دیگر اموری که برای رسیدن به آن­ها متحمل ضرر شده و برای رسیدن به مطلوب خود، راه­های متعددی را می­پیمایند و بدین خاطر در برابر امیال و هواهای نفسانی، کرنش می­کنند درحالی­که محبت مومن نسبت به پروردگار، شدید است و خداوند متعال، مومن را به این صورت توصیف می­کند: «**وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللّهِ**»: «و از مردم کسانی هستند غیر از الله همتایانی را انتخاب می‌کنند و آن‌ها را مانند دوست داشتن الله دوست می‌دارند.» (بقره: 165)

در اینجا ابن تیمیه می­گوید: (وقتی این روشن شد هرگاه محبت قلبی نسبت به خداوند زیاد شود، بندگی نسبت به او و رهایی از غیر او بیشتر شده و هرچه بندگی افزون گردد، محبت نسبت به او زیاد گشته و از قید و بند غیر او آزاد می­گردد.)[[278]](#footnote-278)

اما وی برای این محبت شرطی قرار می­دهد تا اینکه منش و رفتار فرد موافق با رضایت الله باشد چرا که هرگاه عقل کم شود و علم به دین اندک باشد و در درون میل و محبت باشد، نفس خواهان خواسته­های خود شده و در زشتی­ها گرفتار می­شود.[[279]](#footnote-279) به همین سبب وی نجات از مجازات و عقاب را با استشهاد به قول یکی از سلف، مقرون نموده که می­فرماید: «هرکس تنها با محبت خداوند را عبادت کند، زندیق است و هرکس تنها به خاطر امید، او تعالی را عبادت کند مرجئه است و هرکس تنها به خاطر ترس خدا را عبادت کند، حروری، یعنی خوارج است و هرکس او تعالی را با محبت، ترس و امید عبادت کند، مومن است.»[[280]](#footnote-280)

با این همه، محبت برای هر عمل دینی و در هر عمل دین، اصل است به طوری که ترس و امید، بدان باز می­گردد و دلیل آن آیات قرآنی است که ترس و امید را در بر دارد: «**أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ**»: «کسانی را که (کافران) آنان را می‌خوانند، خودشان به سوی پروردگارشان وسیله‌ی (تقرب) می‌جویند، که کدام یک از آن‌ها نزدیکترند و به رحمت او امیدوارند و از عذابش می‌ترسند.» (اسراء: 57) پس فرد امیدوار به آنچه دوست دارد، طمع می­کند نه به آنچه ناپسند دارد و ترسو از ترس فرار می­کند تا به محبوب برسد.[[281]](#footnote-281)

**نفس؛ نیک­بختی و بدبختی آن**

نفس دو نیرو دارد: نیروی علمی و نیروی عملی؛[[282]](#footnote-282) همچنان که دو نوع زندگی دارد یکی از آن دو، زندگی طبیعی است مانند زندگی چهارپایان که این نوع، زندگی کامل و سودمندی که انسان به خاطر آن آفریده شده است، نیست؛ نوع دوم: زندگی کامل و سودمند است. یعنی منافعی که شخص زنده از آن بهره­مند می­شود چرا که شخص زنده ناگزیر از بهره­بری از لذات است که آن­را به دست آورده و از دردها، دوری کند. نفس با طبیعت متحول خود، زنده است و اراده و حرکت ارادی، از لوازم زندگی است و اراده و عمل از لوازم ذاتی آن است (پس هر زمان خدا او را هدایت دهد، آنچه را برایش مفید و مضر است به او می­آموزد؛ و این انسان، اراده­ی منافع را کرده تا آنها را به سوی خود جلب کند و آنچه عامل و سبب ضرر او است را ترک می­کند.[[283]](#footnote-283)

خداوند متعال بر انسان با عطا نمودن دو اصل سعادت، برتری داده است، این دو اصل عبارتند از: فطرت و هدایت عمومی؛ در مورد آنچه مربوط به فطرت است، ابن تیمیه در تفسیر آیات ذیل مطالبی را آورده است.

خداوند متعال می­فرماید: «**وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُواْ بَلَى شَهِدْنَا أَن تَقُولُواْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ**»: «(به یاد بیاور) هنگامی‌که پروردگارت از پشت‌های فرزندان آدم، ذریۀ آن‌ها را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت، (و فرمود:) «آیا من پروردگار شما نیستم؟» گفتند: «آری، (هستی) گواهی می‌دهیم». و (این گواهی بدین خاطر بود که مبادا) در روز قیامت بگویید: «ما ازاین، بی‌خبر بودیم.» (اعراف: 172)

و اینکه می­فرماید: «**فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ**»: «پس روی خود را با حق‌گرایی (و اخلاص) به سوی دین آور، فطرت الهی است که (الله) مردم را بر آن آفریده است، دگرگونی در آفرینش الله نیست، این است دین استوار و لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند.» (روم: 30)

همچنین این دو حدیث که رسول خدا می­فرماید: «**كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ وَيُنَصِّرَانِهِ وَيُمَجِّسَانِهِ**»: «هر فرزندی با فطرت به دنیا می­آید پس پدر و مادرش او را یهودی، نصرانی یا مجوسی می­کنند.»

همچنین این حدیث که رسول خدا می­فرماید: «**یقول الله تعالی: خلقت عبادی حنفاء فاجتالتهم الشیطان وحرمت علیهم ما احللت لهم وامرتهم ان یشرکوا بی ما لم انزل به سلطانا**»: «خداوند متعال می­گوید: من بندگان خود را یکتاپرست آفریدم اما شیطان­ آنها را منحرف و سرگردان کرده و آنچه برایشان حلال کردم، حرام می­کنند و به آنها دستور می­دهد که برای من شریک قرار دهند درحالی­که دلیلی برای این کار ندارند.»[[284]](#footnote-284)

ابن تیمیه از این آیات و احادیث نتیجه می­گیرد: اگر نفس بر فطرت خود رها شود، به الوهیت پروردگار اقرار کرده و با او محبت دارد، تنها او را عبادت می­کند و چیزی را با او شریک نمی­گیرد، اما عامل فساد آن این است که شیطان­های جنی و انسی با القای باطل به آنها، آنها را فاسد می­کنند.[[285]](#footnote-285)

اما هدایت، هدایت خداوند متعال است به این صورت که در انسان­ها بالفطره، شناخت و اسباب علم را قرار داده است و کتاب­ها و پیامبران را فرستاده است به­گونه­ای که از داستان­های پیامبران دانسته می­شود که جنس نفوس مردم با تکذیب کنندگان پیامبران، یکی است و بشر و انسان­ها نیازی به عبرت قرار دادن کسانی که شبیه به آنان نیستند، ندارند ولی امر چنان است که خداوند متعال می­فرماید: «**كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِم مِّثْلَ قَوْلِهِمْ**»: «کسانی‌که پیش از آنان بودند نیز همین گونه سخن می‌گفتند.» (بقره: 118)

و اینکه می­فرماید: «**يُضَاهِؤُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَبْلُ**»: «مشابهت (و تقلید) می‌کنند سخن کسانی‌که پیش از این کافر بودند.» (توبه: 30)

و حجت آشکار می­شود چرا که اگر در نفوس مردم همانند آنچه در نفوس تکذیب کنندگان پیامبران مانند فرعون و قبل از او نباشد، دیگر نیازی به عبرت گرفتن از آنان نیست چرا که آنان مانند ما نیستند.[[286]](#footnote-286)

به همین سبب، نمود هدایت عمومی را در شناخت و اسلوب­های علمی نهاده است که در آنها به طور فطری قرار داده است؛ الله متعال می­فرماید: «**اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ** \* **خَلَقَ الْإِنسَانَ مِنْ عَلَقٍ** \* **اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ** \* **الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ** \* **عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ**»: «(ای پیامبر) بخوان به نام پروردگارت که (هستی را) آفرید. (همان پروردگار که) انسان را از خون بسته آفرید. بخوان، و پروردگارت (از همه) بزرگوار‌تر است. (همان) کسی‌که بوسیلۀ قلم (نوشتن) آموخت. به انسان آنچه را که نمی‌دانست آموخت.» (علق: 5-1)

و می­فرماید: «**الرَّحْمَنُ** \* **عَلَّمَ الْقُرْآنَ** \* **خَلَقَ الْإِنسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ**»: «(الله) رحمن، قرآن را تعلیم داد. انسان را آفرید.» (الرحمن: 1-3)

و می­فرماید: «**سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى** \* **الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى** \* **وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى**»: «نام پروردگار بلند مرتبه‌ات را به پاکی یاد کن. (همان) که آفرید پس درست و استوار ساخت. و (همان) کسی‌که اندازه گیری کرد پس هدایت نمود.» (اعلی: 3-1)

و درجایی دیگر می­فرماید: «**وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ**»: «و او را به دو راه (خیر و شر) را هنمائی کردیم.» (بلد: 10)

**برترین نعمت­ها که سعادت و نیک­بختی انسان را کامل می­کند، نعمت ایمان است:**

نفس انسان در طبع خویش، متحرک است، حرکتی که ناگزیر باید در بشر موجود باشد و این به سبب حکمت والا و بزرگ و رحمت وسیع است؛ و اگر به این شکل آفریده نمی­شد، مخلوقی دیگر غیر از انسان بود و این همان توضیح سخنی است که بر زبان فرشتگان در این قول خداوند متعال وارد شده است: «**أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاء**»: (بقره: 30)[[287]](#footnote-287)

گناه از لوازم نفس انسان است به همین سبب او در هر لحظه نیاز به هدایت دارد و حتی بیش از خوراک و نوشیدنی­ها، به هدایت نیاز دارد و دعای طلب هدایت در سوره­ی فاتحه به این معنی است که بنده نیازمند پروردگارش است و همیشه بر تعلیم پروردگار خود نیاز دارد. در قرآن و سنت امور عام و کلی وارد شده و بدان تذکر داده شده است و برای هر بنده به طور خصوصی ذکر نکرده است به همین سبب، انسان را امر می­کند که درخواست هدایت به راه راست کند که شامل موارد ذیل می­باشد:

شناخت آنچه رسول آورده است به طور مفصل و شامل شناخت آنچه مربوط به اوامر کلی اوست می­باشد و همچنین شامل عمل به علم خود نیز می­شود.[[288]](#footnote-288)

پس انسان همیشه به هدایت پروردگارش در علم و عمل نیاز دارد.

و اگر گناهی که بنده مرتکب می­شود نسبت به او شر باشد، حکمت آن در دو حالت ذیل روشن می­گردد: اول: گناه سبب و موجب کرنش بنده در برابر خداوند متعال می­شود و بنده مومن با گناهان چنان نیکی جمع می­کند که بدون آن جمع نمی­کرد همچنین یا توبه کرده و از زمره­ی توابین که خداوند متعال آنها را دوست دارد، می­شود یا اینکه خداوند با مصایبی که متوجه وی می­شود و او بر آن صبر می­کند گناهانش را بخشیده و بر درجات وی می­افزاید.[[289]](#footnote-289)

دوم: انسان باید از نفس خود برحذر بوده و به آن متمایل نشود زیرا مصدر و منبع شر و بدی است؛ و از شرارت­های نفس و اعمال زشت باید به خدا پناه برده و از او تعالی دائما بخواهد که او را بر طاعت خود یاری کند بدین وسیله هر خوبی و خیری را حاصل نموده و هر زشتی و شری از او دور می­شود.[[290]](#footnote-290)

**علت گناهان و زشتی­ها: جمع شدن جهل با هوی و هوس؛**

لیکن چگونه شیخ، ما را از وقوع در گناهان و زشتی­ها برحذر می­دارد و به انجام نیکی­ها تشویق­مان می­کند؛ به نظر ایشان یکی از خصوصیات عقل این است که انسان برای جلب آنچه برایش مفید است و دفع مضرات، تلاش می­کند. و هرگاه عقل و علم با یکدیگر جمع شد، بنده نفسش را از بدی­ها و زشتی­ها دور می­نماید زیرا عالم کسی است که از الله بترسد همچنان که سلف گفته­اند و تفسیر کلام خداوند متعال است که می­فرماید: «**إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاء**»: «جز این نیست که از میان بندگان الله دانایان از او می‌ترسند.» (فاطر: 28) و به مقتضای آن هرکس که از الله بترسد عالم است.[[291]](#footnote-291) و دانستن انذارهای پیامبران، موجب ترس می­شود، ترسی که محرک به سوی انجام نیکی­ها و ترک زشتی­ها است و برعکس این حالت، هر گناهکاری (جاهل و ناقص العلم است)[[292]](#footnote-292) و انجام بدی­ها به اجتماع میان جهل و هوی باز می­گردد؛ انسان یا غایت و هدف را می­شناسد و از انجام آن دوری می­کند و یا به ضرر مرجوح مجزوم می­شود پس مرتکب گناه نمی­شود چرا که مرتکب گناهان اگر عقاب و مجازات را بداند، به انجام آن روی نمی­آورد و عدم جزم یا ناتوانی از انتخاب، چه بسا که به سبب غفلت باشد (و غفلت ضد علم است.)[[293]](#footnote-293)

اما بزرگترین گناه، انکار خالق و شرک آوردن به او می­باشد همچنان که ابلیس و فرعون کردند اولی یعنی ابلیس می­خواست که عبادت شود و تنها از او اطاعت شود و انسان از عبادت و اطاعت پروردگار، سر باز زند و دومی یعنی فرعون، ادعای خدایی و الوهیت کرده و گفت: «**فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى**»: «من پروردگار برتر شما هستم.» (نازعات: 24) و به موسی گفت: «**قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ**»: «(فرعون) گفت: «اگر معبودی جز من برگزینی، البته تو را از زندانیان قرار خواهم داد.» (شعراء: 29)

به نظر ابن تیمیه در درون دیگر انسان­ها نیز شعبه­ای از ظلم و جهلِ این دو منکر (ابلیس و فرعون) وجود دارد و اگر (خداوند بنده­اش را یاری و هدایت نکند در بخشی از آنچه ابلیس و فرعون مرتکب شدند، گرفتار می­شوند.)[[294]](#footnote-294) چرا که او در نفوس انسان­ها محبت بزرگی و ریاست را ملاحظه می­کند.[[295]](#footnote-295)

علاوه بر این، نفس تنها با تعدی و حسد نسبت به دیگران، انگیزه­ی ظلم به آنها را حمل نمی­کند بلکه محرک و انگیزه­ی دیگری نیز در آن است که سبب می­شود با رفتن به سوی شهوات زشت امثال زنا و خوردن شراب و پلیدی­ها، به خود ظلم کند؛ به همین سبب مردم به سه قسم تقسیم می­شوند:

قسم اول: کسی که با برطرف کردن اِشتهای خود با شهوات و حلال و حرام، راضی گشته و خشمش فروکش می­کند؛ چنین شخصی به معروف و منکر، از زاویه­ی امیال خود می­نگرد، اگر خواهشات وی فراهم گردد راضی می­شود وگرنه نافرمانی و لجبازی می­کند؛ وی گاهی معروف را ناپسند دانسته و منکر را مطابق با خواسته­ی خود، محبوب و مورد پسند می­داند و این همان انسان بسیار ظالم و بسیار جاهل است.

قسم دوم: گروهی که دیانت درستی داشته و خالص برای خداوند هستند؛ آنها کسانی­اند که ایمان آورده و تنها برای رضای خداوند عمل نیک انجام می­دهند و بر مصیبت­هایی که به آنان می­رسد صبر می­کنند؛ آنها از زمره برترین مردم هستند که برای نفع رسانی به مردم خارج شده­اند؛ امر به معروف و نهی از منکر کرده و به خداوند ایمان دارند.

قسم سوم: گروهی که دارای برخی خصوصیات قسم اول و پاره­ای از ویژگی­های قسم دوم می­باشند و این حالت اکثر مومنان است.[[296]](#footnote-296)

اما تقسیم­بندی آنها از حیث نفس­های­شان به این صورت است که قسم اول پیروان نفس­ امارة بالسوء هستند؛ گروه دوم، پیروان نفس مطمئنه­ای هستند که در مورد آنها گفته شده است: «**يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ** \* **ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً** \* **فَادْخُلِي فِي عِبَادِي** \* **وَادْخُلِي جَنَّتِي**»: «ای روح آرام یافته. به سوی پروردگارت باز گرد، درحالی‌که تو از او خوشنودی و او از تو خشنود است. پس در زمرۀ بندگان (خاص) من در آی. و به بهشت من وارد شو.» (فجر: 30-27) و قسم سوم، پیروان نفس لوامه می­باشند، نفس لوامه­ای که گناه را انجام داده سپس فاعلش را بر انجام آن گناه ملامت می­کند و مخلوطی از اعمال نیک و بد است.[[297]](#footnote-297)

اما محرک و انگیزه­ای که انسان­ها را به سوی انجام و ارتکاب گناهان و اعمال زشت به جای اعمال نیک می­کشاند، چیست؟

ابن تیمیه به این پرسش این­گونه پاسخ داده است که عامل ارتکاب گناه از سوی انسان­، جهل است، یعنی عدم آگاهی به وجود آنها، ضرر و زیان فاحشی را متوجه او می­کند یا عامل آن این پندار است که این گناهان به آنان نفع و فایده می­رساند به همین سبب حالت انجام گناهان: جاهلیت نامیده شده است و حالتی از حالات جاهلیت در هنگام ارتکاب گناه همراه با فرد است.[[298]](#footnote-298)

اما ابن تیمیه، مساله را معلق رها نکرده است بلکه عواملی که دست انسان را گرفته و او را به سوی نیکی­ها سوق می­دهد نیز بیان داشته است.[[299]](#footnote-299) و آن ترس از پروردگار و چیره شدن به هوی با اخلاص و سپس توبه است که نمود آن­را خداوند متعال آورده است: «**وَإِذَا جَاءكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلاَمٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَن عَمِلَ مِنكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِن بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ**»: «و هرگاه کسانی‌که به آیات ما ایمان دارند نزد تو آیند (به آن‌ها) بگو: «سلام بر شما، پروردگارتان رحمت را بر خود فرض کرده که هرکس از شما از روی نادانی کار بدی مرتکب شود؛ سپس بعد از آن توبه و درستکاری کند، البته او آمرزنده‌ی مهربان است.» (انعام: 54)

انسان مومن، مرتب و پی در پی، از تاریکی­ها به سوی نور خارج شده و علم و ایمان او تجدید می­شود و از آنچه انجام داده و یا ترک کرده، توبه می­کند و بر هدایتش افزوده می­گردد (توبه قلب را از زنگار گناه که در این آیه آمده است:) «**كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ**»: «هرگز چنین نیست (که آن‌ها گمان می‌کنند) بلکه (بسب) آنچه کرده‌اند بر دل‌های­شان زنگار بسته است.» (مطففین: 14) صیقل و جلا می­دهد و پیامبر خدا می­فرماید: «ان العبد اذا اذنب نکتت فی قلبه نکتة سوداء، فان تاب واستغفر صقل قلبه، وان زاد زید فیها حتی تعلو قلبه»: «هرگاه بنده گناهی مرتکب شود، نقطه­ی سیاهی در قلب او نقش می­بندد و اگر توبه و استغفار کند، قلبش پاک و صاف می­شود اما اگر همچنان گناه کند، نقطه­ها نیز زیاد می­شوند تا اینکه تمام قلبش را فرا می­گیرد.»[[300]](#footnote-300)

انگیزه­ی زندگی باید عبادت خداوند متعال و پیروی از دستورات و دوری از نواهی او باشد؛ خلاصه اینکه باید تزکیه­ی نفس باشد که مشتمل بر از بین بردن تمامی شرارت­ها و بدی­ها از جنس گناهان، ظلم، شرک، دروغ و ... می­باشد و این از طریق انجام اعمال نیک و صالح می­باشد. عمل صالح همان حسنات است و حسنات آن است که خدا و رسول دوستش دارند که عبارت از اوامر او تعالی است که شامل واجبات و مستحبات می­شود.[[301]](#footnote-301)

**ضرورت راستی و اخلاص نیت در اعمال دین و دنیا:**

ابن تیمیه در بحث اهمیت امور باطنی از علوم و اعمال، چندین مسئله که با ضرورت راستی و اخلاص و نیت، مرتبط است بیان نموده و همه اینها مرتبط و متصل به حدیث ذیل است: «القلب ملک والاعضاء جنوده، فذا طاب الملک طابت جنوده، واذا خبث خبثت جنوده»: «قلب پادشاه و دیگر اعضا سربازان او هستند و اگر پادشاه پاک و نیکو شود، سربازان او نیز پاک و نیکو می­گردند و اگر پادشاه پلید و خبیث شود، سربازان وی نیز خبیث و پلید می­شوند.»

از این حدیث به رابطه­ی محرک­ها و انگیزه­ها با زندگی و رفتار، پی می­بریم و اگر در نتایجی که شیخ الاسلام به آنها رسیده است، جستجو کنیم می­بینیم که درحقیقت اصل دین را امور باطنی یعنی علوم و اعمال (باطنی) می­داند که اعمال ظاهری بدون آن فایده ندارد.[[302]](#footnote-302)

مفهوم دین نزد ایشان گسترده است و شامل عقاید، عبادات و قواعد زندگی می­شود و این آیه­ی جامع را که شامل تمام این موارد می­شود بر می­گزیند: الله متعال می­فرماید: «**لَّيْسَ الْبِرَّ أَن تُوَلُّواْ وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَالْمَلآئِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّآئِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُواْ وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاء والضَّرَّاء وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ**»: «اينكه (به هنگام نماز) چهره­هاي­تان را به جانب مشرِق و مغرب كنيد، نيكي (تنها همين) نيست. بلكه نيكي (كردار) كسي است كه به خدا و روز واپسين و فرشتگان و كتاب (آسماني) و پيغمبران ايمان آورده باشد و مال (خود) را با وجود علاقه­اي كه بدان دارد به خويشاوندان و يتيمان و درماندگان و واماندگان در راه و گدايان دهد و در راه آزادسازي بردگان صرف كند و نماز را برپادارد و زكات را بپردازد و وفاكنندگان به پيمان خود بوده هنگامي كه پيمان بندند و در برابر فقر (و محروميّت­ها) و بيماري (و زيان و ضررها) و به هنگام نبرد، شكيبايند (و استقامت مي­ورزند). اينان كساني هستند كه راست مي­گويند و به راستي پرهيزكاران اينانند.» (بقره: 177)

با نگاهی شامل و جامع میان عمل فردی و همکاری و تعاون اجتماعی، تعاون در نیکی و تقوی، شیخ الاسلام می­گوید: «سعی و تلاش دو گونه است: گونه­ی اول سعی در رزقی است که نصیب و بهره­ی انسان است: مانند صناعت، زراعت و تجارت؛ و گونه­ی دوم، سعی بر دعا، توکل و نیکی به مخلوقات و مانند آن است پس خداوند در یاری و مدد بنده­اش است تا زمانی که او در یاری و کمک به برادرش باشد.[[303]](#footnote-303)

ابن تیمیه ذکر می­کند آیه­ای که گذشت در وصف راستگویان مدعی نیکی است (که همه دین می­باشد.)[[304]](#footnote-304) و برعکس آیاتی نیز در وصف منافقین آمده است مانند این قول خداوند متعال که می­فرماید: «**فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللّهُ مَرَضًا وَلَهُم عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ**»: «در دل‌های آنان بیماری است و الله بر بیماری آنان افزوده و بخاطر دروغ‌هایی که می‌گفتند، برای­شان عذاب دردناکی است.» (بقرة: 10)

خداوند متعال در این آیه و آیات دیگر منافقین را متصف به وصف دروغگویی می­کند؛ راستگو کسی است که در قصد، نیت، خواست، اراده، عمل، خبر و سخنش راستگو باشد و منافق بر خلاف آن، دروغ می­گوید و در عمل خود ریاکار است و نیت درستی ندارد؛ خداوند متعال می­فرماید: «**إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُواْ إِلَى الصَّلاَةِ قَامُواْ كُسَالَى يُرَآؤُونَ النَّاسَ**»: «بی‌شک منافقان (بگمان خودشان) الله را فریب می‌دهند، در حالی‌که او آن‌ها را فریب می‌دهد و چون به نماز برخیزند؛ با سستی و‌‌ کاهلی بر می‌خیزند، در چشم مردم خود نمایی می‌کنند.» (نساء: 142)

اخلاص در عقیده و عمل، همان حقیقت اسلام است، چرا که اسلام، تسلیم شدن در برابر پروردگار است نه در برابر غیر او.[[305]](#footnote-305)

و اعمال باطنی زیر مجموعه­ی آن قرار می­گیرد مانند محبت الله، اخلاص برای او، توکل بر او، رضایت از او و مانند آن؛ و همه­ی این­ها (خیر محض و نیکی محبوب در حق تمامی پیامبران، صدیقین، شهدا و صالحین است.)[[306]](#footnote-306)

پس از آن، ابن تیمیه بیان می­کند که نیت برای عمل همانند روح برای جسد است.[[307]](#footnote-307)

ابن تیمیه در میدان عمل و انگیزه­ها و محرک­های آن در زمینه ارتباط میان بنده با پروردگارش و رابطه­ی او با مردم، حدیثی قدسی که طبرانی در کتاب الدعاء آورده به عنوان گواه ذکر می­کند؛ پیامبر اکرم می­فرماید: «**یقول الله: یا ابن آدم انما هی اربع، واحدة لی و واحدة لک وواحدة بینی و بینک، وواحدة بینک وبین خلقی، فاما التی لی فتعبدنی لا تشرک بی شیئا، واما التی هی لک فعملک اجازیک به احوج ما تکون الیه، واما التی بینی وبینک فمنک الدعاء وعلی الاحابة، واما التی بینک و بین خلقی فات للناس ما تحب ان یاتوا الیک**»: «خداوند می­فرماید: ای فرزند آدم، این چهار مورد است، یکی برای من و یکی برای تو و یکی بین من و تو و یکی بین تو و مخلوقات من؛ اما آنچه برای من است این است که تنها مرا عبادت کنی و برای من شریک نیاوری و آنچه برای تو است این است که به سبب عمل تو، برایت پاداشی بیش از آنچه انجام داده­ای، بدهم و آنچه میان من و تو است این است که تو دعاکرده و من اجابت می­کنم و آنچه میان تو و مخلوقات من است این است که آنچه دوست داری دیگران به تو بدهند، تو به دیگران بده.»

ابن تیمیه این حدیث را شرح و توضیح می­دهد که بنده دوست داشته و می­خواهد که شروع آنچه می­بیند برایش آسان باشد و خداوند متعال، هدف مقصود در رضایش را دوست دارد و بدان راضی می شود و وسیله نیز پیرو آن است.[[308]](#footnote-308)

همچنین از این حدیث به قاعده­ای که رابطه­ی میان مردم در اعمال را معین می­کند پی می­بریم.

که چون قلب ناگزیر از وجود نیت است، نیاز دارد که پرورش یافته و از طریق تزکیه رشد کند و وسیله­ی آن قرآن است، قرآنی که بیماری­های موجب اراده­های فاسد را از بین می­برد تا قلب را اصلاح نموده و اراده­ی او اصلاح شود و به فطرتی که به آن خلق شده، باز گردد همچنان که بدن برای رشد از چیزهایی که سبب رشد مقاومت او شود تغذیه می­کند و پاکی قلب همانند رشد بدن است.[[309]](#footnote-309)

اعمال پیرو اعتقادات است، اگر اعتقادات درست و صالح گردد اعمال نیز نیک و درست می­شود و اگر اعتقادات فاسد گردد، اعمال نیز فاسد می­شود؛ لذا خداوند متعال با بنده براساس نیتش، محاسبه می­کند حتی اگر به عمل نینجامد؛ پس هرکس برای انجام کاری عزم خود را جزم کند و به اندازه­ی توان انجام دهد، به مانند کسی است که آن­را کامل انجام داده است (همچنان که در سنن آمده است که هرکس در خانه­اش وضو بگیرد و برای نماز جماعت به مسجد برود اما به جماعت نرسد، اجر نماز جماعت به وی می­رسد.[[310]](#footnote-310) و همچنین هرکس قصد کار بدی کند اما آن­را انجام ندهد، نیکی کاملی برایش نوشته می­شود و این تفسیر این قول خداوند متعال است: «**وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلا أَن رَّأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ**»: «و به راستی آن زن قصد او (= یوسف) کرد، و او نیز اگر برهان پروردگارش ندیده بود، قصد وی می‌کرد.» (یوسف: 24) و مراد از برهان مذکور در این آیه، ایمانی است که در قلب او به وجود آمد و خداوند با آن ایمان از آنچه بدان قصد نموده بود وی را بازداشت و برایش نیکی کاملی نوشت و بر او گناهی نمی­نویسد اگر خیری انجام داده و گناهی نکند.[[311]](#footnote-311)

از آنچه گذشت روشن می­شود که ابن تیمیه معتقد است که هر عملی را دو رکن است: نیت و حرکت؛ و این را با استناد به این سخن رسول خدا می­گوید که می­فرماید: «اصدق الاسماء حارث وهمام»: «راست­ترین نام­ها حارث و همام است» و می­گوید: «و هر حارث و همامی، عمل و نیت دارد ولی نیت پسندید­ه­ای که خداوند قبول کرده و بر آن پاداش می­دهد، این است که آن عمل را خالص برای پروردگار انجام دهد و عمل پسندیده، نیک است و بدان امر شده است.»[[312]](#footnote-312)

**انواع اعمال و چگونگی برگزیدن آنها:**

ابن تیمیه بر این باور است که مطابق با قاعده، ایمان کم و زیاد می­شود، با عبادات زیاد و با گناهان دچار نقصان و کمبود می­شود حتی از این نیز فراتر رفته و تفکر و اندیشه کردن در آیات خداوند متعال را اسباب رسوخ ایمان در قلب و تعمیق آن می­داند و در رابطه­ی میان عقل با ایمان، سخن جارودی را یادآور می­شود که (ایمان، عقل نامحدود است.)

عوامل تقویت ایمان بسیار است مانند شنیدن قرآن، دیدار با اهل ایمان، اندیشه کردن در احوال آنان، شناخت حالات و معجزات پیامبر، اندیشه کردن در آیات خداوند متعال و تفکر در احوال درونی انسان و ضروریاتی که خداوند برای بنده بیان داشته است و سبب کرنش و تسلیم شدن در برابر وی و پناه بردن به او می­شود.[[313]](#footnote-313)

با وجود این راه­های علمی و تفکر و اندیشه و مطالعه­ی علمی، بحث از راه­های علمی تقویت ایمان پیش می­آید پس آیا باید با زهد شروع کنیم یا با علم و یا با عبادت؟ یا میان همه­ی این­ها به اندازه­ی توان خود جمع کنیم؟ شیخ الاسلام به این سوال این­گونه پاسخ می­دهد:

ما ناگزیر از داشتن ایمان واجب، انجام عبادات واجب و زهد واجب هستیم و مردم درجات ایمانی متعددی دارند و یکسان نیستند همچنان که در شعبه­های ایمان با یکدیگر متفاوت­اند. هر انسانی هر آنچه که امکان درخواست آن هست، طلب می­کند و در حد توان خود و آنچه برای وی مقدر شده فضائل را انجام می­دهد و مردم در این باب درجات متفاوتی دارند: برای برخی علم آسان­تر از زهد است و برای برخی دیگر برعکس، زهد آسان­تر از علم است و برای برخی نیز عبادت آسان­تر از این دو است؛ آنچه برای انسان مشروع است، این است که هرقدر خیر و نیکی برایش فراهم شد، انجام دهد چنانکه خداوند متعال می­فرماید: «**فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ**»: «پس تا (جایی که) می‌توانید از الله بترسید.» (تغابن: 16)

در حالت ازدحام شعبه­های ایمان، آنچه را که بیشتر سبب رضای خدا می­شود و بیششتر توانایی آن­را دارد انجام دهد؛ گاهی بر انجام کار مفضول از انجام فاضل تواناتر است که آنچه از انجام آن به دست می­آید برتر از آن چیزی است که از انجام کار فاضل حاصل می­شود و به این شکل، افضل و برتر این است که چیزی را که بیشتر به نفع وی است طلب کند و این در حق او افضل و برتر است. و آنچه را که مطلقا برتر است، اما انجام آن بر وی سخت و ناممکن است اراده نکند تا آنچه برایش بیشتر فایده دارد از دست نرود. همانند کسی که تلاوت قرآن و تدبر آن و بهره بردن از آن برای او سودمندتر از نماز نفلی است چرا که نماز خواندن برای او سنگین است و از آن نفعی نمی­برد یا آنچه با ذکر عاید او می­شود بزرگتر از آن است که از قرائت نصیب وی می­شود، پس هر عملی که برایش فایده­ی بیشتری داشته باشد و بیشتر اطاعت از خداوند حاصل شود، در حق وی برتر است از عمل سختی که نتواند از پسِ آن برآید.

**زهد به دو قسم تقسیم می­شود:**

یک) زهد ضد رغبت است مانند بغض که مخالف محبت است و کراهیت و ناپسندی که مخالف با اراده و خواستن است.

دوم) چیزی که در آن زهد پیشه می­کنند.

به معنای اول، حقیقت مشروع آن این است که کراهیت، انزجار و محبت بنده پیرو محبت، کراهیت، رضایت و خشم پروردگار متعال باشد.

پس باید چیزی را دوست بدارد که خداوند دوست دارد و چیزی را ناپسند دارد که خدا دوست ندارد و راضی به رضایت خداوند باشد و به امر پروردگار، از آنچه او بدان ناراضی است، ناراضی باشد.

و به معنای دوم ملاحظه می­شود که بسیاری از زاهدان در زندگی دنیا از خوبی­های دنیا دوری می­کنند. و آنچه را که خدا و رسول، دوست دارند نمی­پذیرند که خدا و رسول او بر چنین زهدی فرمان نداده­اند؛ حتی در میان مشرکین و اهل کتاب و اهل بدعت نیز چنین زاهدانی یافت می­شوند.

حال پس از شناخت این مساله که باید رفتار ما پیرو محبت و رضای خداوند متعال باشد و بر اوامر و نواهی او تعالی گردن نهیم، این مساله مطرح است که راه رسیدن به آن چیست؟

شیخ الاسلام با استناد به حدیث ذیل، به اسن سوال پاسخ می­گوید.

پیامبر اکرم می­فرمایند: «المومن القوی خیر واحب الی الله من المومن الضعیف»: «مومن قوی، بهتر و محبوب­تر از مومن ضعیف نزد خداوند متعال است. و تا زمانی که اوضاع به این شکل است باید در انجام اوامر و ترک نواهی بکوشیم و به او تعالی در این راه استعانت بجوییم. در صحیح مسلم آمده است که رسول خدا فرمود: «**المومن القوی خیر واحب الی الله من المومن الضعیف وفی کل خیر، احرص علی ما ینفعک واستعن بالله ولاتعجز، وان اصابک شیء فلا تقل لو انی فعلت کذا لکان کذا و کذا، ولکن قل قدر الله وما شاء فعل، فان لو تفتح عمل الشیطان**»: «مومن قوی و نیرومند نزد خداوند از مومن ضعیف بهتر و محبوب­تر است و در هریک از آنها خیر وجود دارد؛ تلاش کن و در آنچه به تو سود می­رساند، حریص باش و از خداوند یاری بخواه و ناتوان نشو. هرگاه به توچیزی برسد نگو اگر چنین می­کردم، چنین و چنان می­شد بلکه بگو خداوند مقدر نموده بود و آنچه خداوند بخواهد، انجام می­دهد زیرا کلمه­ی (اگر) دروازه­ی وسوسه­ی شیطان است.»

و در سنن آمده که پیامبر خدا بر کسی قضاوت نمود و شخص محکوم گفت: «خداوند مرا کافی است و او بهترین وکیل است.» پیامبر خدا فرمود: «ان الله یلوم علی العجز، ولکن علیک بالکیس فاذا غلبک امر فقل: حسبی الله ونعم الوکیل»: «خداوند ناتوانی و عجز را سرزنش می­کند ولی باید زرنگ باشی و اگر امری بر تو غلبه نمود بگو: خداوند مرا کافی است و او چه وکیل خوبی است.»

ابن تیمیه این حدیث را این­گونه توضیح می­دهد که بنده امر شده تا در آنچه سود و منفعت آن در آن است حریص باشد و در آن به خداوند استعانت جوید ولی در این حدیث، منفعت مشروط به تلاش در خیر و خوبی است که همان عبادت می­باشد؛ هرچه به بنده منفعت رساند، او بدان امر شده است و از خواستن آنچه باعث ضرر وی است، نهی شده است هرچند که معتقد باشد به نفع اوست چنانکه محرمات را بخواهد درحالی­که سبب ضرر وی است و امر مفضولی را که به او نفع نمی­رساند، می­خواهد و خداوند متعال برای مومنان پاکی­ها را مباح قرار داده­اند که به نفع آنان است و پلیدی را که به ضرر آنهاست، تحریم نموده است.[[314]](#footnote-314)

ولی چه بسا به ذهن خواننده ارتباط میان اوامر دینی با نفع و ضرر خطور کند. یعنی: آیا اوامر تنها برای کسب منفعت و دوری از ضرر تشریع شده یا حکم دیگری نیز در برخی اوامر وجود دارد که ما به حکمت آن آگاه نیستیم؟ شیخ الاسلام به ما پاسخ می­گوید:

شیخ الاسلام ابن تیمیه حکمت از تشریع اوامر دینی را به سه قسم تقسیم می­کند:

اول: حکمت در خود عمل می­باشد - اگر چه بدان امر نشده باشد - مانند راستی و عدل و مانند آنها؛ مصالح حاصله برای فاعل آن عمل است و خداوند متعال به صلاح و خوبی امر کرده و از فساد و زشتی نهی می­کند. او تعالی به عدل امر نموده و از ظلم نهی می­کند به همین جهت ابن تیمیه معتقد است که خداوند متعال، دولت عادل را حتی اگر کافر باشد، یاری می­کند و دولت ظالم را حتی اگر مسلمان باشد یاری نمی­کند.

دوم: آنچه بدان امر شده و از آن نهی شده است موصوف به حسنی است که انسان از امر کسب می­کند و نیز متصف به قبحی است که از نهی کسب می­کند مانند شراب که ابتدا حرام نشده بود اما بعدا حرام شد و خبیث و پلید گشت؛ همچنین نمازگزاردن به سوی بیت المقدس امر نیکویی بود و چون از آن نهی شد، قبیح و زشت گشت؛ آنچه را که خداوند بدان امر کرده آن­را دوست داشته و سبب رضایت او می­شود و آنچه از آن نهی کرده، سبب خشم و نارضایتی او می­شود.

اگر خداوند با بنده­ای محبت داشته و او را دوست داشته باشد، چنان از صفات نیک به وی می­دهد که او را از کسانی که با او بغض داشته باشند و او را دشمن می­دارند، ممتاز می­کند؛ همچنین برخی مکان­ها و زمان­ها را دوست داشته و بزرگ می­دارد مانند کعبه و ماه رمضان؛ و آنها را با صفات خاصی موصوف کرده که سبب تمییز آنها از باقی اماکن و اوقات می­شود به این صورت که در آن زمان­ها و مکان­ها، چنان رحمت­ها، الطاف و نعمت­های خداوند حاصل و جاری و ساری می­شود که در غیر آن زمان­ها و مکان­ها چنین نعمت­ها و رحمت­هایی حاصل نمی­شود.

اگر گفته شود که شراب پس از تحریم و قبل از تحریم یکسان است، توصیف آن به پلیدی ترجیح بلامرجح است. در پاسخ گفته شده این­گونه نیست بلکه خداوند زمانی آن­را تحریم نمود که حکمت، اقتضای آن­را می­کرد و معنای اینکه یک شی، نیک و بد است، مانند این نیست که یک چیز سیاه و یا سفید است بلکه جنس آن چیز، نافع و یا مضر، مناسب و یا نفرت انگیز، دوست و یا دشمن و دیگر صفاتی است که با تغییر حالات، تغییر می­کند.

و یک چیز می­تواند در یک زمان سودمند و در زمان دیگری، مضر باشد همچنین ممکن است یک چیز مضر باشد اما تحریم نشود چرا که فساد تحریم بیشتر است چنانکه اگر شراب در ابتدای اسلام تحریم می­شد، چنان مردم با آن خو گرفته و بدان معتاد شده بودند که نیروی ایمان آنها تحریم آن­را نمی­پذیرفت و دین و ایمان آنها کامل نبود تا در آن نقصی جز شراب خواری باشد که سبب جلوگیری از یاد خداوند متعال و نماز می­شود؛ به همین دلیل است که این حکم به تدریج نازل شد به این صورت که ابتدا خداوند متعال فرمود: «**يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَآ أَكْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا**»: «از تو درباره شراب و قمار می‌پرسند بگو: «در آن دو، گناهی بزرگ است و سودهایی برای مردم در بر دارد و گناه هر دو از سودشان بزرگ‌تر است.» (بقره: 219) و زمانی که گروهی از مردم به نماز ایستادند و امام دچار اشتباه شد، خداوند از نمازگزاردن در حال مستی، نهی کرد. (نساء: 43)

و در نهایت خداوند متعال، آیه­ی تحریم را در سوره­ی مائده نازل کرد. (مائده: 90)

سوم: اینکه مصلحت، ناشی از خود امر است و در فعل، مصلحتی نیست لکن مقصود آزمایش بنده است که آیا اطاعت می­کند یا نه؛ و اگر معتقد بر وجوب فعل گشته و برای انجام آن عزمش را جزم کرد مقصود و منظور از امر، حاصل گشته و آن امر در این هنگام نسخ می­شود همچنان که در قصه­ی ابراهیم خلیل و در داستان قربانی کردن چنین بود: در قربانی نمودن فرزند، مصلحتی نبود همچنین، ذبح نمودن مطلوب و مقصود پروردگار نبود بلکه مراد و مقصود پروردگار، آزمایش و ابتلای ابراهیم بود تا اطاعت از پروردگارش و محبت او را بر محبت فرزندش، ترجیح دهد. خداوند نمی­خواست که او فرزندش را اهدا کند درحالی­که او خلیل الله بود و اراده و خواست خداوند تکمیل دوستی او با الله بود به این شکل که در قلب ابراهیم هیچ چیزی نباشد که مزاحم محبت با پروردگار او باشد: «**فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ** \* **وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ** \* **قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ** \* **إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاء الْمُبِينُ**»: «پس چون هردو تسلیم شدند و (ابراهیم) او را به پیشانی (بر زمین) افکند. و او را ندا دادیم: «ای ابراهیم! یقیناً خواب (خویش) را تحقق بخشیدی». بدون شک ما این گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم. مسلماً این (خواب) آزمایشی آشکار بود.» (صافات: 106- 103)

همچون این مثال، داستانی در صحیح بخاری وارد شده است، داستان ابتلای فرد برص، کور و کچل که مقصود و هدف ابتلای آنها بود نه خود فعل.[[315]](#footnote-315)

در زیر نص حدیث را آورده­ایم:

ابوهریره روایت می­کند که پیامبر ­فرمودند: «**إِنَّ ثَلاثَةً فِي بَنِي إِسْرَائيلَ، أَبْرَصَ، وَأَقْرَعَ، وَأَعْمَى، بَدَا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَبْتَلِيَهُمْ، فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ مَلَكًا، فَأَتَى الابْرَصَ، فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: لَوْنٌ حَسَنٌ، وَجِلْدٌ حَسَنٌ قَدْ قَذِرَنِي النَّاسُ، قَالَ: فَمَسَحَهُ، فَذَهَبَ عَنْهُ، فَأُعْطِيَ لَوْنًا حَسَنًا، وَجِلْدًا حَسَنًا، فَقَالَ: أَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: الابِلُ، فَأُعْطِيَ نَاقَةً عُشَرَاءَ، فَقَالَ: يُبَارَكُ لَكَ فِيهَا. وَأَتَى الاقْرَعَ: فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: شَعَرٌ حَسَنٌ، وَيَذْهَبُ عَنِّي هَذَا قَدْ قَذِرَنِي النَّاسُ، قَالَ: فَمَسَحَهُ، فَذَهَبَ، وَأُعْطِيَ شَعَرًا حَسَنًا، قَالَ: فَأَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: الْبَقَرُ، قَالَ: فَأَعْطَاهُ بَقَرَةً حَامِلاً، وَقَالَ: يُبَارَكُ لَكَ فِيهَا. وَأَتَى الاعْمَى، فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: يَرُدُّ اللَّهُ إِلَيَّ بَصَرِي، فَأُبْصِرُ بِهِ النَّاسَ، قَالَ: فَمَسَحَهُ، فَرَدَّ اللَّهُ إِلَيْهِ بَصَرَهُ، قَالَ: فَأَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: الْغَنَمُ، فَأَعْطَاهُ شَاةً وَالِدًا، فَأُنْتِجَ هَذَانِ، وَوَلَّدَ هَذَا، فَكَانَ لِهَذَا وَادٍ مِنْ إِبِلٍ، وَلِهَذَا وَادٍ مِنْ بَقَرٍ، وَلِهَذَا وَادٍ مِنْ غَنَمٍ. ثُمَّ إِنَّهُ أَتَى الابْرَصَ فِي صُورَتِهِ وَهَيْئتِهِ، فَقَالَ: رَجُلٌ مِسْكِينٌ، تَقَطَّعَتْ بِيَ الْحِبَالُ فِي سَفَرِي، فَلا بَلاغَ الْيَوْمَ إِلا بِاللَّهِ ثُمَّ بِكَ، أَسْأَلُكَ بِالَّذِي أَعْطَاكَ اللَّوْنَ الْحَسَنَ وَالْجِلْدَ الْحَسَنَ وَالْمَالَ بَعِيرًا أَتَبَلَّغُ عَلَيْهِ فِي سَفَرِي، فَقَالَ لَهُ: إِنَّ الْحُقُوقَ كَثِيرَةٌ، فَقَالَ لَهُ: كَأَنِّي أَعْرِفُكَ، أَلَمْ تَكُنْ أَبْرَصَ يَقْذَرُكَ النَّاسُ، فَقِيرًا فَأَعْطَاكَ اللَّهُ، فَقَالَ: لَقَدْ وَرِثْتُ لِكَابِرٍ عَنْ كَابِرٍ، فَقَالَ: إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فَصَيَّرَكَ اللَّهُ إِلَى مَا كُنْتَ. وَأَتَى الاقْرَعَ فِي صُورَتِهِ وَهَيْئتِهِ، فَقَالَ لَهُ مِثْلَ مَا قَالَ لِهَذَا، فَرَدَّ عَلَيْهِ مِثْلَ مَا رَدَّ عَلَيْهِ هَذَا، فَقَالَ: إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فَصَيَّرَكَ اللَّهُ إِلَى مَا كُنْتَ. وَأَتَى الاعْمَى فِي صُورَتِهِ، فَقَالَ: رَجُلٌ مِسْكِينٌ وَابْنُ سَبِيلٍ، وَتَقَطَّعَتْ بِيَ الْحِبَالُ فِي سَفَرِي، فَلا بَلاغَ الْيَوْمَ إِلا بِاللَّهِ ثُمَّ بِكَ، أَسْأَلُكَ بِالَّذِي رَدَّ عَلَيْكَ بَصَرَكَ شَاةً أَتَبَلَّغُ بِهَا فِي سَفَرِي، فَقَالَ: قَدْ كُنْتُ أَعْمَى فَرَدَّ اللَّهُ بَصَرِي، وَفَقِيرًا فَقَدْ أَغْنَانِي، فَخُذْ مَا شِئتَ، فَوَاللَّهِ لا أَجْهَدُكَ الْيَوْمَ بِشَيْءٍ أَخَذْتَهُ لِلَّهِ، فَقَالَ: أَمْسِكْ مَالَكَ، فَإِنَّمَا ابْتُلِيتُمْ، فَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْكَ، وَسَخِطَ عَلَى صَاحِبَيْكَ**»: «خداوند متعال خواست سه نفر از بني اسرائيل را كه يكي بيماري پيس داشت و ديگري كچَل بود و سومي نابينا، مورد آزمايش قرار دهد. پس فرشته­اي را بسوي آنان فرستاد. فرشته نزد فرد پيس آمد و گفت: محبوب­ترين چيز، نزد تو چيست؟ گفت: رنگ زيبا و پوست زيبا، چرا كه مردم از من نفرت دارند. فرشته دستي بر او كشيد و بيماري­اش برطرف شد و رنگ و پوستي زيبايي به او عطا گرديد. سپس فرشته پرسيد: محبوب­ترين مال نزد تو چيست؟ گفت: شتر. پس به او شتري آبستن، عنايت كرد و گفت: خداوند آن­را برايت مبارك مي­گرداند. سپس فرشته نزد مرد كَل آمد و گفت: محبوب­ترين چيز، نزد تو چيست؟ گفت: موي زيبا تا اين حالتم بر طرف شود چرا كه مردم از من نفرت دارند. فرشته دستي به سرش كشيد. در نتيجه، آن حالت بر طرف شد و مويي زيبا به او عطا گرديد. آنگاه فرشته پرسيد: كدام مال نزد تو محبوب­تر است؟ گفت: گاو. پس گاوي آبستن به او عطا كرد و گفت: خداوند آن­را برايت مبارك مي­گرداند.

سرانجام، نزد فرد نابينا آمد و گفت: محبوب­ترين چيز نزد تو چيست؟ گفت: اينكه خداوند روشنايي چشمانم را به من باز گرداند تا مردم را ببينم. فرشته، دستي بر چشمانش كشيد و خداوند، بيناي­اش را به او باز گردانيد. آنگاه فرشته پرسيد: محبوب­ترين مال نزد تو چيست؟ گفت: گوسفند. پس گوسفندي آبستن به او عطا كرد.

آنگاه آن شتر و گاو و گوسفند، زاد و ولد كردند طوري كه نفر اول، صاحب يك دره پر از شتر و دومي، يك دره پر از گاو و سومي، يك دره پر از گوسفند شد. سپس فرشته به شكل همان مرد پيس، نزد او رفت و گفت: مردي مسكين و مسافرم. تمام ريسمان­ها قطع شده است و هيچ اميدي ندارم. امروز بعد از خدا، فقط با كمك تو مي­توانم به مقصد برسم. بخاطر همان خدايي كه به تو رنگ و پوست زيبا و مال، عنايت كرده است به من شتري بده تا بوسيلة آن به مقصد برسم. آن مرد، گفت: من تعهدات زيادي دارم. فرشته گفت: گويا تو را مي­شناسم. آيا تو همان فرد پيس و فقير نيستي كه مردم از تو متنفر بودند پس خداوند همه چيز به تو عنايت كرد؟ گفت: اين اموال را از نياكانم به ارث برده­ام. فرشته گفت: اگر دروغ مي­گويي، خداوند تو را به همان حال اول بر گرداند.

آنگاه فرشته به شكل همان فرد كَل، نزد او رفت و سخناني را كه به فرد اول گفته بود، به او نيز گفت. او هم مانند همان شخص اول به او جواب داد. فرشته گفت: اگر دروغ مي­گويي، خداوند تو را به حال اول بر گرداند.

سرانجام، فرشته به شكل همان مرد نابينا نزد او رفت و گفت: مردي مسكين و مسافرم و تمام ريسمان­ها قطع شده است (هيچ اميدي ندارم). امروز بعد از خدا، فقط با كمك تو مي­توانم به مقصد برسم. بخاطر همان خدايي كه چشمانت را به تو برگرداند، گوسفندي به من بده تا با آن به مقصد برسم. آن مرد گفت: من نابينا بودم. خداوند، بينايي­ام را به من باز گردانيد و فقير بودم. خداوند مرا غني ساخت. هر چقدر مي­خواهي، بردار. سوگند به خدا كه امروز، هر چه بخاطر رضاي خدا برداري، از تو دريغ نخواهم كرد. فرشته گفت: مالت را نگهدار. شما مورد آزمايش قرار گرفتيد. خداوند از تو خشنود و از دوستانت ناراض شد.»

در پرتو این شرح، تفسیر قول خداوند متعال دانسته می­شود که می­فرماید: «**وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ**»: «و من جن و انس را نیافریده­ام مگر برای اینکه مرا عبادت کنند.» (ذاریات: 56) این امر متعلق به اراده­ی دینی شرعی است که مراد و منظور آن گاهی حاصل می­شود و گاهی حاصل نمی­شود؛ و معنای آن این است: هدف و غایتی که ما برای آنها دوست داشته و بدان راضی می­شویم و چیزی که بدان امر شده­اند، عبادت است و عبادت عملی است که خداوند بندگان را برای آن آفریده است یعنی: عبادت سبب کمال و صلاح آنها می­شود و با این کمال و صلاح محبوب گشته و مورد رضایت قرار می­گیرند و هرکس این غایت و هدف را کسب نکند، محبت و رضایت را از دست داده است و اراده­ی دینی که در آن سعادت و نجات او است، اراده و خواسته شده است و همچنین کمال و صلاح خویش را از دست می­دهد که این نیز مستلزم فساد و عذاب وی می­باشد.[[316]](#footnote-316)

**زیبایی­های اخلاقی:**

در اینجا شیخ الاسلام ابن تیمیه، در بین عبادات مختلف، تکیه­گاه اصلی زیبایی­ها و ارزش­های اخلاق را امر به معروف و نهی از منکر می­بیند؛ ابن تیمیه تمام اعمال عبادی را در دایره معروف جمع می­کند؛ و ایمان به خداوند متعال و فرشتگان و کتاب­های او تعالی و پیامبرانش و روز قیامت و احسان که عبارت است از اینکه انسان، پرودگارش را به­گونه­ای عبادت کند گویا که او ار می­بیند و اگر او نمی­بیند، بداند که خداوند او را می­بیند و دیگر امور ظاهری و باطنی که الله و رسولش بدان فرمان داده­اند یعنی اخلاص در دین برای خداوند متعال، توکل بر او، امید به رحمت او، ترس از عذابش، صبر بر حکم او، تسلیم اوامر او شدن و تمامی اینها به نیروی­های محرک و مشوق به سوی اعمال اشاره دارد.

سپس ابن تیمیه، عبادات و دیگر اعمال و رفتاری که اخلاق را احاطه نموده­اند، مقرون به هم ذکر می­کند و این اقتران ما را به این نتیجه می­رساند که میان آن و میان اعمال عبادی هیچ فرقی نیست چرا که امکان ندارد قواعد اخلاق در اسلام از اصول آن جدا باشد؛ وی پس از ذکر تفاصیل اعمال عبادی به شکل محصور، به دیگر اعمال می­پردازد: «مانند راستگویی، وفای به عهد، پرداخت امانت­ها بر اهل آن، نیکی به پدر و مادر، صله­ی رحم، همکاری در خوبی و تقوی، نیکی به همسایه و یتیم و مسکین و در راه مانده، دوست و همسر و عدالت در گفتار و کردار؛»

ابن تیمیه تمام اینها را تحت عنوان معروف می­آورد. معروفی که بدان فرمان داده شده است. وی پس از بیان اخلاق کاملی که باید بدان مقید بود، عواملی که سبب ارتقاء و دست­یابی انسان به زیبای­های اخلاقی که مندوب و مستحب است، بیان می­کند، مانند اینکه (با کسی که رابطه­ی خویشاوندی را با تو قطع کرد، ارتباطت را وصل کن و به کسی که تو را محروم کرده ببخش و از کسی که به تو ظلم کرده درگذر؛) خداوند متعال می­فرماید: «**وَجَزَاء سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ** \* **وَلَمَنِ انتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُوْلَئِكَ مَا عَلَيْهِم مِّن سَبِيلٍ** \* **إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُوْلَئِكَ لَهُم عَذَابٌ أَلِيمٌ** \* **وَلَمَن صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ**»: «و جزایی بدی، بدیی است همانند آن، پس هرکس که در گذرد و اصلاح (و آشتی) کند، پاداشش بر الله است، بی‌گمان او ستمکاران را دوست ندارد. و کسی‌که پس از ستمی که بر او رفته است، انتقام بگیرد، پس اینانند که هیچ راه (ملامتی) بر آنان نیست. تنها راه (ملامت) بر کسانی است که به مردم ستم می‌کنند و در زمین به ناحق سرکشی (و ستم) می‌کنند، اینانند که برایشان عذابی دردناک است. و کسی‌که شکیبایی کند و در گذرد، بی‌گمان این از کارهای سترگ (پسندیده) است.» (شوری: 43-40)[[317]](#footnote-317)

از این آیه­ دانسته می­شود که زیبایی­های اخلاق، اقتضا می­کند که با کسی که با تو قطع رابطه کرد با سلام کردن، ارتباط برقرار کنی و او را اکرام نموده و برایش دعا و طلب استغفار کنی و او را مدح و ستایش کنی؛ و به کسی که تو را از تعلیم، منفعت و مال محروم نمود، ببخشی و از کسی که در خون، مال و آبرویت به تو ظلم نمود، درگذری؛ که برخی از اینها واجب و برخی دیگر مستحب است.[[318]](#footnote-318)

اما معنای خلق عظیمی که خداوند متعال محمد را بدان توصیف نموده است همان دین جامعی است که دربرگیرنده تمام اوامر خداوند متعال به طور مطلق می­باشد؛ و همچنین به معنایی است که عایشه در مورد اخلاق پیامبر می­فرماید: «کان خلقه القرآن»: «اخلاق پیامبر قرآن بود.» و حقیقت این امر پایبندی به آنچه محبوب خداوند است با رضایت خاطر و شرح صدر می­باشد.[[319]](#footnote-319)

همچنین با دلیلی دیگر، فهم ابن تیمیه در شمول دایره­ی اسلام در مورد جنبه­های عقیده، عبادات و اخلاق برای ما روشن می­شود چرا که تمامی بیاناتی که گذشت، در امر به تقوای الهی داخل است و تقوای الهی جامع است (و شامل تمامی اوامر ایجابی و استحبابی و نواهی تحریمی و تنزیهی خداوند متعال می­باشد و حقوق خدا و بندگان را شامل می­شود.)[[320]](#footnote-320)

شرح حدیثی که پیامبر به معاذ وصیت کرد گذشت: رسول خدا وقتی معاذ را به یمن می­فرستاد به او وصیت نمود: «**اتق الله حیث ما کنت واتبع السیئة الحسنة تمحها وخالق الناس بخلق حسن**»: «هرجا بودی تقوای الهی را پیشه کن و بعد از هر گناهی، یک نیکی انجام بده تا آن­را پاک کند و با مردم با اخلاق نیکو رفتار کن.» این حدیث، حق خداوند از انجام اعمال نیک و اصلاح امور فاسد در بر دارد و همچنین شامل حق بندگان می­شود. چنانکه بیان می­کند که با مردم با اخلاق نیکو رفتار کن.[[321]](#footnote-321) و تقوای الهی شامل تمام این موارد می­شود زیرا تقوا به معنای پایبندی و انجام اوامر الهی و ترک منهیات می­باشد.[[322]](#footnote-322)

و همچنین تقوای به معنای تمامی دین است (چشمه خیر و اصل آن اخلاص بنده در عبادت و مددجویی از پروردگارش می­باشد همچنان که در قرآن آمده است: «إ**ِيَّاكَ نَعْبُدُ وإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ**»: «تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم.» (فاتحه: 5)[[323]](#footnote-323)

اخلاص بنده نسبت به پروردگارش در عمل و عبادت، منبع نیکی است اما اعمال نیک کدام است؟ ابن تیمیه حدیثی را که از زبان موسی علیه­السلام وارد شده، نقل می­کند: «موسی گفت: ای پروردگار من، کدام گروه از بندگان تو نزد تو محبوب­تر هستند؟ گفت: کسی که مرا یاد کرده و فراموشم نکند. گفت: کدام یک از بندگانت داناترند؟ گفت: کسی که علم می­آموزد تا کلمه­ای بیابد که او را به سوی هدایت راهنمایی کند یا از راه گمراهی دور کند؛ گفت: کدام یک از بندگانت بردبارترند؟ گفت: کسی که چنان بر خود حکم می­کند که بر دیگران حکم می­کند و برای دیگران چنان حکم می­کند که برای خود حکم می­کند.»

در این حدیث، محبت، علم و عمل ذکر شده­اند که همه خیر و نیکی می­باشند.[[324]](#footnote-324)

اما تفصیل این مطلب، به ترتیب زیر است:

با محبت، قلب دوستدار پروردگار یگانه شده و تنها برای او بر دین گردن می­نهد؛ برای این مورد، یوسف علیه السلام را مثال می­زنند کسی که دوستدار پروردگار بوده و خالصانه در خدمت خداوند بود و خداوند متعال اینگونه او را توصیف نموده است: «لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاء إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»: «تا بدی و فحشا از او دور سازیم، بی‌گمان او از بندگان مخلص ماست.» (یوسف: 24)

برعکس زن عزیز مصر که مشرک بود، به عشق مبتلا شد و کسی به عشق مبتلا نمی­شود مگر به سبب نقص در توحید و ایمانش؛ اما قلبی که رو به سوی پروردگارش کرده و توبه کار است و از او تعالی می­ترسد، محبت غیرالله از آن دور می­شود و شخص را به سوی عباداتی که موجب جلب محبت پروردگار و ترس از او است، می­کشاند. چرا که ایمان با عبادت و فرمانبرداری زیاد و با گناه و معصیت کم می­شود پس هرگاه شخص مومن، فرمانبرداری نموده و گناهان را ترک کند محبت و ترس او از پروردگار تقویت می­شود (و محبت و ترس غیرالله از دل او رخت می­بندد.)[[325]](#footnote-325)

خداوند بیان نموده که شرط محبت او، پیروی از رسول است و م­فرماید: «**قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ**»: «بگو: اگر الله را دوست می‌دارید، پس ازمن پیروی کنید، تا الله شما را دوست بدارد و گناهان‌تان را برای­تان بیامرزد و الله آمرزنده‌ی مهربان است.» (آل عمران: 31)

پیروی و مقید بودن به قواعد شریعت برعکس کسانی که ادعای محبت الله را دارند ولی به شریعت گردن نمی نهند؛ همچون یهود و نصاری که گفتند: «**نَحْنُ أَبْنَاء اللّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ**»: «ما فرزندان الله و دوستان او هستیم.» (مائده: 18) این تنها ادعای محبت بود، ادعایی بدون دلیل همراه با مخالف با شریعت که در آن خوف و خشیت پروردگار وجود ندارد به همین سبب خداوند متعال خشیت و ترس را با آن مقرون نموده و می­فرماید: «**هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ** \* **مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَن بِالْغَيْبِ وَجَاء بِقَلْبٍ مُّنِيبٍ** \* **ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ**»: «(به آن‌ها گفته می‌شود:) این چیزی است که به شما وعده داده می‌شد، برای هر رجوع‌کننده (به سوی الله و) نگهدارنده (پیمان و احکام الهی) است. کسی‌که در نهان از (الله) رحمان بترسد، و با قلبی توبه کار (در محضر او) آمده باشد. (به آن‌ها گفته می‌شود:) «به سلامت وارد آن (بهشت) شوید، (که) این روز جاودانگی است.» (ق: 34- 32)

علم نیز یکی از محرک­هایی است که شخص را به سوی انجام عمل نیک می­کشاند و علم نافع، اصل هدایتی است که انسان را به سوی حق که همان راه صلاح و فلاح است می­کشاند و مصدر و منبع ضلالت و گمراهی عمل بدون علم است. همچنان که سبب و عامل پیروی از نفس، راه کج و گمراهی است. چنانکه خداوند متعال می­فرماید: «**وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى** \* **مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى**»: «سوگند به ستاره چون فرود افتد. (که) یار شما (= محمد) گمراه نشده و راه را گم نکرده است.» (نجم: 1- 2) و معاذ بن جبل مردم را به کسب علم فراخوانده و تشویق می­کرد؛ او می­گوید: «علم را پیشه گیرید چرا که کسب علم برای رضای پروردگار، عبادت است و شناخت آن خشیت و ترس می­آورد و جستجوی علم، جهاد است و آموزش آن به کسی که آن­را نمی­داند، صدقه است و مذاکره و مباحثه­ی علمی تسبیحی است که با آن خداوند شناخته شده، عبادت شده و تمجید و ستایش می­شود. داوند متعال با علم، گروهی را بلند نموده و آنان را امام و رهبر مردم قرار می­دهد که با علم خود آنان را هدایت کنند و به رای و نظر آنها گردن نهند.»

به همین جهت ابن تیمیه بر این باور است که تمام دین، علم به حق و عمل به آن است.[[326]](#footnote-326)

اما عدل اساس هر خیری است و از نظرات و آرای شیخ سلفی این است که اصلاح احوال انسان­ها در عدل و فساد آن در ظلم می­باشد.[[327]](#footnote-327)

ضرورت برپایی عدل و حکم بر مبنای آن­را از این قول خداوند روشن می­نماید که می­فرماید: «**لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ**»: «به راستی که پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آن‌ها کتاب (آسمانی) و میزان (عدالت) نازل کردیم. تا مردم به عدالت قیام کنند، و آهن را نازل کردیم که در آن نیروی سخت و منافعی برای مردم است. و تا الله معلوم بدارد چه کسی به نادیده او و پیامبرانش را یاری می‌کند، بی‌گمان الله توانای پیروزمند است.» (حدید: 25) خداوند ذکر نمود که کتاب و میزان را فرستاده و آهن را فرستاده تا عدالت را برپا کند و به همین سبب، قوام و استحکام دین به کتابی است که هدایت می­کند و شمشیری که نصرت و یاری می­کند.[[328]](#footnote-328)

همچنین خداوند متعال ستم به ناحق را حرام کرده است پس عدل اساس استحکام و استقامت امور مردم است اگرچه در انواع گناه گرفتار آیند؛ و امور آنها با ظلم در حقوق، راست و مستقیم نمی­شود اگرچه در گناهان گرفتار نباشند؛ به همین سبب گفته شده است «خداوند دولت عادل را برپا می­دارد اگرچه کافر باشد و دولت ظالم را اگرچه مسلمان باشد برپا و استوار نمی­دارد.»[[329]](#footnote-329)

در حدیث نیز ظلم حرام دانسته شده است چرا که پیامبر می­فرماید: «**لیس ذنب اسرع عقوبة من البغی وقطیعة الرحم**»: «عقوبت ظلم و ستم و قطع صله­ی رحم از دیگر گناهان سریع­تر و زودتر به انسان می­رسد.» این حدیث بیان می­کند که شخص ستمگر و ظالم، در دنیا به زمین زده می­شود، علی رغم اینکه ممکن است در آخرت مورد رحمت پروردگار قرار گیرند.

نفس انسان دارای انگیزه­ها و محرک­هایی است که به واسطه­ی دست درازی به دیگری و حسد و تعدی و تجاوز به حقوق او، به او ظلم و ستم می­کند همچنان که او به خود ستم می­نماید (با انجام شهوات زشتی همچون زنا و خوردن شراب).[[330]](#footnote-330)

به همین سبب امر به معروف و نهی از منکر برای تنگ نمودن گلوگاه اعمالی که از ظلم مردم ناشی می­شود، مشروع شده است و همچنین تا مردم را از ظلم به خود با انجام منکرات باز دارد و به مشوق­های خوب و خیری که او را به علم، صداقت و ادای امانت دعوت می­دهد، امر می­کند و نیز به اینکه در برابر زشتی­ها و بدی­ها از ضد آن یعنی خوبی­ها و نیکی­ها بهره ببرند و استفاده کنند امر می­کند (همچنان که پزشک بیماری را با ضد آن درمان می­کند و تجویز می­کند که خویشتن را اصلاح کند و این با دو چیز حاصل می­شود: انجام نیکی­ها و ترک بدی­ها و زشتی­ها)[[331]](#footnote-331)

فهرست

عنوان صفحه

|  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- |
| مقدمه چاپ چهارم | | | 4 |
| مقدمه چاپ سوم | | | 10 |
| مقدمه­ی چاپ دوم | | | 16 |
| مقدمه­ی چاپ اول | | | 21 |
| تمهید | | | 27 |
| مبحث اول: عقیده­ی اسلامی در عصر رسول الله و صحابه | | | 31 |
| شیوه­ی بحث | | | 33 |
| اصول دین در عصر پیامبر و صحابه | | | 36 |
| توضیح و ارشاد رسول الله در مورد بهترین منهج در مورد علم الهی | | | 39 |
| پاسخ پیامبر به هیئت نجران | | | 47 |
| قرآن کلام الله متعال است | | | 48 |
| ایمان به تقدیر و فهم صحیح و درست آن | | | 49 |
| جایگاه صحابه در میان امت | | | 53 |
| منهج صحابه در اندیشیدن و تدبر | | | 57 |
| دلایل شرعی بر فضیلت صحابه | | | 60 |
| به وجود آمدن کلام در اصول دین و نشأت گرفتن فرقه­ها | | | 76 |
| تعریف علم کلام و مهم­ترین موضوعات آن | | | 81 |
| مهم­ترین موضوعات علم کلام | | | 85 |
| دلایل و استدلال متکلمان در دفاع از منهج خود | | | 90 |
| دیدگاه علمای سلف درباره­ی این دلایل و پاسخ آنها | | 91 | |
| مبحث دوم: انحراف عقاید فرقه­ها از عقاید سلف | | 99 | |
| سلف صالح عالم­تر و حیکم­تر هستند | | 103 | |
| نقشه­های دشمنان علیه اسلام و نتایج آن | | 106 | |
| به وجود آمدن فرقه­ها و عقاید آنها | | 110 | |
| خوارج | | 111 | |
| شیعه | | 121 | |
| مرجئه | | 142 | |
| قدریه | | 143 | |
| جمهیه | | 147 | |
| معتزله | | 151 | |
| اصول پنجگانه نزد معتزله | | 152 | |
| آثار ایمان به صفات پروردگار در زندگی دنیوی ما | | 158 | |
| موضع انسان | | 165 | |
| پاسخ معتزله | | 172 | |
| عقل و عالم غیب | | 176 | |
| اشعری­ها | | 181 | |
| اشعری­ها و علم کلام | | 183 | |
| ابن تیمیه و تصوف | | 194 | |
| حلاج | | | 199 |
| ابن عربی | | | 200 |
| غزالی | | | 202 |
| تفسیر تاریخ از نگاه ابن تیمیه و هشدار وی به مسلمانان | | | 212 |
| نیاز ما به شناخت عقیده­ی اسلامی | | | 218 |
| نقش عقیده در تاریخ اندیشه­ی اسلامی | | | 219 |
| عقیده­ی فرقه­ی ناجیه | | | 221 |
| مبحث سوم: قواعد منهج سلفی در تفکر اسلامی | | | 226 |
| معنای اصطلاحی سلف | | | 227 |
| قاعده­ی اول: مقدم نمودن شرع بر عقل | | | 227 |
| قاعده دوم: نپذیرفتن تاویلات کلامی | | | 232 |
| قاعده سوم: استدلال بر آیات و دلایل قرآنی | | | 235 |
| مفهوم سلفیت در عصر جدید یا مفهوم صحیح عقیده­ی اسلام | | | 255 |
| شمولیت | | | 255 |
| پیشرفت نه بازگشت به عقب | | | 260 |
| اصالت نه تقلید | | | 265 |
| مبحث چهارم: راه زندگی برتر چیست | | | 273 |
| مقدمه | | | 273 |
| وحی الهی نجات دهنده است نه فکر انسانی | | | 276 |
| نقد ابن تیمیه نسبت به تفکر فلسفی | 277 | | |
| نفس؛ نیک­بختی و بدبختی آن | 290 | | |
| علت گناهان و زشتی­ها | 294 | | |
| انواع اعمال و چگونگی برگزیدن آنها | 304 | | |
| زیبایی­های اخلاقی | 314 | | |
|  |  | | |
|  |  | | |

1. - بنگر کتاب (الصحوة الاسلامیة.. عودة الی التراث) طدارالدعوة، اسکندریة. [↑](#footnote-ref-1)
2. - اعادة النظر فی کتاب المصریین فی ضوء الاسلام، انور الجندی، ص 260. ط دار الاعتصام، قاهره، 1985م. [↑](#footnote-ref-2)
3. - نک: (العالم الاسلامی الیوم، اقتصاد- موقع – الجغرافی- السکان- التعداد- المشکلات) دکتر عادل طه یونس- چاپ مکتبة ابن سینا 1990م. [↑](#footnote-ref-3)
4. - تنها به مثال مربوط به بحث خودمان که دنبال می­کنیم - یعنی عقیده و فکر- اکتفا کردیم. اما نظم و قوانین و قانون­گذاری­ها، بحث و مطالعه مقارن مخصوص به خود را دارد که برتری شریعت اسلامی را با اندک تاملی، اثبات می­کند.

   نک: احکام اسلامیة ادانة للقوانین الوضعیة، محمدغراب، دارالاعتصام، 1986م. [↑](#footnote-ref-4)
5. - الانسان ذلک الکائن الفرید، ص 17- جون لوییس - ترجمة د. صالح جواد الکاظم – الهیئة المصریة العامة للکتاب بالقاهرة 1986م. [↑](#footnote-ref-5)
6. - بنگر به دیدگاه او در مقدمه­ی چاپ دوم. [↑](#footnote-ref-6)
7. - رک به دو کتاب از کتاب­های ما: منهج علمائ الحدیث والسنة فی اصول الدین. والسلفیة بین العقیدة الاسلامیة والفلسفة الغربیة، ط، دارالدعوة بالاسکندریة. [↑](#footnote-ref-7)
8. - منهاج السنة ج 3 ص 107 [↑](#footnote-ref-8)
9. - مالک بن نبی: شروط النهضة ص 117-118 ترجمه­ی: عمر کامل مکاوی و عبدالصبور شاهین. دارالفکر 1969. [↑](#footnote-ref-9)
10. - برای مطالعه بیشتر: د. صلاح الدین منجر: بلشقة الاسلام عند المارکسیین و الاشتراکیین العرب. دارالکتاب الجدید1967. [↑](#footnote-ref-10)
11. - این کتاب در سال 1925 چاپ شد و کتابی نادر است که مخالف اعتقادات مسلمانان می­باشد چرا که مولف این کتاب، فرض بودن خلافت، جهاد و قضاوت و تمامی جوانب سیاسی اجتماعی اسلام را منکر شده است. و مؤلف کتاب (الاسلام و اصول الحکم) شخصی غیر مسلمان و به احتمال زیاد یکی از مستشرقین انگلیسی است نه شیخ علی عبدالرزاق؛ برای تفصیل بیشتر در مورد حقیقت این کتاب و کینه­ی سیاه آن نسبت به اسلام و بزرگان آن، مراجعه شود به (الاسلام والخلافة فی العصر الحدیث) دکتر محمد ضیاءالدین الریس از منشورات دار السعودیة، 1972م. [↑](#footnote-ref-11)
12. - (علمانیة) و یا لائیسم: یعنی جدایی میان دین و سیاست؛ این اصطلاح در اثر نزاع میان دولت و کلیسا در ظروف تاریخی خاصی در جامعه­ی اروپایی و اوضاع و ارزش­های آن به وجود آمد که تاریخ اسلامی آن را نمی­شناخت؛ اسلام این تقسیم­بندی را نمی­شناسد و حکومت جزئی از آن است و پیروی از منهج و شریعت آن در سیاست و اجتماع یکی از واجبات آن می­باشد. [↑](#footnote-ref-12)
13. - دکتر محمد البهی (العلمانیة والاسلام) (مطبوعات جمع البحوث الاسلامیة، الازهر، ص 5 [↑](#footnote-ref-13)
14. - دکتر محمد البهی: الفکر الاسلامی فی تطوره - دارالفکر- چاپ اول سال 1971م ص:74 [↑](#footnote-ref-14)
15. - ابن تیمیة: النبوات، ص 128. [↑](#footnote-ref-15)
16. - محمد غزالی ص 78 «دفاع عن العقیدة والشریعة ضد مطاعن المستشرقین». [↑](#footnote-ref-16)
17. - ابن وزیر یمانی، «ترجیح اسالیب القرآن علی اسالیب الیونان» ص 46 ط دارالکتب العلمیة – بیروت 1404هـ - 1984م. [↑](#footnote-ref-17)
18. - براهین دال بر اثبات الله متعال و اسما و صفات او چنانکه علامه مقدسی ذکر می­کند غیر قابل شمارش و ناتمام­اند و در فهم خلق نمی­گنجد زیرا به عدد هر بخش ایمان موجوداتی از حیوان و گیاه و جاندارانی هستند که چشم توانایی دیدن آنها را ندارد زیرا هرچیزی هرچند بسیار کوچک باشد در آن دلایلی است که از ربوبیت الله متعال پرده برمی­دارد و به صراحت و بدون کمترین شبهه­ای به الوهیت او تعالی تصریح دارد. اما مهم­ترین این ادله و براهین را به صورت خلاصه در موارد زیر آورده­ایم:

    1- اینکه به هنگام نزول حوادث و مصیبت ها، قلب­ها به سوی او تعالی متوجه می­شود زیرا هیچ مضطری را نمی­یابی مگر اینکه به مصیبتی گرفتار آمده و یا گزنده­ای او را گزیده و این مساله او را به سوی سنگ، درخت یا هر چیز دیگری سوق می­دهد.

    2- در تمام نقاط زمین زبان هیچ امتی از امت­ها نبوده مگر اینکه خداوند را با اسامی مخصوصی نام گذاری نموده­اند و وجود اسم بدون مسمی محال است همان طور که وجود دلیل بر غیر مدلول محال است بلکه مدلول موجب دلیل است.

    3- از جمله دلایل اثبات وجود باری تعالی در این عالم، نظم و ترتیب بسیار دقیق و صنع و تدبیر محکم و لطیف و استوار است.

    4- کتاب­های الله متعال خصوصاً قرآن کریم مملو از دلایل اثبات وجود الله متعال و توحید است و توحید و یگانگی موضوع فطرت نفس است؛ الله متعال در جواب سوال از وجود او تعالی و آنچه بر او دلالت می­کند می­فرماید: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلاَفِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنزَلَ اللّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِن مَّاء فَأَحْيَا بِهِ الأرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَآبَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخِّرِ بَيْنَ السَّمَاء وَالأَرْضِ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»: «همانا در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و شد شب و روز و کشتی‌هایی که در دریا روانند با آنچه به مردم سود می‌رساند و آبی که الله از آسمان نازل کرده که با آن زمین را پس از مردنش زنده نموده و انواع جنبندگان را در آن پراکنده کرده و (در) تغییر مسیر بادها و ابرهایی که در میان زمین و آسمان‌ها مسخرند؛ بی‌گمان نشانه‌هایی است برای مردمی که تعقل می‌کند و می‌اندیشند.» (بقرة: 164)

    علامه­ مقدسی دلایل دیگری از کتاب­های گذشتگان آورده است که به صورت سوال و جواب میان پادشاه و فردی حکیم می­باشد.

    پادشاه از حکیم پرسید: ای حکیم چه اموری بر وجود الله دلالت می­کند؟

    حکیم گفت: دلایل بسیاری؛ و اولین دلیل همین سوال تو از آن است زیرا سوال بر چیزی که نیست واقع نمی­شود.

    پادشاه گفت: سپس چه؟

    گفت: شکِ شک کنندگان در مورد او؛ زیرا در آنچه موجود است تردید می­شود نه در چیز معدوم.

    پادشاه گفت: سپس چه؟ درحالی­که در مورد ذات الهی فکر می­کرد و از آن نمی­توانست دست کشد.

    پادشاه گفت: بیشتر بگو؛

    گفت: وجود و نقل و انتقال اشیا بدون خواست خودشان؛

    گفت: بیشتر بگو.

    گفت: مرگ و زندگی که فلاسفه آن را نشو و بلی نامند. من هیچ­کس را نیافتم که خود، خویشتن را زنده کرده باشد و هیچ زنده­ای را نیافتم مگر اینکه مرگ را ناپسند می­دانست ولی از آن نجات نخواهد یافت.

    گفت: بازهم بگو؛

    گفت: پاداش و مجازاتی که بر اعمال خوب و بد مترتب می­شود و بر زبان­های مردم جاری است.

    (المقدسی: کتاب البدء و التاریخ، ج1، ص 57/71 مکتبه المثنی در بغداد و موسسه الخانجی در مصر.)

    بعد از این دلایل و براهین روشن، شیطان نزد انسان آمده و او را وسوسه نموده و به شک می­اندازد، در این حالت انسان چه باید بکند؟

    آیا می­شود هر دفعه و هر مرتبه به دلایل عقلی و فطری روی آورد و نشانه­های خداوند در مخلوقات و در خودش را یادآور شود و مرور کند؟ یا برای طرد و دفع شیطان راه دیگری برگزیند؟ شکی نیست که بهترین راه حل همان است که رسول الله بدان امر و ارشاد نموده است چنانکه بیان آن گذشت. [↑](#footnote-ref-18)
19. - ابن تیمیه «درء تعارض العقل و النقل» ج 3، ص 308 تحقیق دکتر محمد رشاد سالم توسط دانشگاه اسلامی امام محمد بن سعود به چاپ رسید 1401هـ 1981 م [↑](#footnote-ref-19)
20. - رک: منبع سابق، ص 117- 118 و همچنین 206 تا 318 [↑](#footnote-ref-20)
21. - همان، ص 313. [↑](#footnote-ref-21)
22. - مرجع سابق، ص 314 [↑](#footnote-ref-22)
23. - مرجع سابق، ص 318 [↑](#footnote-ref-23)
24. - منبع سابق، ص 118 [↑](#footnote-ref-24)
25. - تفسیر ابن کثیر ج 1، ص 2، ابن تیمیه گوید: واقعه­ی آنها مشهور است و اهل سیرت و تفسیر و حدیث آن­را به صورت متواتر نقل کرده­اند و اصل حدیث آنها معروف است. [↑](#footnote-ref-25)
26. - نک: اسباب النزول، واحدی ص 61 و 62 موسسه الحلبی قاهره 1388 هـ 1961 م. [↑](#footnote-ref-26)
27. - ابن تیمیه (الفتاوی الکبری) تحقیق حسنین محمد مخلوف ج 5، ص 56 [↑](#footnote-ref-27)
28. - قاضی عبدالجبار «فرق و طبقات المعتزله» ص 24. چاپ دارالمطبوعات الجامعیه اسکندریه تحقیق النشاد و عصام الدین محمد علی. [↑](#footnote-ref-28)
29. - منبع سابق، ص 26 [↑](#footnote-ref-29)
30. - حافظ بن عبدالبر (463 هـ) جامع بیان العلم و فضله، ج 2، ص 123-124 [↑](#footnote-ref-30)
31. - ابن تیمیه، الفتادی الکبری، ج 5، ص 157و159 چاپ ریاض. [↑](#footnote-ref-31)
32. - الفتاوی الکبری، ج 5، ص 155، 156. [↑](#footnote-ref-32)
33. - نقص المنطق، ص 87. [↑](#footnote-ref-33)
34. - شرح اسباب النزول واحدی، ص 65. [↑](#footnote-ref-34)
35. - الزرکشی: البرهان فی علوم القرآن ج 1، ص 17، چاپ حلبی، 1957 م [↑](#footnote-ref-35)
36. - السیوطی، فنون المنطق، ج 1، ص 143 [↑](#footnote-ref-36)
37. - ابن تیمیه: نقض المنطق، ص 35 [↑](#footnote-ref-37)
38. - ابن تیمیه: منهاج السنه، ج 3، ص 46 [↑](#footnote-ref-38)
39. - ابن تیمیه، الفرقان بین الحق و الباطل، ص 47. [↑](#footnote-ref-39)
40. - مانند سخنانی که درباره­ی دموکراسی نظام اسلام یا سوسیالیست بودن آن گفته می­شود همچنین آزادی و قابلیت نو شدن و دیگر مصطلحاتی که مربوط به فلسفه و تاریخ و تمدن غرب است و فلسفه­ی غرب دارای مدلولات و معانی مختلف و متفاوتی است و در مقابل نظام اسلام نیز عقیده، شریعت، تاریخ و تمدن مربوط به خود را دارد. [↑](#footnote-ref-40)
41. - جزئی از حدیث ص 43، امام احمد، ابوداود و ترمذی آن­را روایت کرده و ترمذی گفته است حدیث حسن است. [↑](#footnote-ref-41)
42. - احمد و تزمذی آن را روایت کرده اند. [↑](#footnote-ref-42)
43. - ابن وزیر یمانی، الذب عن سنه ابی القاسم، ج 1، ص 55 [↑](#footnote-ref-43)
44. - بخاری با سندش از ابوسعید حذری آن را روایت کرده است هد: صالح است و ذکر به این سبب است که معمولا کمترین چیزی است که بدان صدقه میدهند. [↑](#footnote-ref-44)
45. - ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج 1، ص 19 [↑](#footnote-ref-45)
46. - ابن اثیر: اسد الغابة فی معرفة الصحابة ج 1، ص 425- 426، چاپ الشعب؛ رسول الله روز شهادت او فرمود: ای ام حارثه آن یک بهشت نیست بلکه بهشت­های متعددی است و حارثه در فردوس اعلی است. [↑](#footnote-ref-46)
47. - ابن تیمیه، الرد علی المنطقیین، ص 513- 514 [↑](#footnote-ref-47)
48. - تقسیم بین اصول و فروع در عصر صحابه و تابعین شناخته شده نبود بلکه این تقسیم بندی از سوی معتزله شکل گرفته است. [↑](#footnote-ref-48)
49. - ابراهیم مدکور، فی الاخلاق و الاجتماع، ص 26 چاپ هیئت عامة للنشر. [↑](#footnote-ref-49)
50. - شاطبی: الاعتصام، ج2، ص 107، چاپ دارالشعب [↑](#footnote-ref-50)
51. - منهاج السنه، ج 1، ص 82 [↑](#footnote-ref-51)
52. - عقاید السلف، تحقیق، د. علی سامی النشار و د. عمار الطالبی، منشة المعارف اسکندریه سال 1971م. [↑](#footnote-ref-52)
53. - مختصر شرح اسفراینی، ص 5 [↑](#footnote-ref-53)
54. - محمد حسن برخش، فلا هره الرده فی المجتمع الاسلامی الاول، چاپ موسسه الرساله بیروت، 1324 هـ. [↑](#footnote-ref-54)
55. - جهم بن صفران ابو محرز السمرقندی، گمراه و متبوع نظریه ی جمهیه است در زمان تابعین کوچک هلاک شد، ندیده ام که چیزی رایت کرده باشد اما شر بزرگی را کاشت ذهبی: میزان الاعتدال ج 1، ص 197 چاپ خانجی: 1325 هـ. [↑](#footnote-ref-55)
56. - عقائد السلف، ص 349. [↑](#footnote-ref-56)
57. - د. دراز: مدخل الی القرآن کریم، ص 54، دارالقلم، کویت، 1391 هـ. 1971 م. [↑](#footnote-ref-57)
58. - ابن تیمیه: معارج الوصول الی اصول الدین وفروعه، قد بینها الرسول، ص 43، ط. المکتبة العلمیة بالمدینة المنورة. [↑](#footnote-ref-58)
59. - شاطبی: الاعتصام ج 2، ص 102- تحقیق رشید رضا- دارالتحریر سال 1970 م [↑](#footnote-ref-59)
60. - همان، ص 103 [↑](#footnote-ref-60)
61. - همان، ص 102 [↑](#footnote-ref-61)
62. - الاعتصام، ج 1، ص 53 [↑](#footnote-ref-62)
63. - در راس این افراد، جعد بن درهم بود که از افراد مبتدع و گمراه بود، می باشد. او بر این نظر بود که الله متعال ابراهیم را به عنوان خلیل خود برنگزیده و با موسی سخن نگفتته است. او در عراق کشته شد. الذهبی: میزان الاعتدال، ج 1 ص 185. [↑](#footnote-ref-63)
64. - ابن تیمیة: شرح العقیدة الاصفهانیة 57/63. [↑](#footnote-ref-64)
65. - همان ص 63. [↑](#footnote-ref-65)
66. - ابن قتیبه: الاختلاف فی اللفظ والرد علی الجهمیة والمشبهة (کتاب عقائد السلف) تحقیق د. النشار و د. الطالبی ص 224- منشاة المعارف بالاسکندریة سال 1971م. [↑](#footnote-ref-66)
67. - مقدمه ص 465 ط التجاریة. [↑](#footnote-ref-67)
68. - المقدمة ص 461. [↑](#footnote-ref-68)
69. - المقدمة ص 460. [↑](#footnote-ref-69)
70. - مقدمه ابن خلدون، ص382، دارالفکر 1399 هـ. [↑](#footnote-ref-70)
71. - مقدمه ص 384 [↑](#footnote-ref-71)
72. - ابن تیمیة: شرح حدیث النزول ص 163. [↑](#footnote-ref-72)
73. - ابن تیمیه مجموع الفتاوی ج 17، ص 443، 444 [↑](#footnote-ref-73)
74. - علم کلام، اصول دین، علم کلام یا فقه اکبر نامیده می­شود و با علم فروع و علم فقه وشریعت متفاوت است برخی مردم اصول دین را اسمی برای هرآن چیزی می­دانند که شریعت­های مختلف در آن اتفاق دارند و منسوخ و قابل تغییر نمی­باشند چه علمی باشد یا عملی، یکسان است از قسم اول باشد یا از قسم دیگر؛ حتی عبادت و محبت و ترس از الله متعال و مانند آن­را از اصول دین به شمار می­آورند و گاهی برخی امور اعتقادی خبری را از فروع آن قرار می­دهند و شریعت را اسمی قرار داده­اند که عقیده و اعمال را تنظیم می­کند. (ابن تیمیه، قاعدة فی توحید الله و تعدد الشرائع و تنوعها، ص 184، من هدی المدرسة السلفیة، عبدالله حجاج، 1399 هـ - 1979م.) [↑](#footnote-ref-74)
75. - الخوارزمی: مفاتیح العلوم، چاپ المنیریه، ص 17 و 18، سال 1342 [↑](#footnote-ref-75)
76. - بنگر به مقدمه ما به کتاب شیخ مصطفی صبری «النکیر علی منکری النعمة من الدین و الخلافة والامة» که عنوان دیگری نیز برای آن انتخاب کردیم به اسم: «الاسرار الخفیة وراء الغاء الخلافة العثمانیة» از انتشارات دارالدعوة – اسکندریة. [↑](#footnote-ref-76)
77. - باول شمتز: الاسلام قوة الغد العالمیة ترجمة الدکتور محمد شامة ص 64 – مکتبة وهبة بالقاهرة. [↑](#footnote-ref-77)
78. - د. محمد البهی: الفکر الاسلامی فی تطوره – دارالفکر سنة 1971 م. [↑](#footnote-ref-78)
79. - وحید الدین خان: الاسلام یتحدی (مدخل العلمی الی الایمان) تعریف ظفر الاسلام خان، مراجعه و تحقیق د. عبدالصبور شاهین – دارالبحوث العلمیة 1393 هـ - 1973م. [↑](#footnote-ref-79)
80. - سیوطی: صون المنطق، ص 157 [↑](#footnote-ref-80)
81. - قاضی عبدالجبار: فرق و طبقات المعتزله، ص 61- 64 [↑](#footnote-ref-81)
82. - سیوطی، صون المنطق، ص 180 [↑](#footnote-ref-82)
83. - همان، ص 170 [↑](#footnote-ref-83)
84. - ابن خلدون، المقدمه [↑](#footnote-ref-84)
85. - ابن وزیر یمانی: البرهان القاطع ص 55 [↑](#footnote-ref-85)
86. - ابن وزیر یمانی: الذب عن سنته ابی القاسم صلوات الله و سلامه علیه ج 2، ص 131 [↑](#footnote-ref-86)
87. - همان، ج 2، ص 131 [↑](#footnote-ref-87)
88. - همان، ج 2، ص 138- 141 [↑](#footnote-ref-88)
89. - شاطبی: الاعتصام ج 2 ص 128 [↑](#footnote-ref-89)
90. - در پایان بحث بیان عقیده­ی فرقه­ی ناجیه که در حدیث نبوی آمده است، خواهد آمد. [↑](#footnote-ref-90)
91. - ابن تیمیه: موافقة صحیح المنقول لصریح المعقول، ج 1، ص 147 [↑](#footnote-ref-91)
92. - موافقة صحیح المنقول لصریح المعقول، ج 1، ص 31 [↑](#footnote-ref-92)
93. - ابن تیمیة: رسالة الفرقان بین الحق والباطل، ص86 [↑](#footnote-ref-93)
94. - مجموع فتاوی ابن تیمیة، ج 12 ص 460-461 [↑](#footnote-ref-94)
95. - الفتاوی: ج 5، ص 155- 156 [↑](#footnote-ref-95)
96. - نقض المنطق، ص 87 [↑](#footnote-ref-96)
97. - شرح حدیث النزول، ص 65 [↑](#footnote-ref-97)
98. - عزت علی عید عطیة: البدعة ص 56 [↑](#footnote-ref-98)
99. - نگا: کتاب نظام الخلافة فی الفکر الاسلامی – ط دار الدعوة، اسکندریة. [↑](#footnote-ref-99)
100. - ماسونیة فی العراء، ص 234 موسسه الزغبی 1395 هـ/1975م. [↑](#footnote-ref-100)
101. - ابن تیمیه: مجموع الفتاوی، ج 13، ص 208- 213 [↑](#footnote-ref-101)
102. - شرح الفرایینی، ص 255- 262 [↑](#footnote-ref-102)
103. - شرح الاسفرایینی، ص 255-262. [↑](#footnote-ref-103)
104. - از کتاب «الایمان الاوسط» به اختصار، ابن تیمیه، از ص 29- 43، مکتبة الفرقان و مکتبة الایمان و الفتاوی، ج 7، ص 487- 501. چاپ ریاض. [↑](#footnote-ref-104)
105. - اما صحابه خوارج را تکفیر نمی­نمودند و حتی پشت آنها نماز می­خواندند و نقل شده است که عبدالله بن عمر و تعدادی از صحابه پشت فردی از خوارج نماز گزاردند همچنین برای­شان حدیث نقل کرده و فتوی می­دادند و آنها را چنانکه مسلمانی را مورد خطاب قرار می­دهند، خطاب می­کردند. (منهاج السنه، ج 3، ص 62). [↑](#footnote-ref-105)
106. - ابن تیمیة، النبوات، ص ص 142 [↑](#footnote-ref-106)
107. - د. محمود قاسم، دراسات فی الفلسفة الاسلامیة، ص 254-255 چاپ: دارالمعارف، مصر سال 1973م. [↑](#footnote-ref-107)
108. - شرح عقیدة السفارینی، ج1 ص 334. [↑](#footnote-ref-108)
109. - منهاج السنة، ج 2 ص133-134. [↑](#footnote-ref-109)
110. - سیوطی، تاریخ الخلفا، ص 391. تحقیق شیخ محمد محیی عبدالحمید، ط. التجاریة 1389 هـ - 1969م. [↑](#footnote-ref-110)
111. - بغدادی: الفَرق بین الفرق، ص 283 چاپ صبیح. [↑](#footnote-ref-111)
112. - ثابت بن سنان و ابن الندم: تاریخ اخبار القرامطة، ص 59-60، ترجمة الحسن الاعصم القرمطی، تحقیق د. سهل زکار، دار الامان، لبنان، 1391هـ - 1971م. [↑](#footnote-ref-112)
113. - ابن تیمیة: فتاوی شیخ الاسلام، ج 4 ص 162، چاپ ریاض. [↑](#footnote-ref-113)
114. - الفرق بین الفرق، ص 294-295. [↑](#footnote-ref-114)
115. - همان، 296. [↑](#footnote-ref-115)
116. - همان، 225. [↑](#footnote-ref-116)
117. - برای مطالعه ی بیشتر به مصادر زیر رجوع کنید: فضائح الباطنیة، د. غزالی، الفرق بین الفرق (بغدادی)، التبصیر فی الدین (اسفراینی)، کشف الاسرار الباطنیة (باقلاتی)، فرق المسلمین و الشمرکین (رازی). [↑](#footnote-ref-117)
118. - رک: مقدمه کتاب ما (نظام الخلقة بین اهل السنة و الشیعة) دارالدعوة السکندریة 1408 هـ. [↑](#footnote-ref-118)
119. - رک: کتاب ایشان (الشیعة و التصحیح- الصراع بین الشیعة و السنی). این کتاب به فارسی ترجمه شده است. [↑](#footnote-ref-119)
120. - برای امام منتظر خود چندین مکان تعریف کرده­اند از جمله سرداب سامرا که به عقیده­ی آنان امام در آن چاه پنهان شده است. [↑](#footnote-ref-120)
121. - منهاج السنه، ج 1، ص 27 [↑](#footnote-ref-121)
122. - همان، ج1، ص 2 [↑](#footnote-ref-122)
123. - همان، ج 1، ص 16 [↑](#footnote-ref-123)
124. - همان ص 27 [↑](#footnote-ref-124)
125. - منهاج السنه، ج 3، ص 82 [↑](#footnote-ref-125)
126. - منهاج السنه، ج 2، ص 84 [↑](#footnote-ref-126)
127. - منهاج السنه، ج 2، ص 85 [↑](#footnote-ref-127)
128. - همان: ص 85 [↑](#footnote-ref-128)
129. - ابن تیمیه: اقتضا الصراط المستقیم مخالفة اصحاب الجحیم ص 164- 165. [↑](#footnote-ref-129)
130. - محمد نجیب المطیعی: حقیقة الاسلام و اصول الحکم. [↑](#footnote-ref-130)
131. - ماوردی: الاحکام السلطانیة، ص 5 [↑](#footnote-ref-131)
132. - ابن تیمیة: نظریة القعد، ص 15 [↑](#footnote-ref-132)
133. - منهاج السنه، ج 3، ص 31 [↑](#footnote-ref-133)
134. - ابن تیمیه: سیاسه الشرعیه ص 3 [↑](#footnote-ref-134)
135. - منهاج السنة، ج 3، ص 33 [↑](#footnote-ref-135)
136. - منهاج السنة، ج 3، ص 33 [↑](#footnote-ref-136)
137. - ابن قیم، الطرق الحکیمه، ص 4 [↑](#footnote-ref-137)
138. - ابن قیم: الطرف الحکیمه، ص 14 [↑](#footnote-ref-138)
139. -ابن قیم، الطرق الحکیمه، ص 14 [↑](#footnote-ref-139)
140. - المقریزی: الخطط ج 3، ص357 [↑](#footnote-ref-140)
141. - همان، ج3، ص 359 و نک: کتاب نظام (الخلافة فی الفکر الاسلامی)، د. مصطفی حلمی، دارالدعوة اسکندریة. [↑](#footnote-ref-141)
142. -احمد امین، فجر الاسلام، ص 279 [↑](#footnote-ref-142)
143. - ابن تیمیة، الفرقان بین الحق و الباطل، ص 29 [↑](#footnote-ref-143)
144. - ابن تیمیة، النبوات، ص 142 [↑](#footnote-ref-144)
145. - شرح عقیدة الاسفرایینی، ج 1، ص 251 [↑](#footnote-ref-145)
146. - ابن تیمی: النبوات ص 142- 143 [↑](#footnote-ref-146)
147. - مجموع فتاوی ابن تیمیة، ج 2، ص 63- 73 باختصار [↑](#footnote-ref-147)
148. - ذهبی: العلو للعنی الغفار [↑](#footnote-ref-148)
149. - احمد امین، فصحی الاسلام، ج 3، ص 81 [↑](#footnote-ref-149)
150. - اشعری: مقالات الاسلامیین، ج 1، ص 312 تحقیق محی الدین عبدالحمید، چاپ النهضه 1950 م. [↑](#footnote-ref-150)
151. - ابن تیمیة: منهاج السنة، ج 1، ص 58 [↑](#footnote-ref-151)
152. - ابن تیمیة: النبوات ص 67 (سنت و بدعت با تفصیل) [↑](#footnote-ref-152)
153. - ابن تیمیه: النبوات، ص 95 [↑](#footnote-ref-153)
154. - معتزله با انتخاب خود این اصول پنجگانه را به کار گرفتند چنانکه در مقدمه­ی این کتاب و در باب مسئله­ی اصطلاحات و کیفیت به کارگیری آنها در جرگه­ی علوم اسلامی بیان کردیم. آنها به دو اصل از این اصول می­بالیدند و آن دو توحید و عدل هستند؛ و درحقیقت قصد آنها از توحید، نفی صفات پروردگار و از عدل، نفی تقدیر است. قبل از وارد شدن به توضیح این اصول پنجگانه، ضروری است که ابتدا موضوعاتی که در دایره­ی اسلام قرار می­گیرد، بشناسیم و اینکه اصل توحید نزد اولین مسلمانان که آن­را از کتاب و سنت فهمیده بودند، چه بوده است؟ شیخ الاسلام ابن تیمیه می­گوید: «توحیدی که الله با آن پیامبرش را فرستاد و کتابش را نازل کرد، عبادت خداوند یگانه و بی شریک است. این توحید، توحید الوهیت است که متضمن توحید ربوبیت می­باشد چنانکه الله متعال می­فرماید : «وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ»: «و الله شما الله یگانه است.» (بقره : 163)

     و اینکه می­فرماید: «لاَ تَتَّخِذُواْ إِلهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلهٌ وَاحِدٌ فَإيَّايَ فَارْهَبُونِ»: «دو معبود را نگیرید، فقط او معبود یگانه است، پس (تنها) از من بترسید.» (نحل: 51)

     و اینکه می­فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ»: «و (ما) پیش از توهیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر آنکه به او وحی کردیم که: «معبودی جز من نیست، پس تنها مرا عبادت کنید». (انبیاء: 25)

     به این ترتیب، دعوت پیامبران که بر پایه­­ی این توحید استوار است، با عقیده­ی شرک­آمیزی که مشرکان به آن گردن می­نهادند، منافات دارد چرا که مشرکان اقرار می­کردند که پروردگار جهانیان یکی است اما همراه با او غیر او را نیز عبادت می­کردند چنانکه خداوند متعال می­فرماید: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللهِ إِلاَّ وَهُم مُّشْرِكُونَ»: «و بیشتر آن‌ها به الله ایمان نمی‌آورند، مگر اینکه آنان (به نوعی) مشرک­اند.» (یوسف: 106)

     و خداوند عزوجل می­فرماید: «وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»: «و اگر از آن‌ها بپرسی: «چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفرید؟!» مسلماً می‌گویند: «الله» (لقمان: 25) نک: شرح العقیدة الاضفهانیة ص 20-21، ابن تیمیة، چاپ کردستان، مصر، سال 1329 هـ. [↑](#footnote-ref-154)
155. - د. زکی نجیب محمود: الله و حیاة الانسان فی فکره وسلوکه ص 18-19 مجله الهلال – جمادی الاولی، 1399 هـ - اوریل 1979م. [↑](#footnote-ref-155)
156. - ابوالحسن ندوی: دعاء النی معجزة من معجزات السیرة ودلیل من دلائل النبوة- مجلة البعث الاسلامی – لکهنو (الهند) ص 16،17 جمادی الاولی 1396 هـ - مایو 1976م. [↑](#footnote-ref-156)
157. - شرح عقیدة الاسفرایینی، ص 231- 232 [↑](#footnote-ref-157)
158. - ابن تیمیة شرح حدیث النزول ص 159- منشورات المکتب الاسلام، 1389 هـ. 1969 م. [↑](#footnote-ref-158)
159. - در تفسیر ابن قیم آمده است: خداوند متعال فرمود: کلا، یعنی: امر آنچنان که انسان می­گوید نیست بلکه با نعمت من آزمایش می­شود و با مصیبت و بلا به وی پاداش می­دهم. [↑](#footnote-ref-159)
160. - ابن قیم، عده الصابرین و ذخیره الشاکرین، ص 47، 51، 62 [↑](#footnote-ref-160)
161. - همان [↑](#footnote-ref-161)
162. - شیخ طنطاوی: تعریف عام بدین الاسلام، ص 131، 132 دار الرائد، 1395، هـ 1975م. [↑](#footnote-ref-162)
163. - شیخ غزالی، عقیدة المسلم، ص 140 و حدیث را بخاری با الفاظ مشابه روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-163)
164. - ابن تیمیه، الرد علی المنطقبین، ص 446، چاپ لاهور، 1396 هـ. – 1976 م [↑](#footnote-ref-164)
165. - الملل و النحل، ج 1، ص 95 [↑](#footnote-ref-165)
166. - الشاطی: الاعتصام ج 1، ص 145 [↑](#footnote-ref-166)
167. - بنگر به کتاب «موقف المعتزلة من السنة النبویة ومواطن انحرافهم عنها» تالیف: ابولبابة حسین، ص 113-114 داراللواء – الریاض 1399هـ - 1979م. [↑](#footnote-ref-167)
168. - بیان مواقفة صریح المعقول لصحیح المنقول ج 1، ص 116 [↑](#footnote-ref-168)
169. - همان، ص 115 [↑](#footnote-ref-169)
170. - مودودی: الحضارة الاسلامیة، ص 248- 249 [↑](#footnote-ref-170)
171. - الاسلام علی مفترق الطرق، ترجمة د. عمر فروخ، چاپ: دارالعلم للملایین-بیروت. [↑](#footnote-ref-171)
172. - اما این سوال مطرح است که کدام یک از این دو کتاب را زودتر نوشته است. کتاب «اللمع» یا «الابانة»؛ تا آنجا که می­دانیم این مساله پیش­تر بیان نشده مگر از طریق شیخ کوثری که می­گویدک این تنها سلفی­ها هستند که ادعا می­کنند آخرین کتاب اشعری «الابانة» بوده است درحالی­که اولین امری که در این موضوع قابل توجه است این است که استناد ابن تیمیه در این قضیه به خود اصحاب اشعری بازمی­گردد و می­گوید: (اصحاب اشعری ذکر کرده­اند که الابانة آخرین کتابی بوده که نوشته است و به آن در دفاع از او به هنگام عیبجویی از وی اعتماد کرده­اند.) ابن تیمیة: العقیدة الحمویة، ص 149؛ و بنگر به کتاب «اللمعة فی تحقیق باحث الوجود والحدوث والقدر وافعال العباد» نوشته حلبی 1190م. که در آن می­گوید: کتاب الابانة آخرین تصنیف اشعری می­باشد چنانکه حافظ ابن تیمیة حنبلی ذکر می­کند و همین مورد اعتماد اوست.) [↑](#footnote-ref-172)
173. - ابن تیمیة: موافقة.. ج 2 ص 9، 51 [↑](#footnote-ref-173)
174. - اعتقاد و باور سلف صالح در باب صفات خداوند متعال تفویض معنای این صفات به خداوند متعال نیست بلکه تفویض کیفیت صفات می­باشد و تفویض معنا اعتقاد اشاعره می­باشد. مقصود از تفویض در کلام سلف، تفویض کیفیت صفات می­باشد نه اینکه معنای صفات و روایات وارد شده در باب صفات را به خدا بسپارند، چنانکه اهل بدعت همچون اشاعره و... این مذهب را اختیار کرده و معانی صفات را اثبات نکرده و آن­را به خداوند می­سپارند. زمانیکه از امام مالک رحمه­الله در مورد استواء سوال شد، فرمود: «الکیف غیر معلوم والاستواء غیر مجهول والایمان به واجب والسوال عنه بدعة»: «کیفیت و چگونگی استوی معلوم نیست و (معنای) استوی مجهول نیست و ایمان به آن واجب است و سوال از چگونگی و کیفیت آن بدعت است.»

     علامه عبدالله بن یوسف الجدیع حفظه­الله در «العقیدة السلفیة» (ص58) می­گوید: «هرکس در پاسخ امام مالک به سوال از کیفیت استواء بر عرش دقت کند، نکات مهم و دقیقی بر وی روشن می¬شود:

     1- کیفیت و چگونگی صفات بر بندگان معلوم نیست و مجهول است.

     2- معنای صفات در زبان عربی معلوم و واضح است.

     3- ایمان به صفات چنانکه خداوند متعال از آنها خبر داده با وجود آگاهی از معنای آنها و جهل به کیفیت و چگونگی آنها امری واجب است چراکه در عموم ایمان به الله تعالی داخل است.

     4- کم یا زیاد سوال کردن و کندوکاو در این موارد، بدعتی مذموم است که از هیچیک از سلف سراغ نداریم، چون به سخن گفتن در مورد الله بدون علم و آگاهی می­انجامد.

     ابن عبد البر می­گوید: «در مورد احادیث صفات از مالک بن انس، اوزاعی، سفیان بن سعید، سفیان بن عینیه و معمر بن راشد برای ما روایت کرده­اند که همگی آنها می­گویند: «این احادیث را چنان­که وارد شده­اند، می­پذیریم و قبول می­کنیم.» (یعنی معنای صفات را ثابت می­دانیم و سخن در باب کیفیت آنها را رها می­کنیم.)

     و عبدالله بن امام احمد رحمهماالله در «السنة» (495) با سند صحیح از وکیع بن جراح روایت می­کند که: «این احادیث را چنان­که وارد شده­اند، می­پذیریم و تصدیق می­کنیم و از کیفیت آنها نمی­پرسیم و نمی­گوییم چرا چنین است؟ احادیثی همچون حدیث ابن مسعود که در آن آمده است: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَحْمِلُ السَّمَاوَاتِ عَلَى إِصْبَعٍ، وَالْجِبَالَ عَلَى إِصْبَعٍ»: «الله عزوجل آسمان­ها را بر یک انگشت و کوه­ها را بر یک انگشت حمل می­کند.»

     و نیز این حدیث که رسول الله ح می­فرماید: «قَلْبُ ابْنِ آدَمَ بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ»: «قلب فرزند آدم میان دو انگشت از انگشتان خداوند رحمن است.» و احادیثی که از این دسته­اند.

     و لالکائی (740) با اسنادش از محمد بن الحسن - فقیه عراق- روایت می­کند که: «فقها از مشرق تا مغرب بر ایمان به قرآن و احادیثی که در مورد صفات خداوند از طریق ثقات از رسول الله ح وارد شده­اند، آنهم بدون تفسیر و توصیف و تشبیه، اتفاق نظر دارند، پس هرکس چیزی از این صفات را تفسیر کند درحقیقت از راه و روش و سنت رسول الله ح خارج شده و جماعت (مسلمانان) را ترک گفته است. و هرکس دیدگاه جهم(بن صفوان) را داشته باشد و با او هم نظر باشد، درحقیقت جماعت (مسلمانان) را ترک گفته است. چون خداوندی که جهم توصیف می­کند، عدم است.» (یعنی صفتی را برای خداوند ثابت نمی­کند.)

     دار قطنی در «الصفات» (57) با سند صحیح از عباس بن محمد الدوری روایت می­کند که: «درحالی­که ابوعبید القاسم بن سلام روایاتی را در زمینه رویت و کرسی و موضع قدم­ها و خندیدن پروردگارمان از یاس و نا امیدی بندگانش درحالی­که تغییر این حالت نزدیک است و اینکه پیش از خلقت آسمان­ها پروردگارمان کجا بوده و اینکه دوزخ پر نمی­شود تا اینکه خداوند متعال قدمش را در آن قرار دهد و آنگاه دوزخ می­گوید: بس است. بس است؛ و روایاتی از این دسته را ذکر کرد، شنیدم که می­گوید: «این احادیث صحیح هستند که اصحاب حدیث و فقها آنها را با یکدیگر و در کنار هم توضیح می­دهند. و نزد ما این احادیث حق است و شک و تردیدی در آن نداریم؛ اما اگر گفته شود چگونه خداوند قدمش را روی دوزخ می­گذارد؟ و چگونه می­خندد؟ می­گوییم: این مساله (چگونگی و کیفیت) تفسیر نمی­شود و از هیچ­کس نشنیدیم که آن­را تفسیر کند.»

     و امام حافظ ابوبکر احمد بن علی بن ثابت خطیب بغدادی رحمه­الله در «الکلام فی الصفات» می­گوید: «اما سخن در باب صفات؛ مذهب سلف -رضوان­الله­علیهم- در باب اخبار صحیحی که در سنن وارد شده است، اثبات این صفات و حمل آنها بر معنای ظاهری­شان و نفی کیفیت و تشبیه از آنها می­باشد. اما گروهی این صفات را نفی کرده­اند و صفاتی را که الله عزوجل برای خود ثابت دانسته است، باطل خواندند. و گروهی هم این صفات را برای خداوند اثبات کرده­اند اما به تشبیه و بیان کیفیت روی آوردند. مقصود این است که باید راه میانه و وسط بین این دو را پیمود و دین الله بین غلو غالی و تفریط کسی است که در آن کوتاهی می­کند. و اصل در این مساله آن است که: «سخن گفتن در صفات، بخشی از سخن گفتن در مورد ذات می­باشد و سخن گفتن در این دو مورد (در ذات و صفات) شبیه هم بوده و یکسان است.» (یعنی چنان­که ذات الله را ثابت می­دانیم و از کیفیت و تشبیه آن خودداری می­کنیم، همچنین زمانی­که از صفات الهی سخن می­گوییم، آنها را برای خداوند ثابت می­دانیم و از کیفیت و تشبیه آنها خودداری می­کنیم.)

     و امام حافظ ابن رجب حنبلی رحمه­الله در «فضل علم السلف علی الخلف» (ص29) می­گوید: «و دیدگاه درست و صحیح همان دیدگاه سلف صالح می­باشد که آیات صفات و احادیثی را که در باب صفات وارد شده­اند، چنانکه وارد شده­اند پذیرفته و تصدیق کرده­اند بدون اینکه آنها را تفسیر کنند و به بیان کیفیت و چگونگی آنها بپردازند و برای آنها مثال و مانند بیاورند؛ از هیچیک از آنان خلاف این مساله ثابت نشده است و صحیح نمی­باشد، به ویژه امام احمد؛ و نیز سلف صالح در معانی آنها فرو نرفته و برای آنها مثال نزده­اند هرچند در میان برخی از معاصران امام احمد، عده­ای به پیروی از روش مقاتل، به چیزی از این امور پرداختند؛ که البته در این مورد به مقاتل اقتدا نمی­شود بلکه به ائمه و پیشوایان اسلام همچون ابن مبارک، مالک، ثوری، اوزاعی، شافعی، احمد، اسحاق و ابی­عبید و مانند اینها اقتدا می­شود؛ که در کلام تمام آنها، سخنی از جنس سخنان متکلمین – چه رسد به فلاسفه - دیده نمی­شود؛ و براستی چیزی از سخنان متکلمین و فلاسفه در کلام کسانی که از عیب و جَرح سالم­اند، وارد نمی­شود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-174)
175. - الجوینی: غیاث الامم فی التیاث الظلم، ص140-141 تحقیق د. مصطفی حلمی و د. فواد عبدالمنعم – دارالدعوة، اسکندریه، 1400هـ. [↑](#footnote-ref-175)
176. - ابن الوزیر الیمانی: الروض الباسم فی الذب عن سنة ابی القاسم ج3 ص 168 المطبعة السلفیة بالقاهرة 1385هـ. [↑](#footnote-ref-176)
177. - ابن الوزیر الیمانی: الروض الباسم = ج3 ص 168

     موارد زیادی از علما و صاحب­نظران علم کلام نیز روایت شده که ثابت می­کند به روش سلف صالح بازگشته­اند. چنانکه از قرطبی در شرح مسلم نقل شده است که جوینی به یارانش می­گفت: «به کلام مشغول نشوید، اگر می­دانستم کلام مرا به جايي مي­رساند که اکنون به آن رسيده­ام، خود را به آن مشغول نمي­کردم. و در هنگام مرگ گفت: خود را به درياي بي­کران (فلسفه و کلام) زدم و اهل اسلام وعلوم­شان را به تمامي رها کردم وخود را در چيزي که از آن نهي نموده بودند انداختم. و اکنون اگر خداوند رحمت خود را شامل حالم نکند، پس واي به حال ابن الجويني! والآن در حالي مي­ميرم که بر عقيده­ي مادرم يا باور پيرزنان نيشابور هستم ...» و قبل از وفات پیروانش را چچنین توصیه نمود: «روش اهل حدیث را بر خود لازم گیرید، براستی حق را همراه آنان دیدم.» و نیز سخن ابوالوفا بن عقیل به یارانش را ذکر می­کند که می­گوید: «عمر خود را در راه اصول گذراندم اما پس از آن از قهقری به مذهب مکتب یعنی کسانی که حدیث می­نویسند و به علم حدیث مشغول هستند، روی آوردم.» و همچنین شهرستانی می­گوید: «بر شماست که دین پیرزنان را بر خود لازم گیرید که آن بهترین جایزه و پاداش است.» همان، ص168-169

     همچنين شيخ ابوعبدالله محمد بن عبد الکريم شهرستاني مي­گويد: «در نزد فلاسفه و اهل کلام چيزي جز سر گشتگي و پشيماني نيافته است» در جايي ديگر مي­گويد: به راستي در طول عمرم، به دانشگاه­هاي زيادي سر زدم و در آنجا به دقت به اطراف خود نگاه کردم و هـيچ­کس را جز انسان­هايي که دست پشيماني در زير چانه گذاشته بودند ياانگشت ندامت به دندان مي­گزيدند، نديدم ... !!

     همچنين شمس الدين خسرو شاهي از يکي از دانشمندان پرسيد: عقيده­ي شما چيست؟ گفت: آن چه مسلمانان به آن اعتقاد دارند. (شمس الدين) گفت: آيا به اين عقيده­ات يقين داري؟ گفت: بله، گفت: خدا را به خاطر اين نعمت (که به تو داده است) شکر کن؛ اما به خدا سوگند! من عقيده­ام را نمي­دانم، به خدا سوگند! من عقيده­ام را نمي­دانم ... و آنقدر گريست که محاسنش تر شد!!

     ابن ابي العز در تحليل آنچه گذشت مي­گويد: اينان (فلاسفه و متکلمين) را مي­يابيم که در هنگام مرگ به مذهب و عقيده­ي پيرزنان رجوع مي­کنند و عاقبت آنان - اگر از عذاب خداوند هم در امان بمانند - همانند درجه و منزلت کودکان و زنان و باديه نشيناني خواهند بود که از اهل علم پيروي و تقليد مي­کنند!!

     اين مقوله­اي که از جويني وامثال او (از علما) نقل شده است، مرادشان اين بوده که بدحالي خويش را در اشتغال به دانش فلسفه و کلام - که به دور از هدايت کتاب و سنت مي­باشد - بيان کنند. سرگشتگي و پريشاني و شک و ترديدي که در نتيجه­ي دنباله­روي از کلام و فلسفه و دوري از قرآن و سنت به آن دچار شده بودند، آنها را واداشت که آرزو کنند بر عقيده­ي پيرزنان نيشابور يا باور مسلمانان عوام که ايمان­شان به شبهات و هوي و هوس متکلمان آلوده نشده است، از دنيا بروند و (آرزو مي­کردند) که اي کاش به اين علم پست و بي­ارزش (کلام و فلسفه) مشغول نمي­شدند. و البته مقصود آنها به اين معنا نبوده که ايمان پيرزنان يا عوام، هدفي مطلوب­تر و بهتر از ايمان علما و دانشمندان و فقيهان علم توحيد است که دانش خود را برگرفته از قرآن و سنت و تدبر در آنها تحصيل نموده­اند ... !

     ابن ابي العز الحنفي در شرحش بر عقيده­ي طحاويه مي­فرمايد: «عاقبت کار غزالي - رحمه الله عليه - در مسائل کلامي به توقف و ترديد انجاميد و سپس از همه­ي آن روش­ها دست کشيد و به مطالعه­ي احاديث (صحيح) رسول الله - صلي الله عليه وسلم - روي آورد و در حالتي از دنيا رفت که «صحيح بخاري» بر روي سينه­اش بود.» تهذيب شرح العقيدة الطحاوية: 128. وشروط لااله الاالله. (مترجم) [↑](#footnote-ref-177)
178. - نگا: منهج علماء الحدیث والسنة فی اصول الدین، ص 157 وما بعدها – ط. دارالدعوة بالاسکندریة. [↑](#footnote-ref-178)
179. -المانوسیه فی الفراء، ص 239 [↑](#footnote-ref-179)
180. - نک: کتاب ما (ابن تیمیه و التصوف) چاپ دارالدعوة اسکندریة. [↑](#footnote-ref-180)
181. - لاووست: النظریات السیاسیة و الاجتماعیة شیخ الاسلام ابن تیمیه ج 1، ص 153، دارالنصار 1397 هـ. 1976 م. [↑](#footnote-ref-181)
182. - نک: الفتاوی، ج 18، ص 301- 302 چاپ ریاض. [↑](#footnote-ref-182)
183. [↑](#footnote-ref-183)
184. - نک: بغیة المرتاد، ص 10، 19، 104، 14 مجموع فتاوی شیخ الاسلام، ج 10 ص 551- 552 چاپ ریاض، شرح عقیدة الاصفهانیة، ص 128 چاپ الکردی، 1329 هـ. [↑](#footnote-ref-184)
185. - مجموعة الرسائل والمسائل، ج 1 ص 219-210، چاپ: رشید رضا 1341هـ. [↑](#footnote-ref-185)
186. - نک کتاب­ ما: ابن تیمیة و تصوف: دارالدعوة اسکندریة- و التصوف و الاتجاه السلفی فی عصر الحدیث. [↑](#footnote-ref-186)
187. - النبوات ص 27 [↑](#footnote-ref-187)
188. - الجواب الصحیح: لیدن ج2ص 204-305. [↑](#footnote-ref-188)
189. - النبوات ص 26-27 [↑](#footnote-ref-189)
190. - النبوات، ص 35 [↑](#footnote-ref-190)
191. - طریق الوصول، ص 140 [↑](#footnote-ref-191)
192. - نقض المنطق، ص 15 [↑](#footnote-ref-192)
193. - الفرقان بین الحق و الباطل، ص 122 [↑](#footnote-ref-193)
194. - همان، ص 120 [↑](#footnote-ref-194)
195. - همان، ص 120- 121 [↑](#footnote-ref-195)
196. - شرح حدیث النزول ص 173 منشورات المکنب الاسلام 1389 هـ. 1969 م. [↑](#footnote-ref-196)
197. - نفس مصدر ص 169 (ص 163 و 165) [↑](#footnote-ref-197)
198. - مجموع الفتاوی شیخ الاسلام ج18، ص 298- 299 چاپ ریاض. [↑](#footnote-ref-198)
199. - جارودی: ما یعد به الاسلام، ص 60، ترجمة قصی اتاسی – میشل واکیم دارالوثبة – دمشق 1982م. [↑](#footnote-ref-199)
200. - همان، ص 65-66 [↑](#footnote-ref-200)
201. - که از عقیده واسطیه بدان تعبیر می­شود. [↑](#footnote-ref-201)
202. - احمد بن حجر آل بوطامی آل بن علی (قاضی المحکمة الشرعیة بقطر): العقائد السلفیة بادلتها النقلیة والعقلیة، ص 1. [↑](#footnote-ref-202)
203. - عقائد السلف، ص309 [↑](#footnote-ref-203)
204. - نقض المنطق، ص 309 [↑](#footnote-ref-204)
205. - ابن تیمیة، نقض المنطق، ص2. [↑](#footnote-ref-205)
206. - فتاوی این تیمیة، ج1ص ص383. [↑](#footnote-ref-206)
207. - سید قطب: خصائص التصور اسلامی و مقومانه، دارالشروق ص 22، ما نیز توصیه می­کنیم که این کتاب ارزشمند مطالعه شود. [↑](#footnote-ref-207)
208. - د. محمد حسین: اتجاهات هدامه فی الفکر العربی المعاصر، ص 30-31 [↑](#footnote-ref-208)
209. - رک: استاد عقاد در کتاب (عبقریه محمد) اما باید میان (عبقریه) و (نبوت و رسالت) تفاوت و تمییز قایل شد. [↑](#footnote-ref-209)
210. - موافقه صحیح المنقول لصریح المعقول ج 1، ص 82 [↑](#footnote-ref-210)
211. - ابن تیمیه: الفتاوی، ج 9،ص 279 [↑](#footnote-ref-211)
212. - الغهراوی: الاسلام فی عصر العلم، ص 109 [↑](#footnote-ref-212)
213. - ابن تیمیة: رسالة الفرقان، بین الحق و الباطل، ص 23 [↑](#footnote-ref-213)
214. - ابن حنبل: الردعلی الجمهیة، ص 52 [↑](#footnote-ref-214)
215. - بخاری، خلق افعال العباد. [↑](#footnote-ref-215)
216. - ابن تیمیة: رسالة الفرقان بین الحق و الباطل. [↑](#footnote-ref-216)
217. - ابن تیمیة: نقض المنطق، ص 89 [↑](#footnote-ref-217)
218. - محمد البراک: العقیدة فی القرآن ص 22 [↑](#footnote-ref-218)
219. - ابن تیمیه: النبوات ص 173 [↑](#footnote-ref-219)
220. - ابن تیمیه: نقض المنطق، ص 19 [↑](#footnote-ref-220)
221. - ابن تیمیه: نقض المنطق، ص 173 [↑](#footnote-ref-221)
222. - همان مصدر ص 162 [↑](#footnote-ref-222)
223. - النبوات، ص 52 [↑](#footnote-ref-223)
224. - نقض المنطق، ص 174 [↑](#footnote-ref-224)
225. - د. الغمراوی: الاسلام فی عصر العلم، ص 175-176 [↑](#footnote-ref-225)
226. - محمد جمال الدین الفندی: الکون بین الدین و العلم ص 229. چاپ: المجلس الاعلی لشئون الاسلامیة، 1971 م [↑](#footnote-ref-226)
227. - الرد علی المنطقیین، ص 271 [↑](#footnote-ref-227)
228. - همان، ص 383 [↑](#footnote-ref-228)
229. - ابن تیمیه: الرد علی المنطقیین، ص 282 [↑](#footnote-ref-229)
230. - ابن تیمیة: موافقة صحیح المنقول ج 1 ص 14 و در تفسیر جلالین آمده است: «دست راست یعنی کف آن­را در پیراهن خود ببر و آن طوق پیراهن است و بیرون بیاور» که برخلاف همیشه دستش بدون هیچ مریضی مانند برص نوارانی شد؛ آن­را داخل کرده و خارج کن و مانند شعاع خورشید درخشنده است و چشم را می­پوشاند (فذانک) با تشدید و یا بدون تشدید یعنی عصا و دست... و کامل آیه این است «اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاء مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَاضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِن رَّبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْماً فَاسِقِينَ». «دستت را در گریبان خود فرو کن، که سفید (و درخشنده) بی‌عیب بیرون بیاید و بازویت را (برای حذر) از ترس به سوی خود (بیار و) جمع کن، پس این دو (معجزه عصا و ید بیضا) دو برهان (روشن) از پروردگارت به سوی فرعون و اشراف (قوم) اوست، بی‌گمان آن‌ها گروهی فاسق هستند.» اصفهانی می­گوید: «برهان محکم­ترین دلایل است و همیشه مقتضی صدق و راستی است... خداوند متعال می­فرماید: «قُلْ هَاتُواْ بُرْهَانَكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ»: «بگو: اگر راستگویید دلیل خود را بیاورید!» (بقرة: 111)، «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرُ مَن مَّعِيَ»: «بگو: دلیل­تان را بیاورید، این پند کسانی است که با من هستند.» (انبیاء: 24) «قَدْ جَاءكُم بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ»: «همانا دلیل و حجتی از جانب پروردگارتان برای شما آمد.» (نساء: 174) المفردات فی غریب القرآن ص 45. [↑](#footnote-ref-230)
231. - ابن تیمیه: الرد علی المنطقین، ص 130- 131 [↑](#footnote-ref-231)
232. - الرد علی المنطقین، ص 126 [↑](#footnote-ref-232)
233. - ابن تیمیه: الرد علی المنطقیین، ص 150- 250 [↑](#footnote-ref-233)
234. - الرد علی المنطقیین، ص 318- 320 [↑](#footnote-ref-234)
235. - سیوطی، صون المنطق، ج2 ص 155. [↑](#footnote-ref-235)
236. - صون المنطق، ج 2، ص 156 [↑](#footnote-ref-236)
237. - فتاوی ابن تیمیه، ج 12، ص 9 [↑](#footnote-ref-237)
238. - فتاوی، ج 9، ص 189 چنانکه مخلوقات دال به وجود خالق می­باشند. [↑](#footnote-ref-238)
239. - محمد المبارک: نظام الاسلام، العقیدة و العبادة، دارالفکر، 1973 ص 19-21 با تصرف. [↑](#footnote-ref-239)
240. - مجموع فتاوی الاسلام احمد بن تیمیه، چاپ ریاض 1383 هـ؛ جلد 19، ص 306-309 [↑](#footnote-ref-240)
241. - ابوالحسن ندوی: المد و الجزر فی تاریخ المسلمین، ص 92 [↑](#footnote-ref-241)
242. - حوادث اخیر - خصوصا بعد از سقوط مارکسیست­ها - بازگشت دین برای ایفای نقش خود برای بار دیگر را ثابت می­کند. بنگر به کتاب ما: الصحوة الاسلامیة – عودة الی الذات، چاپ دارالدعوة – اسکندریه. [↑](#footnote-ref-242)
243. - تفسیر کلمه­ی (تقدم = پیشرفت) در پروتوکول­های حکمای صهیون به صورت ذیل تفسیر شده است: حتی یک عقل هم در میان امی­ها پیدا نمی­شود که بتواند تصور کند در همه حال در ورای کلمه «تقدم» گمراهی و انحراف از حق پنهان است جز حالاتی که این کلمه به اکتشاف مادی یا علمی اشاره می­کند. ص 183، ترجمة محمد خلیفة التونسی. [↑](#footnote-ref-243)
244. - نک: کتاب ما (السلفیة بین العقیدة الاسلامیة و الفلسفة الغربیة) دارالدعوة اسکندریة. [↑](#footnote-ref-244)
245. - پدیده حمایت از اصالت در جستجوی پژوهشگرانی از حقیقت با اخلاص و بی­طرفی، نظر ما را به خود جلب می­کند. پژوهشگرانی مانند دکتر مصطفی محمود و استاد محمد جلال کشک. آنها از پدیده­ی معنا داری تعبیر می­کنند چراکه به نسلی منسوب­اند که کلمات روشن و درخشان در قالب اندیشه کمونیستی در زمینه پیشرفت در انتظار و تحقیق عدالت اجتماعی آنها را شگفت زده نمود اما زمانی که کلمات درخشان تبدیل به تجاوز گردید افکار خفاش­گونه­ای که در خیالات سیر می­کرد پرواز کرده و ابرهای تاریک پراکنده شد و حقایق چنان که می­شناسیم، روشن گردید.

     چه بسا عده­ای را در برخی دوران معذور بدانیم که در جستجوی تلاش برای راه حل­هایی با پرداختن هر نوع هزینه­ای بودند اما با تامل و درنگ و بعد از کسب تجربه و تکرار آن دانستیم که غرب جز با نگاه دشمنی به ما نمی­نگرد و جنگ­های اسرائیل این سخن ما در شدت دشمنی غرب با ما را تایید و تقویت می­کند و ما را از جستجوی خودمان در آیینه دشمنان ما برحذر می­دارد. [↑](#footnote-ref-245)
246. - نک: کتاب ما (مناهج البحث لی افعلوم الاسلامیه) کتابخانه الزهرا قاهره [↑](#footnote-ref-246)
247. - عبدالمتعال الجبری: المراة فی التصور الاسلامی، چاپخانه وهبة ص 176- 177 [↑](#footnote-ref-247)
248. - ابن تیمیة: اقتضاء الصراط المستقیم مخالفة اصحاب الجحیم، ص 17، بتحقیق محمد حامد الفقی – مطبعة السنة المحمدیة 1369هـ - 1950م. [↑](#footnote-ref-248)
249. - همان، ص 48 [↑](#footnote-ref-249)
250. - ابن تیمی: اقتضاء الصراط المستقیم ص 10 [↑](#footnote-ref-250)
251. - ابن تیمیة اقتضاء الصراط المستقیم، ص13. [↑](#footnote-ref-251)
252. - همان، ص 11 [↑](#footnote-ref-252)
253. - همان، ص 12، و ابن تیمیه در باب ارتباط میان پوشش­ها و نفس بشری قبل از کارلیل صاحب کتاب فلسفه الملابس آن­را تحلیل نموده است. [↑](#footnote-ref-253)
254. - همان، ص 11 [↑](#footnote-ref-254)
255. - همان، ص 21 [↑](#footnote-ref-255)
256. - جارودی، نظرات حول الانسان، ص 299 ترجمه د یحیی هویدی- المجلس الاعلی للثقافه 1983 م. [↑](#footnote-ref-256)
257. - به زبان امروزی ایدئولوژی [↑](#footnote-ref-257)
258. - کولن ولسن: ما بعد الامتنمی ص 15 (فلسفه­ی آینده) ترجمه یوسف شرورو و عمریمق، دارالاداب بیروت سال 1981 م. [↑](#footnote-ref-258)
259. - الفتاوی، ج 8، ص 55- 56 [↑](#footnote-ref-259)
260. - سدجویک: المجمل فی تاریخ علم الاخلاق، ص 78 [↑](#footnote-ref-260)
261. - ابن تیمیة: الجواب الصحیح لمن بدل دین المسیح ج 4 ص 106 [↑](#footnote-ref-261)
262. - ابن تیمیة: النبوات، ص 172 [↑](#footnote-ref-262)
263. - الحسبة، ص 10 [↑](#footnote-ref-263)
264. - همان، ص 63 [↑](#footnote-ref-264)
265. - السیاسیة الشرعیة ص 85- 86 [↑](#footnote-ref-265)
266. - ابن تیمیه، الحسبه، ص 64 [↑](#footnote-ref-266)
267. - همان، ص 50 [↑](#footnote-ref-267)
268. - السیاسه الشرعیه: ص 162 [↑](#footnote-ref-268)
269. - الحسبة، ص 62 [↑](#footnote-ref-269)
270. - السیاسة الشرعیة ص 163، به بعد. [↑](#footnote-ref-270)
271. - ابن تیمیة: العبودیة فی الاسلام، ص 32 [↑](#footnote-ref-271)
272. - همان، ص 32 [↑](#footnote-ref-272)
273. - الجواب الصحیح، ج 4، ص 109 [↑](#footnote-ref-273)
274. - همان، ص 107- 108 [↑](#footnote-ref-274)
275. - الحسبة، ص 110 [↑](#footnote-ref-275)
276. - ابن تیمیه: جامع الرسائل، ص 110 [↑](#footnote-ref-276)
277. - العبودیة فی الاسلام ص 30 [↑](#footnote-ref-277)
278. - ن. م ص 31 [↑](#footnote-ref-278)
279. - ن. م ص 39 [↑](#footnote-ref-279)
280. - جامع الرسائل، ص 112 [↑](#footnote-ref-280)
281. - تحفة العراقیة فی الاعمال القلبیة، ص 71 [↑](#footnote-ref-281)
282. - ابن تیمیة: الجواب الصحیح ج 4، ص109 [↑](#footnote-ref-282)
283. - ابن تیمیه: الجواب الصحیح، ج 4، ص 109 [↑](#footnote-ref-283)
284. - حدیث اول در صحیحین و دومی در مسلم آمده است. [↑](#footnote-ref-284)
285. - ابن تیمیة: الحسنة و السیئة، ص 66 [↑](#footnote-ref-285)
286. - ابن تیمیة: الحسنة و السئیة: ص 84 [↑](#footnote-ref-286)
287. - همان مصدر ص 80-79 [↑](#footnote-ref-287)
288. - ابن تیمیة: امراض القلوب و شفاء­ها [↑](#footnote-ref-288)
289. - ابن تیمیة: الحسنة و السیئة ص 82 [↑](#footnote-ref-289)
290. - همان: ص 83 [↑](#footnote-ref-290)
291. - ابن تیمیة: الحسنة و السیئة ص 63 [↑](#footnote-ref-291)
292. - همان، ص 65 [↑](#footnote-ref-292)
293. - همان، ص: 60 [↑](#footnote-ref-293)
294. - ابن تیمیة: الحسنة و السئیة، ص 86 [↑](#footnote-ref-294)
295. - همان، ص 86 [↑](#footnote-ref-295)
296. - ابن تیمیة: الحسنة، ص 88 [↑](#footnote-ref-296)
297. - همان: ص 88 [↑](#footnote-ref-297)
298. - ابن تیمیة: الحسنة والسیئة، ص 62 [↑](#footnote-ref-298)
299. - العبودیة فی الاسلام، ص 37 [↑](#footnote-ref-299)
300. - جامع الرسائل، ص 237 [↑](#footnote-ref-300)
301. - ابن تیمیة: العبودیة فی الاسلام ص 18 [↑](#footnote-ref-301)
302. - التحفة العرافیة فی الاعمال القلبیة، ص 43 [↑](#footnote-ref-302)
303. - الفتاوی، ج 8، ص 541، چاپ ریاض سال 1398 هـ. [↑](#footnote-ref-303)
304. - همان: ص 42 [↑](#footnote-ref-304)
305. - همان، ص 43 [↑](#footnote-ref-305)
306. - همان، ص 44 [↑](#footnote-ref-306)
307. - السیاسة الشرعیة، ص 71 و نک ص 116 [↑](#footnote-ref-307)
308. - التحفة العراقیة، ص 46 [↑](#footnote-ref-308)
309. - امراض القلوب و شفاوءها ص 6 [↑](#footnote-ref-309)
310. - فتاوی ابن تیمیة، ج 1، ص 101 [↑](#footnote-ref-310)
311. - امراض القلوب و شفاءوها ص 9 [↑](#footnote-ref-311)
312. - الحسبة، ص 76 [↑](#footnote-ref-312)
313. - الفتاوی، ج 7، ص 650 [↑](#footnote-ref-313)
314. - الفتاوی، ج 7، ص 652، 654 [↑](#footnote-ref-314)
315. - ابن تیمیة: جواب اهل العلم و الایمان، ص 199- 204 چاپ دارالکتب العلمیة بیروت. [↑](#footnote-ref-315)
316. - مجموع الرسائل الکبری، ج2، ص78. [↑](#footnote-ref-316)
317. - همان: ص 234 [↑](#footnote-ref-317)
318. - ابن تیمیة: مجموع الرسائل الکبری، ج 1، ص 316- 317 [↑](#footnote-ref-318)
319. - ابن تیمیة: مجموع الرسائل الکبری، ج 1، ص 234 [↑](#footnote-ref-319)
320. - همان: 234- 235 [↑](#footnote-ref-320)
321. - همان: ص 234 [↑](#footnote-ref-321)
322. - همان: ص 310 [↑](#footnote-ref-322)
323. - همان: ص 235 [↑](#footnote-ref-323)
324. - التحفه العراقیه فی الاعمال القلبیه، ص 85 [↑](#footnote-ref-324)
325. - امراض القلوب و شفاءوها، ص 31 [↑](#footnote-ref-325)
326. - همان: ص 58 [↑](#footnote-ref-326)
327. - امراض القلوب و شفاوها ص 31 [↑](#footnote-ref-327)
328. - التحفه العراقیه ص 42 [↑](#footnote-ref-328)
329. - الحسبه، ص 86 [↑](#footnote-ref-329)
330. - همان. [↑](#footnote-ref-330)
331. - همان ص 92 [↑](#footnote-ref-331)